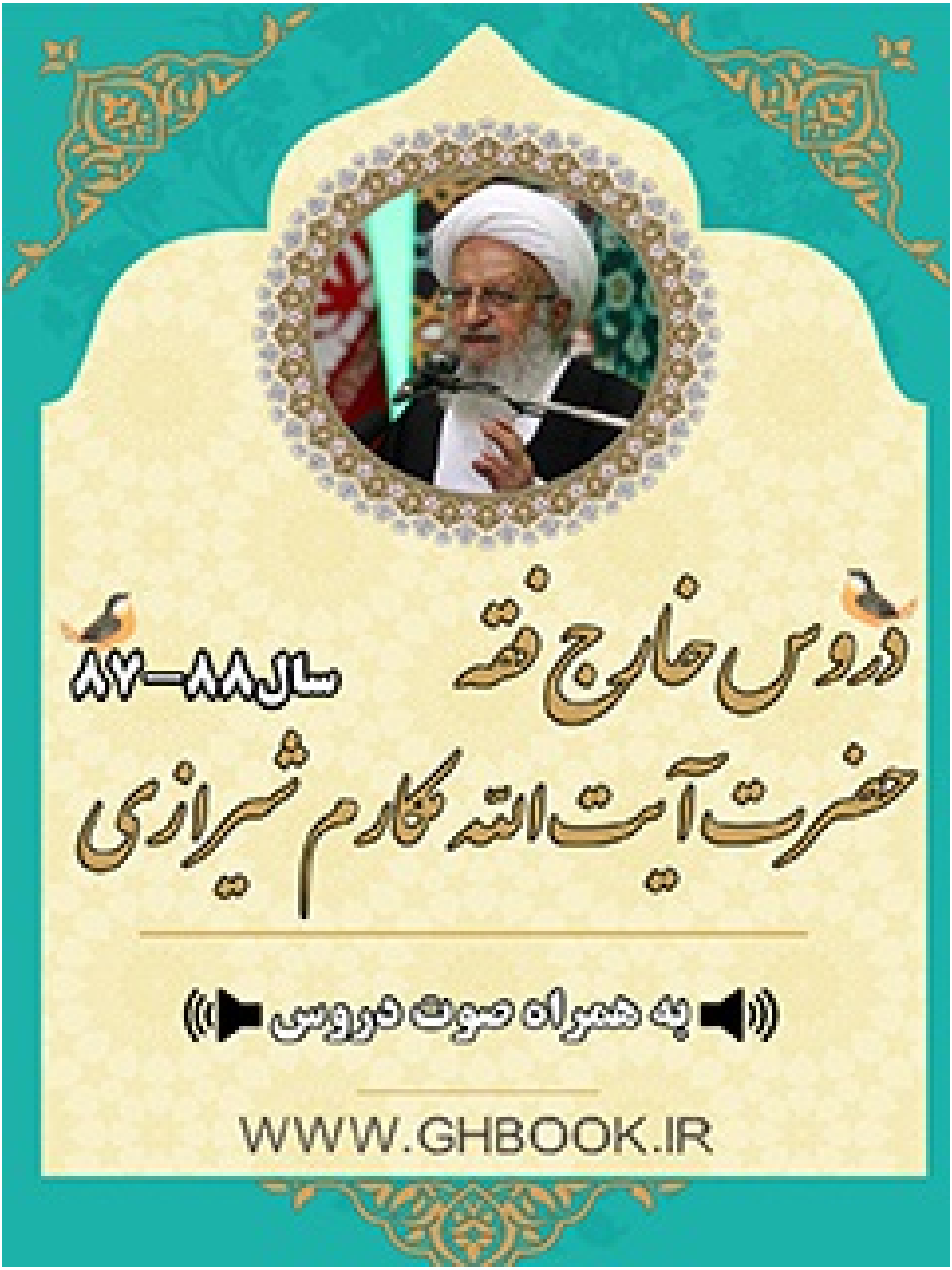

دروس خارج فقه
سال ۸۸-۸۷
حضرت آیت الله مکارم شیرازی
به همراه صوت دروس
WWW.GHBOOK.IR

بسم الله الرحمن الرحیم

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی مکارم شیرازی ۸۸-۸۷

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاهت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی مکارم شیرازی ۸۸-۸۷

مشخصات کتاب

سرشناسه:شیرازی، ناصر مکارم،۱۳۰۵

عنوان و نام پدیدآور:آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی مکارم شیرازی ۸۸-۸۷ /ناصر مکارم شیرازی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاهت

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج فقه

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی - یکشنبه ۱۴ مهر ماه ۸۷/۰۷/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در ادامه ی بحث حج به بحث نیابت رسیدیم و اما جمعا در این مقام به بیست مسئله اشاره می کند. اصل مشروعیت نیابت در میان علماء عامه مسلم است ولی در میان اهل سنت اختلافات کمی مشاهده می شود.

در روایات، ابواب متعددی در مورد نیابت مطرح شده است که در بسیاری از آنها از فروع نیابت و شاخ و برگ های آن سوال به میان آمده است که حاکی از این است که اصل مشروعیت آن نزد افراد مسلم بوده است.

و اما تمام بحث

در ادامه ی بحث حج به بحث نیابت رسیده ایم. در این بحث علاوه بر نیابت در حج، بحث نیابت را به طور عام در تمام ابواب فقهی مطرح می کنیم.

امام در تحریر در این باب ۱۹ مسئله مطرح کرده است و قبل از شروع در بیان مسائل یک مقدمه ذکر می کند که آن هم یک مسئله به حساب می آید و روی هم رفته ۲۰ مسئله محسوب می شود.

صاحب عروه ۲۷ مسئله را در این باب ذکر کرده است.

ص: ۱

در کلام امام، مسائل این باب بر شش محور دور می زند

اصل نیابت. شرائط نائب. شرائط منوب عنه. حقیقت نیابت و شرائط خود نیابت و معنای نیابت. احکام نیابت (اعم از آنچه مختص به حج است و غیر آن) احکام الاجیر. (اجیر کسی است که در قبال اجاره اجرت هم دریافت می کند بین اجارت و نیابت عموم و خصوم من وجه است زیرا ممکن است کسی از طرف کسی نائب شود ولی اجرتی دریافت نکند و گاه فرد اجیر می شود ولی نائب نیست مانند اجیر برای تعمیر خانه و محل جمع آنها اجیر شدن برای نیابت است.)

القول فی النیابه:

امام در تحریر مقدمتا قبل از شروع در بیان مسائل می فرماید: (و هی تصح عن المیت مطلقا و عن الحی فی المندوب و بعض صور الواجب.)

مراد از (بعض صور الواجب) مانند جائی است که فرد مریض است و مایوس است بهبودی یابد و حج هم بر او مستقر بوده است که به او اجازه داده شده است که برای حج واجب نائب بگیرد و هکذا در یکسری واجبات دیگر.

اقوال علماء:

این مسئله در میان علماء امامیه از مسلمات است که نیابت مشروع است و از طرف میت و حی می توان آن را بجا آورد. اما در میان اهل سنت مخالفینی هم یافت می شود.

اقوال علماء امامیه:

صاحب جواهر در بحث نیابت در ج ۱۷ ص ۳۵۶ می گوید: لا خلاف بین المسلمین فی اصل مشروعیتها بل لعلها من ضروریات الدین.

ص: ۲

محقق نراقی در مستند ج ۱۱ ص ۱۰۸ می گوید: و هی ثابته فی الحج فی الجمله بالاجماع بل الضروره و الاخبار المتواتره الوارده فی احکام النیابه و الاجاره.

نکته: ضرورتی را که نراقی مطرح کرده است را می توان به ضرورت مذهب حمل کرد ولی صاحب جواهر تصریح دارد که این از باب ضرورت دین است.

مرحوم حکیم در مستمسک ج ۱۱ ص ۳ می گوید: هذا من القطعیات التی اتفقت علیها الفتاوی و النصوص.

نکته: ایشان ادعای اتفاق می کند و حال آنکه عده ای از علماء این مسئله را متذکر نشده اند و لعل عدم تعرض ایشان بدلیل واضح بودن مسئله بوده است.

اقول علماء اهل سنت:

در کتاب الموسوعه الکویتیه جلد ۱۷ ص ۷۲ می گوید: ذهب الجمهور الحنفیه و الشافعیه و الحنابله الی مشروعیه الحج عن الغیر و قابلیته للنیابه و ذهب المالک علی المعتمد فی مذهبه الی ان الحج لا تقبل النیابه لا عن الحی و لا عن المیت معذورا او غیر معذور.

شیخ در خلاف ج ۲ ص ۳۸۵ در بیان کلام اهل سنت می گوید در مسئله ی ۲۳۶ می گوید: و به قال الشافعی و قال ابو حنیفه لا تجوز الاجاره علی الحج.

روایات باب:

در باب هشتم وسائل ۳۶ باب از روایات را مطرح کرده است. در بسیاری از این روایات در مورد نیابت سوال و جواب هائی مطرح شده است که کاشف از این است که اصل مشروعیت نیابت نزد مسلمین مسلم بوده است و فقط از جزئیات و شاخ و برگ آن سوال می کردند.

مثلا در باب اول آمده است: بَابُ اسْتِحْبَابِ الْحَجِّ مُبَاشَرَةً عَلَى وَجْهِ النِّيَابَهِ وَ اسْتِحْبَابِ اخْتِيَارِهِ عَلَى الِاسْتِنَابَهِ فِيه

که اصل نیابت و اصل استیجار مسلم بوده است و بحث را روی مسائل فرعی نیابت برده است.

و یا در باب دوم آمده است: بَابُ أَنَّ مَنْ أَوْصَى بِحَجَّهِ الْإِسْلَامِ بَعْدَ اسْتِقْرَارِهَا وَجَبَ أَنْ تُقْضَى عَنْهُ مِنْ بَلَدِهِ.

و یا مثلا در باب سوم آمده است: بَابُ أَنَّ مَنْ أَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ كُلَّ سَنَهٍ بِمَالٍ مُعَيَّنٍ فَلَمْ يَكْفِ لِلْحَجِّ جُعِلَ مَا يَزِيدُ عَنْ سَنَهٍ لِحَجَّهٍ وَاحِدَهٍ.

همه ی این ابواب در مسائل فرعی نیابت است کانه اصل نیابت در مورد ایشان مسلم بوده است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۱۵ مهر ماه ۸۷/۰۷/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

امام در مسئله ی اول از شرائط نیابت به شرطیت بلوغ می رسد و در آن قائل به احتیاط شده و سپس صحه نیابت او در حج مندوب قائل به تامل شده است.

در میان علماء در شرطیت بلوغ چهار قول است و منشا اختلاف در میان ایشان مواردی است که از جمله آن موارد صحت عبادات صبی است. آنها که قائل به تمرینی بودن عبادات صبی هستند و عمل او را صحیح نمی دانند نمی توانند قائل به جواز نیابت او شوند. ایشان برای مدعای خود به حدیث رفع تمسک کرده اند و می گویند که از صبی قلم تکلیف رفع شده است و این به معنای رفع کل احکام خمسه است که ما استدلال ایشان را قبول نداریم. باید روایات را بررسی کنیم سپس ببینیم که از آنها چه برداشت می کنیم.

ص: ۴

و اما تمام بحث

امام در مسئله ی اول از تحریر به شرائط نائب پرداخته و هفت شرط را برای آن ذکر میکند؛ در مسئله ی اول (که فقط شرط اول آن را ذکر می کنیم) می فرماید: یشترط فی النائب أمور: الأول البلوغ علی الأحوط من غیر فرق بین الإجاری و التبرعی (نیابت همراه با اخذ اجاره باشد یا مجانی باشد) بإذن الولی أو لا و فی صحتها (نیابت صبی) فی المندوب تأمل.

شرط اول در کلام امام شرطیت بلوغ است.

اقوال علماء

در مسئله چهار قول است:

بعضـی قائل به اشتراط بلوغ هسـتند و می گوینـد نیابت غیر بالغ باطل است. صاحب جواهر در جلـد ۱۷ ص ۳۶۱ می گوید: ان المتجه عدم صحه نیابته (صبی) عن الغیر. در میان محشین عروه نیز گروهی قائل به عدم جواز شده اند که از جمله ایشان محقق نائینی است. بلوغ شـرط نیست و اگر صبی بتواند عمل را کامل انجام دهد صـحیح است و جمعی از محشـین عروه مانند محقق شیرازی، گلپایگانی، فیروزآبادی و آقا ضیاء الدین عراقی به این قول قائل شده اند. تفصیل دهیم که حج واجب است که نیابت صبی در آن جـایز نیست ولی در حـج منـدوب اگر به اذن ولی باشـد اشـکال نـدارد. سـید در عروه به این قول قائه شـده است. ایشان در ابتدا در مورد اینکه صبی نائب شود قائل به احتیاط شده است ولی به ذیل مسئله می رسد می گوید: و لا یبعد دعوی صحه نیـابته فی الحـج المنـدوب بـاذن الولی. قول به توقف و احتیـاط (حتیاط کننـد و صبی را برای حـج نائب نکننـد.) مرحوم محقق در شـرائع قائل به این قول است و کلام او همان طور که در جواهر آمـده است چنین است: و هل تصـح نیابه الممیز قیل: لا لاتصافه بما یوجب رفع القلم و قیل نعم لانه قادر علی الاسـتقلال بالحـج نـدبا. امام هم قائل به احتیاط است. زیرا در ابتدا می گوید که احوط این است که بلوغ شرط است و سپس در حج مندوب هم قائل به تامل شده اند.

ص: ۵

باید دید منشا اختلاف اقوال از کجا است: منشا اختلاف می تواند اموری باشد که ذکر می کنیم.

الامر الاول صحه عبادات الصبی

در عبادات صبی دو قول است:

قول اول این است که عبادات او تمرینی است و از کلام صاحب مستمسک استفاده می شود که اکثر علماء به این قول قائل هستند به این معنا که امر واقعی که ناشی از مصلحت فعل شده باشد در مورد ایشان وجود ندارد بلکه امر برای ایشان فقط جنبه ی تمرینی دارد که بعد که به بلوغ می رسند آماده باشند. اکثر علماء قائل به مشروعیت عبادات صبی هستند و معاصرین و من قارب عصرنا قائل به این قول قائل هستند.

بررسی روایات

قائلین به قول اول به حدیث رفع قلم تمسک می کنند و می گویند: حدیث رفع قلم می گوید که قلم از صبی رفع شده است و این به معنای رفع همه ی قلم ها از اوست چه وجوب و حرمت باشد و چه استحباب و کراهت و حتی صاحب جواهر می گوید قلم اباحه هم از او رفع شده است (البته رفع قلم اباحه از باب لا اقتضاء است یعنی عملش حتی اقتضای اباحه هم ندارد).

از این دلیل جواب داده اند که آنچه از حدیث رفع قلم استفاده می شود این است که قلم الزام (واجبات و محرمات) برداشته می شود زیرا حدیث رفع از باب منت بر امت است و معنا ندارد که مستحبات را هم از او مسلوب بدانیم. البته باید توجه داشت که در حدیث رفع آمده است: (و عن المجنون حتی یفیق و عن النائم حتی یستیقظ) و از آنجا که از مجنون و نائم تمام احکام برداشته شده است و صبی هم بر آن عطف شده است آیا بدلیل وحدت سیاق می توان گفت که در صبی هم اینگونه است؟

ص: ۶

انصاف این است که بین صبی و بین نائم و مجنون فرق واضحی وجود دارد؛ در مورد صبی در روایات آمده است که او را به نماز و روزه امر کنید و حال آنکه مجنون و نائم را نمی توان به نماز و روزه امر کرد. و حتی گفته ایم که بعضی از احکام الزامی را هم نمی توانیم از صبی نفی کنیم مثلاـ صبی ای وجود دارد که همه ی شرائط تکلیف را دارا است و فقط بالغ نیست آیا می توان به او اجازه داد که فردی را بکشد یقینا نمی شود زیرا مستقلات عقلیه برای او لازم الاطاعه است و هکذا موارد متفاوت دیگر از قبیل اتلاف اموال و امثال آن.

خصوصا اینکه: در مقابل روایات متعددی داریم که باید صبی را بر نماز و روزه تمرین داد و در روایات آمده است (مروهم) و بعضی این را در بحث امر به امر برده اند و گفته اند که امر به امر در حقیقت، امر نیست ولی ما در اصول گفته ایم که امر به امر خود، امر است. مثلاـ «قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ» (نور / ۳۰) که از باب امر به امر است و از آن وجوب فهمیده می شود. و هکذا اوامری که از مسئولین رده بالا به زیر دستان صادر می شود غالبا از باب امر به امر است که به رتبه ی بعدی خود می گویند که به افرادتان دستور بدهید فلان عمل را انجام دهند. عرف عقلاء بر این تحقق یافته است که امر به امر را لازم الاجرا می دانند.

ص: ۷

در وسائل سه باب وجود دارد:

جلد سوم وسائل ابواب اعداد الفرائض باب سوم، حاوی حدود ۸ روایت دارد که همه در مورد عبادات صبی است. در بعضی از آنها (یجب علیه الصلاه) و امثال آن آمده است. جلد هفتم وسائل باب ابواب من یصح عنه الصوم در باب ۲۹ در مورد صوم صبی است. جلد هشتم وسائل باب ابواب اقسام الحج باب ۱۷ که مربوط به حج صبی است.

باید این سه باب را بررسی کنیم که ببینیم که آیا از آنها تمرینی بودن اوامر صبی استفاده می شود یا صحیح بود عمل ایشان.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۱۶ مهر ماه ۸۷/۰۷/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

قائلین به بطلان نائب شدن صبی در حج به عدم مشروعیت عمل صبی تمسک کرده اند و ما در این جلسه روایات باب را بررسی می کنیم و از آن استفاده می کنیم که عمل صبی جنبه ی تمرینی صرف ندارد بلکه فی نفسه مشروعیت دارد و عمل صبی صحیح است. بله در مرحله ی اول که مرحله ی یادگیری و تمرین دادن است عمل او کامل و صحیح نیست ولی بعد از آنکه قادر شد که عمل را کامل و دقیق بجا آورد هرچند نابالغ باشد عملش صحیح است و روایات بر این امر تصریح دارد. از طرفی ما در اصول گفته ایم که الفاظ عبادات بر صحیح وضع شده است از این رو نماز صبی (که آن را دقیق و کامل اتیان می کند) نمازی است صحیح و در نتیجه مشروع می باشد.

ص: ۸

و اما تمام بحث:

بحث در شرائط نائب در حج بود و به شرط اول رسیدیم که بلوغ بود و افرادی که نیابت صبی را قبول نداشتند به مواردی از جمله عدم مشروعیت عبادت صبی تمسک می کردند. ما قائل هستیم که عبادات صبی مشروعیت دارد ولی امر به وجوب در مورد او صادق نیست در باب مشروعیت و یا تمرینی بودن عبادت صبی به بحث روایات رسیدیم در میان روایات شیعه در سه جلد وسائل می توان روایاتی را در این مورد یافت و از آنجا که تعداد این روایات زیاد است از بررسی سند آنها معاف هستیم و در میان آنها یقینا صحاح هم وجود دارد.

جلد سوم وسائل ابواب اعداد الفرائض باب سوم، حاوی حدود ۸ روایت دارد که همه در مورد عبادات صبی است. این روایات بر چند قسم است:

قسم اول: روایاتی که به امر کردن به صبیان تصریح کرده است مانند روایت ۵ باب

الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَبِيهِ قَالَ إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي خَمْسِ سِنِينَ فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي

سَبْعِ سِنِين

دیروز مطرح کردیم که امر به امر به امر خود از باب امر است و دلائل آن را ذکر کردیم مخصوصا که ما در مسئله صحیح و اعم قائل به صحت هستیم از این رو نماز صبیان نماز صحیح است نه تمرینی.

قسم دوم: روایاتی که به واجب بودن نماز بر صبی است مانند روایت ۳ و ۴ و واضح است که تعبیر به وجوب در این روایت به معنای استحباب موکد است.

روایت ۳: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْعَمْرَكِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى قَالَ (سَأَلْتُهُ عَنِ الْغُلَامِ مَتَى يَجِبُ عَلَيْهِ الصَّوْمُ وَ الصَّلَاةُ قَالَ إِذَا رَاهَقَ الْحُلُمَ (نزدیک بلوغ بشود) وَ عَرَفَ الصَّلَاةَ وَ الصَّوْمَ.)

روایت ۴: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قال: (إِذَا أَتَى عَلَى الصَّبِيِّ سِتُّ سِنِينَ وَجَبَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ إِذَا أَطَاقَ الصَّوْمَ وَجَبَ عَلَيْهِ الصِّيَامُ.)

قسم سوم: روایاتی که به لفظ خذوهم تصریح می کند مانند روایت ۱

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ (سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فِي كَمْ يُؤْخَذُ الصَّبِيُّ بِالصَّلَاةِ فَقَالَ فِيمَا بَيْنَ سَبْعِ سِنِينَ وَ سِتِّ سِنِينَ الْحَدِيثَ)

تعبیر به (خذوهم) به معنای مواخذه کردن، امر کردن و وادار کردن است.

قسم چهارمی: روایاتی که امام می فرماید که ما این کار را می کنیم و این به دلالت التزامی به این تصریح دارد که شما هم این کار را بکنید مانند روایت اول باب چهار.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ (كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يَأْمُرُ الصِّبْيَانَ يَجْمَعُونَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ وَ يَقُولُ هُوَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَنَامُوا عَنْهَا).

ظاهر مجموع این روایات در مشروعیت است نه تمرینی بودن.

ص: ۱۰

روایاتی هم در جلد هفتم وسائل باب ابواب من یصح عنه الصوم در باب ۲۹ در مورد صوم صبی آمده است. در این روایات به لفظ (متی یصوم) تعبیر شده است مانند حدیث ۲، ۹ و ۱۰. و در بعضی (یجب علیه الصوم) تعبیر شده است مانند روایات ۵ و ۶.

روایت ۲: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّبِیِّ مَتَی یَصُومُ قَالَ إِذَا قَوِیَ عَلَی الصِّیَامِ

این روایت دلالت دارد که اصل صیام بر صبی لازم است و فقط سوال از زمان آن است.

روایت ۹: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الصَّبِیِّ مَتَی یَصُومُ قَالَ إِذَا أَطَاقَهُ

روایت ۱۰: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَمَاعَةَ أَنَّهُ سَأَلَ الصَّادِقَ ع عَنِ الصَّبِیِّ مَتَی یَصُومُ قَالَ إِذَا قَوِیَ عَلَی الصِّیَامِ

روایت ۵: عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِذَا أَطَاقَ الْغُلَامُ صَوْمَ ثَلَاثَةِ أَیَّامٍ مُتَتَابِعَةٍ فَقَدْ وَجَبَ عَلَیْهِ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ.

مراد از غلام به قرینه ی روایات قبل (مانند اذا راهق الغلام) غیر بالغ است هرچند در غیر این مورد به بالغ هم اطلاق می شود.

روایت ۶: که همان روایت ۳ باب قبل است.

ان قلت: دو روایت وجود دارد که دلالت بر تمرینی بودن می کند مانند روایت هفتم از باب سوم از بواب اعداد الفرائض.

۴۴۰۳- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ فَضَالَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ أَوْ أَبِی جَعْفَرٍ ع فِی حَدِیثٍ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ یُتْرَکُ الْغُلَامُ حَتَّی یَتِمَّ لَهُ سَبْعُ سِنِینَ فَإِذَا تَمَّ لَهُ سَبْعُ سِنِینَ قِیلَ لَهُ اغْسِلْ وَجْهَکَ وَ کَفَّیْکَ فَإِذَا غَسَلَهُمَا قِیلَ لَهُ صَلِّ ثُمَّ یُتْرَکُ حَتَّی یَتِمَّ لَهُ تِسْعُ سِنِینَ فَإِذَا تَمَّتْ لَهُ عُلِّمَ الْوُضُوءَ وَ ضُرِبَ عَلَیْهِ وَ أُمِرَ بِالصَّلَاةِ وَ ضُرِبَ عَلَیْهَا فَإِذَا تَعَلَّمَ الْوُضُوءَ وَ الصَّلَاةَ غَفَرَ اللَّهُ لِوَالِدَیْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

و همچین روایت ۳ باب ۲۹ در ابواب صوم.

َعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصِّيَامِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سِنِينَ بِمَا أَطَاقُوا مِنْ صِيَامِ الْيَوْمِ فَإِنْ كَانَ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ وَ الْغَرَثُ (گرسنگی) أَفْطَرُوا حَتَّى يَتَعَوَّدُوا الصَّوْمَ وَ يُطِيقُوهُ فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ إِذَا كَانُوا بَنِي تِسْعِ سِنِينَ بِالصَّوْمِ مَا أَطَاقُوا مِنْ صِيَامٍ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ أَفْطَرُوا.

قلنا: مطلب عکس است و این روایات قرینه می شود که روایات سابق همه بر مشروعیت عمل صبی دلالت داشته باشد به این بیان که که عبادات صبی در دو مرحله است یکی مرحله ی تمرین است مانند این دو روایت زیرا در این روایت آمده است (حتی یتعودوا) یعنی عادت کنند و مرحله ی دوم انجام دقیق خود عمل است که عمل آنها در این مرحله مشروعیت دارد از این رو اگر از مرحله ی عادت گذشتیم (مانند روایات سابق) عملشان مشروعیت داشته و صحیح است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۱۷ مهر ماه کتاب الحج

Your browser does not support the audio tag.

ابتدا به مناسبت سالروز تخریب قبور ائمه ی بقیع علیهم السلام نکات شش گانه ای را در رد این عمل شنیع که توسط وهابی ها انجام بیان می کنیم.

در بحث فقهی امروز به بررسی ادامه ی روایات پرداخته به سراغ روایاتی می رویم که در خصوص حج صبی وارد شده است. این روایات بر دو قسم است: روایاتی که به صبی غیر ممیز اشاره دارد و روایاتی که به صبی ممیز مربوط می شود.

ص: ۱۲

روایات دسته ی اول بیان می دارد مواظب باشید که صبی، محرمات احرام را مرتکب نشود و اگر مرتکب شد ولیش باید از طرف او کفاره بدهد و موارد دیگر. ظهور این روایات در این است که حج او صحیح است و واضح است که در مورد صبی تمرینی بودن عبادت معنا ندارد زیرا او (که بعضا طفلی شیرخوار می باشد) فاقد تشخیص است و اگر حج او صحیح باشد در ممیز به طریق اولی صحیح است.

و اما تمام بحث:

به مناسبت تخریب قبور بقیع به جای بحث اخلاقی امروز به این امر می پردازیم و به شش نکته اشاره می کنیم.

نکته ی اول: از وهابی ها سوال می کنیم که چرا قبور بقیع را تخریب کرده اید. آنها در توجیه کار خود گاه به معنای بدعت متوسل می شوند گاه به معنا شرک. ولی حق این است که آنها معنای هر دو را متوجه نشده اند.

شرک آن است که کسی چیزی یا کسی را همتای خدا بداند. و حال آنکه آیات زیادی در قرآن وارد شده است که شفاعت طلبیدن شرک نیست و شفیع هرگز هم ردیف خدا نیست و فقط واسطه ای است که از خدا تقاضا می کند و اگر شرک است

چرا قرآن آن را مجاز شمرده است.

و اما بـدعت آن است که چیزی را که جزء دین نیست به نام دین وارد دین کنند. حال اگر کار جدیدی انجام دهیم ولی به نام دین نباشد دیگر بدعت نیست زیرا اگر بدعت باشد بسیاری از کارهای وهابی ها بدعت است مثلا در زمان رسول خدا مسـجد الحرام دارای منـاره و این درب هـای وسـیع نبود و بعـد آنها را درست کردنـد و این از باب تو آوری عرفی است و کسـی قائل نشده است که اینها بدعت است و هکذا موارد بسیار دیگر.

ص: ۱۳

نکته ی دوم: قرن ها گذشته بود و این بارگاه ها بود و وهابی ها فقط حدود هشتاد سال گذشته اینها را خراب کردند حال آیا همه ی مسلمین در طی قرن های متمادی مشرک بودند و فقط آنها مسلمان واقعی بودند خصوصا که زمان پیامبر که قبر و بارگاه داشت و ائمه می آمدند و کسی سخنی از شرک به میان نمی آورد.

نکته ی سوم: در تمام جهان برای افراد سرشناس قبه و بارگاهی وجود دارد و حتی در میان اهل تسنن هم چنین است و آیا می توان گفت که همه ی این مظاهر شرک است و فقط ساکنین منطقه ی کوچکی در مکه موحد هستند و ما بقی افراد از شیعه و سنی همه مشرک اند؟

نکته ی چهارم: قرآن مجید در آیه ی ۲۱ سوره ی کهف می فرماید که هنگامی که اصحاب کهف شناخته شدند و مردم دور آنها را گرفتند در تفاسیر آمده است که آنها از خداوند تقاضا کردند که آنها را از دنیا ببرد و خداوند هم دعایشان را مستجاب کرد. در اینجا قرآن می فرماید: {قالَ الَّذینَ غَلَبُوا عَلی أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِداً} یعنی آنها که بر امر آنها واقف شدند گفتند که در کنار بارگاه آنها مسجدی درست می کنیم و در آن عبادت می کنیم ظاهر آیه این است که با این مسئله به شکل موافق برخورد می کند آیا می توان گفت که قرآن هم اجازه ی شرک داده است.

نکته ی پنجم: نقض کار شما این است که شما چرا گنبد و بارگاه رسول خدا را ویران نکردید چرا آن شرک و بدعت نیست؟ اگر بگویند که ما تقیه کردیم و از مسلمانان جهان واهمه داریم میگوئیم که تقیه به مذهب شما حرام است.

ص: ۱۴

نکته ی ششم: تشخیص شما این بوده است که قبه و بارگاه شرک و بدعت است و ما هم می گوئیم که شما اشتباه می کنید. آیا مکه و مدینه فقط از آن شما ست که هر چه تشخیص داده اید در آن اعمال کنید یا اینکه همه ی مسلمانان در آن شریک هستند و چرا شما نظرات شخصی خود را به مرحه ی انجام می رسانید و همه را مجبور می کنید که به حکم شما گردن نهند. و شما فقط از لحاظ سیاسی حاکم منطقه هستید ولی از لحاظ مذهبی همه ی مسلمانان در آن سهیم هستند.

و اما بحث فقهی:

سخن در این بود که آیا عبادات صبی تمرینی است یا شرعی که اگر تمرینی باشد نیابت او بر حج صحیح نیست ولی اگر شرعی باشد صحیح است و به بحث روایات رسیده بودیم و دو باب روایات را بررسی کردیم و از آنها استفاده کردیم که عبادات صبی مشروعیت دارد و امروز به روایات حج صبی می رسیم و این روایات از روایات صوم و صلاه بهتر است. این روایات در جلد هشتم وسائل باب ابواب اقسام الحج باب ۱۷ آمده است.

روایات این باب بر دو قسمت است:

دسته ی اول: روایاتی که مربوط به حج غیر ممیز است و از آنها استفاده می شود که حج ایشان مثلا می گوید بچه را محرم می کنی و مواظب هستی که تروک احرام را انجام ندهد و تمام ارکان را او انجام دهد و کارهائی را که نمی تواند انجام دهد تو از طرف او انجام می دهی. حال غیر ممیز که چیزی متوجه نمی شود از این رو تمرین بودن در مورد او صحت ندارد بنابراین عمل او مشرعیت دارد.

باید توجه داشت که هرچند حجه الاسلام مشروط به بلوغ است و اگر قبل از بلوغ به حج برود از حجه الاسلام کفایت نمی کند ولی در صحت حج و مشروعیت او بلوغ شرط نیست. روایت ۱، ۳ و ۵ در این مورد وارد شده است.

حدیث ۱: عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی حَدِیثٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ مَعَنَا صَبِیّاً مَوْلُوداً (تازه دنیا آمده است) فَکَیْفَ نَصْنَعُ بِهِ فَقَالَ مُرْ أُمَّهُ تَلْقَی حَمِیدَهَ (همسر امام) فَتَسْأَلُهَا کَیْفَ تَصْنَعُ بِصِبْیَانِهَا فَأَتَتْهَا فَسَأَلَتْهَا کَیْفَ تَصْنَعُ؟ فَقَالَتْ إِذَا کَانَ یَوْمُ التَّرْوِیَهِ فَأَحْرِمُوا عَنْهُ وَ جَرِّدُوهُ (لباس معمولی اش را در آورید) وَ غَسِّلُوهُ کَمَا یُجَرَّدُ الْمُحْرِمُ وَ قِفُوا بِهِ الْمَوَاقِفَ فَإِذَا کَانَ یَوْمُ النَّحْرِ فَارْمُوا عَنْهُ (از طرف او رمی جمرات کنید) وَ احْلِقُوا رَأْسَهُ ثُمَّ زُورُوا بِهِ الْبَیْتَ وَ مُرِی الْجَارِیَهَ أَنْ تَطُوفَ بِهِ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ.

این روایت صحیحه است.

حدیث ۳: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ انْظُرُوا مَنْ کَانَ مَعَکُمْ مِنَ الصِّبْیَانِ فَقَدِّمُوهُ إِلَی الْجُحْفَهِ أَوْ إِلَی بَطْنِ مَرٍّ (کمی قبل از جحفه است) وَ یُصْنَعُ بِهِمْ مَا یُصْنَعُ بِالْمُحْرِمِ وَ یُطَافُ بِهِمْ وَ یُرْمَی عَنْهُمْ وَ مَنْ لَا یَجِدُ الْهَدْیَ مِنْهُمْ فَلْیَصُمْ عَنْهُ وَلِیُّهُ.

این روایت هم صحیحه است. و در آخر روایت آمده است که اگر صبی قربانی ندارد ولیش از طرف او روزه بگیرد حال اگر تمرینی باشد چرا ولی باید از طرف او روزه بگیرد.

حدیث ۵: وَ بِإِسْنَادِ صدوق عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ إِذَا حَجَّ الرَّجُلُ بِابْنِهِ وَ هُوَ صَغِیرٌ فَإِنَّهُ یَأْمُرُهُ أَنْ یُلَبِّیَ (تلبیه بگوید) وَ یَفْرِضَ الْحَجَّ فَإِنْ لَمْ یُحْسِنْ أَنْ یُلَبِّیَ لَبَّوْا عَنْهُ وَ یُطَافُ بِهِ وَ یُصَلَّی عَنْهُ قُلْتُ لَیْسَ لَهُمْ مَا یَذْبَحُونَ قَالَ یُذْبَحُ عَنِ الصِّغَارِ وَ یَصُومُ الْکِبَارُ وَ یُتَّقَی عَلَیْهِمْ مَا یُتَّقَی عَلَی الْمُحْرِمِ مِنَ الثِّیَابِ وَ الطِّیبِ وَ إِنْ قَتَلَ صَیْداً فَعَلَی أَبِیهِ.

سند این روایت هم صحیح است.

در این روایت آمده است که اگر نتواند تلبیه را صحیح بگوید و یا طواف را بجا آورد و یا نماز بخواند ولی از طرف او انجام می دهد و این نشان می دهد که صبی غیر ممیز و صغیر است و نمی تواند این کارها را انجام دهد و این گواه بر این است که عمل غیر ممیز صحیح است و حال که عمل او صحیح است، عمل ممیز باید به طریق اولی صحیح باشد.

خصوصا که در این روایت آمده که قربانی ای را که با خودتان آوردید از طرف صغیر قربانی کنید و خودتان روزه بگیرید و همچنین مواظب باشید تروک احرام را مرتکب نشود و اگر صیدی را از بین برد ولیش باید کفاره بدهد.

دسته ی دوم: روایاتی که در مورد حج ممیز وارد شده است:

حدیث ۲: عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ غِلْمَانٍ لَنَا دَخَلُوا مَعَنَا مَكَّةَ بِعُمْرَةٍ وَ خَرَجُوا مَعَنَا إِلَى عَرَفَاتٍ بِغَيْرِ إِحْرَامٍ قَالَ قُلْ لَهُمْ يَغْتَسِلُونَ ثُمَّ يُحْرِمُونَ وَ اذْبَحُوا عَنْهُمْ كَمَا تَذْبَحُونَ عَنْ أَنْفُسِكُمْ.

این روایات در مورد ممیز است زیرا ظهور غلمان در این است که ممیز باشند.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۲۰ مهر ماه ۸۷/۰۷/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در این بحث در راستای مشروعیت عبادات صبی به روایات دیگری تمسک می کنیم.

بعضی با تمسک به عمومات «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام» و امثال آن تصمیم به تصحیح عبادات صبی گرفته اند ولی به نظر ما این عمومات از صبی منصرف است.

ص: ۱۷

مرحوم حکیم قائل است که هرچند اگر قائل به عدم مشروعیت عبادت صبی باشیم ولی این امر منافات ندارد با اینکه بگوئیم نیابتش صحیح است زیرا او امر منوب عنه را قصد می کند نه امر خود را.

به نظر ما کلام ایشان در مقام ثبوت قابل قبول است ولی در مقام اثبات خیر.

در خاتمه ی بحث به چهار دلیل که قائلین به عدم جواز نیابت صبی اقامه کرده اند (و یا می توانستند اقامه کنند) اشاره کرده آنها مورد نقد و بررسی قرار می دهیم.

قائلین به جواز نیابت صبی نیز بر اطلاقات و عموماتی است که ظاهرش مطلق جواز نیابت است تمسک کرده اند که در نتیجه

علاوه بر کبیر صغیر را هم شامل می شود ولی به نظر ما این اطلاقات از صبی منصرف است.

آقا ضیاء عراقی نیز بر جواز نیابت صبی به سیره ی عقلاء و عدم ردع شارع تمسک کرده است.

و اما تمام بحث:

در بحث روایات به این نتیجه رسیدیم که عبادات صبی مشروعیت دارد و در نتیجه محذوری که از این جهت در مورد نائب شدن او بود برطرف می شود. امروز به دو روایت دیگر اشاره می کنیم که با اندکی تامل دلالت آنها بر ما نحن فیه واضح می شود:

ابواب صلاه الجنائز جلد دوم وسائل باب ۱۵ از ابواب نماز میت حدیث دوم.

مقدمتا می گوییم: مشهور این است که اگر میت شش سال و بالاتر داشته باشد نماز بر او اقامه می شود حال در روایت آمده است که پیغمبر اکرم می فرماید: من نماز بر میتی که در حد نماز خواندن نرسیده است نمی خوانم حال اگر این ضمیمه شود بر اینکه نماز بر میت شش سال خوانده می شود به این نتیجه می رسیم که نماز صبی شش سال شرعیت دارد.

حدیث ۲: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى ع يَقُول (فی حدیث طویل): وَ جَعَلَ لِمَوْتَاكُمْ مِنْ كُلِّ صَلَاةٍ تَكْبِيرَةً (فلسفه ی پنج تکبیر گفتن در نماز میت این است که هر تکبیر به ازای یک وعده نماز یومیه است) وَ أَمَرَنِي أَنْ لَا أُصَلِّيَ إِلَّا عَلَى مَنْ صَلَّى.

مراد از (صلی) همان نماز حقیقی است و اینکه بگوئیم: من صلی تمرینا که خلاف ظاهر است و اگر چنین کنید لازم می آید که در لفظ واحد بین حقیقی و مجازی جمع کنیم که جایز نیست.

باب ۱۳ از ابواب وجوب الحج و شرائطه جلد هشتم حدیث ۱.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبَانِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: الصَّبِيُّ إِذَا حُجَّ بِهِ فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ حَتَّى يَكْبُرَ.

یقینا مراد از کلام امام که می فرماید (فقد قضی حجه الاسلام) این است که حجش مشروع است و صرف تمرین نیست.

بعضی گفته اند که به واسطه ی عمومات کتاب و سنت هم می شود عبادات صبی را تصحیح کرد مانند: {یا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره / ۱۸۳)

{الذین آمنو» یقینا صبی را هم شامل می شود ولی عبارت (کتب علیکم الصیام) در مورد صبی از باب استحباب بر سایر آنها واجب.

و یا {إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنينَ كِتاباً مَوْقُوت» (نساء / ۱۰۳)

ما می گوئیم: ولی حق این است که این عمومات از عبادات صبی منصرف است.

ص: ۱۹

مرحوم حکیم در مستمسک ج ۱۱ ص ۵ کلام عجیبی دارد و می گوید سلمنا که عبادت صبی مشروعیت ندارد ولی این از کجا دلیل بر این می شود که نیابت او هم صحیح نباشد زیرا نائب امری که بر عهده ی منوب عنه است را بجا می آورد و نیت امر منوب عنه را می کند و واضح است که منوب عنه بالغ بوده است و عمل در حق او مشروعیت داشته است. بله اگر صبی امر خودش را نیت کند ممکن است مشروعیت نداشته باشد. کلام ایشان چنین است: (لان النائب یتعبد بامر منوب عنه لا بامر نفسه)

اشکال ما به مرحوم حکیم: کلام ایشان از لحاظ مقام ثبوت خوب است و مستلزم محال نیست ولی در مقام اثبات باید بر آن دلیل اقامه شود و به عمومات و اطلاقاتی تمسک شود که در باب نیابت وارد شده باشد که هم کبیر را شامل شود و هم صغیر را.

تم الکلام فی مشروعیه عباده الصبی او عدمها و قلنا بمشروعیه عباداته

دلیل دوم قائلین به عدم جواز نیابت صبی: دلیل دوم ایشان این است که چون صبی می داند که قلم تکلیف از او برداشته شده است و از این رو ممکن است مرتکب خلافی شود وثوق به صحت اعمال او پیدا نمی شود و نیابتش باطل است.

جواب اول: این دلیل اخص از مدعا است و اگر کسی باشد که وثوق کامل به او پیدا شود هرچند فرد نادر باشد یقینا عملش از این جهت باطل نیست. جواب دوم: شما از مقام ثبوت به مقام اثبات آمده اید. اینکه می گوئید: نمی دانیم عملش صحیح است یا نه در مقام اثبات است ولی اگر در مقام ثبوت و فی علم الله یقینا عملش صحیح باشد چه باید گفت؟

ص: ۲۰

دلیل سوم قائلین به عدم جواز نیابت صبی: ایشان در این دلیل می گویند: بنابر اصاله الاشتغال وقتی ما شک کنیم که نیابت صبی از فرد موجب برائت ذمه می شود یا نه باید بگوئیم برائت ذمه حاصل نشده است و همچنان ذمه ی فرد مشغول است.

جواب آن این است: کسانی که قائل به عدم جواز نیابت صبی هستند به اطلاقات متوسل می شوند و واضح است که اگر اطلاقاتی باشد که جواز نیابت را بیان کند و صبی را شامل شود دیگر جائی برای اصالت اشتغال باقی نمی ماند زیرا اصالت اشتغال جزء اصول عملیه است و اطلاق جزء ادله ی اجتهادیه است و بر اصول عملی مقدم است.

دلیل چهارم منکرین جواز نیابت صبی: در روایات از (رجل) و (مراه) تعبیر شده است و این دو لفظ شامل صبی و صبیه نمی شود.

در باب هشتم از ابواب نیابت روایات ۲، ۶ و ۸.

روایت ۲:-عَنْ علی بن ابراهیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ یَحُجُّ عَنِ الْمَرْأَهِ وَ الْمَرْأَهُ تَحُجُّ عَنِ الرَّجُلِ قَالَ لَا بَأْس

این روایت صحیح السند است

روایت ۶: وَ بِإِسْنَادِ الکلینی عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ حَکَمِ بْنِ حُکَیْمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ یَحُجُّ الرَّجُلُ عَنِ الْمَرْأَهِ وَ الْمَرْأَهُ عَنِ الرَّجُلِ وَ الْمَرْأَهُ عَنِ الْمَرْأَهِ

روایت ۸: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ بَشِیرٍ النَّبَّالِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ وَالِدَتِی تُوُفِّیَتْ وَ لَمْ تَحُجَّ قَالَ یَحُجُّ عَنْهَا رَجُلٌ أَوِ امْرَأَهٌ قَالَ قُلْتُ أَیُّهُمَا أَحَبُّ إِلَیْکَ قَالَ رَجُلٌ أَحَبُّ إِلَیَّ.

ص: ۲۱

جواب این دلیل این است: اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند خصوصا اینکه در این روایات امام از ادات حصر استفاده نفرموده است فقط نیابت رجل از مراه و بر عکس جائز است.

مضافا بر اینکه روایاتی در دست داریم که در آن نه از لفظ رجل تعبیر شده است و نه مراه و آنها دلیل بر این هستند که ذکر رجل و مراه در این روایات از باب ذکر غالب است.

تا اینجا تمام ادله ی قائل به عدم جواز مخدوش شد.

و اما دلیل قائلین به جواز نیابت صبی.

دلیل اول: اطلاقات و عموماتی است که ظاهرش جواز است.

باب ۲۱ از ابواب وجوب حج

حدیث ۲:عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: حَجُّ الصَّرُورَهِ یُجْزِی عَنْهُ وَ عَمَّنْ حَجَّ عَنْهُ.

صروره کسی است که برای اول به حج می رود. عبارت (یجری عنه) یعنی ثوابش به خودش می رسد و الا واضح است که آن حج نیابتی از حجه الاسلام خودش کفایت نمی کند.

باب ۶ از ابواب نیابت

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ رِبْعِیٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ یَحُجَّ الصَّرُورَهُ عَنِ الصَّرُورَهِ

و هکذا باب ۲۱ از ابواب نیابت

حدیث ۲: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ یَحْیَی الْأَزْرَقِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَنْ حَجَّ عَنْ إِنْسَانٍ اشْتَرَکَا حَتَّی إِذَا قَضَی طَوَافَ الْفَرِیضَهِ انْقَطَعَتِ الشِّرْکَهُ فَمَا کَانَ بَعْدَ ذَلِکَ مِنْ عَمَلٍ کَانَ لِذَلِکَ الْحَاجِّ

عبارت (من حج عن انسان) مطلق است و تصریح رجل و مراه در آن نیست.

اشکال در این دلیل: این اطلاقات قابل گفتگو و ایراد است و می توان گفت که این اطلاقات منصرف است به بالغین و از هر جا که احکام بیان می شود برای بالغین است ادعای انصراف بعید نیست.

دلیل دوم قائلین به جواز نیابت صبی: این دلیل بر حاشیه ی آقا ضیاء الدین عراقی در حاشیه ی عروه ذکر کرده است ایشان بر سیره ی عقلاء تمسک می کند که بسیاری از عقلاء کارهایشان را به دست صبی ممیز می سپارند و آنها را نائب در انجام کارهای خود قرار می دهند مواردی چون رساندن کالا به محل خاص و امثال آن. حال چون شارع از این سیره ردع و نهی نکرده است پش با آن موافقت کرده است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۲۱ مهر ماه ۸۷/۰۷/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

آقا ضیاء عراقی بر صحت نیابت صبی به سیره ی عقلاء تمسک کرده است که به نظر ما این سیره در امور مهمه جاری نیست.

در کلام امام به سه نکته اشاره می کنیم:

۱- بین جواز نیابت و عدم آن در تبرع و اجاره فرقی نیست.

۲- در تبرع، اگر صبی توانائی دارد به تنهائی سفر رود اذن ولی لازم نیست و الا لازم است ولی در عقد اجاره یقینا اذن ولی شرط است زیرا صبی نمی تواند خود عقد اجاره را بخواند.

۳- امام در صحت نیابت صبی در حج مندوب تامل دارد صاحب عروه و بعضی حکم به جواز کرده اند به این بیان که صبی خودش می تواند حج مندوب بجا آورد از این رو می تواند نائب فرد دیگر هم شود. به نظر ما تشبیه این دو مقام به هم صحیح نیست.

ص: ۲۳

شرط دیگر نیابت عقل است و لذا مجنون نمی تواند در زمان جنون نائب شود و اطلاقات نیابت از مجنون منصرف است.

و اما تمام بحث:

دیروز به کلام آقا ضیاء اشاره کردیم که قائل بود بنابر سیره ی عقلاء که بسیاری از امور را به دست صبی می سپارند و آنها را نائب در انجام آن امور می دانند می توان صحت نیابت صبی را استنباط کرد خصوصا که شارع از آن نهی و ردعی نکرده

است.

در جواب ایشان می گوئیم: که بعید است سیره ی عقلاء در امور مهم جاری باشد.

در خاتمه ی شرط بلوغ در این امر سه نکته باقی مانده است که امام به آن در مسئله اشاره کرده است و متن کلام ایشان همان طور که گذشت این است:

یشترط فی النائب أمور: الأول البلوغ علی الأحوط ۱- من غیر فرق بین الإجاری و التبرعی ۲- بإذن الولی أو لا ۳- و فی صحتها فی المندوب تأمل.

نکته ی اول: بنا بر جواز و عدمه آیا بین تبرع و اجاره تفاوتی است یا نه؟

ظاهر این است که بین آن دو تفاوتی نیست و ادله در هر دو جاری است و دلیل قائلین به جواز و عدم جواز همه در تبرع و اجاره به نحو یکسان جاری است.

نکته ی دوم: اگر صبی بخواهد اجیر شود قطعا عقد اجاره را نمی تواند خودش بخواند زیرا در امور مادی اجازه ی ولی شرط است. و اما اگر بخواهد تبرع بجا آورد و ما هم قائل به صحت آن شدیم آیا اجازه ی ولی لازم است یا نه مثلا می خواهد نمازی تبرعا و یا حجی تبرعی برای یکی از اقوام بجا آورد. در اینجا دو صورت وجود دارد:

· صورت اول اینکه به انـدازه ی کافی توانائی نـدارد که این مسـیر را به تنهایی طی کنـد. در اینجا معمول این است که بایـد از ولی اجازه بگیردند.

· صورت دوم اینکه کاملاـ هوشـیار و توانـا است و می توانـد تنهـایی به سـفر رود. در این صورت اجـازه گرفتن از ولی معمول نیست.

باید توجه داشت که در جواز و عدم جواز تفاوتی بین اذن ولی و عدم اذن ولی نیست که بگوئیم در صورتی که ولی اذن دهد نیابت صبی جائز است و الا جایز نیست. زیرا اذن ولی برای اصل نیابت نیست بلکه برای استیجار و حفاظت است.

نکته ی سوم: آیـا در نیابت صبی، بین حـج واجب و منـدوب تفاوتی است یا نه؟ صاحب عروه گفته است که بعیـد نیست صبی بتوانـد حـج منـدوب را بجـا آورد. بعضـی از محشـین عروه بـا کلام او مخالفت کرده انـد و همان طور که گـذشت امام هم در صحت نیابت صبی در مندوب تامل داشته آن را دارای اشکال می دانند.

صاحب مدارک در ج ۷ ص ۱۱۲ در این مورد می گوید: ینبغی القطع بجواز استنابته فی الحج المندوب

در میـان عـامه، ابن قـدامه نیز در معنی ج ۲ ص ۲۰۲ می گویـد: و یحتمـل ان لهمـا (صبی و عبـد) النیابه فی حـج التطوع دون الفرض.

دلیلی را که بعضـی بر این امر ارائه کرد انـد این است که بنابر مشـروعیت عبادات صبی خودش می توانـد حج تطوع بجا آورد (هرچنـد حجه الاسـلام را نمی توانـد بجا آورد) حال که این امر برای خودش جایز است پس برای دیگری هم می توانـد نائب شود ولی در حج واجب چون نمی تواند برای خودش انجام دهد برای دیگران هم نمی تواند.

اشکال بر دلیل ایشان: این قیاس باطل است زیرا بالغ غیر مستطیع برای خودش نمی تواند حج واجب بجا آورد ولی برای دیگری می تواند نائب شود و یا کسی که برای خودش حج واجب بجا آورده است دیگر نمی تواند حج واجب دیگری برای خودش بجا آورد (حج واجب ذاتی نه واجب عرضی مانند نذر و امثال آن) اما می تواند برای حج واجب از طرف دیگری نائب شود.

اللهم الا ان یقال: اگر در آینده گفتیم که صروره که کسی است که هنوز حج واجب خود را انجام نداده است نتواند نائب از طرف دیگری در حجه الاسلام شود از این رو صبی همیشه صروره است و نمی تواند برای کسی نائب شود.

تم الکلام فی الشرط الاول و تلخص من جمیع ما ذکرنا:

ان استنابه الصغیر الممیز لا یخلو عن اشکال لا لعدم شرعیه عبادات الصبی فانها مشروعه و لا لعدم الوثوق به فانه قد یوثق به و لا لاصاله الاشتغال لانها فی فرض عدم الدلیل الاجتهادی و لا اشتمال روایات الاستنابه علی عنوان الرجل و المراه لان اثبات الشیء لا ینفی عما عداه بل لعدم اطلاق تطمئن به النفس لانصراف الاطلاقات الی البالغین.

و اما الکلام فی الشرط الثانی و هو العقل

امام در بیان این شرط می فرماید: الثانی العقل فلا تصح من المجنون و لو إدواریا فی دور جنونه و لا بأس بنیابه السفیه.

این شرط از واضحات است و بعضی در بیان این شرط از باب ارسال مسلمات دلیلی برای آن ذکر نکرده و اقوالی را متذکر نشده اند.

صاحب مدارک می گوید ج ۷ ص ۳۱۲: و لا نیابه المجنون هذا مما لا خلاف فیه بین العلماء (ظاهر علماء علمای شیعه و سنی است.

مرحوم حکیم در مستمسک ج ۱۱ ص ۶ می گوید: ینبغی عد ذلک من الضروریات.

بعضی استدلال کرده اند که زیرا مجنون نمی تواند عبادات را نیت کند.

ولی این نکته را باید متذکر شد که مجانین اقسام مختلفی دارند و اینگونه نیست که همه ی مجانین نتوانند عبادت را قصد کنند حال اگر بتوانند قصد کند آیا نیابتش باطل است؟ بله می توان گفت که به صحت اعمال او وثوق نداریم زیرا ممکن است حین عمل حالش وخیم تر شود و صحت عمل را خدشه دار کند.

مشکل دیگر این است مشکل بتوان گفت که اطلاقات نیابت این مورد را شامل شود از این رو نمی توان مجنون را نائب قرار داد.

و اما جنون ادواری که زمانی عاقل است و زمانی دیوانه بدون تردید هنگامی که عاقل است می تواند نیابت را به عهده بگیرد زیرا در دوران افاقه و عاقل بودن اگر مستطیع شده بود می بایست حج را برای خودش بجا آورد و نماز و سایر تکالیف را انجام دهد و عمل او هم صحیح بود هکذا در مورد نیابت.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۲۲ مهر ماه ۸۷/۰۷/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

امام در بیان شروط نیابت بیان می کند که سفیه می تواند نائب شود و ما اضافه می کنیم که در طول حج برای تمام قرادادهای مالی و آنچه مربوط به مبادلات مالی است اجازه ی ولی شرط است.

ص: ۲۷

امام در شرط بعدی به شرطیت ایمان می پردازد و ما اسلام را هم اضافه می کنیم هرچند شرطیت اسلام از مسلمات است و بر آن چهار دلیل اقامه می کنیم و در بعضی از آنها مناقشه می کنیم.

اما شرطیت ایمان که به معنای شیعه ی دوازده امامی است در میان علماء مورد بحث قرار گرفته است و امروز به اقوال علماء در این مورد اشاره می کنیم.

و اما تمام بحث:

امام در ادامه ی شروط نائب می فرماید: و لا بأس بنیابه السفیه.

سفیه کسی است که به رشد نرسیده و قابلیت این را ندارد که به تنهائی به نقل و انتفال امور مالی اقدام کند ولی در مسایل دیگر مانند عبادات و غیره مانند افراد غیر سفیه رفتار می کند. با این بیان، سفیه می تواند نائب شود و اطلاقات نیابت هم او را را شامل می شود ولی باید توجه داشت که در امر نیابت در بعضی چیزها اجازه ی ولی لازم است مثلا می خواهد برای نیابت اجیر شود و نیابتش تبرعا نباشد در این مورد باید ولی اجازه دهد و بر آن نظارت کند تا متضرر نشود و هکذا اگر بخواهد تبرعی به حج رود از آنجا که باید قراردادی با کاروان ببندد و یا قربانی برای او بخرند و سایر هزینه ها و مصارف حج که خودش نمی تواند در این موارد دخالت کند، باید ولیش مداخله نماید و اجازه دهد.

بله اگر سفیه به معنای نیمه عاقل باشد ممکن است بگوئیم که اطلاقات از او منصرف است.

ص: ۲۸

شرط سوم نیابت اسلام و ایمان است و امام در بیان این شرط می فرماید: الثالث الایمان.

امام شرطیت اسلام را ذکر نکرده است و فقط ایمان را متذکر شده است در عروه هم فقط ایمان ذکر شده است.

آنهائی که اسلام را ذکر نکرده اند شاید به سبب دو علت بوده است:

۱. وقتی ایمان شرط باشد اسلام به طریق اولی شرط است زیرا ایمان به معنای شیعه ی دوازده امامی است.

۲. واضح است که کسی غیر مسلمان مثلا یهودی را برای حج نائب نمی کند از این رو احتیاجی به ذکر آن ندیدند.

ولی ما اول اسلام را بحث می کنیم و سپس به سراغ شرطیت ایمان می رویم.

اقوال علماء

صاحب مستند جلد ۱۱ ص ۱۱۱ می گوید: و منها (از شرائط) الاسلام فلا تصح نیابه الکافر لا لما استدلوا به من عدم تأتّی نیه القربه منه بل للاجماع.

قال فی المدارک ج ۷ ص ۱۱۲: لا ریب فی اعتبار هذا الشرط.

صاحب جواهر ج ۱۷ ص ۳۵۷ در مورد اسلام کلام محکمی دارد ایشان بعد از بیان عدم صحت نیابت کافر، در لزوم شرطیت اسلام می گوید: اجماعا بقسمیه (اجماع محصل که خودمان به دست آوردیم و اجماع منقول)

و ظاهرا این جزء ضروریات دین است.

دلیل مسئله:

برای شرطیت اسلام سه دلیل ذکر کرده اند و ما هم دلیل چهارمی را اضافه می کنیم:

دلیل اول: اجماع است.

بعید است اجماع در اینجا مدرکی باشد زیرا این امر از اجماع هم بالاتر است و بلکه از ضروریات دین محسوب می شود و از هر مسلمانی که بپرسیم که آیا می گذارد کافر از پدرش نائب شود جواب منفی می دهد.

ص: ۲۹

دلیل دوم: در عبادات شرط است که نیت قربت کنند و کافر نمی تواند نیت کند.

به این امر اشکال کرده اند که درست است که کافر در بعضی از موارد نمی تواند نیت عبادت بکنند و صاحب جواهر هم این نکته را ذکر می کند زیرا در بعضی موارد کافر به خدا اعتقاد ندارد و نیت قربت در امر حج از او متمشی نمی شود ولی گاه فرد به خدا ایمان دارد مثلا فردی است مسیحی و کاملا طبق آئینش به خدا معتقد است (اجمالاً خدا را نیت می کند) و عبادات را انجام می دهد و فرد متعهدی است او می تواند نیت قربت کند یا مثلا ممکن است کسی منکر ضروریات دین باشد و مرتد شده باشد ولی خدا را قبول داشته باشد.

دلیل سوم: عبادت آن است که برای عابد ثوابی بیاورد.

به تعبیر ما باید ایجاد قرب کند زیرا گفتیم که عبادت هم حسن فعلی لازم است یعنی نیتش نیت قربی باشد و حسن فاعلی یعنی فاعل بتواند به خداوند نزدیک شود مثلا اگر کسی نیت قربت بکند ولی عملش قابل قرب الی الله نباشد این عمل عبادت نیست هکذا در کافر که به خدا نزدیک نمی شود هرچند عملش قابلیت قرب داشته باشد از این رو عملش عبادت نیست.

این دلیل دو اشکال دارد:

۱. اشکال اول این است که در نیابت تقرب منوب عنه شرط است نه تقرب نائب و درست است که می گویند از ده ثواب، نه ثواب از آن نائب است و یکی از آن منوب عنه و هر چند نائب نه ثواب را نمی برد ولی ولی آن یک ثواب به منوب عنه می رسد و همین کافی است.

۲. جواب دوم این است که نـائب هنگـامی متقرب الی الله نمی شود که جاهل قاصـر باشـد و در باطن تابع حق باشـد و خـدا را عبادت کنـد ولی در بلادی زندگی می کند که حقانیت اسـلام به گوش او نرسـیده است. او اگر اعمال خوبی به جا آورد یقینا مثیب است هکـذا در اعمـال حـج که به او بگوینـد که مـذهبی غیر از مـذهب تو وجود دارد و از تو می خواهنـد به خاطر خـدا آئینی از آن را برای کسی انجام دهی و او هم متقبل شود.

و امـا اینکه می گوینـد کـافر نمی توانـد وارد مسـجد الحرام شـود از این رو نمی توانـد نـائب شود کلامـی است خوب ولی در صورتی که منوب عنه و نائب از این حکم بی خبر باشد این حکم برای آنها لازم الاجراء نبوده و به صحت حج ضرر نمی زند.

دلیل چهارم و هو العمده فی المقام: عدم شـمول اطلاقات است زیرا نیابت دلیل می خواهد و الا اصاله الفساد و اصاله الاشـتغال در آن جاری است.

و اما الکلام فی الایمان: مراد از ایمان شیعه بودن است و آن هم فقط شامل شیعه ی دوازده امامی است.

در مورد ایمان بحث های زیادی است و عده ای قائل هسـتند که غیر مؤمن نمی تواند از شـیعه نائب شود و حتی اهل سـنت هم نمی تواند از شیعه نائب شودند.

اقوال علماء

صاحب حدائق در ج ۱۴ ص ۲۴۰ می گویـد: و فی اشتراط الایمان فی النائب قولان ظاهر اکثر المتاخرین حیث حکموا باسـلام المخالفین، صحه نیابتهم فلا یشترط الایمان عندهم.

ص: ۳۱

صاحب مستند در ج ۱۱ ص ۱۱۲ می گوید: و منها الایمان اشترطه بعضـهم لعدم صحه عباده المخالف ... فالاظهر عدم الصحه. (یعنی نیابت مخالف از شیعه صحیح نیست.)

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۲۳ مهر ماه ۸۷/۰۷/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

قبل از شروع بحث روایتی که گفته شده است در مورد مشروعیت عبادت صبی می تواند مورد استدلال قرار بگیرد را مطرح می کنیم و بیان می کنیم که دلالت بر مدعا ندارد.

در شرطیت ایمان کلام صاحب مستمسک و صاحب جواهر را مطرح می کنیم و به کلام صاحب جواهر که فرموده بود عمل مخالف مانند کافر است و صحیح نیست (و در نتیجه از طرف منوب عنه قبول نمی شود) از لحاظ صغرا و کبرا اشکال می کنیم که اولا چرا عملش صحیح نباشد (هرچند می توان گفت که عملش قبول نیست) و ثانیا چرا از طرف منوب عنه که شیعه است قبول نشود.

و اما تمام بحث:

بحث در شروط نائب بود و به شرطیت ایمان رسیده ایم.

قبل از شروع این بحث نکته ای را به عنوان استدراک مطرح می کنیم و آن اینکه بعضی از حاضرانِ در بحث، گفته اند که برای شرعیت عبادات صبی روایات دیگری هم وجود دارد. از جمله روایتی است که در وسائل الشیعه جلد ۲ ابواب الاحتضار باب ۲۸ حدیث ۶ آمده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا يَلْحَقُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ فَقَالَ سُنَّةٌ سَنَّهَا يُعْمَلُ بِهَا (مراد سنت حسنه است نه بدعت در دین) بَعْدَ مَوْتِهِ فَيَكُونُ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ يَعْمَلُ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْ ءٌ وَ الصَّدَقَةُ الْجَارِيَةُ تَجْرِي مِنْ بَعْدِهِ (صدقات بر دو نوع است: گاه غیر جاریه است یعنی مالی به کسی می دهد و تمام می شود و گاه جاریه است مانند بنای مسجد و امثال آن که باقی می ماند) وَ الْوَلَدُ الطَّيِّبُ يَدْعُو لِوَالِدَيْهِ بَعْدَ مَوْتِهِمَا وَ يَحُجُّ وَ يَتَصَدَّقُ وَ يُعْتِقُ عَنْهُمَا وَ يُصَلِّي وَ يَصُومُ عَنْهُمَا فَقُلْتُ أُشْرِكُهُمَا فِي حَجَّتِي قَالَ نَعَمْ

ص: ۳۲

روایت موثقه است و شاهد در فقره ی اخیر است و گفته اند که مراد از (يَحُجُّ) عام است و هم صغیر ممیز را شامل می شود و هم کبیر را.

مضافا بر اشکالی که ما در دلالت مطلقات وارد کرده ایم و گفته ایم: همه ی آنها به بالغین منصرف است در این حدیث قرینه

ای است که بیـان می کنـد که کلام حضـرت ناظر به کبیر است و آن عبارت (یَتَصَدَّقُ وَ یُعْتِقُ عَنْهُمَا) است زیرا این دو از باب تصرفات مالی است که فقط در کبیر جایز است.

و اما ادامه ی بحث فقهی:

آیا ایمان شرط است و یا اینکه می شود اهل سنت غیر ناصبی را نائب قرار دهیم و بگوئیم که مطابق اعمال ما حج را بجا آورد.

اقوال دیگری از علما:

مرحوم حکیم در جلد ۱۱ مستمسک در صفحه ی ۷ بعد از بیان مسئله ی ایمان می گوید: علی ما ذهب الیه جماعه و قیل بعدم اعتبـاره و صـحه نیـابه المخـالف و لعله ظـاهر الاـکثر حیث لم یتعرضوا لـذکر الشـرط المـذکور (ایمان) و اقتصـروا علی الاعتبار الاسلام.

صاحب جواهر هم در جلد ۱۷ صفحه ی ۳۵۷ فرموده است: بل الظاهر مساوات المخالف بل غیر الامامی للکافر فی ذلک لعـدم صحه عمله

اشکال به صاحب جواهر: در کلام او صغرا و کبرائی است:

صغرا این است که عمل مخالف صحیح نیست (دلیلش را بیان می کنیم)

کبرا این است که کسی که عملش صحیح نیست نیابتش هم صحیح نمی باشد.

ص: ۳۳

در کلام ایشان هم صغرا و هم کبرا محل بحث است.

اما در کبرا می گوئیم که اگر کسی عملش برای خودش صحیح نباشد آیا این دلیل می شود که برای دیگری هم صحیح نباشد؟ در اینجا منوب عنه مسلمان، شیعه و امامی اثنا عشری است چرا عملی را که مخالف برایش انجام می دهد به پای او نوشته نشود.

اما در بحث صغروی که آیا اعمال مخالفین فاسد و باطل است و یا اینکه عملشان صحیح است ولی ثواب ندارد و به عبارت دیگری اعمالشان قبول نمی شود؟ مثلا در مورد شراب خوار می گویند که تا چهل روز عملش قبول نیست هرچند رفع تکلیف از او می شود و عملش صحیح است.

نکته ی دیگر این است که اهل سنت سه گروه هستند یک گروه ناصبی هستند و در بعضی ار روایات به خود ناصبی تصریح شده است و غیر ناصبی هم گاه جاهل قاصر هستند و گاه جاهل مقصر.

حال در جاهل قاصر که حق به او نرسید و نتوانست تحقیق بکند هم مانند ناصبی و جاهل مقصر است؟

در کتاب علماء کم دیده شده است که اینها را از هم جدا کنند. ما سابقا در بحث مخالفین بحث کرده ایم ولی مواردی را که باید مطالعه کنید را معرفی می کنم.

روایاتی را که درباره ی اعمال مخالفین است عمدتا در سه جا یافت می شود.

۱- باب ۲۹ از ابواب مقدمه ی عبادات در جلد اول وسائل که در آن ۱۹ حدیث آورده شده است

۲- باب ۳۱ در همان مدرک که بحث در این است که اگر مستبصر شد و مذهب امامیه را قبول کرد آیا عبادات سابقش قبول می شود از باب شرط متاخر که یعنی اگر این شرط حاصل نشود اعمال سابقش قبول نمی شود. در این باب ۵ حدیث است که در حدیث ۱ و ۲ آن به ناصب تعبیر کرده است.

۳- در مستدرک الوسائل باب ۲۷ از ابواب مقدمه العبادات در جلد ۱ که ۳۸ روایت را ذکر کرده است.

در باب ۲۹ در روایت ۱۴ مثلا آمده است (لم یقبل منه شیئا) در روایت ۱۹ آمده است (ما قبل منه) در روایت ۱۳ آمده است (لم یکن له ثواب) در روایت ۱۲ آمده است (لم ینفعه ذلک شیئا) در روایت ۲ آمده است (ما کان له علی الله حق فی ثوابه)

از آن طرف در بعضی از روایات آمده است که نه تنها ثواب ندارند بلکه (یلقون فی الجنهم) و یا (اعمالهم کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف) است که دلالت بر این دارند که اعمالشان باطل است.

حال باید دید کدام دسته از این روایات قرینه بر تفسیر دسته ی دیگر می شود مثلا لم یقبل روایات بطلان را تفسیر می کند و می گوید مراد از بطلان عدم قبول است یا بر عکس.

و یا اینکه آیا روایات بطلان مربوط به ناصبی و یا جاهل مقصر است و یا همه ی اقسام را حتی جاهل قاصر را هم شامل می شود (که کسی به آن ملتزم نشده است زیرا خداوند کافر قاصر را هم مجازات نمی کند.) و یا قائل به تفصیل شویم و بگوئیم که اگر سر آخر ایمان بیاورد اعمالش قبول است یا نه و هکذا.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۲۴ مهر ماه ۸۷/۰۷/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث اخلاقی امروز روایتی نقل می کنیم که بیان می دارد طمع، آرزوها و صحنه های فریبنده مانع از آن می شود که قلب و عقل انسان راه حقیقت را ببیند.

در بحث فقهی ابتدا به روایات دیگری که در زمینه ی مشروعیت عبادات صبی به آن تمسک شده است اشاره می کنیم و آنها را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم.

در شرطیت ایمان در میان مخالفین، بین ناصبی ها و جاهلان قاصر و مقصر فرق می گذاریم و سر آخر قائل می شویم که احتیاط واجب در این است که ایشان را به برای نائب شدن انتخاب نکنیم.

در بحث اخلاقی امروز حدیثی از اصول کافی (جلد ۱ صفحه ی ۲۳ حدیث ۱۶) بیان می کنیم که حدیثی است از امیر مؤمنان علیه السلام:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: إِنَّ قُلُوبَ الْجُهَّالِ تَسْتَفِزُّهَا الْأَطْمَاعُ (طمع آن را از حالت اعتدال بیرون می برد) وَ تَرْتَهِنُهَا الْمُنَى (آرزوها آن را گروگان می گیرند) وَ تَسْتَعْلِقُهَا الْخَدَائِعُ (صحنه های فریبنده آنها را به دام می اندازد.)

امام علیه السلام سه مورد از موانع شناخت را در این حدیث بیان فرموده است که عبارت است از:

۱- طمع که عقل انسان را از کار میاندازد

۲- آرزوهای دور و دراز که عقل را به اسرات در می آورد

ص: ۳۶

۳- صحنه های فریبنده که عقل را به دام می اندازد.

در مورد طمع: گاه می شود که انسانی هوشیار خود را به خطر می اندازد و حال آنکه عامل آن تنها طمع بوده است که اجازه نداده بود درست فکر کند.

امیر مومنان در کلمات قصار خود می فرماید: (أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ؛ بیشترین زمین خوردن عقل ها به خاطر برق خیره کننده ی طمع است) (کلمات قصار کلمه ی ۲۱۹) که از جمله می توان به موارد زیر مثال زد.

نمونه ی اول: یکی از این موارد طمع مانند همین شرکت های مانند گلدکوئیست است که به هر فردی که به عضویت ایشان در می آید جنسی را می فروشند و می گویند که هر فرد دو نفر را به عنوان مشتری جدید معرفی کند و سپس به فرد معرفی کننده حقی به عنوان پورسانت می دهند و آن دو نفر هم دو نفر دیگر را معرفی می کنند که علاوه بر حقی که به آنها می دهند به فرد اول هم حق جداگانه ای تخصیص داده می شود و هم چنین که بعضا در طول هفته چند میلیون تومان به دست می آورد. این فرد، آخر خط را نمی بیند که در آن حدود دویست هزار نفر وارد شبکه شده اند ولی چیزی گیرشان نیامده است و مال باختگان حقیقی افراد آخر خط هستند که بخش عظیم اموال این مالباختگان به خود موسسات می رسد و بعضی از آن هم به نفرات اولی که عضو شده اند که در حقیقت مال آخرین را آنها گرفته اند و پول حرام وارد زندگی آنها می شود و اثرات آن در روح جان خود و فرزندانشان اثر می گذارد.

ص: ۳۷

نمونه ی دوم: این نمونه در مورد شرکت های مضاربه ای است که می گویند اگر مالتان را به ما بداهید ما در سال سود صد در صد و یا بیشتر می دهیم پولتان را ماه به ماه پرداخت می کنیم. چند ماه حقوق را پرداخت می کنند و سپس بعد از جمع آوری مالی هنگفت فراری می شوند.

نمونه ی سوم: شرکت های الکترونیکی است که امروزه از طریق رایانه و اینترنت ارائه می شود و گاه سود آن تا سیصد درصد می رسد ولی جاهائی هم دارد که می گویند اگر در این خط وارد شوید کل هزینه اتان از بین می رود.

کل این موارد و موارد بسیار دیگر از مصادیق طمع است.

قاعده ی مهم در زمینه ی تجارت این است که باید حد اکثر در طول سال از سی درصد تا حدود پنجاه در صد سوددهی داشته باشد و اگر ما زاد بر این به کسی پیشنهاد شد به احتمال قوی حقه ای در آن وجود دارد.

و اما دومین مورد آرزوهای طول و دراز است که امیر مؤمنان می فرماید انسان را به گروگان می گیرد و این نوعی جنون است و افرادی هستند که زندگی اشان کاملاً تامین است ولی باز دست و پا می کنند که از طریق حرام پول بیشتری را به دست آورند.

قرآن مجید در این مورد به داستان قارون اشاره می کند که {فخرج علی قومه فی زینته} (قصص / ۷۹) که در تفسیر آمده است که با چهار هزار اسب با زین های رنگین جلوی بنی اسرائیل رژه رفت. حال باید دید که این مقدار اموال به چه کار می آید اولا کسانی که آن را می بینند دشمن او می شوند و ثانیا این کار بجز جنون قدرت چیز دیگری می تواند باشد.

ص: ۳۸

و امـا سـومین مورد زرق و برق هـای دنیـا است که فرد گول آنهـا را می خورد و برای به دست آوردن آنهـا به صـدها حرام و حلال روی می آورد و به صید این کارها می افتد و سرآخر هم صیاد سر او را می برد. مظاهر فریبنده ی دنیا دام است که عقل انسان را صید می کنند.

و اما بحث فقهی:

نکته ای را به عنوان استدراک مطرح می کنیم. می گویند که برای شرعیت عبادات صبی قابل استناد است و این سه روایت در باب نماز جماعت مطرح شده است. ابواب نماز جماعت باب ۱۴ باب وجوب کون الامام بالغا عالما ح ۳، ۵ و ۸.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَا بَأْسَ بِالْغُلَامِ الَّذِي لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ أَنْ يَؤُمَّ الْقَوْمَ وَ أَنْ يُؤَذِّنَ

در غیاث بن ابراهیم گفتگو است که اولا فاسد المذهب بوده است ولی از نظر وثاقت در آن بحث کرده اند.

در دلالت آن گفته اند که اگر امام عملش تمرینی باشد که دیگر نمی توان امام قوم باشد.

ح ۵: ِ عَنْ سَمَاعَهَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ تَجُوزُ صَدَقَهُ الْغُلَامِ وَ عِتْقُهُ وَ يَؤُمُّ النَّاسَ إِذَا كَانَ لَهُ عَشْرُ سِنِينَ

این حدیث صـحیح السند است. ولی باید دید آیا این حدیث در مورد جواز امامت است و یا مربوط به سن تکلیف است. ظاهر این است که این جزء روایاتی است که می گوید بلوغ با ده سال بوجود می آید از این رو از محل بحث خارج است. خصوصا اینکه امام در این حدیث تصرف در اموال را مطرح کرده است که این قبل از بلوغ جایز نیست.

ح ۸: ٭عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیٍّ ع قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ یُؤَذِّنَ الْغُلَامُ الَّذِی لَمْ یَحْتَلِمْ وَ أَنْ یَؤُمَّ.

در طلحه بن زید اشکال است که فاسد المذهب بوده است و راویانی که امام را به اسم خود و بدون لقب نام می برند غالبا اهل سنت هستند که به امام به عنوان یک فرد موثق نگاه می کنند.

این روایت بر مدعا دلالت دارد و بر مشروعیت عبادت صبی دلالت دارد.

مشکل مهمی که در همه ی این احادیث است این است که احدی به این احادیث در اذان و نماز فتوا نداده است از این رو این روایات معرض عنهای اصحاب هستند و تنها کسی که به مضمون این روایت عمل کرده است خلاف و مبسوط شیخ و مصباح سید است. ولی در کتاب آنها لفظ عشر سنین نیامده است از این رو آنها هم به مضمون این روایت عمل نکرده اند.

بله ذکر این روایات به عنوان موید خوب است.

و اما ادامه ی بحث فقهی.

خلاصه ی آن این بود که روایات در مورد شرطیت ایمان عمدتا در دو باب وسائل (در جلد اول باب ۲۹ و ۳۱) و در یک باب ۲۷ مستدرک آمده است در ابواب دیگر مانند ابواب مستحقین زکات هم به شرطیت ایمان اشاره شده است و هکذا در ابواب نیابت حج و گفتیم که لحن این روایات مختلف است بعضی می گویند عمل ایشان ثواب ندارد و قبول نیست بعضی می گویند به رو در آتش افکنده می شوند و بعضی می گویند عملشان باطل است.

ص: ۴۰

سپس گفتیم مخالفین سه دست اند عده ای ناصبی هستند که به یقین در حکم کفار هستند و اموالشان هم باطل است و یقینا نمی توان آنها را نائب کرد و نمی توان آنها را در محدوده ی جاهلان قاصر داخل کرد زیرا بسیار بعید است که آنها که در جهان اسلام هستند، نه تنها ائمه را قبول ندارند بلکه دشمن آنها باشند اینها یقینا جاهل مقصر هستند.

دسته ی دوم جاهلان مقصر هستند که مذاهب ائمه را قبول نکردند و دنبال تحقیق هم نرفته اند.

دسته ی سوم کسانی هستند که جاهلان قاصر اند که دنبال حق رفتند ولی کارشان به نتیجه نرسید و یا حق اصلا به آنها ابلاغ نشد و امثال آن.

حال یقینا جاهل داخل این روایات نیست. زیرا خداوند می فرماید: (ان الله لا یضیع اجر المحسنین) و او کارهای خوب زیادی انجام داده است.

ممکن است سوال شود که اگر هم بگوئیم که حج آنها هم صحیح است ولی حجشان مطابق آئین ما نیست.

جواب آن این است که ما فردی را پیدا می کنیم که عملش مطابق عمل ما باشد و یا مثلا شیخ شلتوت گفته است که اهل سنت می توانند عمل را مطابق فقه شیعی انجام دهند.

ولی فتوای نهائی ما این است که احتیاط واجب در ترك آن است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۲۷ مهر ماه ۸۷/۰۷/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث شرائط در خاتمه ی شرطیت ایمان به دو امر می پردازیم:

اول این است که گفتیم که در روایات به شرطیت ایمان اشاره نشده است ولی توهم شده است که دو روایت به شرطیت آن تصریح کرده اند و ما آن دو را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم.

ص: ۴۱

امر دوم این است که

امر دوم این است که روایت صحیح السندی است که می گوید: مخالف چون به دستورات امام عمل نمی کند عملش جامع الشرایط و الاجزاء نیست و از این رو عملش خراب است. ظاهر این روایت این است که ولایت نسبت به صحت عمل، طریقیت دارد نه موضوعیت.

امام در شرط چهارم در نائب می فرماید: باید اتیان عمل نائب وثوق حاصل شود و اگر مطمئن شدیم که عمل را اتیان می کند ولی در صحت این عملش شک داشته باشیم باز استنابه ی او صحیح است. ولی به نظر ما به نظر ما وثوق نه شرط استنابه است نه شرط نیابت.

در بحث شروط نائب قبل از رسیدن به شرط چهارم باید به دو نکته اشاره کنیم:

الامر الاول: گفتیم که برای شرطیت ایمان روایت خاصی نداریم ولی توهم شده است که دو روایت بر شرطیت ایمان وجود دارد ولی این روایات از لحاظ سند و یا دلالت مشکل دارند.

روایت اول: وسائل ج ۵ وسائل ابواب قضاء الصلاه باب ۱۲ ح ۵:

عَمَّارِ بْنِ مُوسَی مِنْ كِتَابِ أَصْلِهِ الْمَرْوِيِّ عَنِ الصَّادِقِ ع فِي الرَّجُلِ يَكُونُ عَلَيْهِ صَلَاةٌ أَوْ صَوْمٌ هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَقْضِيَهُ غَيْرُ عَارِفٍ قَالَ لَا يَقْضِيهِ إِلَّا مُسْلِمٌ عَارِفٌ.

در لسان روایات عارف به معنای شیعه است.

اولا: سند روایت مشکل دارد زیرا (کتاب اصله المروی) معلوم نمی کند که راویش کیست.

ثانیا: در دلالت این روایت هم اشکال وجود دارد زیرا در روایت صحبتی از قضاء از میت نیست. و فقط صحبت از مردی که نماز یا روزه ای بر گردن اوست و در عبارت (هل یجوز له) که ضمیر (له) به میت بر می گردد و روایت در مقام بیان تکلیف میت است و واضح است که میت نائب نمی گیرد و این وصی او است که باید از طرف او نائب بگیرد و یا اینکه (یجوز) را به معنای یجزی بگیریم البته قبول اینها از روی تسامح است در هر صورت این عبارت شفاف و واضح نیست.

روایت دوم: وسائل ج ۸ ابواب النیابه باب ۲۰ ح ۲.

عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ الرَّجُلُ يَحُجُّ عَنِ النَّاصِبِ هَلْ عَلَيْهِ إِثْمٌ إِذَا حَجَّ عَنِ النَّاصِبِ وَ هَلْ يَنْفَعُ ذَلِكَ النَّاصِبَ أَمْ لَا فَقَالَ لَا يَحُجَّ عَنِ النَّاصِبِ وَ لَا يَحُجَّ بِهِ.

در سند روایت سهل بن زیاد وجود دارد که به نظر ما مشکوک الحال است. و ضمیر در کتبت الیه یا به امام هادی علیه السلام راجع است و یا به امام حسن عسکری علیه السلام.

در دلالت آن جمله ی (و لا یحج به) آیا به این معنا است که ناصبی از طرف کسی حج بجا نیاورد یا به معنای احجاج است (باب افعال یُحَجّ) یعنی پول به او نده و او را به حج نفرست و این بدین معنا نیست که او نمی تواند نائب بشود.

مضافا بر اینکه بحث در ناصبی است نه در مورد هر منکری. و ناصبی کافر است و این جدای مسئله ی مخالفین می باشد.

الامر الثانی: در اینکه چرا عمل مخالف قبول نمی شود.

روایتی است که مخالف چون به دستورات امام عمل نمی کند عملش جامع الشرایط و الاجزاء نیست و عملش خراب است و باطل.

وسائل ج ۱ باب ۲۹ در مقدمه ی عبادات ح ۲.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ ذِرْوَةُ الْأَمْرِ (قله) وَ سَنَامُهُ (بالای کوه ها) وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَى الرَّحْمَنِ الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُوَالِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ.

این روایت صحیح السند است.

آیا ولایت نسبت به اعمال (و نه عقاید) موضوعیت دارد یا طریقیت به این معنا که از نظر اعتقادی باید به ولایت معتقد باشد ولی نسبت به صحت عمل آیا ولایت موضوعیت دارد یا طریقیت ظاهر روایت فوق طریقیت است (زیرا می گوید: و یکون جمیع اعماله بدلالته)

و اما شرط چهارم:

امام در بیان این شرط می فرماید: الرابع الوثوق باتیانه و أما بعد إحراز ذلک (اتیان) فلا یعتبر الوثوق باتیانه صحیحا (و فعل مسلم را حمل بر صحت می کنیم) فلو علم باتیانه (اتیان عمل در آینده) و شک فی أنه یأتی به صحیحا صحت الاستنابه و لو قبل العمل (اصل استنابه قبل از انجام عمل صحیح است ولی به شرط اینکه وثوق داشته باشم اصل عمل را انجام می دهد و وثوق به اینکه آیا عمل را صحیح هم بجا می آورد لازم نیست) علی الظاهر و الأحوط اعتبار الوثوق بالصحه فی هذه الصوره (مراد قبل از عمل است).

نکته: در حمل فعل مسلم بر صحت باید فعل قطعا انجام شده باشد که اگر شک در صحت داشته باشیم فعل مسلم را بر صحت حمل می کنیم و قبل از انجام عمل نمی شود آن را اجرا کرد.

باید توجه داشت که شرط اول تا سوم شرط ثبوت است ولی شرط چهارم و پنجم شرط اثبات است. به این معنا که اگر عملش صحیح باشد فی علم الله ذمه ی میت بری می شود ولی این برای وصی است که آیا باید به نائب پول بدهد و یا فرد دیگری را هم به جای آن به حج بفرستد یا نه.

ص: ۴۴

بعضی در این مسئله گفته اند که وثوق شرط استنابه است نه شرط نیابت به این معنا که نیابت واقعی مشروط به وثوق نیست ولی برای استنابه باید وثوق حاصل باشد

به نظر ما وثوق نه شرط استنابه است نه شرط نیابت زیرا اگر من کسی را که وثوق به عملش ندارد را استنابه کنم و واقعا هم حجش صحیح باشد استنابه باطل نیست. بلکه این شرط برای ابراء ذمه ی وصی است که باید احتیاط کرد و مطمئن شد که ذمه اش بری شده است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۲۸ مهر ماه ۸۷/۰۷/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در شرط چهارم نائب به بحث وثوق در انجام عمل رسیده ایم. علماء در این مورد به اقوال پنج گانه ای قائل شده اند. در این مسئله دلیل خاصی وارد نشده است و باید آن را از طریق قواعد حل کنیم و از آنجا که اصل عدم برائت ذمه ی میت و عدم برائت ذمه ی وصی در عمل به وصیت است حتما باید وثوق به اصل عمل حاصل باشد.

مرحوم حکیم دلیل دیگری آورده است و ما نحن فیه را به قاعده ی ذو الید قیاس کرده است که همان طور که قول ذو الید در مورد عینی که در دست دارد قبول می شود هکذا قول نائب در انجام حج و وثوق را شرط نمی داند. به نظر ما قیاس مع الفارق است زیرا قاعده ی ذو الید فقط در اعیان جاری است و بحث حج در افعال است.

و اما تمام بحث:

ص: ۴۵

بحث در شرایط نائب در حج است و به شرط چهارم رسیده ایم و خلاصه ی کلام امام این است که باید به انجام عمل وثوق وجود داشته باشد اگر این وثوق حاصل باشد، می توان فرد را نائب کرد و الا نمی شود ولی وثوق به صحت عمل لازم نیست و با اصاله الصحه می توان عمل را تصحیح کرد ولی به شرط اینکه عمل را انجام داده باشد.

این مسئله دارای چند حالت است:

گاه در مورد حج مستحبی است که چهار صورت دارد:

اگر نائبی تبرعا حجی مستحبی انجام میدهد در این فرض لازم نیست به انجام عمل وثوق داشته باشیم. اگر کسی را تبرعا برای انجام حج مستحبی استنابه می کنیم لازم نیست به انجام عمل وثوق داشته باشیم. اگر کسی را اجیر کردم که برای میت حجی مستحبی انجام دهد و پولش را خودم به عهده گرفتم اینجا هم وثوق لازم نیست. بله اگر هزینه را خودم نمی دهم بلکه هزینه ی آن را از ما ترک میت بنا به وصیتش برداشت می کنم و یا هزینه ی آن را فرد دیگری متقبل شده است که به من داده است

و گفته است کسی را برای حج مستحبی اجیر کنم در اینجا باید وثوق به انجام عمل وجود داشته باشد.

و گاه در مورد حج واجب است که در آن هم چهار صورت متصور است:

اگر کسی تبرعا از طرف کسی نائب می شود و یا اگر من کسی را برای انجام حج واجب استنابه کنم چه خودم هزینه اش را پرداخت کنم و یا از ترکه ی میت بدهم در همه ی این موارد اگر بخواهم مطمئن شوم که ذمه ی میت بری شده است حتما باید وثوق حاصل باشد.

ص: ۴۶

بنابراین در حج مستحبی فقط در یک صورت محل کلام است و آن جائی است که من هزینه را از طرف دیگری پرداخت می کنم ولی در حج واجب در همه ی شقوق محل بحث است.

قبل از شروع بحث به معنای وثوق و عدالت اشاره می کنیم زیرا در کلام علماء از این دو سخن به میان آمده است:

وثوق به معنای ظن قوی ای است که در این مورد خاص موجب اطمینان نفس می شود هرچند ممکن است فرد عادل نباشد ولی میدانیم که اگر برای حج اجیر شده است حتما آن را انجام می دهد.

اقوال علماء:

قول اول: همان کلام امام است که وثوق را در استنابه معتبر دانسته اند. قول دوم: معتبر دانستند عدالت و این در کلام عده ای که صاحب مدارک هم جزء آنها است ذکر شده است همان طور که صاحب مستمسک می گوید: و هو مذکور فی کلام جماعه منهم صاحب المدارک (مستمسک ج ۱۱ ص ۷) قول سوم: کلام صاحب عروه: هو اعتبار احدهما اما العداله و اما الوثوق. قول چهارم: از کلام حکیم در مستمسک استفاده می شود: و هو عدم الاتهام. قول پنجم: قول به تفصیل است و همان طور که صاحب مستند در جلد ۱۱ ص ۱۱۳ می گوید: قد اعتبرها (عدالت) المتاخرون فی الحج الواجب کما فی المدارک و الذخیره و المفاتیح او فی الحج مطلقا.

ادله ی مسئله:

نکات ینبغی التوجه الیها:

در این مسئله روایت و دلیل خاص وجود ندارد و باید مسئله را بر اساس قواعد دنبال کنیم. اصل در مسئله چیست؟ اصل بر این است که از ذمه ی میت بریء نمی شود و اصل هم در حق من که وصی هستم این است که با دادن پول حج به فرد نائب ذمه ی من در انجام وصیت بریء نمی شود. قاعده ی اصاله الصحه فقط بعد از آنکه احراز کردیم که عمل را انجام داده است جاری می شود ولی اگر در اصل انجام عمل توسط نائب شک داشته باشیم این قاعده جاری نیست زیرا وقتی اصل فعل مشکوک است دیگر نوبت به اجرای اصاله الصحه در آن نمی رسد.

ص: ۴۷

حال که اصل عـدم برائت ذمه ی میت و ذمه ی وصـی و وکیل است، با عدم وثوق دلیل بر برائت نداریم زیرا اصل اشـتغال ذمه است و فقـط بـا وثوق می توان قائـل به برائت شـد. ولی اگر بـدانیم عمـل را انجـام داده است و وثوق به اصـل عمل داریم ولی شک داریم که درست انجام داده است یا نه در اینجا اصاله الصـحه حاکم است زیرا بعید است کسی که مطمئن هستیم عمل را انجام داده است عمـدا عملش را باطل کنـد و این با وثوق به آن نمی سازد و اگر شک داریم که خطا کرده است یا نه با اصاله الصحه آن را منتفی می کنیم.

نکته ی دیگر این است که از کلام مرحوم حکیم اسـتفاده می شود که ایشان دو دلیل دیگر می آورنـد که وثوق شـرط نیست. (همان طور که گذشت ایشان معتقد بود که فقط اتهام مضر است ولی وثوق شرط نیست.)

دلیل اول: ایشان ما نحن فیه را بر ذو الید قیاس کرده است و می گوید که شـما قول ذی الید را حجت می دانید مثلا من لباسـم را به او دادم تا آب بکشد و وقتی بگوید که من آب کشـیدم باید حرفش را قبول کنیم و لازم نیست بر کارش وثوق هم داشته باشیم و دلیل آن هم سیره ی متشرعه است. حال می گوئیم که ما نحن فیه هم از قبیل ذو الید است و وقتی فرد که متهم به فساد هم نیست بگوید حج را کاملا انجام داده ام باید به قول او عمل کرد و سیره بر قبول قول او جاری شده است.

اشکال بر دلیل اول: این دلیل قابل خدشه است زیرا قاعده ی ذو الید در اعیان جاری است نه در افعال و ما قبول نداریم که سیره در آن جاری شده باشد و قیاس ما نحن فیه به ذو الید در اعیان مع الفارق است.

دلیل دوم ایشان استفاده از قاعده ی من ملک است

توضیحه: اصل قاعده این است (من ملک شیئا فقد ملک الاقرار به) و آن قاعده ای است که در اکثر ابواب قابل استفاده است مثلا کسی وکیل شد که برای ما معامله ای کند و یا زنی را طلاق دهد بعد آمد گفت که من معامله را انجام داده ام که طبق این قاعده باید قول او را قبول کرد و هکذا شوهری می گوید که من زنم را طلاق داده ام و یا در عده ی رجعی زنش را طلاق داد و بعد گفت که رجوع کرده ام باید کلام او را قبول کرد و نباید بگوئیم که برای صحت کلامش دلیل بیاورد.

مراد از (ملک) ملکیت نیست بلکه مراد سلطه و صاحب اختیار بودن است به این معنا که اگر انسان بر چیزی سلطه داشت و صاحب اختیار آن بود اقرارش در آن مورد قبول می شود.

در اینجا باید به دو نکته توجه داشت:

اول اینکه این قاعده بر خلاف قاعده ی (اقرار العقلاء علی انفسهم جائز) است زیرا در آنجا اقرار فقط در موردی که به ضرر خودش باشد جاری است ولی در اینجا اگر به نفع او هم باشد اقرارش قابل قبول است. دوم اینکه دلیل بر جریان قاعده ی من ملک چیست؟ در قواعد الفقهیه بر آن شش دلیل اقامه کرده ایم که مهم ترین آن سیره ی عقلاء است.

ص: ۴۹

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۲۹ مهر ماه ۸۷/۰۷/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

محقق حکیم که قائل به عدم وثاقت نائب بود و صرف عدم اتهام را کافی می دانست به قاعده ی من ملک تمسک کرده بود. و ما هم به این مناسبت کمی بحث این قاعده و اقوال و ادله ی آن را مطرح می کنیم. مهم ترین دلیل این قاعده اجماع و سیره ی عقلاء است. اصل این قاعده از مسلمات است ولی در ما نحن فیه جاری نمی شود زیرا بحث در این است که آیا فردی که مورد وثوق نیست را می توان نائب کرد یا نه و با این قاعده نمی توان جواز نیابت را ثابت کرد زیرا حکم موضوع خود را ثاتب نمی کند. بله اگر نیابت جائز باشد با این قاعده می توان صحت قولش را در انجام حج پذیرفت.

توهم شده است که روایاتی وجود دارد که عدم وثاقت را تائید می کند ولی ما از نظر سند و دلالت این روایات را مورد نقد قرار می دهیم.

و اما تمام بحث:

در بحث دیروز به کلام محقق حکیم رسیدیم که قائل بود که وثوق شرط نیست و صرف عدم اتهام کافی است ایشان در دلیل دوم به به قاعده ی (من ملک) تمسک کرده بود و گفتیم که مراد از (ملک) ملکیت نیست بلکه مراد سلطه و صاحب اختیار بودن است به این معنا که اگر انسان بر چیزی سلطه داشت و صاحب اختیار آن بود اقرارش در آن مورد قبول می شود از این رو اقرار وکیل، وصی، ولی و متولی بر اموری که در دست ایشان است قبول می شود. در درس قبل مثال هائی در این مورد زده شد.

ص: ۵۰

صاحب مفتاح الکرامه در ج ۹ در کتاب الاقرار ص ۲۲۵ در اینجا می فرماید: و هی (قاعده ی من ملک) قاعده مسلمه لا کلام فیها قد طفحت (به طور گسترده و وسیع) بها عباراتهم.

بسیاری از فقهاء هم آن را از باب ارسال مسلمات گرفته اند و جریان آن را مسلم گرفته اند با این حال صاحب جواهر در ج ۳۵ در کتاب الاقرار ص ۱۰۴ بعد از آن که اعتراف می کند این قاعده در عبارات فقهاء به شکل گسترده ذکر شده است می گوید: و ان کان لنا اشکال فی ما زاد علی مقتضی قوله ص: اقرار العقلاء علی انفسهم جائز.

ایشان می گوید که قاعده ی من ملک را بیشتر از آنچه اقرار العقلاء علی انفسهم جائز دلالت دارد را قبول نداریم. و این کلام از ایشان عجیب است.

و اما دلیل قاعده ی من ملک همان طور که در قواعد فقهیه ذکر کرده ایم برای این قاعده شش دلیل اقامه شده است که به دو

مورد اشاره می شود.

اجماع: در آخر مکاسب که شیخ به چند قاعده ی فقهیه اشاره می کند یکی از آنها قاعده ی من ملک است که شیخ در آنجا به اجماع تمسک جسته است بعد می گوید: و یؤیده السیره. حال این سیره آیا سیره ی متشرعه است یا سیره ی عقلاء

دو احتمال دارد و ما دلیل ششم را در قواعد الفقهیه سیره ی عقلاء قرار داده ایم و منظور از آن است که وکیل، وصی، ولی و متولی صاحب اختیار هستند و بر چیزی سلطه دارند و سیره ی عقلاء بر این است که در اینها وثوق را شرط نمی داند و بینه هم از ایشان نمی خواهند و اگر قرار باشد که اینها برای انجام هر کار دو شاهد عادل همراه خود داشته باشند تا حرفشان پذیرفته شود در نظام اخلال بوجود می آید و اصلا امر معقولی نیست بلکه نزد عقلاء صرف عدم اتهام کافی است و اگر حرفش را نپذیرند به گفته ی بعضی هرج و مرج لازم می آید.

ص: ۵۱

حال باید ببینیم آیا این قاعده ی در ما نحن فیه جاری است یا نه.

به عقیده ی ما اشکال مهمی در در جریان این قاعده وجود دارد و آن این است که هیچ وقت حکم، موضوع خودش را ثاتب نمی کند مثلاـ آب کر طاهر است ولی با الکر طاهر نمی توان ثابت کرد که آبی که در اینجا است کر است و یا مثلا شهاده العدل مقبوله ولی این ثابت نمی کند که فردی که اینجا است عادل است.

بحث ما هم در صحت نیابت است و باید اول صحت نیابت را ثابت کنیم بعد بگوئیم که قول نائب در انجام حج از باب من ملک جائز است و حال آنکه آنچه مورد بحث است این است که آیا اصلا نائب کردن و دادن هزینه به او جائز است یا نه بله اگر جائز بود بعد می توان گفت که طبق قاعده ی من ملک قولش در انجام حج قبول است.

خلاصه اینکه با قاعده ی من ملک ثابت نمی شود که فرد صلاحیت نائب شدن را دارا است.

توهم شده است که روایاتی وجود دارد که می گوید وثاقت لازم نیست:

باب ۲۳ از ابواب نیابت در حج حدیث ۱ و ۲ دو حدیث است

حدیث۱: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی رَجُلٍ أَخَذَ مِنْ رَجُلٍ مَالًا وَ لَمْ یَحُجَّ عَنْهُ وَ مَاتَ وَ لَمْ یُخَلِّفْ شَیْئاً فَقَالَ إِنْ كَانَ حَجَّ الْأَجِیرُ (اگر اجیر قبلا برای خودش حجی بجا آورده است) أُخِذَتْ حَجَّتُهُ وَ دُفِعَتْ إِلَی صَاحِبِ الْمَالِ (حج او را به حساب صاحب مال می نویسند) وَ إِنْ لَمْ یَكُنْ حَجَّ كُتِبَ لِصَاحِبِ الْمَالِ ثَوَابُ الْحَجِّ.

ظاهر این روایت این است که مربوط به حج مستحب است و ارتباطی به حج واجب ندارد خصوصا که امام در آخر روایت می فرمایـد: ثواب حـج را برای او می نویسـند و نمی فرماید ذمه ی او بری می شود و ثانیا فرد که نائب گرفته است اول زنده بود و بعد مرد و فرد زنده نمی تواند برای حج واجب نائب بگیرد.

حدیث ۲: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ يَأْخُذُ الْحَجَّةَ مِنَ الرَّجُلِ فَيَمُوتُ (و شایـد حج را هم انجام نداده است) فَلَا يَتْرُكُ شَيْئاً فَقَالَ أَجْزَأَتْ عَنِ الْمَيِّتِ وَ إِنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ حَجَّةٌ أُثْبِتَتْ لِصَاحِبِهِ.

در این روایت از کلمه ی اجزاء استشـمام می شود که روایت در مورد حـج واجب است و حـال که اصـل حـج را انجـام نـداده است و امام فرموده است مجزی است اگر نائب حج را انجام داده باشد و فقط وثوق به آن نباشد یقینا مجزی است.

در این روایت اشکال سندی است و آن اینکه مرسله است.

و ثانیـا در دلالت آن این اشـکال است که کسـی به آن فتوا نـداده است واگر کسـی فتوا داده باشـد فقط در همین مورد خاص است که کسی مرده و مالی هم ندارد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۳۰ مهر ماه ۸۷/۰۷/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

محقق نراقی در شـرطیت وثاقت قائل شده بود که نه وثاقت شرط است و نه عدم اتهما بلکه صرف قرارداد بستن با نائب موجب برائت ذمه می شود هرچند حج را هم بجا نیاورد در کلام ایشان اشکالات واضحی وجود دارد.

ص: ۵۳

امام در بیان شـرط پنجم می فرماید که فرد باید به افعال حج معرفت داشـته باشد هر چند قبل از عمل از کسی بپرسد و عمل را انجام دهد.

مـا هم قائـل هستیم که قبل از عمل علم اجمالی بر عمل صـحیح است و هنگام عمل بایـد علم تفصـیلی به آن داشـته باشـد. هم قاعده و هم روایات بر این امر دلالت دارند.

و اما تمام بحث:

بحث در شـرائط نائب در حـج نیابی است و در شـرط چهارم به این نتیجه رسـیدیم که اگر نسـبت به نائب وثوق حاصل نباشـد نیابت او صـحیح نیست و فرد وصی و وکیل هم حق پرداخت مال به او را ندارد بله اگر دو شاهد برای گفتارش بیاورد کلامش قبـول می شـود و حـتی اگر فردی که متهم است هم دو شاهـد بیـاورد کلامـش قبـول می شـود ولی این مطلب خـارج از بحث

ماست.

در راستای این شرط به عبارتی از محقق نراقی در مستند جلد ۱۱ ص ۱۱۳ تا ۱۱۵ برخورد کردیم که می فرمود: در نائب گرفتن نه وثوق لازم است و نه عدالت و نه عدم اتهام بلکه صرف بستن قرارداد با نائب، موجب سقوط تکلیف می شود و ذمه ی میت بریء می شود هرچند بدانیم نائب عمل را انجام نداده است. ایشان به روایاتی که دیروز مطرح کرده ایم تمسک کرده است.

نص کلام ایشان با تلخیص چنین است: انا نمنع اصل المطلوب و هو کونه مقبول القول فان المامور به هو الاستنابه مطلقا کما فی الاخبار بل المصرح به فی المستفیضه ان بالاستنابه تبرء ذمه المنوب عنه اتی النائب بالافعال ام لا کان فی حجه نقص ام لا.

ص: ۵۴

در باب ۲۳ از ابواب نیابت سه وجود دارد که دو روایت را دیروز خواندیم که دلالت داشت بر اینکه اگر حج را هم بجا نیاورده است ثواب آن را به میت می دهند و اگر نائب قبلا حجی بجا آورده بود آن را در نامه ی اعمال منوب عنه می نویسند.

دو حدیث دیگر هم در باب ۲۲ آمده است که مضمونش این است که اگر نائب پول را از شما گرفت و رفت برای خودش بجا آورد خداوند آن حج را برای منوب عنه می نویسد.

در کلام ایشان چند اشکال وجود دارد:

اشکال اول: این روایات معرض عنهای اصحاب است و با اعراض اصحاب نمی توان به آنها عمل کرد. بعضی از این روایات ضعیف السند است و بعضی معتبر ولی مجموعا معرض عنها است و نمی توان بر طبق آن فتوا داد. اشکال دوم: این روایات را می توان بر موردی حمل کرد که که حج، مستحبی باشد و یا اگر حج، واجب است دیگر امکان نداشته باشد که پول را از او بازپس بگیریم زیرا مرده است و پولی هم از خود باقی نگذاشته است. اشکال سوم: این مخالف سیره ی مستمره ی همه ی متشرعین است که نائبی را پیدا کنند و بدانند که بجا نمی آورد و قرارداد را با او ببندند و سپس بگویند که ذمه ی میت بری شده است. اشکال چهارم: این مخالف روایات باب استنابه است که می گوید (یستنیب رجلا لیحج عنه) که ظاهر آن این است که حج را بجا آورد نه اینکه بجا نیاورد و صرف قرار داد کافی باشد. همچنین خلاف روایاتی است که در بحث آینده می خوانیم که فردی را که آگاه به مسائل فقیه و مسلم باشد را انتخاب کن که معلوم است که اگر قرار نیست عمل را به جا آورد چرا باید به مسائل آگاه باشد. اشکال پنجم: این مخالف مفهوم نیابت است زیرا نیابت به معنای این است که فرد نائب برای حج شود و آن را حج بجا آورد و روح استنابه طریقیت است و با موضوعیت نمی سازد از این رو صرف استنابه هرچند حج را انجام ندهد کافی نیست.

امام در بیان شرط پنجم می فرماید: الخامس معرفته بأفعال الحج و أحکامه و لو بارشاد معلم حال کل عمل.

معلم اصطلاحا به معنای روحانی کاروان است. مراد امام این است که قبل از انجام حج لازم نیست که فرد علم تفصیلی به کل اعمال حج داشته باشد. اگر قدم به قدم یاد بگیرد و اعمال را انجام دهد کافی است.

صاحب عروه هم همین عبارت را آورده است و محشین هم کسی با آن مخالفت نکرده است و فقط آیه الله گلپایگانی حاشیه ای دارد و می گوید: ان ما ذکره انما یکفی لصحه العمل اما صحه الاجاره فاللازم فیها کون العمل معلوما حتی لا یکون غررا.

غرر در کلام ایشان به معنا جهل است.

سوال ما از ایشان این است که آیا علم تفصیلی لازم است یا علم اجمالی هم کفایت می کند یعنی اگر اجیر علم اجمالی داشته باشد و می داند که حجی وجود دارد که در کعبه است چرا نیابتش باطل باشد. در اجاره علم تفصیلی لازم نیست بلکه علم اجمالی کافی است.

با تفصیل بین علم اجمالی و تفصیلی مشکل دیگری هم در کلام مستند حل می شود.

در دروس آمده است که علم اجمالی کافی است و صاحب مستند می گوید که معنایش را متوجه نمی شوم.

صاحب مستند ج ۱۱ ص ۱۱۶ می گوید: و اما ما احتمله الشهید فی الدروس من کفایه العلم الاجمالی بذلک (اعمال) فلا افهم حقیقته فان اراد حال الاجاره او قبل الاعمال فلا یشترط العلم مطلقا لا التفصیلی و لا الاجمالی (اگر مراد شهید این است که قبل از اینکه اعمال را شروع کند نه علم تفصیلی لازم است نه اجمالی) و ان اراد حال الفعل فلا معنی لکفایه الاجمالی.

ص: ۵۶

یقینا قبل از عمل علم اجمالی صحیح است زیرا اگر اصلا عمل را نشناسد و نداند چیست چگونه می تواند اجاره شدن بر آن را قبول کند زیرا نیابت و اجاره باید به متعلق تعلق گیرد و اگر اصلا ندارد حج چیست امکان ندارد بتواند نائب و یا اجیر شود و این معامله غرر و جهل است.

الدلیل فی هذا الشرط:

هم قاعده بر این دلالت دارد و هم دلیل خاص از روایات.

اما قاعده این است که هنگام عمل اگر علم تفصیلی نداشته باشد واضح است که نمی تواند عمل را انجام دهد و اگر قبل از عمل علم اجمالی نداشته باشد همانطور که گفتیم اصل استنابه غلط است.

و اما دلیل خاص آن از وسائل جلد هشتم حدیث ۴ و ۷ از باب ۸ از ابواب نیابت است.

حدیث ۴: وَ عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ مُصَادِفٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی الْمَرْأَهِ تَحُجُّ عَنِ الرَّجُلِ الصَّرُورَهِ فَقَالَ إِنْ كَانَتْ قَدْ حَجَّتْ وَ كَانَتْ مُسْلِمَهً فَقِيهَهً فَرُبَّ امْرَأَهٍ أَفْقَهُ مِنْ رَجُلٍ.

در سند این روایت سهل بن زیاد و افراد دیگری هستند که باید بحث شوند.

در آینده بحث می کنیم که آیا صروره می تواند نائب شود یا نه.

و واضح است که (فقیهه) به کسی می گویند که اعمال حج را بداند و این حتی در موردی که از روحانی کاروان سوال می کند را هم در بر می گیرد.

حدیث ۷: ٭عَنِ الْحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُصَادِفٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع أَ تَحُجُّ الْمَرْأَةُ عَنِ الرَّجُلِ قَالَ نَعَمْ إِذَا كَانَتْ فَقِيهَةً مُسْلِمَةً وَ كَانَتْ قَدْ حَجَّتْ رُبَّ امْرَأَةٍ خَيْرٌ مِنْ رَجُلٍ.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۱ آبان ماه ۸۷/۰۸/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث اخلاقی امروز به حدیثی در مورد حفظ زبان می پردازیم. در این حدیث زبان به درهم و دینار تشبیه شده است که ما پنج وجه شبه را ذکر می کنیم.

در بحث فقهی در مورد شرط پنجم که عالم بودن نائب به احکام حج است می گوئیم که این شرط به حسب مقام اثبات است نه ثبوت زیرا اگر در مقام ثبوت عالم به احکام نباشد ولی عملش مطابق واقع در آید و قصد قربت هم از او متمشی شود هم ذمه ی میت بری می شود و هم استحقاق اجرت را دارد ولی در مقام اثبات باید این شرط احراز شود.

شرط ششم نائب این است که در همان سال که نائب می شود ذمه اشبه حج واجب دیگری مشغول نباشد

در اینجا باید از لحاظ حکم تکلیفی و وضعی بحث کنیم. اما در حکم تکلیفی همه قائل به حرمت شده اند و اما در حکم وضعی که عبارت از بطلان حج و عدمه و صحت اجاره و عدم آن است در جلسات بعد بحث می کنیم.

و اما تمام بحث:

بحث اخلاقی:

در وسائل در باب ۱۱۹، بیست و چهار حدیث در اهمیت حفظ زبان و پرهیز از خطاهای زبان آمده است و امروز به حدیث هفتم می پردازیم که امام باقر علیه السلام از ابوذر نقل می کن و این دلالت بر مقام ابوذر دارد.

ص: ۵۸

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ كَانَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ يَقُولُ يَا مُبْتَغِيَ الْعِلْمِ إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ خَيْرٍ وَ مِفْتَاحُ شَرٍّ فَاخْتِمْ عَلَى لِسَانِكَ (بر زبانت مهر بنه) كَمَا تَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِكَ وَ وَرِقِكَ .

تشبیه زبان به درهم و دینار بر اساس شباهت های مختلفی است که میان آن دو است که به مواردی اشاره می کنیم:

درهم و دینار را می توان به راحتی با همه چیز مبادله کرد. در زمان قبل که کالا را با کالا مبادله می کردند این کار برایشان مشکل ساز بود زیرا در بعضی موارد کالای مبادله شده را احتیاج نداشتند و ثانیا حمل کالاها برای مبادله کردن سخت بود ولی

درهم و دینار را به راحتی می توان با هر چیزی مبادله کرد و حمل و نقل آن راحت است و همه جا طالب دارد. زبان هم همین گونه است زیرا به راحتی می توان آن را بـا همه چیز مبـادله کرد؛ هم می توان آن را با عبادت و نصـیحت به خیر مبادله کرد و هم با تهمت و غیبت. دزدان بیشتر در کمین درهم و دینار هسـتند هکـذا دزد شـیطان و هوای نفس هم بیشتر به سـراغ زبان می آینـد تا آن را از اختیار فرد بیرون ببرنـد و آن را به انواع گناهان تبـدیل کننـد که ما در کتاب های خود به سـی گناه کبیره که بوسـیله ی زبـان انجـام می شود اشاره کرده ایم. درهم و دینار همه جا در هر زمان و هر مکان در اختیار انسان است همین طور زبان. سایر وسائل گناه ماننـد قمار و امثال آن ممکن است در بسـیاری از موارد یافت نشود. راه تقلب در طلا و نقره و در زمان ما در اسکناس باز است هکذا در مورد زبان مانند ادعای غلط در مورد ارتباط با عالم غیب و ارتباط با ائمه همه از موارد تقلب در زبـان است و متقلبان از زبان اسـتفاده ی بسـیار می کننـد. طلا و نقره را در گاو صـندوق های محکم نگهـداری و حفظ می کنند هکذا زبان را باید در محکم ترین جا قرار داد و از آن حفاظت کرد.

در دنیای امروز نوشته هائی که در قالب رسانه های و امثال آن فعالیت می کنند همه برگردان همان زبان است که به شکل نوشتار در آمده است. چه بسا کشور ها را به جان هم می اندازند و یا به مقدسات مسلمین توهین می کنند و در میان مردم بذر فتنه و فساد را پخش می کنند.

و اما بحث فقهی:

در شرط پنجم (عالم بودن به احکام حج) نکته ای مانده است و آن این است که این شرط به حسب مقام اثبات است نه مقام ثبوت.

بیانه: اگر کسی برای حج اجیر شد و ما تصور کردیم که به احکام حج عالم است و حال آنکه از احکام حج خبری نداشت و به معلمی هم دسترسی نداشت حال اگر اتفاقا اعمال حج را کامل و صحیح به جا آورد و قصد قربت هم از او ناشی شد (زیرا عوام می گویند این عمل را انجام می دهم و خدا هم قبول می کند) در اینجا ذمه ی میت بریء می شود و اجاره هم فاسد نیست و فرد مستحق پول نیز می باشد بنابراین در مقام ثبوت و واقع عالم بودن نه شرط صحت حج است و نه شرط صحت اجاره.

و اما شرط ششم: امام در بیان این شرط می فرماید: السادس عدم اشتغال ذمته بحج واجب علیه فی ذلک العام کما مر.

خلاصه ی مسئله این است که نائب نباید ذمه اش به حج واجبی که مربوط به امسال است مشغول باشد.اگر مستطیع باشد باید حج خودش را بجا آورد و هکذا اگر امثال برای حج نذر کرده و یا قسم و عهد بر انجام حج خورده باشد و همچنین اگر از قبل برای امسال برای فرد دیگری اجیز شده باشد.

ص: ۶۰

این مسئله را در آخر فصل اول در مسئله ی ۶۵ بیان کردیم و در آن مورد بیان مفصلی را مطرح کرده ایم.

صاحب عروه هم این مسئله را در مسئله ی ۱۰۱ مطرح کرده است و آن را بسیار مفصل بیان کرده است.

خلاصه ی بحث این است که گاه در حکم تکلیفی بحث می کنیم و گاه در حکم وضعی.

حکم تکلیفی این است که آیا این امر حرام است یا نه. در حرمت آن شکی نیست و همه قائل اند که فرد کمه مستطیع است و یا نذر کرده و واجب هم فوری است نباید آن را رها کند و نائب شود. حکم وضعی در دو مورد قابل بحث است یکی اینکه آیا این حج نیابتی او در امسال باطل است یا صحیح که مشهور قائل به بطلان هستند ولی متاخرین و ما قائل به بطلان نیستیم. بحث دوم در صحت اجاره است که آیا اجاره صحیح است و فرد می توان اجره اجاره را بگیرد یا نه و انشاء الله در جلسه ی بعد مفصل تر به این بحث خواهیم پرداخت.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۵ آبان ماه ۸۷/۰۸/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

امام قائل است که شرط ششم نائب این است که در سال نیابت ذمه اش به حج واجب دیگر مشغول نباشد. به نظر ما اگر در سال نیابت حج واجبی هم به ذمه اش باشد و آن را انجام ندهد اولا مرتکب حرام شده است و ثانیا حجش صحیح است زیرا امر به شیء هر چند مقتضی نهی از ضد خاص است ولی به نحو ترتب می توان حج نیابتی او را درست کرد و روایات باب هم بیش از حرمت تکلیفی دلالت ندارند ولی مشکل این است عرف این حج نیابتی را صحیح نمی داند از این رو قائل به احتیاط می شویم که نائب نشود اما در صحت اجاره قائل هستیم که حکم دائر مدارد صحت و عدم صحت حج است.

ص: ۶۱

و اما تمام بحث:

بحث اخلاقی:

بحث در شرائط نائب بود و به شرط ششم رسیده بودیم که امام در این مورد فرموده بود: السادس عدم اشتغال ذمته بحج واجب علیه فی ذلک العام کما مر.

ایشان در شرائط وجوب حج در آخرین مسئله که مسئله ی ۶۵ است این مطلب را بحث کرده اند و مرحوم صاحب عروه هم در اینجا اشاره می کند و مفصلا آن را در مسئله ی ۱۱۰ از شرائط وجوب حج بحث کرده است و حدود دو صفحه به آن پرداخته است. ما هم در مسئله ی ۶۵ آن را مفصلا بحث کرده ایم و امروز عصاره ی ان بحث ها را مطرح می کنیم.

در اینجا در سه محور بحث می کنیم.

حکم تکلیفی و آن این است که فرد که مستطیع است و یا نذر کرده و واجب هم فوری است نباید آن را رها کند و نائب شود. حکم وضعی در اینکه آیا این حج نیابتی او در امسال باطل است یا صحیح و ما قائل به عدم بطلان هستیم. حکم وضعی در صحت اجاره (اگر نیابت تبرعی نباشد) که آیا اجاره صحیح است و فرد می توان اجرت اجاره را بگیرد یا نه.

اما در مورد اول شکی نیست که این عمل حرام است زیرا این فرد یک واجب فوری بر ذمه دارد و آن را به تاخیر انداخته است. البته باید توجه داشت که حرمت او متوجه متاخر ساختن واجب فوری است و ما در این مقام با حرمت حج نیابی کاری نداریم.

ص: ۶۲

و اما در مورد صحت حج نیابتی: مشهور در این مسئله این است که قائل هستند حج امسال فرد باطل است و به دو دلیل تمسک کرده اند:

اولا: بر حسب قواعد امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص است و اگر این را نگوئیم لا اقل مقتضی عدم امر به ضد خاص است به این معنا که مثلا امر به تطهیر مسجد و وجوب ازاله موجب نهی از نماز است (که مشهور این است که این اقتضای نهی را قبول ندارند) ولی لا اقل موجب عدم امر به صلاه است. این بدین دلیل است که امر به ضدین محال است و نمی شود هم امر به ازاله شده باشد و هم امر به نماز از این رو امر به ازاله موجب می شود که امر به وجوب صلات موقتا از کار بیافتد. در ما نحن فیه هم امر به حج واجب من در آن سال موجب عدم امر به حج نیابی می شود.

از این دلیل جواب داده شده است که از سه راه می توان آن را حل کرد که راه مهم آن حل کردن مشکل از راه ترتب است به این بیان که می توان به نحو ترتب به ضدین امر کرد مثلا مولی به عبدش بگوید که الان باید بروی فلان متاع را از بازار تهیه کنی ولی اگر نمی روی لا اقل خانه را نظافت کن.

ما در بحث ترتب پذیرفتیم که امر به ضدین بر نحو ترتب اشکالی ندارد و عقل هم آن را پذیرا است و ترتب در حقیقت فعل عقل است که قیدی را بر حکم اول که واجب فوری است وارد می کند و می گوید: و ان لم تفعله پس امر دوم را انجام بده از این رو در ما نحن فیه امر اولا به حج واجب خودش خورده است و اگر آن را انجام ندهد حج نیابی محل امر قرار می گیرد.

ص: ۶۳

اگر کسی ترتب را کسی قبول نکند تالی فاسد آن این است که غالبا عبادات مردم فاسد است زیرا غالب مردم واجبی فوری بر ذمه دارند؛ یا غیبت کسی را کرده اند که باید از او حلیت بطلبند و یا چیزهای دیگری مانند پرداخت بدهی، دادن اجارات و امثال آن و اگر امر به شیء مقتضی نهی از ضد باشد و ترتب هم در کار نباشد دیگر نمی توانند برای هیچ کاری مثلا اجیر شود و یا به عبادات خود بپردازد.

ثانیا: روایات هم در دو باب وارد شده است هم در باب شرائط وجوب حج باب ۲۸ که می گوید که فرد که مستطیع است باید حج خودش را انجام دهد و حج نیابتی او باطل است.

و هم در باب نیابت باب ۵ که می گوید باید برای نیابت سراغ کسی رود که صروره باشد (اولین بار است به حج می رود) و پولی برای حج ندارد (یعنی مستطیع نیست)

جواب از این دلیل: آیا از این روایات حرمت تکلیفی استفاده می شود و یا بطلان.

یک روایت می گوید لا یجزی و ذیل روایت می گوید یجزی و صدر و ذیل روایت متناقض است از این رو این روایت قابل استناد نیست.

بعضی روایات هم دلالت بر این ندارد که مراد از حرمت تکلیفی است و یا بطلان وضعی ما در بحث سابق مطرح کرده ایم که بیش از حرمت تکلیفی از آن برداشت نمی شود.

نتیجه اینکه چنین فردی که حج واجب به ذمه اش است اگر به حج نیابتی برود حجش صحیح است.

ص: ۶۴

استدراک: ولی با این وجود نکته ای است که مانع فتوا دادن به این امر می شود و آن این است که علی القواعد مطلب را درست کردیم و روایت هم بر این دلالت نداشت ولی بر حسب عرف عقلاء اگر کسی به قصد قربت تصمیم داشته باشد به زیارت خانه ی خدا برود به او می گویند که خود حج واجب خود را بجا نمی آوری و می خواهی به قصد قربت حج نیابتی بجا آوری و در میقات به جای منوب عنه قربه الی الله محرم شوی؟ عرف می گوید با ترک حج واجب نمی شود قصد قربت کرد.

خصوصا اینکه در روایات آمده است که در حج نیابتی هم ثواب به منوب عنه می دهند و هم ثوابی به فرد نائب از این رو عرفا کسی که حج خودش را به خاطر پول نیابت ترک کرده است لیاقت ثواب را ندارد. از این رو احتیاط می کنیم و مطابق فتوای مشهور فتوا می دهیم.

و اما حکم صحت استیجار اگر قائل به بطلان حج شدیم اجاره هم باطل است ولی اگر قائل به صحت حج شدیم (هرچند حرمت تکلیفی دامان او را گرفته است)

صاحب عروه می گوید: اجاره باطل است زیرا اجیر باید بر انجام مورد اجاره قدرت داشته باشد و قدرت هم قدرت عقلی را شامل می شود و هم قدرت شرعی و اگر کسی قدرت عقلی برای انجام کاری نداشته باشد نباید اجیر بر انجام آن شود. و هکذا حرمت شرعی زیرا شرعا حرام است که نائب شود و این همانند عدم قدرت عقلی است مانند آنجا که برای وضو فقط آب غصبی دارد این فرد عقلاـ می تواند وضو بگیرد ولی شرعا نه از این رو این مانند عدم قدرت عقلی است و مانند: (فلم تجدوا ماء) می باشد و باید تیمم کند هکذا در ما نحن فیه و اجاره باطل است.

ص: ۶۵

در جواب ایشان می گوئیم که اگر طریق ترتب امر را درست کردیم قدرت شرعی هم درست می شود در نتیجه نیابتش هم درست می گردد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۶ آبان ماه ۸۷/۰۸/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بیان شرائط نائب در حج به شرط هفتم رسیدیم که امام گفته است که فرد نائب نباید از انجام بعضی از اعمال حج معذور باشد.

این مسئله در میان علماء فریقین بسیار کم مطرح شده است و محشین عروه در این مسئله به چهار قول فتوا داده اند.

برای این مسئله صور مختلفی متصور است مانند اینکه عذر، قبل از انجام حج بوده است و یا حین عمل عارض شده است. عملی را که از آن معذور است بدل اضطراری دارد و یا می توان برای آن در حج نائب گرفت یا نه (و یا فرد قادر به نائب گرفتن نیست) و همچنین آیا معذور بودن در خود اعمال حج است و یا در اعمال غیر مختص به حج مثلا در خواندن نماز طواف نساء عذری دارد که نمی تواند نماز را مانند فرد غیر معذور ادا کند.

این مسئله بسیار مبتلا به است و حتی در سایر عبادات هم جاری است و عجب این است که به آن پرداخته نشده است.

و اما تمام بحث:

بحث در شرائط نائب در حج بود و به شرط هفتم رسیدیم امام در این مورد می فرماید: السابع أن لا یکون معذورا فی ترک بعض الأعمال و الاکتفاء بتبرعه ایضا مشکل.

ص: ۶۶

بین اصحاب کمتر کسی از قدماء و متاخرین و شیعه و عامه این مسئله را متعرض شده اند و حتی صاحب عروه این شرط را جزء شرائط نائب ذکر نمی کند و به شش شرط بسنده می نماید ایشان در مسئله ی نهم به آن پرداخته می گوید: لا یجوز استیجار المعذور فی ترک بعض الاعمال بل لو تبرع المعذور یشکل الاکتفاء به.

محشین عروه در این مسئله اختلاف کرده اند و جمعا قائل به چهار قول شده اند.

جمعی مانند صاحب عروه و امام قائل به عدم جواز شده اند. جمعی مانند آیه الله گلپایگانی گفته اند: علی الاحوط. بعضی مانند محقق نائینی می گوید: هذا باطلاقه مشکل بل ممنوع لکنه الاحوط. یعنی ایشان قائل به تفصیل است ولی نگفته است که در چه چیز باید تفصیل داد. (ما در همین جلسه وجوهی را در تفصیل بیان می کنیم) محشین دیگر مانند مرحوم فیروزآبادی

می گوید: یجوز الاکتفاء.

این مسـئله بسـیار مبتلا به است و در تمام مسائل عبادیماننـد روزه ی نیابتی و امثال آن جاری است که اگر فرد عـذری دارد و نمی تواند عمل را مانند افراد سالم و بی عذر بجا آورد آیا می توان آن را برای انجام عبادت اجیر کرد؟

اولین کسـی که این مسـئله را متعرض شده است احتمالا مرحوم نراقی در مسـتند است و آن هم معلوم نیست که عبارت مسـتند ناظر به مسئله ی ما هست یا نه. ایشان در جلد ۱۱ صفحه ی ۱۱۶ می گوید: و منها (شرائط نائب) کونه قادرا علی السیر و الاتیان بمناسک الحج و الوجه ظاهر.

ص: ۶۷

حال آیا کلام ایشان ناظر به معذور هم هست و یا به کسی التفات دارد که اصلا قادر به انجام مناسک نیست که یا نمی تواند به مکه رود و یا اگر رود مسدود می شود و جلویش گرفته می شود و هکذا یا اینکه ناظر به کسی است که فقط بعضی از اعمال حج را نمی تواند انجام دهد.

این مسئله صور مختلفی دارد

گاه عذر، سابق است و گاه طاریء مثلا گاه فرد از اول مشکلی دارد که به انجام یکسری اعمال توانائی ندارد و یا زنی که از قبل می داند ایام عادتش به زمان اعمال حج می خورد و گاه عذر طاریء است یعنی فردی در حج به مشکلی برخورد کرد و معذور شد و یا زن که وقت عادتش نبود تصادفا عادت شد. گاه اضطرار سبب می شود که فرد سراغ بدل اضطراری رود مثلا فرد نمی تواند روز عرفه وقوف کند ولی بدل اضطراری آن را می تواند درک کند و هکذا در وقوف در مشعر و یا عملش بدل ندارد ولی می تواند نائب بگیرد به این معنا که عمل، قابل نیابت است مانند رمی کردن جمرات و گاه هیچ کدام امکان ندارد مثلا مریض شده است و نتوانست طواف را انجام دهد و نائب هم پیدا نکرد. گاه عذر در خود اعمال حج است و گاه عذر در اعمال اختصاصی حج نیست بلکه مثلا فردی است که یک دست ندارد و نمی تواند مواضع سبعه را در نماز روی زمین بگذارد در نتیجه نماز طواف را نمی تواند به شکل فرد صحیح انجام دهد.

ص: ۶۸

مرحوم حکیم در مستمسک و مرحوم سبزواری در مهذب با دو بیان به این مسئله پرداخته اند:

صاحب مستمسک در جلد ۱۱ ص ۱۹ می فرماید: ان العذر لا یرفع الملاک المقتضی للواجب الاختیاری انما یقتضی الاکتفاء بالبدل الاضطراری عند العجز عن الاختیاری فما دام یمکن الواجب الاختیاری و لا عجز عنه فلا یکتفی بالبدل الاضطراری.

سپس ایشان در ذیل کلام می فرماید: و الکلام بعینه جار فی تبرع المعذور فانه لا دلیل علی الاکتفاء به اذا کان بحیث یمکن نیابه غیر المعذور.

خلاصه کلام ایشان این است که بدل اضطراری، تمام مصلحت فعل را تامین نمی کند؛ شارع ارفاقا اجازه داده است که در بعضی موارد اگر نمی توانید عمل اختیاری را درک کنید سراغ بدل اضطراری روید حال اگر شما قادر به انتخاب بدل اختیاری هستید و نائبی را که می تواند همه ی اعمال را انجام دهد نباید سراغ بدل اضطراری روید و فردی را نائب کنید که از انجام اختیاری بعضی اعمال معذور است مثلا اگر می توانید کسی را نائب کنید که نماز را با وضو بخواند چرا باید سراغ کسی رفت که معذور است و نماز نیابتی را با تیمم می خواند.

و اما صاحب مهذب در ج ۱۲ ص ۲۴۰ می گوید: لاصاله بقاء التکلیف الواقعی الاختیاری المستفاد من الاطلاقات و العمومات (زیرا مراد از لله علی الناس حج البیت و روایات حج کامل است) نعم لو اتی المعذور بالعمل بنفسه (برای خودش عمل را انجام می داد) فی ظرف الضرر (همان زمان که عذر داشت) یسقط تکلیفه تسهیلا و امتنانا.

ایشان سراغ اصل می رود و می گوید که نمی دانیم که با نائب گرفتن فرد معذور ذمه بری می شود یا نه به حکم استصحاب همچنان ذمه اش مشغول است.

در اینجا اولین سوال ما این است که چرا این مسئله را که تا این حد مورد ابتلاء است نه مورد سوال قرار گرفت و نه امام به آن پرداخته است و آیا مطلب بطلان نائب گرفتن معذور تا این حد واضح بوده است و یا اینکه احادیثی در کار بوده ولی به ما نرسیده است و انشاء الله به این مطلب خواهیم پرداخت.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۷ آبان ماه ۸۷/۰۸/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در شرائط نائب به شرط هفتم رسیده ایم که عبارت است از اینکه نائب از انجام بعضی از اعمال حج معذور نباشد. در این مورد به دو دلیل استدلال شده است:

اول اینکه اصاله الاشتغال حکم می کند که ذمه ی فرد با نائب معذور بری نشود. در جواب آن می گوئیم روایات مطلقه ای که وارد شده است جلوی اجرای اصل را می گیرد.

دلیل دوم این است که بدل اضطراری مصلحت بدل اختیاری را ندارد که جواب آن این است که با وجود روایات مطلقه نمی توان نیابت را به صورت عدم عذر مقید کرد و وقتی نص وارد شده است در مقابل آن نمی توان اجتهاد کرد.

و اما تمام بحث:

بحث در شرائط نائب بود و در شرط هفتم گفته شد که نائب از انجام بعضی از اعمال معذور نباشد و گفتیم که عمده دلیل در این مورد دو چیز است:

ص: ۷۰

یکی اصاله الاشتغال است که ذمه ی فرد به حج مشغول بوده است و نمی دانیم با نیابت شخص معذور ذمه ی او بری می شود یا نه به حکم قاعده ی اشتغال باید بگوئیم که ذمه ی فرد همچنان مشغول است. دوم اینکه اعمال اضطراری واجد تمام ملاک مطلوبیت مولی نیست بلکه بخشی از آن را شامل میشود زیرا مولی ارفاقا اضطراری را جایگزین کرده است. خصوصا که من می توانم فرد غیر معذور را نائب کنم و هنگام اختیار باید همان غیر معذور را نائب کنم.

جواب از اصاله الاشتغال: اصاله الاشتغال جزء اصول عملیه است و در جائی است که ما اطلاق لفظی نداشته باشیم ولی ما روایاتی داریم که بر این مطلب دلالت دارد و این ابواب هم در وجوب حج است و هم در نیابت که روایات مطلقه ای است که می گوید برای میت رجلی را استیجار کن و نمی گوید که حتما سالم باشد و قیدی در آنها نیست در حالی که معذور هم

در میان آنها زیاد بودند.

به عنوان نمونه در باب ۲۴ حدیث ۲ آمده است

عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی حَدِیثٍ قَالَ وَ إِنْ کَانَ مُوسِراً وَ حَالَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْحَجِّ مَرَضٌ أَوْ حَصْرٌ أَوْ أَمْرٌ یَعْذِرُهُ اللَّهُ فِیهِ فَإِنَّ عَلَیْهِ أَنْ یُحِجَّ عَنْهُ مِنْ مَالِهِ صَرُورَةً لَا مَالَ لَهُ

در این روایت به این قید اشاره شده است که باید صروره باشد و مالی نداشته باشد حال که به این قید اشاره شده است چرا به این قید اشاره نشده است که معذور نباشد

ص: ۷۱

و هکذا در ابواب ۶ و ۸ از ابواب نیابت که روایات زیادی می گوید که صروره نباشد و یا اینکه مرد به جای زن و برعکس می تواند حج بجا آورد و حال آنکه زن در معرض عذر عادت ماهانه است و این کثیر الابتلاء هم هست و حتی در یک روایت نمی گوید که زن معذور از طواف و نماز نشود.

حدیث ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رِبْعِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يَحُجَّ الصَّرُورَةُ عَنِ الصَّرُورَهِ

حدیث ۲ وَ عَنْهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُفَضَّلٍ عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ يَحُجُّ الرَّجُلُ الصَّرُورَةُ عَنِ الرَّجُلِ الصَّرُورَهِ الْحَدِيثَ

حدیث ۳. وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ قَالَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ (صَرُورَهٍ لَمْ يَحُجَّ قَطُّ) حَجَّ عَنْ صَرُورَهٍ لَمْ يَحُجَّ قَطُّ أَ يُجْزِي كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا تِلْكَ الْحَجَّةُ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ أَوْ لَا بَيِّنْ لِي ذَلِكَ يَا سَيِّدِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَكَتَبَ ع لَا يُجْزِي ذَلِكَ

روایت اخیر را حمل بر کراهت کرده اند ولی در همه نکته اش این است که چرا قیود معذور نبودن را ذکر نمی کنند.

احادیث باب ۸ که در مورد حج نیابتی زن از مرد و بر عکس حاوی نه روایت است و در هیچ یک بیان نشده است که مواظب باشید که زن معذور نباشد و هکذا.

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِنَا مَاتَ أَخُوهَا فَأَوْصَى بِحَجَّهٍ وَ قَدْ حَجَّتِ الْمَرْأَةُ (زن حج خودش را انجام داده است و الان می خواهد حج برادرش را انجام دهد) ...قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَا بَأْسَ بِأَنْ تَحُجَّ عَنْ أَخِيهَا وَ إِنْ كَانَ لَهَا مَالٌ فَلْتَحُجَّ مِنْ مَالِهَا فَإِنَّهُ أَعْظَمُ لِأَجْرِهَا.

حدیث ۲- وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ يَحُجُّ عَنِ الْمَرْأَةِ وَ الْمَرْأَةُ تَحُجُّ عَنِ الرَّجُلِ قَالَ لَا بَأْسَ

سند این روایت هم صحیح است.

با این اطلاقات می توانیم جلو اصاله الاشتغال را بگیریم.

و اما جواب از دلیل دوم که می گفت حج معذور حاوی تمام مصلحت نیست جوابش با همین اطلاقات داده می شود زیرا وقتی نص اطلاق دارد و مطابق اطلاقش بین معذور و غیر معذور فرقی نیست اگر ما بخواهیم آن را به صورت غیر معذور مقید کنیم این از باب اجتهاد در مقابل نص است.

مضافا بر این سیره هم چنین است که گاه افراد از وقوف اختیاری می ماندند و یا مثلا قربانی برای ذبح پیدا نمی کردند (همان طور که خداوند در قرآن آورده است که در صورت یافت نشدن قربانی ده روز روزه بگیرید) و یا زن عادت می شد و افراد بسیاری که به دلائل مختلف مجبور به بدل اضطراری می شد حال نه کسی از این موضوع سوال کرد و نه کسی جواب داد همه دلیل بر این است که اشکال ندارد فرد معذور نائب شود حتی گاه برای وضو گرفتن دستشان زخم شده مجبور به وضوی جبیره می شدند از این رو سیره بر این بوده است که همان چیزی که برای فرد و لو معذور کافی است همان برای منوب عنه هم کافی است و نائب کردن فرد معذور اشکال ندارد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۸ آبان ماه ۸۷/۰۸/۰۸

ص: ۷۳

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث اخلاقی این هفته به حدیثی از امام باقر علیه السلام می پردازیم که می فرماید اگر شیعیان ایشان بخواهند مشمول شفاعت و لطف ایشان شوند باید ورع پیشه کنند و سپس به مصادیقی از ورع اشاره می کند.

در بحث فقهی هم توهم شده است که ادله ای وجود دارد که مخالف نائب شدن معذور است آن ادله را بررسی می کنیم و جواب می دهیم.

و اما تمام بحث

بحث اخلاقی

حدیث ۲۲ باب ۱۱۹ از وسائل الشیعه: مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ فِي آخِرِ السَّرَائِرِ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ يَا فُضَيْلُ بَلِّغْ مَنْ لَقِيتَ مِنْ مَوَالِينَا السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُمْ إِنِّي أَقُولُ إِنِّي لَا أُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِلَّا بِوَرَعٍ فَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ.

امام در این حدیث به فضیل می فرماید که به دوستداران من بگو که ما نمی توانیم از ایشان در مقابل خداوند شفاعت کنیم مگر اینکه ورع داشته باشند.

در اینکه ورع به چه معنا است و تفسیر آن چیست به کلام امیر المومنین مراجعه می کنیم که می فرماید: (أصل الورع تجنب الآثام و التنزه عن الحرام) (غرر الحکم / ۵۹۶۶) یعنی از آثام و گناهان فاصله بگیریم به این معنا که نه تنها آن را مرتکب نشویم بلکه از آن فاصله هم بگیریم که این یعنی مرحله ی بالاتر از گناه نکردن است و در حدیث دیگر می فرماید: (الورع الوقوف عند الشبهه) (غرر الحکم / ۵۸۲۱) یعنی حتی سراغ شبهات هم نرویم.

ص: ۷۴

عبارت (فاحفظوا) که با فاء تفریع آمده است تفسیر ورع است یعنی با این امور ورع را در خود بوجود آورید که عبارتند از حفظ لسان و اینکه دست انسان به ظلم و ستم بر کسی آلوده نشود و اینکه به سراغ صبر و نماز رویم. البته صبر می تواند به روزه تفسیر شود که روزه (جنه من النار) و نماز (تنهی عن الفحشاء و المنکر) است و البته صبر می تواند به معنای مطلق شکیبائی نیز باشد که هم صبر در مقابل مصیبت و هم در مقابل اطاعت و هم در مقابل معصیت را شامل می شود.

خلاصه ی حدیث این است که بعضی تصور می کند که صرف دوست داری اهل بیت و اینکه ظاهرا جزء شیعیان آنها هستند مصونیت دارند و اهل بیت در روز قیامت از آنها شفاعت می کنند. امام باقر می فرماید که شفاعت بی قید و شرط نیست باید در حد توان ورع پیشه کنید حال اگر در جائی دچار لغزش شوید شفاعت شامل شما می شود.

از این بالاتر در آیه ی (ان الله مع الصابرین) (بقره / ۱۵۳) خداوند تصریح می کند که اگر صبر پیشه کنید خداوند هم با شما ست ولی واضح است که اول باید صبر را پیشه کرد سپس به یاری خداوند امید داشت. و هکذا در آیه ی دیگر می فرماید: (ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه) (فصلت / ۳۰) ولی در این آیه هم شرط نزول ملائک این است که باید بعد از توحید استقامت به خرج دهیم. و در آیه ی دیگر می خوانیم: (و یستغفرون لمن فی الارض) (شوری / ۵) که ملائک برای اهل زمین استغفار می کنند حال اگر فرشتگان این کار را می کنند یقینا اهل بیت هم این کار را می کنند ولی این بی قید و شرط نیست.

ص: ۷۵

نکته ی دیگر این است که در هیچ زمان عوامل گناه به اندازه ی زمان ما نبوده است و وسائل گناه از اینترنت و ماهواره و کتاب ها و مجلات گرفته و سایر موارد گرفته تا معاملات مشکوک و فاسد و رباهائی که زیر پوشش شرع قرار گرفته است در چنین شرایطی باید تقوا را بیشتر کنیم و مدارس تبلیغاتی را قوی تر کنیم و از تمام عوامل باز دارنده مانند سرگرمی های سالم و دیگر موارد استفاده کرد.

و مهم تر از همه اینکه امر به معروف و نهی از منکر که از اصول قانون اساسی است بسیار کم رنگ شده است.

و اما بحث فقهی:

بحث در این بود که آیا معذور می تواند نائب شود یا نه و در این زمینه ادله را بحث کردیم و گفتیم اشکالی در نائب شدن او نیست.

گفته شده است که حدیث ۱ باب ۱ از ابواب نیابت ممکن است مشکل را حل کند.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا يُقَالُ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَأَعْطَاهُ ثَلَاثِينَ دِينَاراً (امام به او سی دینار داد) يَحُجُّ بِهَا عَنْ إِسْمَاعِيلَ وَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً مِنَ الْعُمْرَهِ إِلَى الْحَجِّ إِلَّا اشْتَرَطَ عَلَيْهِ (کل شرایط حج و عمره را بازگو و به او شرط کرد که انجام دهد) حَتَّى اشْتَرَطَ عَلَيْهِ أَنْ يَسْعَى فِي وَادِي مُحَسِّرٍ (حتی شرط که این مستحب را که بعد از شب عید که در مسجد الحرام هستند و وارد وادی محسر می شوند که بین مشعر و منی است و مستحب است که در آن تند روند که امام این را هم بر او شرط کرد که عمل کند) ثُمَّ قَالَ: يَا هَذَا إِذَا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا كَانَ لِإِسْمَاعِيلَ حَجَّهٌ بِمَا أُنْفِقَ مِنْ مَالِهِ وَ كَانَ لَكَ تِسْعُ حِجَجٍ بِمَا أَتْعَبْتَ مِنْ بَدَنِكَ.

این حدیث دلالتی بر مدعا ندارد و فقط بر این دلالت می کند که اگر شرطی در مورد حج و عمره مطرح کردند باید مطابق آن عمل شود و در ذیل حدیث که می گوید: (اذا انت فعلت هذا کان لاسماعیل حجه) حجه در اینجا به معنای حج کامله است بله اگر شرط نکرد باید حجی به جا می آورد که اگر برای خودش بجا می آورد مجزی بود که در این صورت از طرف منوب عنه هم صحبح می باشد.

دیگر اینکه گفته اند که از کلمات علماء برداشته می شود که قدرت بر حج صحیح شرط است مثلا صاحب لمعه می گوید: (و یشترط ایضا علم الاجیر بالمناسک و قدرته علیها).

این هم دلیل بر خلاف ما نیست زیرا در بعضی موارد عمل حج بدل اضطراری دارد و فرد باید قدرت بر بدل اضطراری داشته باشد و مراد از این عبارات این نیست که فرد باید قدرت بر حج غیر اضطراری داشته باشد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۱۱ آبان ماه ۸۷/۰۸/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در شرایط نائب است و به شرط هفتم رسیده ایم که امام قائل است نائب نباید در ترک بعضی از اعمال حج معذور باشد. به نظر ما این شرط لازم نیست و اگر حجی را که فرد معذور انجام می دهد به گونه ای باشد که اگر برای خودش بود مجزی بود برای منوب عنه هم مجزی است. برای استباط این مدعا پنج دلیل ذکر می کنیم که عبارت است از: اطلاقات، روایات کفایت حج از منوب عنه در جائی که نائب بعد از دخول در حرم فوت کند، روایت افساد حج توسّط نایب، عدم طرح مسأله توسط سائلین، امامان معصوم و علماء و تمسک به سیره.

ص: ۷۷

در خاتمه می گوئیم: اولا در نائب گرفتن ذوی الاعذار بین جائی که منوب عنه غیر ذوی الاعذار است و یا ذوی الاعذار فرقی نیست و دوم اینکه امام بعد از حکم به اینکه نائب نباید در ترک بعضی از اعمال حج معذور باشد می فرماید مشکل است که به حج تبرعی فرد معذور اکتفاء کنیم. به نظر ما فرقی بین نائب کردن ایشان و تبرع ایشان وجود ندارد و حکم در هر دو باید یکسان باشد.

و اما تمام بحث:

بحث در شرایط نایب در حج است و به شرط هفتم رسیده ایم که امام فرموده بود نائب نباید در از انجام بعضی از اعمال حج معذور باشد: السابع أن لا یکون معذورا فی ترک بعض الأعمال.

ما سابقا در میان عذرهائی که یک فرد در زمان حج دارد قائل به تفصیل می شدیم به این بیان که بین عذرهائی که معمولا در

حج حادث می شود و سایر عـذرها فرق قائل می شـدیم مثلا اگر کسـی در زمان حـج نتوانـد قربانی برای ذبـح پیـدا کند و در نتیجه بایـد ده روز روزه بگیرد. در این مورد می گفتیم این عذرها اشـکالی به وجود نمی آورد ولی ممکن است در سایر ذوی الاعذار بگوئیم که آنها نمی توانند نائب شوند. ولی حق در مسئله این است که اگر حجی را که هر کسی برای خودش بجا می آورد صـحیح باشـد او برای دیگری هم می توانـد همان حج را به جا آورد و از طرف او نائب شود مثلاً زنی که در حج عادت شـده و ناچار میشود برای برخی از اعمال نایب بگیرد و یا کسانی که نمیتوانند روز به رمی جمرات بروند و ناچاراً شب به رمی میرونـد اینها حجّشان برای خودشان صـحیح است بنابراین میتواننـد برای دیگری هم نایب شونـد و به همان شـکل که اگر حج خودشان بود عمل می کردند عمل نمایند.

ص: ۷۸

قبل از ذکر ادلّه، کلامی را از مرحوم نراقی و صاحب جواهر در بحث صلوه استیجاری نقل میکنیم:

مرحوم نراقی در مستند جلد ۷ صفحه ی ۳۵۱ می گوید: لاشک أنّ من یستأجر لمیّت تبرعاً یجوز له استیجار ذوی الأعذار کالعاجز عن القیام و المعذور عن استعمال الماء.

در ادامه در مورد وصی صحبت کرده اضافه می کند که اگر موصی گفته است که غیر ذوی الاعذار را نایب بگیر در این صورت وصی باید به این شرط عمل کند ولی اگر چیزی نگفت باز وصی بین ذویالاعذار و غیر ذوی الأعذار مخیّر است.

مرحوم صاحب جواهر نیز در جلد ۱۳ صفحه ی ۱۱۹ میفرماید: لا یصح استیجار الزَمِن و نحوه من ذوی الأعذار للقضاء عن الغیر ابتداءً (در مقابل استدامه است یعنی در ابتدا ذوی الاعذار نبود و در ادامه کار ذوی الأعذار شده است) لعدم صحّه تبرّعه و کذا ما عرض منها بعد الإجاره.

طبق بیان ایشان ادلّه ذوی الاعذار را شامل نیست و فرد نمیتواند ایشان را برای حج نائب کند.

ادلّه ی مسئله:

ما برای اثبات صحّت نیابت ذوی الاعذار پنج دلیل اقامه میکنیم:

۱. اطلاقات: در ادله ی مطلقه فرقی بین ذویالاعذار و غیر ذوی الاعذار مشاهده نمی شود.

إن قلت: اطلاقات در مقام بیان نیست و فقط صحت اصل نیابت را بیان می کند و در مقام بیان شرایط و قیود نمی باشد

قلت: بسیاری از آنها در مقام بیان شرایط و قیود است، چون قید «مسلِماً» و «فقیهاً» در آنها آمده است و یا روایاتی که میگوید «صروره لا مال له» را اجیر کن و مقیّد میکند که صروره خودش مستطیع نباشد، همچنین اطلاقاتی که در مقام بیان نیابت مرأه از رجل آمده که معرضیّت برای عادت ماهانه دارد و فرد نادر هم نیست زیرا بسیاری از زنان در معرض این امر قرار دارند، تمام این اطلاقات در مقام بیان است.

۲. روایـات فوت نـایب: روایـاتی که میفرمایـد اگر نـایب محرم شـده و وارد حرم شود و از دنیـا برود مجزی از حـج منوب عنه است، آیا اینجا جای قیاس اولویّت نیست؟ یعنی بگوییم جایی که هیـچ عملی را به خاطر عـذر موت بجا نمیآورد، مجزی اسـت بنابراین به طریق اولی وقتی اعمالی را بجا آورده که برای خودش مجزی است برای منوب عنه هم مجزی خواهد بود.

۳. روایت افساد حـج توسّط نایب: روایتی که میفرمود اگر حـجّ نایب فاسـد شود (مثلًا عمـداً آمیزش جنسـی داشت که موجب فساد حـج است ولی بایـد حـج فاسـد را تکمیل کنـد) سال آینده باید دوباره حج بجا آورد، این حج فاسد مجزی از منوب عنه است و حـج سال آینـده بر ذمّه نایب میباشـد، حال در جایی که حجش فاسـد شده و چه بسا عمداً فاسد کرده با این وجود امام میفرماید برای منوب عنه کافی است بنابراین میتوان گفت که حج ذوی الاعذار هم کافیست.

۴. عـدم طرح مسأله: با آنکه ذوی الاعذار در میان مردم زیاد بودند و بسـیاری از ایشان برای حج نائب می شدند نه افراد از این مسـئله سؤالی کردهاست و نه ائمه(علیهم السـلام) در این مورد چیزی فرمودهاند مضافا بر اینکه در کلام اصـحاب نیز بحثی در این زمینه مطرح نشـده است. از عـدم طرح این مسـئله معلـوم میشود که بین ذوی الاعـذار و غیر ذوی الاعـذار فرقی نیست و هر کس که حجش برای خودش صـحیح است، میتوانـد برای دیگری هم نائب شود. مجموع اینها نشان میدهـد که نیابت اشـکالی نداشته و چون روشن بوده بیان نشده است.

۵. سیره: سیره مستمره بر این بود که مسلمین به طبیعت حال حجّی که برای خودشان بجا میآوردند برای همان هم نایب میشدند.

پس همان طور که صاحب مستند فرموده شکی نیست که ذوی الاعذار با غیر ذوی الاعذار در نیابت حج تفاوتی ندارند و لا سیّما که اعذار در حج بسیار زیاد است مثل عذر در طواف، نماز طواف، رمی جمرات، قربانی، وضو، تیمم، غسل و... که اینها اعذار طاریه است ولی ما قائل هستیم کمه فرقی بین عذر سابق و طاری نیست.

تلخّص من جمیع ما ذکرنا: نائب همان کاری که برای خودش میکند همان را برای منوب عنه انجام میدهد و جای شک و اصاله الاشتغال و اجتهاد در مقابل نص نیست.

بقی هنا امران:

الأمر الأوّل: آیا بین جایی که منوب عنه غیر ذوی الأعذار است؛ جایی که منوب عنه ذوی الاعذار است (مثلاً نمیتوانسته نماز ایستاده بجا آورد یا نمیتوانسته خودش طواف کند) فرقی هست به این معنی که بگوییم در جایی که منوب عنه ذوی الاعذار است اگر نایب هم مثل منوب عنه باشد اشکال ندارد؟ یعنی اگر در جاهای دیگر ذوی الاعذار را منع کنیم در جایی که عذر نایب و منوب عنه شبیه هم است بگوییم اشکالی ندارد.

انصاف این است که اگر نیابت ذوی الاعذار را منع کنیم باید در همه جا منع کنیم و اگر مجاز بدانیم در همه جا مجاز است چون اگر منوب عنه عذری داشته و باید نایب بگیرد و امکان گرفتن نایب غیر ذوی الاعذار موجود است و به تعبیر دیگر مصلحت کامل به وسیله نایب قابل اخذ است، نباید سراغ مصلحت ناقصه رفت، پس اگر کسی نیابت ذوی الاعذار را منع کند باید در همه جا منع کند و اگر اجازه دهد باید در همه جا اجازه دهد.

ص: ۸۱

الأمر الثانی: مرحوم امام میفرماید: أن لا یکون معذوراً فی ترک بعض الاعمال (در استنابه نباید نایب معذور را انتخاب کرد) و الاکتفاء بتبرّعه أیضاً مشکل (تبرّع ذوی الاعذار هم مشکل است).

نقول: اگر نیابت ذوی الاعذار را اجازه نمیدهید تبرّع را هم نباید اجازه دهید یعنی اگر ادلّه از ذوی الاعذار منصرف است در مورد تبرع هم باید منصرف باشد زیرا وجهی برای فرق گذاشتن بین نیابت و تبرّع وجود ندارد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۱۲ آبان ماه ۸۷/۰۸/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در شرائط منوب عنه است که امام می فرماید منوب عنه باید مسلمان باشد که نیابت حج از طرف او صحیح نیست ولی اگر اجیر شود که حج را خودش انجام دهد و ثوابش را به کافر هدیه کند بعید نیست که جائز باشد.

در عدم جواز نیابت از کافر به اجماع و آیات قرآن تمسک شده است که اولا اجماع را مدرکی می دانیم و ثانیا باید ببینیم که آیات دلالت دارند یا نه. از جمله آیاتی که مطرح کرده اند آیه ی حبط اعمال کافر است که وقتی اعمال او حبط است نیابت از او فایده ای برای او ندارد و صحیح نیست.

به عقیده ی ما مسئله ی حبط در مورد کسی است که کافر از دنیا رفته باشد و کافر مقصر باشد.

و اما تمام بحث

به مسئله ی دوم از مسائل مربوط به نیابت در حج رسیدیم و در این مسئله به بیان شرائط منوب عنه (کسی که از طرف او نیابت می شود) می پردازیم.

ص: ۸۲

امام در مسئله ی دوم چهار فرع بیان کرده است و صاحب عروه اینها را در چهار مسئله از مسئله ی سوم تا ششم بیان کرده است.

فرع اول از مسئله ی دوم چنین است.

المسئله ۲: یشترط فی المنوب عنه الاسلام فلا یصح من الکافر نعم لو فرض انتفاعه به بنحو إهداء الثواب فلا یبعد جواز الاستیجار لذلک و لو مات (کافر) مستطیعا لا یجب علی وارثه المسلم الاستیجار عنه.

صاحب عروه این فرع را در مسئله ی سوم بیان کرده است.

اقوال در مسئله:

صاحب مستند در این مورد می گوید: لا تصح النیابه عن الکافر للاجماع و هو الحجه فیه (بعد ادله ی دیگر را نفی می کند) مستند جلد ۱۱ صفحه ی ۱۱۸

صاحب مدارک می گوید: لا ریب فی اعتبار اسلام منوب عنه (مدارک جلد ۷ ص ۱۰۱)

محقق حکیم در مستمسک می گوید: فالعمده فیه الاجماع (این اجماع بر یک قاعده ی کلی است که ما نحن فیه یکی از مصادیق آن است) الدال علی ان شرط صحه العباده اهلیه من له الفعل للتقرب و الکافر لما لم یکن اهل لذلک لم یصح فعله و لا فعل نائبه (مستمسک جلد ۱۱ صفحه ی ۱۲)

ادله ی مسئله:

اجماع: در اجماع شرط است که مدرکی نباشد زیرا ما اجماعی را حجت می دانیم که کاشف از قول معصوم باشد کانه می گوئیم این علماء بدون دلیل حرفی نمی زنند و سینه به سینه از امام معصوم گرفته اند. از این رو اگر مسئله دلائل دیگری هم دارد دیگر این اجماع کاشف از قول معصوم نیست. با این بیان اجماعی را که صاحب مستند بیان کرده است قابل خدشه است.

ص: ۸۳

اجماع محقق حکیم هم صحیح نیست زیرا ممکن است که قاعده ای را که ایشان بر آن ادعای اجماع کرد قاعده ی عقلی باشد زیرا ایشان صورت عقلی به مسئله داد و گفت که عبادت موجب قرب الی الله است و کسی که قرب الی الله ندارد عبادتش باطل است و کافر هم شایستگی قرب ندارد از این رو عبادتش باطل است این یک دلیل عقلی است که بر آن ادعای اجماع می کند.

البته باید در حول این قاعده ی عقلیه هم بحث کرد که آیا اگر کسی کافر باشد حتی اگر قاصر هم باشد باز هم آیا می توان گفت که قابلیت تقرب ندارد؟

آیات قرآن: خداوند در آیه ی ۱۱۳ توبه می فرماید: (ما کانَ لِلنَّبِیِّ وَ الَّذینَ آمَنُوا أَنْ یَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِکینَ وَ لَوْ کانُوا أُولی قُرْبی مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحابُ الْجَحیمِ)

وقتی استغفار برای کفار جایز نباشد به طریق اولی نیابت حج از طرف آنها جایز نیست.

در آیه ی ۱۱۴ نیز جواب اشکال مقدری است که چرا ابراهیم از عمویش آذر طلب غفران کرد در حالی که کافر بود که خداوند می فرماید این استغفار به دلیل وعده ای بود که ابراهیم به او داده بود. (وَ ما کانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهیمَ لِأَبیهِ إِلاَّ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِیَّاهُ)

حال این سوال مطرح می شود که آیا می توان به کافر وعده داد و به سبب آن وعده برای او استغفار کرد؟ از ذیل آیه استفاده می شود که ابراهیم در مذهب عمویش شک داشت ولی وقتی فهمید که او دشمن خداست از او تبری جست. (فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْراهیمَ لَأَوَّاهٌ حَلیمٌ)

ص: ۸۴

همچنین خداوند در سوره ی شوری آیه ی ۲۰ می فرماید: (مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فی حَرْثِهِ وَ مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصِیبٍ)

کافر هم مصداق کسی است که در آخت نصیبی ندارد و این بدین معنا است که اگر حجی از طرف او بجا آورید به کار او نمی آید.

خداوند در سوره ی توبه آیه ی ۱۷ می فرماید: (ما کانَ لِلْمُشْرِکِینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَساجِدَ اللَّهِ شاهِدِینَ عَلی أَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ (در حالی که در کفر پافشاری دارند) أُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ وَ فِی النَّارِ هُمْ خالِدُونَ)

چون اعمال کافران حبط است اگر خودشان هم حج بجا آورند فایده ندارد و یقینا اگر کسی از طرف آنها بجا آورد آن هم فایده ندارد.

علاوه بر این آیه شش آیه ی دیگر هم در قرآن است که بر حبط اعمال کافر دلالت می کند.

حال آیا کافر همه ی اعمالش نابود است و یا فرقی بین کافر که جاهل قاصر است و بین جاهل مقصر فرق نیست و آیا این با عدالت خداوند می سازد که جاهل قاصر را هم جزء اصحاب جهیم قرار دهد.

اما مسئله ی حبط یکی از مسائل پیچیده ی قرآن است به این معنا که همانطور که (ان الحسنات یذهبن السیئات) صادق است آیا سیئات هم حسنات را از بین می برند. بعضی قائلند که حسنات را در سیئات زده و هرچه باقی مانده است ملاک است یعنی اگر کسی ده سیئه و نه حسنه داشته باشد فقط یک حسنه برای او باقی می ماند و با این بیان حبط در حق همه صادق است.

ص: ۸۵

این کلام مخالف آیات قرآن است که می فرماید: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَه * فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَه)

این بحث بسیار مفصل است ولی در یک کلام می گوید که قدر مسلم از حبط، حبط بواسطه ی کفر است و کسانی که کافر بمیرند اعمالشان نابود می شود و به بیان دیگر موافات علی الایمان یعنی بر ایمان مردن و عاقبت مردن شرط قبول حسنات است و اگر کافر از دنیا برود همه ی اعمالش نابود است ولی اینکه در غیر کفر همه جا سبب حبط شود دلیل کلی نداریم و شاید در موارد ادله ی جزیئه داشته باشیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۱۳ آبان ماه ۸۷/۰۸/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث شرائط منوب عنه اولین شرط این است که او مسلمان باشد در این مورد به اجماع و آیات قرآن استناد شده است که همه محل خدشه است و به نظر ما عمده ترین دلیل یکی انصراف ادله از فرد کافر و دیگر عدم امکان تقرب جستن کافر به خدا است که موجب می شود نتوان از طرف او نائب شد.

و اما اینکه آیا علاوه بر اسلام ایمان هم شرط است یا نه منوط به این است که نظر ما در عبادات مخالفین عدم صحت عمل ایشان باشد یا عدم قبول آن.

و اما تمام بحث:

بحث در شرایط منوب عنه در حج است و اولین شرطی را که برای آن ذکر کرده بودند اسلام بود بدین معنا که از کافر نمی توان نیابت کرد و برای او حجی بجا آورد چه زنده باشد و چه از دنیا رفته باشد.

ص: ۸۶

در این مورد ادعای اجماع شده است. همچنین به آیاتی در این مورد اشاره کردیم.

آیه ی اول این بود: خداوند در آیه ی ۱۱۳ توبه می فرماید: (ما كانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكينَ وَ لَوْ كانُوا أُولي قُرْبى مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحابُ الْجَحيمِ)

وقتی استغفار برای کفار جایز نباشد به طریق اولی نیابت حج از طرف آنها جایز نیست.

جواب: صاحب جواهر از این آیه جواب داده است که استغفار غیر از مسئله ی حج است یعنی شما از خدا تقاضا می کنید که او را بیامرزد ولی خدا او را نمی آمرزد ولی ما حجی برای او بجا می آوریم که موجب شود لا اقل عذابش کمتر شود و این مربوط به استغفار نیست از این رو آیه از ما نحن فیه اجنبی است.

آیه ی دوم: و اما آیه ی همچنین خداوند در سوره ی شوری آیه ی ۲۰ می فرماید: (مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فی حَرْثِهِ وَ مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصِیبٍ)

کافر هم مصداق کسی است که در آخت نصیبی ندارد و این بدین معنا است که اگر حجی از طرف او بجا آورید به کار او نمی آید.

جواب: از این آیه هم می توان جواب داد که این مربوط به کسی است که فقط عملش را برای دنیا انجام داده است و برای آخرت عملی انجام نداده است بدیهی است چنین فردی در آخرت نصیبی ندارد ولی ما می خواهیم حج بجا آوریم و این عمل دنیوی نیست بلکه اخروی است و در حقیقت نائب عملی اخروی را برای منوب عنه کافر انجام می دهد و آیه مانع آن نیست.

ص: ۸۷

آیه ی سوم: خداوند در آیه ی ۱۷ از سوره ی توبه می فرماید: (ما کانَ لِلْمُشْرِکینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَساجِدَ اللَّهِ شاهِدینَ عَلی أَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ (در حالی که در کفر پافشاری دارند) أُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ وَ فِی النَّارِ هُمْ خالِدُونَ)

چون اعمال کافران حبط است اگر خودشان هم حج بجا آورند فایده ندارد و یقینا اگر کسی از طرف آنها بجا آورد آن هم فایده ندارد.

جواب: این آیه می گوید اعمالی که کفار خودشان مباشره انجام داده اند حبط است ولی این دلیل نمی شود که اعمال نائب هم نابود شود و چه مانع دارد که نائب عمل صحیحی انجام دهد و به او هدیه دهد که موجب تخفیف عذاب او شود.

آیه ی چهارم: آیه ی ۳۹ سوره ی نجم است (وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعی)

این آیه می گوید که هر چه انسان خودش انجام دهد بدردش می خورد از این رو عمل نائب برای فرد دیگر فایده ای ندارد.

جواب: اولا اگر این کلام درست باشد تمام نیابت ها باطل است حتی نیابت از مسلم کما اینکه بعضی از اهل سنت به این آیه برای بطلان مطلق نیابت تمسک جسته اند.

و ثانیا: سعی و کوشش از آن نائب است و بعد نائب آن را به کسی هدیه می کند و به عبارت دیگر گاه خود کافر مسلمانی را برای حج اجیر می کند در این صورت خود کافر سعی کرده است و اگر مسلمانی این کار را بکند باز سعی از آن مسلمان است و آیه این را نفی نمی کند.

ص: ۸۸

تا اینجا آیات نتوانست برای منوب علیه اسلام را شرط کند. ولی برای اشتراط اسلام دو دلیل اساسی دیگر وجود دارد:

دلیل اول: صاحب جواهر می گوید: ادله ی نیابت به مسلمان منصرف است به این بیان که ادله که می گوید برای پدرت حج بجا بیاور منصرف به پدر مسلمان است نه پدر کافر و حتی شاید ادعا کنیم که ایمان هم شرط است. خصوصا که اصل هم بطلان است.

دلیل دوم: صاحب مستمسک می گوید: عبادت را برای کسی بجا می آورند که قابلیت قرب الی الله داشته باشد و اگر کسی لایق نزدیک شدن به خدا را نداشته باشد و به بیان دیگر در مفهوم عبادت قصد قربت و قابلیت تقرب خوابیده است.

ان قلت: کسی برای زن حائض نائب می شود که برایش طواف انجام دهد و حال آنکه زن حائض قابلیت تقرب ندارد از این رو لازم نیست در هر نیابتی منوب عنه قابلیت تقرب داشته باشد.

قلت: زن حائض مسلمان است و قابلیت تقرب دارد و مانعی عرضی و مقطعی عارض او شده است این بر خلاف کافر است که اصلا نمی تواند به خدا تقرب پیدا کند و حال آنکه زن حائض در همان حال می تواند با اذکار و موارد دیگر به خدا تقرب پیدا کند.

مسئله: حال آیا علاوه بر اسلام ایمان هم شرط است یا نه

این مسئله نه در تحریر ذکر شده است و نه در عروه ولی صاحب جواهر تبعا للشرایع این مسئله را متذکر شده است و در جلد ۱۷ ص ۳۵۸ می گوید: لا- تجوز النیابه عن المسلم المخالف خلافا للمحکی عن الجامع و المعتبر و المنتهی و المختلف و الدروس فجوزوها عن غیر الناصب و عن الشیخ انه لم یجوزها الا ان یکون الناصب ابا النائب.

نقول: اشتراط ایمان منوط به بحثی است که قبلا مطرح کرده بودیم به این معنا که اگر ایمان شرط صحت اعمال باشد اینجا هم باید شرط باشد ولی اگر گفتیم که اعمالشان صحیح است ولی ولایت و ایمان شرط قبول آن است از این رو اعمالشان صحیح است ولی قبول نیست از این رو نیابت هم از طرف ایشان صحیح است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۱۴ آبان ماه ۸۷/۰۸/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بعد از بیان شرط اول منوب عنه که عبارت بود از مسلمان بود به نکاتی اشاره می کنیم که حاصل آنها چنین است:

۱- باید بین کافر قاصر و مقصر فرق قائل شد.

۲- به کافر می توان ثوابت عبادتی را هدیه داد که ثمره اش تخفیف عذاب او باشد. (البته در صورتی که آن کافر در مقام عناد و جنگ و محاربه با ما نباشد.)

۳- در اینکه از طرف ناصبی حج می توان بجا آورد یا نه دو قول است جمعی مطلقا آن را جائز نمی دانند و عده ای پدر را استثناء کرده اند.

و اما تمام بحث:

بحث در شرائط منوب عنه است و به اینجا رسیده بودیم که یکی از شرائط آن این است که مسلمان باشد.

بقی هنا امور:

الامر الاول: الفرق بین القاصر و المقصر.

این نکته در کلمات علماء کم رنگ است و گاه می گویند: الا ان یکون مستضعفا که به معنای قاصر است.

ص: ۹۰

مسلما در میان کفار و مخالفین قاصرانی وجود دارند که در میان جمعیتی زندگی کرده اند که اسمی از اسلام به گوش آنها نخورده است و مطمئن است که مذهب حق همان است که او به آن معتقد است و حتی ممکن است عالمی هم قاصر باشد و به واقع جاهل باشد.

حال اگر قاصر عمل خیری انجام دهد آیا می توان قائل شد که اعمال آنها هم حبط خواهد شد و آیا آیه ی (ان الله لا یضیع اجر المحسنین) شامل آنها نمی شود؟ خصوصا که خداوند عادل و حکیم است. حق این است که کافر قاصر نه تنها مجازات

نمی شود بلکه عمل او هم نباید از بین برود.

در مورد حاتم طائی هم آمده است که بدلیل سخاوتش خداوند او را در جهنم داخل کرده ولی از سوزش آتش مصون داشته است.

با این بیان که گفتیم که کافر قاصر می تواند مثیب باشد واضح می شود که او می تواند به خداوند تقرب پیدا کند.

با این بیان از طرف کافر اگر قاصر باشد می توان نائب شد مگر اینکه کسی ادعا کند که ادله ی نیابت از آن منصرف است.

الامر الثانی: آیا می توان به کافر ثواب عمل را هدیه کرد؟

مرحوم سید در عروه در مسئله ی سوم می فرماید: مع امکان دعوی انتفاعه بالتخفیف فی عقابه.

مرحوم امام بر خلاف صاحب عروه این امر را مسلم نمی گیرد بلکه با عبارت لو فرض آن را بیان می کند و می فرماید: لو فرض انتفاعه به بنحو إهداء الثواب فلا یبعد جواز الاستیجار لذلک

حال آیا انسان می تواند از طرف خودش حجی بجا آورد بعد ثوابش را به فرد کافری اهدا کند؟

از دو راه جواب این سوال را بررسی می کنیم:

الطریق الاول: به حسب قاعده ی عقلی مانعی در این نیست زیرا من دارم حجی را به نیت خودم به جا می آورم و بعد ثوابش را به کسی که مورد علاقه ی من است و مسلمان نیست هدیه می دهم. از لحاظ عقلی در این مانعی نیست و نتیجه ی آن می تواند در مورد کافر تخفیف عذاب او باشد هرچند او به بهشت نمی رود.

الطریق الثانی: از آیات قرآن استفاده می شود که ایشان از ثواب منتفع نمی شوند از این رو اهداء ثواب در مورد آنها فایده ای ندارد

آیه ی اول: (لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشیرَتَهُمْ) (مجادله / ۲۲)

از آنجا که اهداء ثواب مصداق مواده می باشد از آیه ی بالا برداشت می شود که این امر ممنوع است.

آیه ی دوم: (إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ کُفَّارٌ أُولئِکَ عَلَیْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعینَ * خالِدینَ فیها (در لعنت) لا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ) (بقره / ۱۶۱ و ۱۶۲)

این آیه به صراحتی می گوید که عذاب ایشان تخفیف نمی یابد از این رو فایده ی اهداء ثواب حتی به نحو تخفیف عقاب هم به آنها نمی رسد.

در مقابل این دو آیه هشتم سوره ی ممتحنه است که می فرماید: (لا يَنْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطينَ)

مطابق این آیه بر و نیکی کردن به آنها اشکال ندارد.

جمع بین این دو دسته ازآیات این است که آنهائی که در مقام عناد هستند نباید به آنها ثوابی اهداء کرد ولی اگر در مقام جنگ و عناد نیستند اهداء ثواب به آنها اشکال ندارد.

محشین عروه غالبا بر این کلام صاحب عروه حاشیه نزدند و فقط امام در کلام او شبهه کرده است همانطور که در اینجا نیز لو فرض می گوید و به نظر ما هم بعدی ندارد که کلام صاحب عروه را بپذیریم هرچند ما در ناصب اشکال داریم که در امر سوم به آن می پردازیم.

الامر الثالث: ما هو حکم الناصب؟

در مورد ناصبی در میان علماء دو حکم است:

قول اول: ناصبی مطلقا استثناء شده است همان طور که صاحب جواهر در ج ۱۷ ص ۳۵۸ می گوید: لا تجوز النیابه عن المسلم المخالف خلافا للمحکی عن الجامع و المعتبر و المنتهی و المختلف و الدروس فجوزوها (النیابه) عن غیر الناصب.

قول دوم: این است که از ناصبی پدر بودن استثناء شده است و همان طور که صاحب جواهر در همان صفحه می گوید: عن الشیخ انه لم یجوزها الا ان یکون الناصب ابا النائب

البته کسی قائل نشده است که نیابت به ناصبی مطلقا جائز نباشد.

ص: ۹۳

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۱۵ آبان ماه ۸۷/۰۸/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث اخلاقی هفته به حدیثی اشاره می کنیم که کثرت کلام را موجب قساوت قلب می داند و بدین مناسبت به بحث قساوت قلب و عوامل آن می پردازیم.

در بحث فقهی به این امر می پردازیم که می توان به کافری که معاند نیست ثواب عملی را هدیه داد که موجب تخفیف عذاب او می شود.

در مورد ناصبی می گوئیم روایات متعددی وارد شده است که او از کلب هم نجس تر است و یا مسلمان نیست و امثال آن.

قدر متیقین ناصبی کسی است که با اهل بیت دشمن باشد و این دشمنی را دین و عقیده ی خود بشمارد و در مقام اظهار آن باشد.

و اما تمام بحث:

بحث اخلاقی:

در بحث اخلاقی این هفته از جلد هشتم وسائل ابواب العشره باب ۱۱۹ حدیث ۱۹ روایتی را رسول خدا نقل می کنیم:

حَفْصٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْكَلَامِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ قَسْوُ الْقَلْبِ إِنَّ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْقَلْبُ الْقَاسِي.

اول باید دید که قساوت قلب به چه معنا است.

گاه انسان قلبش در مورد حوادث مختلف حساس است مثلا با شنیدن آه مظلوم و یا ذکر مصیبتی از معصومین حساسیت نشان داده و اشکش جاری می شود، و همچنین اگر مناظر منکری را ببیند احساس ناراحتی می کند ولی قلبی که سنگدلی بر آن غلبه کرده است انعطافی ندارد و منقلب نمی شود. قرآن مجید در سوره ی بقره خطاب به قوم یهود بعد از آنکه گناهانی را مرتکب شده اند می فرماید: (ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَةِ لَما يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهارُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ) (بقره / ۷۴)

ص: ۹۴

که قلب ایشان از سنگ هم سخت تر است و بعد خداوند به سه نمونه از مواردی که سنگ ها دگرگون می شوند مثال می زند

ولی دل های آدمیان سنگدل از اینها سخت تر است نه مایه ی حیات که آب است از آنها خارج می شود نه در مقابل خشیت الهی هبوط می کند.

در کتب اخلاق در مورد عوامل قسوت قبل بحثی آمده است که بسیار مفصل است و ما به ذکر یک حدیث قناعت می کنیم:

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ يُقْسِينَ الْقَلْبَ اسْتِمَاعُ اللَّهْوِ وَ طَلَبُ الصَّيْدِ وَ إِتْيَانُ بَابِ السُّلْطَان) (بحار الانوار، جلد ۶۲، صفحه ی ۲۸۲، حدیث ۳۳)

مراد از استماع لهو گوش دادن به موسیقی های حرام و شهوت انگیز است.

مراد از طلب صید این است که گروهی برای خوشگذرانی شروع به کشتن حیوانات بیابان و مسابقه دادن با هم می کنند و چه بسا آنها را همانجا رها کرده بر می گشتند و برای صید کردن و امرار معاش این کار را انجام نمی دادند همانطور که یکی از امور شاهان قرق کردن مکان هایی برای صید و خوش گذارانی بود که به عقیده ی ما این گونه صید نه تنها حرام است بلکه سفر برای این کار هم حرام بوده موجب می شود که نماز در آن سفر تمام باشد.

همچنین وابستگی به سلاطین جور قلب انسان را تیره می کند؛ هم اموال و هدیه های ایشان حرام است و هم معاونت ایشان. همچنین ذلت و خواری ای که در بارگاه آنها عارض انسان می شود همه موجب قساوت قلب می گردد.

ص: ۹۵

همچنین در روایت دیگر آمده است که کثره گناهان موجب قساوت قلب است : (قَسْوَهُ الْقُلُوبِ مِنْ جَفْوَهِ الْعُيُونِ وَ جَفْوَهُ الْعُيُونِ مِنْ كَثْرَهِ الذُّنُوب) (مستدرک جلد ۱۲، صفحه ی ۳۹، حدیث ۱۳)

وقتی انسان سنگدل شود انواع مصائب به او روی می آورد شهوت رانی روح مادی گرائی همه از قساوت قبل نشئت می گیرد. تولید بمب های بسیار سنگین، بمب های شیمیائی، خوشه ای، اتمی و امثال آن همه از مصادیق سنگدلی است.

و اما بحث فقهی:

بحث در شروط منوب عنه بود که به بیان شرط اسلام و ایمان پرداختیم و در شرط اسلام بیان کردیم که کافر هم می تواند از هدیه ی اعمال به آنها منتفع شود.

به عنوان نمونه در حدیث الکافی ج : ۲ ص : ۶۱۳ حدیث ۴ آمده است:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ مَسْعَدَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ فِي الْمُصْحَفِ تُخَفِّفُ الْعَذَابَ عَنِ الْوَالِدَيْنِ وَ لَوْ كَانَا كَافِرَيْنِ

ابن کثیر در سیره النبویه جلد ۱ صفحه ی ۱۰۹ و همچنین صاحب تفسیر روح البیان جلد ۴ می گوید: وقتی اسلام بر قبیله ی طیُ مسلط شد و اسیران جنگی را آوردند دختری در میان آنها بود که خدمت رسول خدا عرض کرد که اگر صلاح بداند او را آزاد کند و گفت که دختر شخص بزرگواری است – و صفاتی از پدرش را نقل کرد – سپس گفت که دختر حاتم طائی است پیغمبر فرمود: ای دختر این صفاتی را که بیان کرده ای صفات مومنین است اگر پدرت مسلمان بود می گفتیم که خدا رحمتش کند بعد فرمود: دختر حاتم را رها کنید (فان اباها کان یحب مکارم الاخلاق فان الله یحب مکارم الاخلاق)

در این حدیث نیامده است که او هم منتفع می شود ولی لازمه ی حب الهی ممکن است این باشد که از ناحیه ی خداوند به او تخفیفی برسد.

همچنین در مصباح الشریعه ص ۳۷۸ آمده است که پیغمبر فرمود: (حاتم منا ای حَسَن الخُلق)

در همان کتاب در صفحه ی ۳۳۲ آمده است که (السخی لا یدخل النار و لو کان کافرا) بعد به حاتم مثال می زند.

در تفسیر روح البیان در جای دیگر است که جبرئیل خدمت پیامبر رسید و گفت: (هذا حاتم طی صرف الله عنه عذاب جهنم بصفائه و جوده)

البته همان قیدی که در جلسه ی قبل گفته ایم به آن اضافه می کنیم که کافر اگر معاند نباشد می تواند از عمل خیر نتیجه بگیرد از این رو می توان برای او کار خیری انجام دهد و ثوابش را به آن هدیه داد که ثمره اش تخفیف عذاب اوست.

و اما بحث ما در امر سوم بود که مسئله ی ناصبی بود و اقوال را در جلسه ی قبل خواندیم که بعضی اصل ناصبی را استثناء کردند که از طرف او نمی شود برای حج نائب شد و بعضی از میان ناصبی پدر را استثناء کردند که از طرف او می شود حج بجا آورد.

در جواهر جلد ۶ صفحه ی ۶۳ بحث ناصبی به طور مفصل ذکر شده است.

به طور کلی در روایات آمده است که ناصبی حتی از کلب هم نجس تر است. به عنوان نمونه می توان به باب های زیر مراجعه کرد:

ص: ۹۷

جلـد دوم وسائـل ابواب نجاسـات در بـاب نجاست کافر باب ۱۴. جلـد اول وسائـل در ابواب مـاء مضاف باب ۱۱ در مسـئله ی غسـاله ی مـاء حمـام که امـام مردم را از اسـتفاده ی از آن نهی کرده تعلیل آورده است که در آن غساله ی ناصبی است که از سگ هم نجس تر می باشد.) در ابواب زکات آمده است که به ناصبی زکات ندهید زیرا او مسلمان نیست.

و اما ناصبی کیست؟

قـدر متیقن از ناصبی این است که (من نصب العـداوه لعلی علیه السـلام و تدین به و اظهره) از این رو ناصبی سه قید دارد یکی این که دشـمن علی علیه السـلام و اهل بیت باشد دیگر اینکه آن را دین خود بشـمارد (نه صـرف کدورت) و همچنین در مقام اظهار آن هم باشد. مصداق بارز آنها را می توان در خوارج مشاهده کرد. و البته امروزه این گونه افراد بسیار کم اند.

شق دوم نـاصبی کسـانی است که (نصب العـداوه للشـیعه لانهم المحبون للائمه علیهم السـلام.) این هم در حقیقت بازگشت به نوع اول می کند.

اما کسانی که خلفاء نخستین را بر امیر مؤمنان ترجیح می دهند دلیلی وجود ندارد که داخل در زمره ی ناصبی باشند و الا تمام اهل سنت را شامل میشود. و هکذا کسانی که با شیعه مخالف اند ولی نه از باب اینکه اینها محب اهل بیت باشند.

ظـاهر ایـن اسـت که در روایـات نـاصبی به معـانی مختلفی اسـتعمال شـده است و حـتی در بعضـی آمـده است که هر کس که مخالف مذهب باشد ناصبی است ولی این ناصبی محکوم به کفر و نجاست نیست.

ص: ۹۸

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۱۸ آبان ماه ۸۷/۰۸/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در مورد بجا آوردن حج از طرف ناصبی سه دسته روایات وجود دارد: دسته ای مطلقا جائز می داند و ثمره اش را تخفیف عذاب او بیان میکند، دسته ای مطلقا جایز نمی شمارد و دسته ای در عدم جواز حج بجا آوردن از طرف پدر را استثناء میکند.

بین این روایات به پنج وجه جمع کرده اند ولی به نظر ما اگر ناصبی فرد معاندی باشد که در روایات آمده است که از کلب انجس است از طرف او حتی اگر پدر باشد هم نمی توان حج بجا آورد.

و اما تمام بحث:

بحث در شرایط منوب عنه در حج است مسئله ی اسلام و ایمان به ولایت را ذکر کردیم و گفتیم که اسلام شرط است و در بحث ایمان اگر آن را شرط بدانیم دیگر واضح است که از طرف ناصبی که به ولایت اعتقاد ندارد نمی توان حج بجا آورد ولی اگر ایمان را شرط ندانستیم باید در مورد ناصبی بحث کنیم. در تفسیر اینکه ناصبی چه کسی است مطالبی را بیان کردیم و گفتیم که ناصبی با تفسیری که بیان کرده ایم کافر است و از آنجا که اسلام شرط است نمی توان از طرف او حج بجا آورد.

و اما بحث روایی:

روایاتی که مسئله ی حج بجا آوردن از طرف ناصبی را متذکر می شوند بر سه قسم اند.

۱- روایاتی که مطلقا حج را اجازه می دهد و می گوید: (و ان کان ناصبا) و بیان می کند که (یخفف فی عذابه)

ص: ۹۹

۲- روایات مانعه مطلقا.

۳- روایات مفصله که بین اب و غیر اب تفصیل می دهد.

اما روایات دسته ی اول که مطلقا آن را جائز می دانند.

روایت ۵ باب ۲۵ از ابواب نیابت در حج جلد هشتم.

عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ (امام کاظم علیه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَحُجُّ فَيَجْعَلُ حَجَّتَهُ وَ عُمْرَتَهُ أَوْ بَعْضَ طَوَافِهِ (یعنی بعضی از طواف های کاملش را) لِبَعْضِ أَهْلِهِ وَ هُوَ عَنْهُ غَائِبٌ بِبَلَدٍ آخَرَ قَالَ: فَقُلْتُ: فَيَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أَجْرِهِ؟ قَالَ: لَا هِيَ لَهُ وَ لِصَاحِبِهِ وَ لَهُ أَجْرٌ سِوَى ذَلِكَ بِمَا وَصَلَ (اگر برای آشنا حج کند

ثواب صله ی رحم را هم به او می دهند) قُلْتُ: وَ هُوَ مَيِّتٌ هَلْ يَدْخُلُ ذَلِكَ عَلَيْهِ قَالَ نَعَمْ حَتَّى يَكُونُ مَسْخُوطاً عَلَيْهِ فَيُغْفَرُ لَهُ أَوْ يَكُونُ مُضَيَّقاً عَلَيْهِ فَيُوَسَّعُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ: فَيَعْلَمُ هُوَ فِي مَكَانِهِ أَنَّ عَمَلَ ذَلِكَ لَحِقَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ إِنْ كَانَ نَاصِبِيّاً يَنْفَعُهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ يُخَفَّفُ عَنْه.

این روایت موثقه است و سندش خوب است.

روایت ۸ باب ۱۲ از ابواب قضاء صلات در جلد پنجم.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ فِي أَصْلِهِ وَ هُوَ مِنْ رِجَالِ الصَّادِقِ وَ الْكَاظِمِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَحُجُّ وَ يَعْتَمِرُ وَ يُصَلِّي وَ يَصُومُ وَ يَتَصَدَّقُ عَنْ وَالِدَيْهِ وَ ذَوِي قَرَابَتِهِ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ يُؤْجَرُ فِيمَا يَصْنَعُ وَ لَهُ أَجْرٌ آخَرُ بِصِلَةِ قَرَابَتِهِ قُلْتُ إِنْ كَانَ لَا يَرَى مَا أَرَى (عقیده اش مطابق ما نیست) وَ هُوَ نَاصِبٌ قَالَ يُخَفَّفُ عَنْهُ بَعْضُ مَا هُوَ فِيهِ (مقداری از عذابش کم می شود).

ص: ۱۰۰

اما روایات دسته ی دوم که مطلق آن را منع می کند.

روایت دوم باب ۲۰ از ابواب نیابت جلد هشتم.

عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ (امام هادی یا امام عسکری): الرَّجُلُ يَحُجُّ عَنِ النَّاصِبِ هَلْ عَلَيْهِ إِثْمٌ إِذَا حَجَّ عَنِ النَّاصِبِ وَ هَلْ يَنْفَعُ ذَلِكَ النَّاصِبَ أَمْ لَا فَقَالَ لَا يَحُجَّ عَنِ النَّاصِبِ وَ لَا يَحُجَّ بِهِ. (و کمکش هم نکند که ناصبی به حج رود مثلا از نظر مالی او را کمک کند.)

در سند این روایت سهل بن زیاد است که به نظر ما مشکل دارد.

اما روایات دسته ی سوم که مطلقا آن را منع می کند و فقط پدر را استثناء می نماید.

روایت یک باب ۲۰ از ابواب نیابت.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: أَ يَحُجُّ الرَّجُلُ عَنِ النَّاصِبِ؟ فَقَالَ: لَا قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ أَبِي؟ قَالَ: فَإِنْ كَانَ أَبَاكَ فَنَعَمْ.

سند این روایت معتبر است.

وقتی روایات متعارض شد ابتدا سراغ جمع دلالی عرفی می رویم. در این مورد می توان به پنج جمع اشاره کرد.

۱- جمع اول: قائل به تفصیل شویم و بگوئیم: روایاتی را که می گوید حج بجا نیاورد مرادش غیر اب است و روایات مجوزه هم ناظر به اب می باشد و شاهد این جمع همین روایت مفصله است که در دسته ی سوم به آن اشاره کرده ایم. مشکل این جمع این است که وقتی امام می فرماید از طرف ناصبی می توانی حج بجا آوری بعید است که کلامش را حمل کنیم بر خصوص اب زیرا حج بجا آوردن از پدری که ناصبی است امر شایعی نیست که کلام حضرت به آن حمل شود.

ص: ۱۰۱

۲- جمع دوم: روایات مجوزه را بر مجهول الحال حمل کنیم یعنی هرچند به ناصبی بودن شهرت دارد ولی واقعا نمی دانیم ناصبی است یا نه و روایات مانعه را حمل کنیم بر فرد ناصبی که معلوم الحال است. البته این وجه شاهد جمع ندارد.

۳- جمع سوم: کلمه ی ناصب معانی و اطلاقات مختلفی دارد؛ گاه منظور از آن کسی است که با امیر مؤمنان دشمن است و آن را دین خود قرار داده و اظهار هم می کند. و گاه به کل مخالف ناصب می گویند از این رو روایات مانعه دسته ی اول ناصبی را شامل می شود و روایات مجوزه دسته ی دوم را. این جمع شاهد دارد و در بعضی روایات به آن اشاره شده است مثلاـ در روایت دسته ی دوم آمده است که (کان لا یری ما اری و هو ناصب) یعنی عقیده اش مانند ما نیست که مراد از آن مطلق مخالف است.

۴- جمع چهارم: بین ناصب قاصر و مقصر فرق بگذاریم و بگوئیم روایات مانعه به مقصر نظارت دارد و روایات مجوزه ناظر به قاصر است.

۵- جمع پنجم: روایات مانعی را حمل بر کراهت کنیم که نتیجه اش این می شود که بجا آوردن حج از طرف ناصبی دارای اقل ثوابا است.

در این چهار جمع بعضی تبرعی است و بعضی هم شاهد جمع دارد.

فتوای نهایی در این مورد این است که ما احتیاجی به این جمع ها و روی آوردن به مرجحات نداریم زیرا می گوئیم که اگر ناصب به معنای معاند باشد در این صورت هرگز نمی توان از طرف او حج بجا آورد. اصول محکمه را نمی توان با چند روایت محدود که در میان آنها ضعیف السند هم است به زمین زد. و با این روایات نمی توان از روایات داله بر شرطیت اسلام و اینکه آنها انجس من الکلب هستند و یا اکفر کفار هستند دست بر داشت و حتی پدر را هم نمی تون استثناء کرد. (البته واضح است که مراد کسی است که ناصب قاصر نباشد)

ص: ۱۰۲

بقی هنا شیء: اگر کسی مسلمان باشد ولی پدرش کافر باشد (کاری به ناصبی بودن نداریم) آیا پسر می تواند از طرف پدر حج بجا آورد؟

امام در این مورد گفته است: و لو مات (کافر) مستطیعا لا یجب علی وارثه المسلم الاستیجار عنه.

دلیل این مطلب روشن است زیرا اسلام شرط است و استیجار از طرف او باطل است.

ان قلت: الکفار مکلفون بالفروع کما انهم مکلفون بالاصول. از این رو کافر مکلف به حج بوده است و ورثه ی او باید از طرف او بجا آورند.

قلنا: سابقا گفتیم که این حرف را قبول نداریم و اگر هم قبول کنیم به این معنا است که اول باید از باب مقدمه مسلمان شود و بعد حج بجا آورد نه اینکه در حال کفر به اعمال حج روی آورد.

اما شرط دوم در منوب عنه همان طور که امام می فرماید این است: و یشترط کونه میتا أو حیا عاجزا فی الحج الواجب

بحث در این است که آیا منوب عنه باید از دنیا رفته باشد و یا اگر زنده است از حج عاجز باشد و امید به بهبودی هم نداشت باشد به این معنا که حج واجب را از کسی که زنده است و هرچند مریض است ولی امید دارد که خوب شود نتوان بجا آورد؟

ما قبلا این بحث را مفصلا بیان کرده ایم و دیگر نیازی به تکرار نیست.

در مورد میت در مسئله ی ۵۴ از مسائل شرایط وجوب حج مفصلا بحث کرده ایم.

ص: ۱۰۳

و در مورد عاجز هم در مسئله ی ۴۸ متعرض شده ایم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۱۹ آبان ماه ۸۷/۰۸/۱۹

Your browser does not support the audio tag.

خلاصه ی بحث:

در منوب عنه شرط است که یا از دنیا رفته باشد و یا اگر زنده است عاجز باشد که به حج رود و امید خوب شدن هم نداشته باشد. دلیل مسئله این است که اصل در عبادات بدین گونه است که به صورت مباشره انجام شود و نیابت خلاف اصل است و موردی را که فرد زنده است و می تواند به حج واجب رود را شامل نمی شود. البته در حج مستحبی مشکل از این ناحیه وجود ندارد و می توان از طرف فرد نائب شد.

شرط سوم منوب عنه این است که لازم نیست بالغ و عاقل باشد.

در مسئله ی صبی ما حکم را بر مشروعیت و عدم مشروعیت عمل صبی متفرع می کنیم. اگر عمل صبی مشروعیت نداشته باشد بلوغ شرط است و نمی توان از طرف صبی نائب شد.

و اما تمام بحث:

بحث در شرط دوم از شرائط منوب عنه بود که امام در این مورد می فرماید: و یشترط کونه میتا أو حیا عاجزا فی الحج الواجب

دلیل ما (هرچند که مسئله ی ۵۴ و ۴۸ از مسائل شرایط وجوب حج مفصلا این مطلب را بحث کرده ایم) این است که روایات نیابت مخالف اصل است زیرا اصل در عبادات و حتی فلسفه ی عبادات این است که هر کس باید عمل خودش را خودش انجام دهد. اصل در عبادات باشرت و عدم صحت نیابت است. همچنین اصاله الفساد موجب می شود که نیابت صحیح نباشد از این رو باید به مقدار متیقن بسنده کنیم.

ص: ۱۰۴

البته در توصلیات حتی در واجبات هم می توان نائب گرفت مثلا کسی را نائب می کنم که از طرف من دینم را ادا کند ولی در تعبدیات هدف این است که خود فرد در سایه ی عبادت به خداوند تقرب پیدا کند.

اما در مورد اعمال مستحب روایات زیادی وجود دارد که نیابت گرفتن در آن را جایز می شمارد. از جمله این روایات می توان به ابواب ذیل از وسائل الشیعه مراجعه کرد:

جلد دوم وسائل ابواب الاحتضار باب ۲۸ در رابطه با کارهای مستحبی است که فرد برای میت و حی می تواند انجام دهد.

جلد پنجم ابواب قضاء الصلاه باب ۱۲که حاوی ۲۷ حدیث است که بسیاری از آنها مربوط به بحث ماست.

جلد هشتم در ابواب حج ابواب نیابت باب ۲۵، ۳۱ و ۳۴.

نکته ی مهم این است که لسان این روایات مختلف است؛ گروهی از این روایات به اهـداء ثواب اشاره می کنـد مثلا راوی می گویـد: می خواهم ثوابی از این حج را به برادرم بدهم. این روایات ارتباطی به نیابت ندارد زیرا فرد عمل را برای خودش انجام می دهد و ثوابش را به دیگری هدیه می دهد خصوصا در بعضی از موارد بعد از عمل این کار را انجام می دهد و واضح است که نیابت بعد از عمل معنا ندارد. بسیاری از این روایات هم ظهور در خود نیابت دارد.

بعضـی گمان می کننـد که همه ی این روایات از باب اهداء ثواب باشد به این گمان که معنا ندارد کسـی از طرف فرد زنده و لو در عمل مستحبی نائب شود ولی واضح است که این برداشت خلاف ظاهر است.

ص: ۱۰۵

امام در بیان شرط سوم منوب عنه می فرماید: و لا یشترط فیه البلوغ و العقل فلو استقر علی المجنون حال إفاقته ثم مات مجنونا یجب الاستیجار عنه.

خلاصه ی عبارت امام چنین است: منوب عنه لازم نیست که بالغ یا عاقل باشد (و از آنجا که واضح است که اگر منوب عنه بالغ نباشد از طرف او نمی توان حج واجب به جا آورد از این رو حج مستحبی باید مراد باشد) در مجنون اگر هنگامی که عاقل بود حج مستقر بشود و سپس مجنون شود و بمیرد می توان از طرف او نیابتا حج واجب را انجام داد.

اقوال در مسئله:

این مسئله زیاد در میان فقها مطرح نیست و بیشتر متاخرین که از صاحب عروه به بعد را شامل می شود متعرض آن شده اند. همچنین تا آنجا که تتبع شده است فقهای عامه هم متعرض آن نشده اند.

صاحب عروه هم در مسئله ی چهار کلامی مشابه کلام امام دارد و می فرماید: تجوز النیابه عن الصبی و المجنون بل یجب الاستیجار عن المجنون اذا استقر علیه حال افاقته ثم مات مجنونا.

و غالب محشین هم با او موافقت کرده اند و تنها دو نفر حاشیه زده اند یکی مرحوم خوئی است که می گوید: النیابه عن المجنون لا یخفی عن الاشکال.

آیه الله گلپایگانی هم می گوید: ان لم یکن له (مجنون) افاقه بمقدار الحج یشکل النیابه عنه.

ادله ی مسئله:

نص خاصی در این مورد وارد نشده است و باید این مسئله را بر طبق قواعد حل کنیم.

ص: ۱۰۶

از آنجا که دلیل صبی و مجنون از هم جداست آنها را جداگانه بحث می کنیم.

اما صبی:

مرحوم حکیم در مستمسک ج ۱۱ ص ۱۲ و ۱۳ این مسئله را بر مسئله ی مشروع بودن عبادات صبی مبتنی می کند و می گوید اگر عبادات صبی مشروع باشد یعنی اگر خودش بتواند حج مستحبی بجا آورد فرد دیگر هم می تواند از طرف او نائب شود ولی اگر قائل به عدم مشروعیت عبادات صبی شویم از آنجا که خود صبی امری ندارد و همه ی عبادات او تمرینی است پس مامور به عمل نیست از این رو نیابت از طرف او هم صحیح نیست: لان النائب یقصد امر المنوب عنه.

اشکال: بعضی از معاصرین به کلام ایشان اشکال کرده اند و دو نقض برای آن ذکر کرده اند:

می توان از طرف کسی که میت است نائب شد در حالی که او مرده است و امر به حج ندارد. می توان از طرف زن حائض نائب شد و طواف و اعمال دیگر را از طرف او نیابتا انجام دادو حال آنکه زن در آن حال امری ندارد.

جواب: به نظر ما اشکال ایشان وارد نیست زیرا به عقیده ی ما نیابت این است که من عملی را که باید خود منوب عنه انجام دهد را از طرف او انجام دهم از این رو باید امری که به گردن منوب عنه است را نیت کنم چه عمل واجب باشد و چه مستحب.

و اما نقوضی را که به محقق حکیم کرده اند وارد نیست زیرا در مورد میت من همان امری را که در زمان حیات بر گردن او بود را قصد می کنم و هکذا در زن حائض هرچند امر فعلی ندارد ولی امر شانی یقینا شامل او می شود زیرا او که محرم شده است باید تمام اعمال حج را تمام کند و الان مانعی برای او ایجاد شده است و کسی را نائب می کند که از طرف او این عمل را انجام دهد تا از مانع بیرون بیاید.

کلام مرحوم حکیم صحیح است و در مورد صبی باید مسئله را متفرع بر مشروعیت و عدم مشروعیت عمل صبی کنیم.

دلیل دیگر اطلاقات ادله ی نیابت است که می گوید برای هر مؤمنی می توان حج مستحبی انجام داد و صبی هم در این محدوده داخل است.

ولی در اینجا دو سؤال مطرح است:

آیا اطلاقات صبی غیر ممیز را هم شامل می شود؟

آیا اطلاقات صبی ممیزی را که عبادتش تمیرینی باشد را میگیرد؟

جواب در هر دو مورد منفی است و حتی با تمسک به اطلاقات هم مشروعیت عبادات صبی را باید بپذیریم و الا اطلاقات هم شامل حال او نمی شوند.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۲۱ آبان ماه ۸۷/۰۸/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در مورد اینکه منوب عنه می تواند صبی باشد یا نه نص خاص وجود دارد که صبی بودن را حتی اگر غیر ممیز باشد بلا اشکال می داند.

در مورد شرط عقل و اینکه آیا از منوب عنه مجنون می توان نیابتا حج بجا آورد یا نه و آیا بین مجنون تمام عمر و بعض عمر و یا درجه ی جنون فرق است یا نه ابتدا سه مقدمه را مطرح می کنیم تا انشاء الله در جلسات آتیه به بررسی حکم آن بپردازیم.

و اما تمام بحث:

در بحث مربوط به شرائط منوب عنه به عدم شرطیت بلوغ و عقل رسیدیم.

در مورد صبی نص خاص وجود دارد و آن حدیث ۱ باب ۲۰ از ابواب وجوب حج و شرائطه: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ بِنْتِ إِلْيَاسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ص بِرُوَيْثَةَ وَ هُوَ حَاجٌّ فَقَامَتْ إِلَيْهِ امْرَأَةٌ وَ مَعَهَا صَبِيٌّ لَهَا فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ يُحَجُّ عَنْ مِثْلِ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ وَ لَكِ أَجْرُهُ.

ص: ۱۰۸

ظهور عبارت (أَ يُحَجُّ عَنْ مِثْلِ هَذَا) در نیابت است. ولی باید دید آیا این روایت ناظر به صبی ممیز است یا غیر ممیز و یا اینکه

بگوئیم این روایت اطلاق دارد و هر دو را شامل می شود. با قرینه ی (امْرَأَةٌ وَ مَعَهَا صَبِيٌّ) ممکن است برداشت شود که صبی غیر ممیز است.

اضف الی ذلک که در روایات متعدد وارد شده است که هنگام به حج بردن صبی هم از طرف او لبیک بگوید و هم از طرف او طواف و سعی را انجام دهد و قربانی کند و هکذا و وقتی در این جزئیات، نیابت صحیح باشد در کل هم جایز است.

روایاتی مانند:

در باب ۱۷ از اقسام حج حدیث ۱ آمده است: (فَأَحْرِمُوا عَنْه)

در حدیث دوم می گوید: (وَ اذْبَحُوا عَنْهُم.)

در حدیث سوم می خوانیم: (وَ مَنْ لَا يَجِدُ الْهَدْيَ مِنْهُمْ فَلْيَصُمْ عَنْهُ وَلِيُّه.)

در حدیث پنجم آمده است: (فَإِنْ لَمْ يُحْسِنْ أَنْ يُلَبِّيَ لَبَّوْا عَنْهُ وَ يُطَافُ بِهِ وَ يُصَلَّى عَنْه) این روایات ناظر به این است که از طرف صبی می توان در این اعمال جزئی حج نائب شد و از مجموع این روایات متوجه می شویم که باب حج خصوصیتی دارد که از طرف غیر ممیز هم می توان حج بجا آورد.

و اما مجنون: آیا کسی که در تمام عمر مجنون است و هکذا کسی که در بعضی از عمر مجنون بوده است می توان از طرف او نیابت کرد؟

ظاهر عبارت امام این بود که از طرف مجنون تمام عمر می توان نیابت کرد ولی اگر کسی مجنون بعض العمر بود اگر در زمان افاقه مستطیع بوده است واجب است از طرف او نیابت کنند.

ص: ۱۰۹

عبارت امام چنین است: و لا یشترط فیه البلوغ و العقل فلو استقر علی المجنون حال إفاقته ثم مات مجنونا یجب الاستیجار عنه.

صاحب عروه هم کما مر در این مورد گفته است: تجوز النیابه عن الصبی و المجنون بل یجب الاستیجار عن المجنون اذا استقر علیه حال افاقته ثم مات مجنونا.

محشین هم غالبا با او موافقت کردند و بعضی گفته اند که باید به اندازه ای که حج بر او مستقر شود هشیار باشد.

آیه الله شاهرودی در کتاب حج در جلد ۲ صفحه ی ۲۶ و ۲۷ می گوید: لا ینبغی الاشکال فی ذلک (جواز نسبت به مجنونی که در بعضی از عمر مجنون بوده است) بعد ثبوت الاتفاق علیه من جمیع الفقهاء و لم یتعرض احد للخلاف فیه. سپس ایشان در مورد جنون تمام عمر می گوید: بلا کلام فی ذلک لاطلاق الادله (ادله ی نیابت) و اما حدیث رفع القلم فقد بینا فی محله انه لا یقتضی الا رفع الالزام عنه. (نه قلم جواز)

عبارت ایشان که ادعا می کند که اتفاق در این امر ثابت شده است محل اشکال است زیرا اکثر علماء متعرض آن نشده اند.

محقق حکیم در مستمسک جلد ۱۱ صفحه ی ۱۳ برای اینکه از طرف مجنون می توان نیابت کرد به دلیلی عقلی تمسک می کند و می گوید: الجنون لا یمنع للقابلیه المحل للتقرب الذی هو کمال نفسانی لان الجنون نقص جسمانی لا نفسانی.

به این معنا که چیزی که تقرب پیدا می کند روح انسان است و مجنون روحش سالم است ولی فقط دچار یک بیماری جسمی شده است و این نمی تواند مانع باشد.

برای بررسی این مسئله باید سه مسئله را بحث کنیم.

۱- حقیقت جنون چیست؟ آیا به این معنا است رابطه ی جسم و روح قطع می شود و به تعبیر دیگر مغز وسیله ی ارتباط روح با جسم است و جنون مشکلی در مغز است که موجب شده است این رابطه قطع شود. اگر این کلام را قبول کنیم عبارت مرحوم حکیم هم قابل قبول است. ولی اگر بگوئیم که مجنون کسی است که جسم و روحش هر دو خراب است باید در صحت کلام ایشان تامل کنیم.

۲- جنون اقسامی دارد بعضی از اقسام تا حدی است که فقط فرد را در حد یک بچه ی کوچک قرار می دهد یعنی فرد مجنون، نماز و روزه می خواند ولی در امور زندگی تدبیر ندارد و به عبارت دیگر ممیز هست ولی عقل او کافی نیست. ولی گاه جنون انسان را در حد حیوان قرار می دهد که حتی تمییز هم ندارد.

۳- تکلیف فرد مجنون در روز قیامت چیست و در آن روز با او چه معامله می شود و اینکه بعضی گفته اند که ادله ی نیابت از مجنون منصرف است این سوال مطرح می شود که مجنون اگر در زمان افاقه حج بر او مستقر شده بود آیا نباید از طرف او انجام داد و آیا او در روز قیامت ثواب و عقابی ندارد. در مورد مجنون تمام عمر چه باید گفت؛ اگر کسی تمام عمر دیوانه بوده است در روز قیامت با او چه معامله ای می شود آیا مثل صبی است که در روایت آمده است که به او عقل داده و امتحانش می کنند که آیا اطاعت می کند یا تمرد و مطابق آن مثیب و معاقب خواهد بود.

ص: ۱۱۱

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۲۲ آبان ماه ۸۷/۰۸/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث اخلاقی هفته به حدیثی از امیر مومنان می پردازیم که جمیع خیر را در سه امر خلاصه می کند: نظر، سکوت و کلام. سپس حضرت به توضیح این سه امر می پردازد.

در بحث فقهی به شرطیت عقل در منوب عنه اشاره می کنیم و خلاصه ی کلام ما این است که اگر منوب عنه مجنون باشد جنون او در کل عمر او باقی باشد و در حدی قرار بگیرد که حتی مانند صبی ممیز هم نباشد نمی توان از او حج را نیابتا انجام داد ولی اگر جنونش ادواری باشد و یا در حد فرد ممیز باشد اطلاقات نیابت او را هم شامل می شود و اگر چنین فردی در زمان هوشیاری اگر به درجه از هوشیاری باشد که حج شرعا به گردنش مستقر شود ولی انجام ندهد بعد مجنون گردد واجب است از طرف او حج را بجا آورد.

و اما تمام بحث:

بحث اخلاقی

در بحث اخلاقی این هفته به حدیث ۶ از باب ۱۲۰ از ابواب آداب معاشرت از جلد هشتم وسائل اشاره می کنیم:

امیر مومنان علی علیه السلام فرموده است: (جُمِعَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ النَّظَرِ وَ السُّكُوتِ وَ الْكَلَامِ فَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ وَ كُلُّ كَلَامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَغْوٌ وَ كُلُّ سُكُوتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرَةٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ نَظَرُهُ عَبَراً وَ صَمْتُهُ تَفَكُّراً وَ كَلَامُهُ ذِكْراً وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَ أَمِنَ النَّاسُ شَرَّهُ)

ص: ۱۱۲

امام علیه السلام در این حدیث پر معنا تمام خیرات را در سه چیز خلاصه کرده است که عبارت است از نگاه، سکوت و سخن.

نگاه ها باید عبرت آمیز باشد زیرا همه چیز دارای عبرت است و نامه ی هارون الرشید به امام کاظم مشهور است که در نامه ای به امام گفت: موعظه کن و مختصر باشد حضرت هم فرمود: (کل ما تراه ففیه موعظه) همه چیز اعم از دیدن آسمان و زمین و افراد و غیره همه موعظه هستند و فقط باید چشمی موعظه پذیر باشد. حتی نظر به کوهستان و علف هرزه هائی که در اطراف آن روئیده است که بجز اب آسمان آبیاری نمی شود مملو از داروهای مهم هستند که مقداری را کشف کردند و بسیاری هم کشف نشده است آب واحد و زمین واحد موجب بوجود آمدن ترکیب های مختلف داروئی شده است.

نظر به ابرقدرت ها که روزی صاحب قدرت بودند و روزی هم قدرت خود را از دست داده اند. نظر به اینکه حیات انسان به موئی بند است؛ اگر رگ های باریک انسان لخته شود موجب سکته و چه بسا مرگ انسان می شود.

این نظر به بی ثباتی عمر، دنیا و زرق و برق آن موجب می شود که همین امروز به فکر اصلاح کار خود باشد و کارش را به فردا موکول نکند. چنین فردی اگر سخن بگوید تکیه گاهش خداست و کارهایش را با الفاظ ان شاء الله و امثال آن همراه می کند.

بحث فقهی:

در بحث شرائط منوب عنه به بحث عقل رسیدیم و در جلسات قبل گفتیم که برای مشخص شدن شرطیت حکم عقل در منوب عنه باید حقیقت جنون و امور دیگری را مشخص کنیم.

ص: ۱۱۳

در مـورد جنون ادواری ممکن است بگوئیم که مراد از جنون قطع رابطه جسم بـا روح است ولی روح او فاسـد نمی باشـد زیرا مـدتی ارتبـاط جسم بـا روح برقرار بوده و حـالش خوب بود ولی بعـد از قطع رابطه حـالت جنون به او عارض شـده است مانند افرادی که بر اثر سانحه تمام گذشته را فراموش می کنند که بدلیل قطع رابطه ی جسم با روح است.

و امـا در جنون کل عمر ممکن است هم از باب قطع رابطه ی جسم و روح باشـد و هم از باب فساد روح. ما دلیلی بر تشـخیص واقعیت نداریم زیرا او در تمام عمر معالجه نمی شود و چه بسا روحش خراب و فاسد باشد.

با این بیان در جنون ادواری که فرد یقینا روحش مـدتی سالم بوده است و بعد رابطه اش با روح قطع شده است می توان نیابت کرد و اعمال قربی برایش انجام داد زیرا او با فعل نائب به خداوند نزدیک می شود و وقتی ادله صبی را شامل شود او را هم در بر می گیرد ولی در جنـون مطبـق نمی تـوان حکـم کرد بر اینکه می تـوان برای او تقرب الی الله درست کرد و از طرف او حج بجا آورد.

و امـا در مورد درجـات جنون گفتیم که گـاه جنون در حـدی است که فرد را در حـد بچه ی ممیز نگه می دارد به این معنا که فرد نماز و روزه را می توانـد انجام دهـد ولی از پس امور مهم تر بر نمی آیـد و مثلا نمی توانـد معامله کنـد و یا از خانه خارج شود و به درستی مسیر بازگشت را پیدا کند.

ص: ۱۱۴

برای چنین شخصی می توان نیابت کرد و دلیل ما همان اطلاقات نیابت است و ما هرچند این اطلاقات را در مورد نائب قبول نکردیم (گفتیم نائب نباید در این حد از جنون باشد) ولی در مورد منوب عنه اطلاقات این مورد را شامل می شود.

ولی اگر در حد بهائم باشد و حتی از صبی ممیز هم پائین تر باشد نمی توان از طرف او نیابت کرد مگر اینکه در مرحله ای از زندگی دارای تمییز باشد و یا مجنون ادواری باشد.

و اما حکم کسی که در زمان افاقه و هوشیاری حج به گردن او مستقر شده باشد انجام نداده باشد و سپس مجنون شده باشد حال یا مرده است و یا زنده است. آیا واجب است از طرف او حج بجا آورد یا نه.

بعضی گفته اند که ادله از او منصرف است در حالی که این حرف صحیح نیست زیرا اگر چنین شخصی در زمان هوشیاری دیونی داشت آیا نمی بایست از طرف او ادا کرد و آیا او در روز قیامت مسئول نیست مثلا کسی کل عمر مرتکب قتل و غارت شده باشد و سپس مجنون گردیده و مرده باشد او یقینا در روز قیامت مسئول است. از این رو حج هم به ذمه ی اوست و باید از طرف او نائب شد و اطلاقات قطعا این مورد را شامل می شود.

اهل سنت هم این مسئله را متعرض شده اند از جمله می توان نووی در کتاب مجموع را نقل کرد که در ج ۷ ص ۱۱۶ می گوید: جنونی که مایوس از زوال جنون نباشد نمی توان از طرف او نیابت کرد ولی اگر از مایوس باشیم و او هم در حال جنون بمیرد می گوید که اصحاب اتفاق دارند که باید از طرف او استنابه نمود و ظاهر کلام او هم اتفاق جمیع است (یا اصحاب خودش که شافعیه باشند و یا اهل سنت).

ص: ۱۱۵

در این مورد ایشان با ما هم عقیده هستند ولی آنچه محل بحث است این است که فرد مزبور اگر همچنان زنده باشد و یقین هم داشته باشیم که تا آخر عمر خوب نمی شود آیا می توان حج را از طرف او نیابتا انجام داد؟

به نظر ما می توان مانند مریضی که امید به بهبودی او نداریم و حج از طرف او بجا می آوریم همین معامله را هم در مورد فرد مجنون بکنیم. ولی فرق مجنون با مریض این است که اگر فردی مثلا قطع نخاع شده باشد یقین داریم که خوب می شود ولی کار مجنون زیاد مشخص نیست.

مرحوم محقق در شرایع همان طور که در صاحب جواهر در جلد ۱۷ ص ۲۳۵ آمده است می گوید: (و یصح ان یحرم عن غیر الممیز ولیه و کذا المجنون.)

این مطلب را صاحب مدارک و نراقی و علامه در تذکره متذکر شده است. ایشان هرچند به این امر تصریح کرده اند و در جزئیات حج این را متذکر شده اند و گفته اند که می توان از صبی غیر ممیز و مجنون نائب شد ولی در کل اعمال حج این مسئله را ذکر نکرده اند.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۲۵ آبان ماه ۸۷/۰۸/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

امام در شرط چهارم منوب عنه می گوید که لازم نیست از بین نائب و منوب عنه از لحاظ جنسیت مماثلت باشد. بین شیعه و سنی در این مسئله اختلاف نیست و فقط شیخ و قاضی ابن براج مخالفت کرده اند.

ص: ۱۱۶

روایات عامه و خاصه دلالت بر عدم لزوم مماثلت دارند.

و اما تمام بحث:

بحث اخلاقی

الشرط الرابع فی المنوب عنه: این شرط عدمی است به این معنا که مماثلت در نیابت در حج شرط نیست یعنی لازم نیست بین نائب و منوب عنه مماثلت در جنسیت شرط باشد و عبارت امام چنین است: و لا المماثله بین النائب و المنوب عنه فی الذکوره و الأنوثه.

اقوال در مسئله:

صاحب عروه در مسئله ی ۵ می گوید: لا تشترط المماثله بین النائب و المنوب عنه فی الذکوره و الانوثه فتصح نیابه المراه عن الرجل و العکس نعم الاولی المماثله

محشین عروه هم کسی حاشیه نزده است به این معنا که با کلام صاحب عروه هماهنگ هستند و فقط مرحوم گلپایگانی در کلمه ی نعم در عروه در حاشیه می گوید: بل لا یبعد افضلیه الرجل حتی عن المراه. یعنی حتی در موردی که منوب عنه زن است باز بهتر است که نائب مرد باشد. این بدلیل روایاتی است که در این مورد وارد شده است که به آن خواهیم پرداخت.

مرحوم صاحب ریاض در ج ۳ ص ۵۰۱ می گوید: یصح نیابه المراه عن المراه و الرجل و لو کانت صروره بلا خلاف الا من الشیخ و القاضی (شیخ طوسی و قاضی ابن براج در کتاب مهذب) فمنعا عن نیابتها مطلقا اذا کانت صروره.

بنابراین در غیر صروره هیچ مخالفتی وجود ندارد و فقط مخالفت شیخ و قاضی در زنی است که صروره باشد.

ابن ادریس در سرائر ص ۶۳۰ می گوید: و لا باس ان تحج المراه عن المراه و عن الرجل سواء کانت المراه النائبه حجت حجه الاسلام او لم تحج (یعنی چه صروره باشد و یا غیر صروره) ... و هذا هو الصحیح و الاظهر و به تواترت عموم الاخبار (در مورد نیابت) و الاجماع منعقد علی جواز الاستنابه فی الحج فالمخصص یحتاج الی دلیل.

ص: ۱۱۷

ایشان در کلام خود به عمومات نیابت تمسک می کند نه به روایات خاص. اجماع هم در این مورد بر قاعده است.

صاحب جواهر هم در ج ۱۷ ص ۳۶۴ به این مسئله اشاره کرده بعد از اینکه می گوید مماثلت شرط نیست و ادله ی آن را بیان می کند می گوید: خلافا لما عن النهایه و التهذیب و المبسوط (بعد می گوید که شیخ از این کلام برگشته است) و المهذب (قاضی ابن براج)

از این رو به گفته ی صاحب جواهر مخالف در مسئله فقط قاضی ابن براج است.

و اما علماء عامه نیز به این مسئله پرداخته اند:

در موسوعه ی کویتی ها ج ۴۲ ص ۳۵ آمده است: تجوز النیابه فی الحج بالشروط السابق سواء کان النائب رجلا او امراه و فی هذا قول عامه اهل العلم.

همچنین ابن قدامه در معنی ج ۵ ص ۲۷ و شافعی در کتاب ام ج ۲ ص ۱۲۵ آن را متعرض شده اند.

از این اقوال برداشت می شود که در میان علماء شیعه بجز شیخ و قاضی کسی در عدم شرطیت مماثلت مخالفت نکرده است.

دلیل مسئله:

دلیل اول: عمومات است. روایاتی که بیان می کند که اگر کسی مستطیع باشد و از دنیا برود باید از طرف او حج را بجا آورند این روایات که هم در ابواب نیابت و هم در ابواب شرائط وجوب حج است عام است و در آنها ذکر نشده است که مماثلت هم شرط می باشد.

دلیل دوم: روایات خاصه است: این روایات که متعدد است، در باب هشتم از ابواب نیابت ذکر شده است.

ص: ۱۱۸

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِنَا مَاتَ أَخُوهَا فَأَوْصَی بِحَجَّهٍ وَ قَدْ حَجَّتِ الْمَرْأَهُ فَقَالَتْ إِنْ کَانَ یَصْلُحُ حَجَجْتُ أَنَا عَنْ أَخِی وَ کُنْتُ أَنَا أَحَقَّ بِهَا مِنْ غَیْرِی فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: لَا بَأْسَ بِأَنْ تَحُجَّ عَنْ أَخِیهَا وَ إِنْ کَانَ لَهَا مَالٌ فَلْتَحُجَّ مِنْ مَالِهَا فَإِنَّهُ أَعْظَمُ لِأَجْرِهَا.

این روایت معتبره است و در مورد زنی است که صروره نیست و قبلا حج بجا آورده است.

حدیث دوم: وَ عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ یَحُجُّ عَنِ الْمَرْأَهِ وَ الْمَرْأَهُ تَحُجُّ عَنِ الرَّجُلِ قَالَ لَا بَأْسَ.

این روایت صحیحه است و در آن سخنی از صروره بودن نیست و مطلقا می گوید: لا باس.

حدیث سوم: وَ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ حَکَمِ بْنِ حُکَیْمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع إِنْسَانٌ هَلَکَ وَ لَمْ یَحُجَّ وَ لَمْ یُوصِ بِالْحَجِّ فَأَحَجَّ عَنْهُ بَعْضُ أَهْلِهِ رَجُلًا أَوِ امْرَأَهً إِلَی أَنْ قَالَ فَقَالَ إِنْ کَانَ الْحَاجُّ غَیْرَ صَرُورَهٍ أَجْزَأَ عَنْهُمَا جَمِیعاً وَ أَجْزَأَ الَّذِی أَحَجَّهُ .

این روایت مورد صروره را بیان می کند.

حدیث چهارم: وَ عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ مُصَادِفٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی الْمَرْأَهِ تَحُجُّ عَنِ الرَّجُلِ الصَّرُورَهِ فَقَالَ إِنْ کَانَتْ قَدْ حَجَّتْ وَ کَانَتْ مُسْلِمَهً فَقِیهَهً فَرُبَّ امْرَأَهٍ أَفْقَهُ مِنْ رَجُلٍ.

ص: ۱۱۹

این روایت در مورد مردی است که هنوز حج واجب خود را بجا نیاورده است و امام تصریح می کند که زن نائب قبلا حج واجب خود را بجا آورده باشد و این روایت بر خلاف آنچه آیه الله گلپایگانی گفته است می گوید که بعضی وقت ها نیابت کردن زن بهتر است

این روایت از لحاظ سندی مشکل دارد زیرا در آن سهل بن زیاد است که به نظر ما مورد وثوق نیست.

حدیث پنجم: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ رِفَاعَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ تَحُجُّ الْمَرْأَةُ عَنْ أُخْتِهَا وَ عَنْ أَخِيهَا وَ قَالَ تَحُجُّ الْمَرْأَةُ عَنْ أَبِيهَا

در نسخه ی دیگر این روایت به جای ابیها (ابنها) آمده است.

حدیث ششم: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ حَكَمِ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ يَحُجُّ الرَّجُلُ عَنِ الْمَرْأَةِ وَ الْمَرْأَةُ عَنِ الرَّجُلِ وَ الْمَرْأَةُ عَنِ الْمَرْأَةِ

این روایات هم از باب روایات عام است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۲۶ آبان ماه ۸۷/۰۸/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بیان شرائط منوب عنه به این شرط رسیدیم که آیا مماثلت بین نائب و منوب عنه شرط است یا نه؟ روایات عامه و خاصه ای که دلالت بر عدم لزوم مماثلت بود را مطرح کردیم.

در مقابل این روایات روایات عامه و خاصه ای است که مماثلت را شرط می داند ولی در جمع دلالی و یا با رجوع به مرجحات معلوم می شود که باید مطابق روایاتی که مماثلت را شرط نمی داند عمل کرد.

ص: ۱۲۰

و اما تمام بحث:

در بیان شرائط منوب عنه در حج به این شرط رسیدیم که آیا مماثلت بین نائب و منوب عنه در جنسیت شرط است یا نه. گفتیم که مشهور بین ما و عامه این است که مماثلت شرط نیست و روایات مطلقه و خاصه که ناظر به عدم شرطیت مماثلت بود را ذکر کردیم.

امروز به سه روایت دیگر اشاره می کنیم که در باب هشتم از ابواب نیابت ذکر شده است.

در این روایات بعضی از لحاظ سند مشکل دارد ولی مجموع آن چون متعدد است ما را از بررسی سند تک تک آنها بی نیاز می کند.

حدیث ۷: عَنِ الْحُسَیْنِ اللُّؤْلُؤِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُصَادِفٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع أَ تَحُجُّ الْمَرْأَةُ عَنِ الرَّجُلِ قَالَ نَعَمْ إِذَا کَانَتْ فَقِیهَةً مُسْلِمَةً وَ کَانَتْ قَدْ حَجَّتْ رُبَّ امْرَأَةٍ خَیْرٌ مِنْ رَجُلٍ.

حدیث ۸: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ بَشِیرٍ النَّبَّالِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ وَالِدَتِی تُوُفِّیَتْ وَ لَمْ تَحُجَّ قَالَ یَحُجُّ عَنْهَا رَجُلٌ أَوِ امْرَأَةٌ قَالَ قُلْتُ أَیُّهُمَا أَحَبُّ إِلَیْکَ قَالَ رَجُلٌ أَحَبُّ إِلَیَّ.

این روایت مدرک فتوای آیه الله گلپایگانی است که قائل بود اگر نائب مرد باشد (هرچند منوب عنه زن باشد) بهتر است.

اینجا این سؤال مطرح می شود که علت اینکه امام فرمود مرد نائب شود بهتر است آیا به خاطر جنسیت است و یا به این دلیل که غالبا مردها بهتر می توانند اعمال حج را انجام دهند و مشکلاتی که در سفر و انجام حج برای زنان است برای مردها کمتر وجود دارد ظاهرا توجیه دوم صحیح است با این بیان این روایات هم با بقیه ی روایات هماهنگ می شود.

ص: ۱۲۱

حدیث ۹: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ أَرْسَلْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ أَمَّ امْرَأَةٍ كَانَتْ أَمَّ وَلَدٍ فَأَرَادَتِ الْمَرْأَةُ (دختر زن) أَنْ تَحُجَّ عَنْهَا (مادرش) قَالَ أَ وَ لَيْسَ قَدْ أُعْتِقَتْ بِوَلَدِهَا تَحُجُّ عَنْهَا (دختر از طرف مادرش که ام ولد است حج بجا می آورد).

آیا این حدیث مربوط به مماثلت در جنسیت است یا در مورد رقیت است و ارتباطی به بحث ما ندارد؟ ظاهرا این روایت مربوط به بحث رقیت است به این معنا که ام ولد از سهم ولد آزاد می شود و دیگر برای حج اذن مولا یش شرط نیست و دخترش از طرف او باید حج را بجا آورد ولی از طرف دیگر می توان گفت که ممکن است توهم شود که از طرف زن هم باید مرد حج بجا آورد و سائل خیال می کرده است که زن اصلا نمی تواند نائب شود که امام در این روایت می فرماید که زن می تواند نائب زن شود.

و اما روایات عامه

در صحیح مسلم (جلد دوم صفحه ی ۹۷۳) آمده است که ابن عباس نقل می کند ان امراه من خثعم قالت یا رسول الله ان فریضه الله علی عباده فی الحج ادرکت ابی شیخا کبیرا لا یستطیع ان یثبت علی الراحله ا فاحج عنه؟ قال: نعم.

در این حدیث پیامبر اجازه داد که دختر از طرف پدرش حج بجا آورد و وقتی زن از طرف مرد می تواند نائب شود به طریق اولی زن از طرف زن و مرد از طرف زن می تواند نائب شود.

ما هم در کتب شیعه حدیث خثعمیه را ذکر کرده ایم و صاحب وسائل این حدیث را در حدیث ۴ در باب ۲۴ از ابواب وجوب الحج ذکر کرده است. می گوید: مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُفِیدُ فِی الْمُقْنِعَهِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ أَتَتِ امْرَأَهٌ مِنْ خَثْعَمٍ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَتْ إِنَّ أَبِی أَدْرَکَتْهُ فَرِیضَهُ الْحَجِّ وَ هُوَ شَیْخٌ کَبِیرٌ لَا یَسْتَطِیعُ أَنْ یَلْبَثَ عَلَی دَابَّتِهِ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَحُجِّی عَنْ أَبِیکِ.

روایات معارض:

در مقابل این روایات، روایات معارض هم وارد شده است که مماثلت در جنسیت را شرط می داند و همانطور که گفتیم شیخ و قاضی ابن براج هم قائل به شرطیت هستند.

در باب ۲۴ از ابواب وجوب حج در پنج روایت این تعبیر آمده است: (فجهز رجلا)

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ عَلِیّاً ع رَأَی شَیْخاً لَمْ یَحُجَّ قَطُّ وَ لَمْ یُطِقِ الْحَجَّ مِنْ کِبَرِهِ فَأَمَرَهُ أَنْ یُجَهِّزَ رَجُلًا فَیَحُجَّ عَنْهُ

این روایت معتبر است.

همین مضمون در حدیث ۳، ۵، ۶ و ۸ هم آمده است.

این روایات دلالت دارند که (رجل) شرط است ولی آیا واقعا این روایات ناظر به شرطیت رجولیت است و یا از باب این است که چون رجل مصداق غالب است و از باب تغلیب و یا افضلیت رجل به آن تصریح شده است؟ ظاهر این است که این روایات ناظر به شرطیت مماثلت نیست. و در اصول هم آمده است که قید غالبی مفهوم ندارد مانند (رَبائِبُکُمُ اللاَّتی فی حُجُورِکُمْ) (نساء / ۲۳) که غالب فرزندان زن در دامن شوهر جدید بزرگ می شوند از این رو اگر ربیبه ای در خانه ی شوهر دوم زندگی نکند باز بر او حرام است.

و اما روایات خاصه ی متعارض

در باب ۹ از ابواب نیابت روایاتی است که در آن صحیح السند هم وجود دارد.

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُفَضَّلٍ عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ يَحُجُّ الرَّجُلُ الصَّرُورَهُ عَنِ الرَّجُلِ الصَّرُورَهِ وَ لَا تَحُجُّ الْمَرْأَهُ الصَّرُورَهُ عَنِ الرَّجُلِ الصَّرُورَهِ

اگر مراد از مفضل مفضل بن عمر باشد محل کلام است

و اما دلالت این حدیث بر این است که زن صروره از مرد صروره نائب نشود و هرچند این حدیث در مورد صروره است و همچنین عدم حج زن از مرد.

حدیث ۲: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَهَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ الصَّرُورَهُ يُوصِی أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ هَلْ يُجْزِی عَنْهُ امْرَأَهٌ قَالَ لَا كَيْفَ تُجْزِی امْرَأَهٌ وَ شَهَادَتُهُ شَهَادَتَانِ (در حالی که شهادت دو زن به جای یک مرد می باشد) قَالَ إِنَّمَا يَنْبَغِی أَنْ تَحُجَّ الْمَرْأَهُ عَنِ الْمَرْأَهِ وَ الرَّجُلُ عَنِ الرَّجُلِ وَ قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يَحُجَّ الرَّجُلُ عَنِ الْمَرْأَهِ.

بنو فضال ثقه هستند هرچند فتحی مذهب هستند و نجاشی عباس بن عامر را توثیق کرده است و او در کتب اربعه حدود ۱۲۶ روایت دارد.

در اینجا این سوال مطرح می شود که وقتی زنی شهادت داد که حج را بجا آورد آیا ناظر به مقام ثبوت است و یا اثبات؟ مقام اثبات به این معنا است که وقتی زن شهادت داد که حج به جا آوردم آیا اطمینان بکنیم یا نه و مقام ثبوت معنایش این است که اصل این حج اشکال دارد. ظاهر این است که ناظر به مقام اثبات است از این رو اصل صحت حج را خدشه دار نمی کند از این رو اگر ما اطمینان به قول او پیدا کنیم حجش صحیح و مجزی است.

نکته ی دیگر این است که کلمه ی (ینبغی) در لسان روایات کثیرا ما در وجوب استفاده می شود.

حدیث ۳: بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَشْيَمَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ سَأَلْتُ الرِّضَا ع عَنِ امْرَأَةٍ صَرُورَةٍ حَجَّتْ عَنِ امْرَأَةٍ صَرُورَةٍ فَقَالَ لَا يَنْبَغِي.

وجه جمع بین این روایات:

اول باید دید بین روایات مجوزه و روایات مانعه جمع دلالی هست یا نه؟

در ما نحن فیه جمع دلالی وجود دارد به این بیان که چون روایات جواز نص است و روایات منع ظاهر است از این رو می گوئیم که روایات مانعه را حمل بر کراهت می کنیم از این رو با روایات مجوزه هماهنگ می شود.

این در صورتی است که بخواهیم از طریق جمع دلالی وارد شویم و اگر کسی جمع دلالی را در اینجا منکر شود باید سراغ مرجحات رویم. در این مقام اولین مرجح شهرت فتوائی است و واضح است که روایات مجوزه هم شهرت روائی دارد و هم شهرت فتوائی.

با این بیان معلوم شد که اولیتی که صاحب عروه بیان کرده است نزد ما صحیح نیست.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۲۷ آبان ماه ۸۷/۰۸/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث شرائط منوب عنه به شرط پنجم رسیدیم که امام قائل است در نائب شرط نیست که صروره باشد.

در میان اقول علمای شیعه اجماع بر این است که اگر نائب مذکر باشد حکم همان است که بیان شده است ولی اگر نائب زن باشد مشهور قائل شده اند که زن هم می تواند صروره باشد. در میان اقوال عامه در این قول اختلاف است.

ص: ۱۲۵

در این جلسه به روایاتی که بر این قول دلالت می کند می پردازیم و انشاء الله بعدا به روایات معارض و وجه جمع اشاره خواهیم کرد.

و اما تمام بحث:

در مبحث شرائط منوب عنه در حج به شرط پنجم رسیده ایم که مربوط به صروره بودن و یا نبودن است. امام قائل است که منوب عنه چه صروره باشد یا نه فرقی ندارد؛ عبارت ایشان چنین است: و تصح استنابه الصروره رجلا کان أو امرأه عن رجل أو

امرأه.

همان طور که از عبارت بالا- معلوم است سخن در این است که آیا نائب صروره باشد یا نه ولی از آنجا که این عمل شرط صحت حج منوب عنه است در شرائط منوب عنه ذکر شده است.

صروره در لغت در اصل به معنای (من اصر علی ترک نکاح النساء) است و می گویند (ه) در صروره به معنای تاکید است (مانند علامه) و علامت تانیث نیست. در مورد حج هم کسی که هنوز آن را بجا نیاورده است و عمل حج را ترک کرده است صروره نامیده می شود.

صاحب عروه هم در مسئله ی ۶ می گوید: لا- باس باستنابه الصروره رجلا- کان او امراه عن رجل او امراه. نعم یکره ذلک خصوصا مع کون المنوب عنه رجلا بل لا یبعد کراهه استیجار الصروره و لو کان رجلا عن رجل.

اقوال علماء:

صاحب ریاض در جلد ۳ صفحه ی ۵۰۰ می گوید: ثم الحکم بجواز الاستنابه مطلق و ان لم یکن النائب حج و یعبر عنه بالصروره بلا خلاف بیننا اذا کان مذکرا (نائب مذکر باشد)

بنابراین در یک نقطه اجماع است و آن جائی است که نائب مذکر باشد که در این صورت چه صروره باشد یا نه فرقی ندارد ولی اگر نائب زن باشد مشهور قائل شده اند که زن هم می تواند صروره باشد (ولی شیخ و قاضی قائل به عدم جواز شده اند.)

صاحب حدائق در جلد ۱۴ ص ۲۵۱ می گوید: المشهور بین الاصحاب جواز حج المراه عن الرجل و عن المراه صروره کانت او قد حجت.

شیخ در مبسوط جلد ۱ صفحه ی ۳۲۶ می فرماید: و یجوز ان تحج المراه عن غیرها اذا کانت قد حجت حجه الاسلام و کانت عارفه و ان لم یکن حجت حجه الاسلام لم یجز لها ذلک (نیابت از مرد) و لا عن غیرها من النساء.

ایشان در کتاب نهایه نیز به همین امر قائل شده است و سابقا گفتیم که بنا به گفته ی صاحب جواهر در جلد ۱۷ صفحه ی ۳۶۴ شیخ در کتب ثلاثه اش این فتوا را داده است ولی در بعضی از کتبش از این رای برگشته است از این رو مخالف در مسئله فقط قاضی ابن براج در کتاب مهذب است.

اقوال عامه:

عامه در این مسئله اختلاف دارند و مطابق آنچه در دائره المعارف کویتی جلد ۱۷ صفحه ی ۷۴ آمده است: شافعیه و حنابله شرط کرده اند که نائب باید حجه الاسلام خود را به جا آورده باشد و الا نمی تواند نائب شود و می گویند که اگر حجه الاسلام خود را انجام نداده باشد هرچند قصد نیابت از غیر کرده باشد حج برای خودش حساب می شود و مجزی از منوب عنه نیست. بعد از حنفیه و مالکیه نقل می کند که قائلند چه صروره باشد یا نه فرقی ندارد.

در مجموع نووی جلد ۷ صفحه ی ۱۱۷ و ابن قدامه در مغنی جلد ۳ صفحه ی ۱۹۸ این مسئله ذکر شده است.

منشا اختلاف آنها اختلاف احادیث آنها است که آنها را ذکر خواهیم کرد.

ادله ی مسئله ی:

آنچه مطابق مذهب مشهور است دو دسته روایت است:

یکی روایات مطلقه است که مطلقا اجازه می دهد که مرد از زن و بر عکس نائب شود و در آن قید صروره بودن ذکر نشده است.

(باب ۸ از ابواب نیابت حدیث ۲ و ۵)

حدیث ۲: عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ يَحُجُّ عَنِ الْمَرْأَهِ وَ الْمَرْأَهُ تَحُجُّ عَنِ الرَّجُلِ قَالَ لَا بَأْس.

این حدیث صحیح السند است.

حدیث ۵: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ رِفَاعَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ تَحُجُّ الْمَرْأَهُ عَنْ أُخْتِهَا وَ عَنْ أَخِيهَا وَ قَالَ تَحُجُّ الْمَرْأَهُ عَنْ أَبِيهَا. و در نسخه ای آمده است: (عن ابنها)

سند این روایت هم صحیح است.

دسته ی دوم روایات خاصه و صریحه است.

باب ۵ از ابواب نیابت حدیث: ۱، ۲ و ۳.

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِی خَلَفٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی ع عَنِ الرَّجُلِ الصَّرُورَهِ يَحُجُّ عَنِ الْمَيِّتِ؟ قَالَ: نَعَمْ إِذَا لَمْ يَجِدِ الصَّرُورَهُ مَا يَحُجُّ بِهِ عَنْ نَفْسِهِ (و قبلا هم گفتیم که اگر نائب مستطیع باشد می توان حج نیابتی انجام دهد یا نه) فَإِنْ كَانَ لَهُ مَا يَحُجُّ بِهِ عَنْ نَفْسِهِ فَلَيْسَ يُجْزِی عَنْهُ (منوب عنه) حَتَّی يَحُجَّ مِنْ مَالِهِ وَ هِیَ تُجْزِی عَنِ الْمَيِّتِ إِنْ كَانَ لِلصَّرُورَهِ مَالٌ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ.

ص: ۱۲۸

از لحاظ سند، سعد بن ابی خلف مجهول الحال است.

صدر و ذیل این حدیث با هم معارض است زیرا صدرش می گوید: هنگامی از میت مجزی است که فرد صروره، خودش مالی برای حج نداشته باشد ولی ذیلش می گوید: در هر صورت حج صروره چه مال داشته باشد یا نه از میت مجزی است.

حدیث ۲:- وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رَجُلٍ صَرُورَةٍ مَاتَ وَ لَمْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ لَهُ مَالٌ قَالَ يَحُجُّ عَنْهُ صَرُورَةٌ لَا مَالَ لَهُ.

سند این روایت صحیح است.

حدیث ۳:- مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَعْرَجِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الصَّرُورَةِ أَ يَحُجُّ عَنِ الْمَيِّتِ فَقَالَ نَعَمْ إِذَا لَمْ يَجِدِ الصَّرُورَةُ مَا يَحُجُّ بِهِ (یعنی اگر خودش مستطیع نباشد) فَإِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ فَلَيْسَ لَهُ ذَلِكَ حَتَّى يَحُجَّ مِنْ مَالِهِ.

از لحاظ سند سعید الاعرض توثیق شده است.

در باب شش از ابواب نیابت حدیث ۱ هم روایت دیگری وجود دارد:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رِبْعِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يَحُجَّ الصَّرُورَةُ عَنِ الصَّرُورَةِ

سند این حدیث هم صحیح است.

این روایات معارض هم دارد که بعدا به آن خواهیم پرداخت ولی نکته ای که باید در آن تعمق کرد این است که آیا این یک امر تعبدی محض است و یا بدلیل آن است که فردی که صروره است چون اولین بار است به حج می رود هنوز به کار و اعمال حج مسلط نیست همانند آنجا که در روایات آمده است که مرد نائب شود از باب حکمی تعبدی نبوده باشد به این معنا که زنان از لحاظ توانائی بر انجام حج و دانائی نسبت به احکام حج به پای مردان نمی رسند. از این رو امر به نائب شدن مرد، از باب حکمت حکم باشد و البته امکان دارد که از باب تعبد محض باشد. (در هر صورت باید به این نکته توجه کرد.)

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۲۸ آبان ماه ۸۷/۰۸/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در شرط پنجم از شرائط منوب عنه است (به عقیده ی ما این شرط نائب است) که عبارت است از اینکه نائب می تواند صروره باشد.

در این بحث دو دسته روایات وجود داشته است که روایات مجوزه هم از لحاظ جمع دلالی و هم از لحاظ مرجحات روائی مقدم هستند.

و اما تمام بحث:

به شرط پنجم از شرائط منوب عنه رسیده بودیم که عبارت بود از اینکه آیا در نائب شرط است که صروره نباشد یا شرط نیست.

گفتیم در مورد رجل اجماع است که چه صروره باشد یا نه و نیابت او چه از طرف زن باشد و یا مرد در هر صورت می تواند نائب شود ولی اگر زن صروره باشد محل بحث قرار گرفته است و منشا این اختلاف، اختلافی است که در روایات خاصه وارد شده است.

در جلسه ی قبل چهار روایت خاصه را خواندیم که صروره بودن را مانع از صحت نیابت نمی دانست و امروز نیز دو روایت دیگر را بیان می کنیم:

(حدیث ۲ و ۷ باب ۲۴ از ابواب وجوب حج)

حدیث ۲: عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی حَدِیثٍ قَالَ وَ إِنْ کَانَ مُوسِراً وَ حَالَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْحَجِّ مَرَضٌ أَوْ حَصْرٌ أَوْ أَمْرٌ یَعْذِرُهُ اللَّهُ فِیهِ فَإِنَّ عَلَیْهِ أَنْ یُحِجَّ عَنْهُ مِنْ مَالِهِ صَرُورَةً لَا مَالَ لَهُ.

ص: ۱۳۰

در این روایت نه تنها صروره بودن را مانع نمی داند بلکه امر می کند که سراغ صروره رود البته این بدین معنا است که فرد واجب الحج نباشد و به عبارت دیگر این امر از باب دفع توهم حذر است و امری که در مقام توهم حذر صادر می شود دلیل بر وجوب نیست بلکه بر جواز دلالت دارد به این معنا که این توهم وجود داشت که صروره بودن مانع است و امام با این امر بیان کرد که این توهم صحیح نیست.

سابقا گفتیم که لفظ (صروره) هم بر مذکر اطلاق می شود و هم بر مونث از این رو روایت زن و مرد صروره را شامل می

شود.

حدیث ۷: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ حَالَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْحَجِّ مَرَضٌ أَوْ أَمْرٌ یَعْذِرُهُ اللَّهُ فِیهِ فَقَالَ عَلَیْهِ أَنْ یُحِجَّ مِنْ مَالِهِ صَرُورَةً لَا مَالَ لَهُ.

این حدیث علاوه بر اینکه مضمره است در سندش علی بن ابی حمزه قرار دارد که فرد ضعیفی است.

و اما روایات معارض:

در مقابل روایاتی است هرچند متضافره هستند ولی اکثر آنها ضعاف است. این روایات بیان می کنند که صروره بودن شرط است:

روایات ۳، ۴ و ۵ باب ۶ از ابواب نیابت.

حدیث ۳: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُقْبَةَ قَالَ کَتَبْتُ إِلَیْهِ أَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ (صَرُورَةٍ لَمْ یَحُجَّ قَطُّ) حَجَّ عَنْ صَرُورَةٍ لَمْ یَحُجَّ قَطُّ أَ یُجْزِی کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا تِلْکَ الْحَجَّةُ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ أَوْ لَا بَیِّنْ لِی ذَلِکَ یَا سَیِّدِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَکَتَبَ ع لَا یُجْزِی ذَلِکَ.

ص: ۱۳۱

در سند این روایت ابراهیم بن عقبه وجود دارد که ضعیف است مضافا بر اینکه روایت مضمره است. البته با توجه به تعبیر (بین لی ذلک یا سیدی) می توان استفاده کرد که مخاطب سوال امام بوده است.

بعضی از سائلین تصورشان این بود که وقتی نائب، حجی به جا می آورد هم برای منوب عنه حساب می شود و هم برای خودش از این رو سائل در این روایت این امر را از امام می پرسد (أَ یُجْزِی کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا تِلْکَ الْحَجَّهُ عَنْ حَجَّهِ الْإِسْلَامِ) امام نیز در جوابش می نویسد که مجزی نیست حال مراد امام از مجزی نبودن این است که این حج از هیچ یک مجزی نیست و یا اینکه از نائب مجزی نیست بلکه از منوب عنه مجزی است. ظاهر این است که از هیچ یک مجزی نیست ولی ممکن است کسی بگوید که از منوب عنه مجزی است ولی از نائب مجزی نیست.

حدیث ۴: وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ کَتَبْتُ إِلَی أَبِی جَعْفَرٍ ع أَنَّ ابْنِی مَعِی وَ قَدْ أَمَرْتُهُ أَنْ یَحُجَّ عَنْ أُمِّی أَ یُجْزِی عَنْهَا حَجَّهُ الْإِسْلَامِ فَکَتَبَ لَا وَ کَانَ ابْنُهُ صَرُورَهً وَ کَانَتْ أُمُّهُ صَرُورَهً.

در سند این روایت بکر بن صالح است که ضعیف می باشد. و ظاهرا مراد از ابی جعفر امام جواد علیه السلام است.

شاید علت فتوای امام به عدم اجزاء این بوده است که پدر، فرزندش را همراه خود به حج برده است و این از باب حج بذلی می باشد که از حجه الاسلام هم کفایت می کند از این رو فرزند که صروره است می بایست حج واجب خود را انجام دهد و در آن سال نمی توانست از طرف مادرش نائب شود.

ص: ۱۳۲

حدیث ۵: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنْ رَجُلٍ یُعْطِی خَمْسَةَ نَفَرٍ حَجَّةً وَاحِدَةً (پول یک حج را به پنج نفر داده است) یَخْرُجُ بِهَا وَاحِدٌ مِنْهُمْ (شاید مراد این است که قرعه بکشید که یکی به حج رود) لَهُمْ أَجْرٌ؟ قَالَ: نَعَمْ لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ أَجْرُ حَاجٍّ قَالَ: فَقُلْتُ: أَیُّهُمْ أَعْظَمُ أَجْراً؟ فَقَالَ: الَّذِی نَابَهُ الْحَرُّ وَ الْبَرْدُ (کسی که گرما و سرما به او رسیده که کنایه از کسی است که به حج رفته است) وَ إِنْ کَانُوا صَرُورَةً لَمْ یُجْزِ ذَلِکَ عَنْهُمْ وَ الْحَجُّ لِمَنْ حَجَّ.

مراد از ابی الحسن امام موسی بن جعفر است. و سند این روایت صحیح است.

ممکن است این حدیث ارتباطی به بحث نیابت نداشته باشد (علی رغم اینکه صاحب وسائل آن را در بحث نیابت آورده است) بلکه از باب احجاج باشد به این معنا که کسی پول داشت و یک نفر را می خواست به حج بفرستد و پنج نفر را انتخاب کرد و گفت بین خودتان یکی را انتخاب کنید که به حج رود.

از این رو عبارت (وَ إِنْ کَانُوا صَرُورَةً لَمْ یُجْزِ ذَلِکَ عَنْهُمْ وَ الْحَجُّ لِمَنْ حَجَّ) یعنی همه ثواب می برند ولی اگر صروره باشند این حج برای همه کفایت نمی کند و فقط کسی که به حج رفته است حج واجب خود را انجام داده است.

وجه جمع بین دو دسته از این روایات:

جمع دلالی: جمع دلالی موجب می شود که روایات نافیه را حمل بر کراهت کنیم زیرا روایات شش گانه ی قبلی نص در جواز بود و این سه روایت نفی است که ظهور در حرمت دارد و می توان آنها را حمل بر کراهت کرد.

ص: ۱۳۳

مرجحات روایی: اگر نوبت به مرجحات برسد روایات مجوزه که هم دارای شهرت روائی و فتوائی است و در میان آنها روایات صحاح زیاد است مقدم می شوند ولی روایات نافیه اکثرش ضعاف بوده است و از شهرت روائی و فتوائی نیز برخوردار نیستند.

بقی هنا امران:

الامر الاول: بحث ما در شرائط منوب عنه است و حال آنکه صروره بودن صفت نائب است و حتی در شرط چهارم هم این اشکال است که آیا نائب مماثل باشد یا نه که ممکن است گفته شود آن هم شرط نائب است.

در شرط چهارم می توان جواب دارد که مماثلت دو جانب دارد یکی مربوط به نائب است و یکی مربوط به منوب عنه و این شرط در هر دو مورد می توانست ذکر شود ولی شرط پنجم قابل دفاع نیست زیرا واضح است که صروره بودن شرط نائب است و می بایست در شرائط نائب ذکر می شد نه منوب عنه.

الامر الثانی: آیا واقعا اگر زن نائب شود کراهت دارد؟

ممکن است از روایات استفاده شود که کراهت زن در امر نائب شدن این است که معرفت او در احکام حج نسبت به مرد کمتر است و روایت ۴ و ۷ از باب ۸ از ابواب نیابت بیان می کند: (رب امراه افقه من الرجل) که مفهومش این است که مانع در زن این است که از مرد افقه نیست که اگر افقه باشد این مانع هم برطرف می شود و کراهتی در کار نیست.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۲۹ آبان ماه ۸۷/۰۸/۲۹

ص: ۱۳۴

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث اخلاقی امروز به روایتی در مورد آفات زبان و سخنان حساب نشده اشاره می کنیم که کسی که حساب کلامش را نداشته باشد خطایایش زیاد شده به عذاب الهی مبتلا می شود.

در بحث فقهی به این فرع می پردازیم که انسان باید منوب عنه را و لو اجمالا نیت کند بعضی از علماء قائل شده اند که علاوه بر نیت منوب عنه باید نیابت را هم نیت کند که به نظر ما هر دو یکی است و نیت یکی کافی است.

و اما تمام بحث:

بحث اخلاقی:

در بحث اخلاقی امروز به حدیث دوم باب ۱۲۰ از ابواب احکام العشره می پردازیم.

عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ لَمْ یَحْسُبْ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ كَثُرَتْ خَطَایَاهُ وَ حَضَرَ عَذَابُهُ.

(خطایا) در کلام حضرت جمع (خطیئه) است که به معنای گناه است نه صرف اشتباه کردن.

بسیاری از مردم سخن را جزء اعمال به حساب نمی آورند و تصور می کنند که اعمال خوب و بد آن است که توسط اعضاء بدن انجام شود در حالی که بالاترین و مهم ترین عمل سخن است؛ با سخن است که انسان ایمان را ابراز می کند و کفر و ارتداد را با آن انجام می دهد مثلا شخصی شهادت باطلی می دهد و فردی محکوم به قصاص می شود حال اگر بفهمند به دروغ شهادت داده است خود او را قصاص می کنند آری زبان حتی موجب قصاص شدن یک فرد می شود.

ص: ۱۳۵

دلیل مهم بودن عمل زبان این است که اولاـ سخن خفیف المونه است و به راحتی می توان با زبان کارهای مختلفی را انجام داد و هیچ ابزار گناهی مانند زبان خفیف المونه نیست و به این راحتی در اختیار انسان قرار نگرفته است و دوم اینکه کثیر الابتلاء است و هر کاری را می توان با آن انجام داد.

در حدیثی آمده است که پیامبر در مورد آفات زبان سخن می گفت و فردی برخاست و گفت: (یَا رَسُولَ اللَّهِ أَ نُؤَاخَذُ بِمَا نَتَكَلَّمُ) یعنی برای حرف زدن هم انسان را روز قیامت مؤاخذه می کنند و رسول خدا در جواب فرمود: (وَ هَلْ تَكُبُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ فَمَنْ أَرَادَ السَّلَامَةَ فَلْيَحْفَظْ مَا جَرَى بِهِ لِسَانُه) یعنی آیا چیزی غیر از زبان موجب فرو افتادن در آتش می شود؟ (مستدرک الوسائل جلد ۹ صفحه ی ۳۲ حدیث ۱۵)

امام سجاد علیه السلام در دعای روز دوشنبه می فرماید: اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْتَغْفِرُکَ لِکُلِّ نَذْرٍ نَذَرْتُهُ وَ کُلِّ وَعْدٍ وَعَدْتُهُ وَ کُلِّ عَهْدٍ عَاهَدْتُهُ ثُمَّ لَمْ أَفِ بِهِ.

حضرت در اینجا به عنوان درس به دیگران از هر عمل زبانی که در قالب نذر و عهد و وعده ای باشد که به آن وفا نشده است از خدا طلب استغفار میکند سپس می فرماید: و أَسْأَلُکَ فِی حَمْلِ مَظَالِمِ الْعِبَادِ عَنَّا فَأَیُّمَا عَبْدٍ مِنْ عَبِیدِکَ أَوْ أَمَةٍ مِنْ إِمَائِکَ کَانَتْ لَهُ قِبَلِی مَظْلِمَةٌ ظَلَمْتُهَا إِیَّاهُ فِی نَفْسِهِ أَوْ فِی عِرْضِهِ أَوْ فِی مَالِهِ أَوْ فِی أَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ أَوْ غِیبَةٌ اغْتَبْتُهُ بِهَا أَوْ تَحَامُلٌ عَلَیْهِ بِمَیْلٍ أَوْ هَوًی أَوْ أَنَفَةٍ (تکبر کردم) حَمِیَّةٍ (حسد ورزیدم) أَوْ رِیَاءٍ أَوْ عَصَبِیَّةٍ غَائِباً کَانَ أَوْ شَاهِداً حَیّاً کَانَ أَوْ مَیِّتاً فَقَصُرَتْ یَدِی وَ ضَاقَ وُسْعِی (توانم تبدیل به ناتوانی شد) عَنْ رَدِّهَا إِلَیْهِ (که حقش را به او برسانم) وَ التَّحَلُّلِ مِنْه (از او حلیت بطلبم.)

ص: ۱۳۶

از این روایت استفاده می شود که اگر توانائی برای حلیت گرفتن از فردی که دینی از او به گردن ماست وجود دارد باید از او حلیت بطلبیم و اگر او از دنیا رفته است و یا دسترسی به او امکان ندارد از خداوند تقاضا کنیم که این مشکل را حل کند همانطور که حضرت در ادامه می فرماید:

فَأَسْأَلُکَ یَا مَنْ یَمْلِکُ الْحَاجَاتِ وَ هِیَ مُسْتَجِیبَةٌ بِمَشِیَّتِهِ وَ مُسْرِعَةٌ إِلَی إِرَادَتِهِ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُرْضِیَهُ عَنِّی بِمَ شِئْتَ وَ تَهَبَ لِی مِنْ عِنْدِکَ رَحْمَةً إِنَّهُ لَا تَنْقُصُکَ الْمَغْفِرَةُ وَ لَا تَضُرُّکَ الْمَوْهِبَةُ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ.

در این عبارت انواع حقوق ناس وجود دارد و حضرت در تمام این موارد می فرماید که باید آن حق را ادا کرد و اگر امکان ادا کردن وجود ندارد باید با زبان خود از خدا تقاضا کند که او را راضی کند.

نکته ی دیگر این است که یکی از اشتباهاتی که با زبان انجام می شود توجیه گری های کار خلاف است؛ انسان باید بعد از کار خلاف در صدد جبران و اصلاح آن باشد نه اینکه آن را توجیه که گاه توجیه اثر تخریبی اش از خود گناه بیشتر است زیرا چه بسا با این کار راه را برای آینده باز می کند و مسیر توجیه را به دیگران معرفی می کند.

و اما بحث فقهی:

امام در مسئله ی سوم می فرماید: یشترط فی صحه الحج النیابی قصد النیابه و تعیین المنوب عنه فی النیه و لو اجمالا لا ذکر اسمه و ان کان مستحبا فی جمیع المواطن و المواقف فتصح النیابه بالجعاله کما تصح بالاجاره و التبرع.

ص: ۱۳۷

(و لو اجمالا) یعنی کسی پولی به من داد و گفت از طرف فلان کس یا خودش به حج روم و اسم و رسم او را به من معرفی کرد ولی من اسم او را فراموش کردم در این مقام می گویم این حج را نیابتا از طرف فلانی که در فلان موقع او را دیدم به جا می آورم. این نیت اجمالی کافی است.

در این مسئله سه فرع بیان شده است.

اما فرع اول در مورد قصد نیابت و تعیین منوب عنه است. این بحث در تمام مباحث فقه به کار می آید و آن این است که نیابت امری است قصدی و در آن لازم است منوب عنه تعیین شود. این امر حتی در امور غیر تعبدی مانند بیع و امثال آن هم راه دارد.

اقول علماء:

صاحب جواهر در جلد ۱۷ صفحه ی ۳۶۲ در این مورد می گوید: بلا خلاف اجده.

صاحب مستند جلد ۱۱ صفحه ی ۱۲۰ بعد از عنوان کردن این مسئله کلامی از سبزواری در ذخیره نقل می کند که می گوید: ان هذا الحکم مقطوع به فی کلمات الاصحاب. سس نظر خودش را می گوید: فعلی هذا یتجه القول بعدم لزوم قصد النیابه لوقوع الفعل للمنوب عنه قهرا (تا اینجا می گوید که قصد منوب عنه کافی است و دیگر قصد نیابت کافی نیست) و لو قصد غیره (این عبارت یعنی حتی قصد منوب عنه هم لازم نیست و در هر صورت برای منوب عنه واقع می شود).

صاحب مدارک در جلد ۷ صفحه ی ۱۱۳ می گوید: لا یخفی ان تعیین المنوب عنه بالقصد مغن عن نیه النیابه.

ص: ۱۳۸

اینجـا این سؤال مطرح می شود که آیـا نیت نیـابت بـا نیت منوب عنه فرق دارد یا آنکه هر دو یکی هسـتند؟ اگر یکی هست و متلازم بـا یکـدگر چرا می گوینـد که نیت منـوب عنه از نیت نیـابت مغنی است چرا که اگر یکی باشـند چگونه می توان نیت نیابت زید را تصور کرد ولی نیابت او را نیت نکرد.

در توضیح می گوئیم اعمال بر دو نوع است:

قسـمی از آن نیت نمی خواهد مانند بعضـی از توصـلیات از قبیل آب کشـیدن ظرف نجس. این اعمال چون یک صورت بیشتر ندارنـد دیگر نیت نمی خواهـد. قسم دیگری از اعمـال است که صور مختلفی دارد اینهـا نیت می خواهـد چه عمل قربی باشـدماننـد دو رکعت نماز که احتمال دارد دو رکعت ادا باشـد یا قضا نماز واجب باشد یا نافله و یا نماز نذری و امثال آن اینها فقط با نیت از هم مجزا می شونـد. و در توصـلیاتماننـد پول دادن به دیگری که گاه صدقه است و گاه هدیه، گاه اداء دین است و گـاه فطره و خمس و یا حتی رشوه و هـدیه و بایـد آن را نیت کرد (در این میان اداء دین و یا رشوه و یا هـدیه توصـلی است و بعضی عبادی و باید آنها را از هم با نیت تفکیک کرد)

نتیجه ی این بحث در مـا نحن فیه این است که فعلی که به جـا می آورم صور مختلفی دارد یعنی گاه فرد حـج را برای خودش بجـا می آورد و گاه برای دیگری و گاه نیت حـج واجب می کنم گاه نـذری و یا اسـتحبابی حال برای اینکه بایـد نیابت محقق شود باید همان نیابت قصد شود با این بیان وقتی منوب عنه را قصد کرد قهرا نیابت را هم قصد کرده است و این دو از هم قابل تفکیک نیست.

ص: ۱۳۹

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۲ آذر ماه ۸۷/۰۹/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در مسئله ی سوم از مسائل منوب عنه گفتیم که هم نیت نیابت لازم است و هم نیت منوب عنه و آن دو با هم متلازم هستند و نیت یکی از دیگری کفایت نمی کند. دلیل این مسئله دلیلی عقلی و عقلائی است که در افعالی که صور مختلف دارند باید با عناوین قصدیه یک صورت را معین کرد.

گفته شده است که برای وجوب نیت روایاتی هم وارد شده است که ما در دلالت روایات اشکال داریم.

در این مقام به روایات مخالفی هم اشاره می کنیم که می گوید قصد اصلا شرط نیست ولی با توجه به ضعف سند این روایات و معارضه ی آنها با آن قاعده ی عقلی و عقلائی که نیابت بدون قصد نیابت محقق نمی شود از ظهور این روایات صرف نظر کرده آنها را به حج استحبابی حمل می کنیم.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی سوم از مسائل نیابت در حج است و گفتیم که یکی از شرایط صحت نیابت قصد نیابت و تعیین منوب عنه است. نیت نیابت در مقابل نیت اصالت است یعنی حج را برای غیر انجام می دهم ولی غیر هم باید معلوم شود به این معنا که این نیابت از طرف چه کسی انجام می شود.

دلیل مسئله هم دلیلی عقلی و عقلائی است زیرا گاه افعال یک صورت بیشتر ندارند مانند آب کشیدن شیء نجس و گاه صور مختلفی دارند به این معنا که ظاهر خارجی آنها یکی است ولی جنبه های مختلفی در آن راه دارد این موارد فقط با نیت از هم جدا می شوند. البته مخفی نیست که این قسم فقط در امور اعتباریه قابل تصور است.

ص: ۱۴۰

از این رو این عناوین قصدیه حتی در بعضی از توصلیات هم جاری است کما مر.

صاحب جواهر در این مورد در جلد ۱۷ صفحه ی ۳۶۳ می گوید: و المناقشه فی عباره المتن: (متن کتاب شرایع که می گوید: لا بـد من نیه النیابه و تعیین المنوب عنه و صاحب مدارک به آن اشکال کرده است) باغناء قصد تعیین المنوب عنه عن النیابه بارده اذ یکفی عدم اغناء النیابه عنه.

به این معنا که قصد منوب عنه از نیابت کافی است ولی قصد نیابت از منوب عنه کافی نیست یعنی اگر منوب عنه را نیت کردم یقینا نیابت هم در آن خوابیده است ولی اگر قصد نیابت کردم به این معنا که این حج از طرف خودم نیست و از طرف غیر است باید این را هم نیت کنم که آن غیر چه کسی است.

ما معتقـد هستیم که این دو با هم متلازمان هسـتند به این معنا که هنگامی که قصـد منوب عنه به میان می آید حتما قصد نیابت هم وجود دارد نه اینکه یکی از دیگری مغنی باشد. هیچ کدام از دیگری مغنی نیست.

و ممـا ذکرنـاه یظهر که تعیین اجمالی کافی است و لازم نیست که اسم برده شود زیرا فعل مشترک بایـد با عنوانی معین شود و این تعیین بـا نیت اجمـالی هم کـافی است از این رو لازم نیست که مفصـلا نیت کنم. مثلاـ اگر نمی دانم آنی که بایـد به زید بـدهم کفاره است یا بدهی و یا دیه همین که اجمالا آنچه را که به ذمه دارم را نیت کنم کافی است. این مانند نیت نماز اسـت که لازم نیست موقع انجام هر جزء مانند سجده و امثال آن، آن را قصد کنند و در جزئیات نیت اجمالی کافی است.

ص: ۱۴۱

بعضی علاوه بر این بر روایات هم تمسک کرده اند و می گویند روایاتی دال بر وجوب نیت کردن نیز وارد شده است.

جلد اول وسائل در مقدمه ی عبادات روایات متعددی آمده است از جمله در حدیث ۷ باب ۵ آمده است. (إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ إِنَّمَا لِامْرِئٍ مَا نَوَى) صحیح این روایت این است: که: (و انما لکل امری)

نقول: اگر سایر روایات این باب را مطالعه کنیم متوجه می شویم که این روایت مربوط به قصد قربت است و ارتباطی به عناوین قصدیه ندارد این روایت مراد روایت فقط این است که اگر نیت (قربت) کنید ثواب می برید.

حدیث ۱۰: عَنْ جَمَاعَةٍ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ الْعَبَّاسِ الْمُوسَوِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ هَذَا عَنْ أَخِيهِ وَ هَذَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع عَنْ آبَائِهِ ع عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي حَدِيثٍ قَالَ إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى فَمَنْ غَزَا (به میدان جهاد رود) ابْتِغَاءَ مَا عِنْدَ اللَّهِ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ غَزَا يُرِيدُ عَرَضَ الدُّنْيَا أَوْ نَوَى عِقَالًا (شتری به او برسد) لَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا مَا نَوَى.

این حدیث می گوید که مراد از (انما الاعمال بالنیات) این است که اگر نیت فرد خدا باشد ثواب می برد ولی اگر نیتش غنائم جنگی باشد فقط به همان می رسد.

حدیث ۸: فِي الْمَجَالِسِ وَ الْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ الْآتِي عَنْ أَبِي ذَرٍّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ قَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ لِيَكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ حَتَّى فِي النَّوْمِ وَ الْأَكْلِ.

واضح است که نوم و اکل از اعمال مشترکه نیستند. این روایت می گوید حتی در آنها هم بهتر است نیت قربت داشته باشید به این بیان که با خوابیدن و غذا خوردن بتوان برای اطاعت خداوند آماده شد و این ارتباطی به عناوین قصدیه ندارد.

حدیث ۵: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ فِي الْمَحَاسِنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عُرْوَةَ السُّلَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ.

مراد این روایت این است که فرد در آخرت، چه در اعمالش خدا را قصد کرده باشد و چه غیر او را مطابق آن محشور می شود.

از این رو (انما الاعمال بالنیات) ارتباطی به عناوین قصدیه در اعمال مشترکه ندارد.

ههنا طائفتان من الروایات که با آنچه گفتیم مخالفت دارد.

طائفه ای می گوید که قصد نیابت لازم نیست و اگر نیت خودت را هم بکنی برای منوب عنه کفایت می کند و همین که پولی از منوب عنه گرفته ای و به حج آمده ای از طرف او کافی است. طائفه ی دوم عکس طائفه ی اولی است یعنی می گوید حتی نیت اجمالی هم کافی نیست و باید تفصیلا اسم منوب عنه برده شودو

اما طائفه ی اولی دو روایت است که در باب ۲۲ از ابواب نیابت آمده است.

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ وَ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رَجُلٍ أَعْطَاهُ رَجُلٌ مَالًا لِيَحُجَّ عَنْهُ فَحَجَّ عَنْ نَفْسِهِ فَقَالَ هِيَ عَنْ صَاحِبِ الْمَالِ.

ص: ۱۴۳

این روایت به ابن ابی حمزه ضعیف است و همچنین حسین هم مجهول است و معلوم نیست که کدام فرد است.

این نکته قابل توجه است که ابن ابی عمیر اگر روایت مرسله ای نقل کند آن مرسله ثقه است ولی دلیلی بر این نیست که او از هر کس که روایت می کند هرچند اسم آن را هم ببرد آن فرد ثقه باشد مثلاـ ابن ابی عمیر از یونس بن ذبیان که از کذابین است روایت می کند.

حدیث ۲: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی رَفَعَهُ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَعْطَی رَجُلًا مَالًا یَحُجُّ عَنْهُ فَیَحُجُّ عَنْ نَفْسِهِ فَقَالَ هِیَ عَنْ صَاحِبِ الْمَالِ.

این حدیث هم مرفوعه است و از طرف دیگر این حدیث مخالف یک قاعده ی مسلم عقلی و عقلائی است و آن اینکه اصل نیابت عرفا با قصد نیابت انجام می شود و اینکه بگوئیم که بر اساس تعبدی خشک اگر قصد نیابت انجام نشده باشد باز از طرف منوب عنه مجزی است به روایات محکم تر بیشتری احتیاج دارد و دو روایت ضعیف نمی توان با آن اصل مسلم مقابله کند.

همچنین احتمال می رود که این حدیث در مورد حج مستحبی بوده است زیرا در روایت عنوان نشده است که منوب عنه ضعیف و ناتوان باشد بلکه مردی به کسی دیگری برای انجام حج پول می دهد در این مورد نائب هرچند از طرف خودش حج بجا آورده است ولی ثوابش را به او می دهد و پول دهنده در ثواب او شریک است و صاحب وسائل هم این احتمال را مطرح کرده است.

ص: ۱۴۴

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۳ آذر ماه ۸۷/۰۹/۰۳

Your browser does not support the audio tag.

خلاصه ی بحث:

ما در مسئله ی نیت نیابت و منوب عنه قائل هستیم که نیت اجمالی کفایت می کند ولی روایاتی نیت تفصیلی را معتبر می داند ولی از آنجا که روایات متعارضی با این طائفه از روایات است که نیت اجمالی را کافی می داند آن دسته را حمل بر استحباب می کنیم.

مضافا بر این علماء شیعه و سنی هم بر کفایت نیت اجمالی اتفاق دارند.

در خاتمه می گوئیم که نائب می توانـد حـج را به سه گونه بجا آورد: تبرع، اجاره و جعاله (و توضـیحی را در مورد جعاله بیان می کنیم.)

و اما تمام بحث:

در بحث دیروز گفتیم که دو طائفه از روایات وجود دارد که مخالف با نظر ماست. طائفه ی اول را مطرح کردیم که می گفت قصد نیابت لازم نیست و هرچند فرد خودش را نیت بکند از منوب عنه کفایت می کند.

امروز به سـراغ طـائفه ی دوم می رویم که عکس طائفه ی اولی است یعنی می گویـد حتی نیت اجمالی هم کافی نیست و باید تفصیلا اسم منوب عنه برده شود:

روایات باب ۱۶ از ابواب نیابت جلد هشتم وسائل الشیعه.

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا يَجِبُ عَلَى الَّذِي يَحُجُّ عَنِ الرَّجُلِ قَالَ يُسَمِّيهِ فِي الْمَوَاطِنِ وَ الْمَوَاقِفِ.

ص: ۱۴۵

سند این روایت معتبر است.

ظاهر این روایت وجوب است که باید در همه ی مواقف نام منوب عنه برده شود.

حدیث ۲: عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَحُجُّ عَنْ أَخِيهِ أَوْ عَنْ أَبِيهِ أَوْ عَنْ رَجُلٍ مِنَ النَّاسِ هَلْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْ ءٍ (اسم منوب عنه را ببرد) قَالَ: نَعَمْ يَقُولُ بَعْدَ مَا يُحْرِمُ اللَّهُمَّ مَا أَصَابَنِي فِي سَفَرِي هَذَا مِنْ تَعَبٍ أَوْ بَلَاءٍ أَوْ شَعَثٍ (پراکندگی موها و ناراحتی) فَأْجُرْ فُلَاناً فِيهِ

وَ أَجُرْنِی فِی قَضَائِی عَنْهُ.

در سند این روایت سهل بن زیاد است که خالی از اشکال نیست.

از نظر دلالت می توان گفت که این روایت در مقام بیان نیت نیست. مضافا بر این در این روایت از لفظ (ینبغی) استفاده شده است که بعید است ظهور در استحباب داشته باشد.

حدیث ۳: وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قِیلَ لَهُ أَ رَأَیْتَ الَّذِی یَقْضِی عَنْ أَبِیهِ أَوْ أُمِّهِ أَوْ أَخِیه ...

متن این روایت مانند روایت دوم است با این فرق که سند این روایت صحیح است.

حدیث ۴: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَیْنِ عَنْ مُثَنًّی بْنِ عَبْدِ السَّلَام عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی الرَّجُلِ یَحُجُّ عَنِ الْإِنْسَانِ یَذْکُرُهُ فِی جَمِیعِ الْمَوَاطِنِ کُلِّهَا؟ قَالَ: إِنْ شَاءَ فَعَلَ وَ إِنْ شَاءَ لَمْ یَفْعَلْ اللَّهُ یَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ حَجَّ عَنْهُ وَ لَکِنْ یَذْکُرُهُ عِنْدَ الْأُضْحِیَّهِ إِذَا ذَبَحَهَا.

ص: ۱۴۶

در سند این روایت (مثنی بن عبد السلام) از افراد عالی رتبه است و مورد وثوق و اعتماد است.

امام علیه السلام در این روایت نام بردن را فقط مخصوص قربانی می داند و از طرفی می گوید که غیر از قربانی لازم نیست اسمش را ببرد (إِنْ شَاءَ فَعَلَ وَ إِنْ شَاءَ لَمْ يَفْعَلْ)

در مقابل، روایات معارض هم وجود دارد که نیت اجمالی را کافی می داند که به دو روایت از همین باب اشاره می کنیم:

حدیث ۵: محمد بن الحسین بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ أَنَّهُ قَالَ سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ ع عَنِ الرَّجُلِ يَحُجُّ عَنِ الرَّجُلِ يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ قَالَ اللَّهُ لَا تَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَه

اسناد شیخ صدوق به بزنطی معتبر است.

حدیث ۷: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْأُضْحِيَّةِ يُخْطِئُ الَّذِي يَذْبَحُهَا فَيُسَمِّي غَيْرَ صَاحِبِهَا أَ تُجْزِي (اضحیه) صَاحِبَ الْأُضْحِيَّةِ قَالَ نَعَمْ إِنَّمَا هُوَ مَا نَوَى (زبانش گردش کرده و فرد دیگری را نیت کرده است و این اشکال ندارد.)

هرچند در سند روایت قرب الاسناد گفتگو است ولی از آنجا که بسیاری از روایت این کتاب در کتاب علی بن جعفر است و اصل کتاب علی بن جعفر به دست صاحب وسائل رسیده است از این رو در مواردی که صاحب وسائل حدیثی از قرب الاسناد نقل می کند و بعد می گوید در کتاب علی بن جعفر هم ذکر شده است سند روایت صحیح می شود.

ص: ۱۴۷

جمع بین این دو طائفه از روایات واضح است زیرا روایات قبل ظاهر در وجوب است ولی این دو روایت نص در عدم وجوب است از این رو روایات طائفه ی اول را از باب حمل ظاهر بر نص حمل بر استحباب می کنیم.

مضافا بر این ظاهرا هیچ کس اعم از شیعه و سنی قائل به وجوب نشده است:

در میان علماء شیعه صاحب مدارک در جلد ۷ صفحه ی ۱۳۸ می گوید: و یستحب ان یذکر النائب المنوب عنه باسمه فی المواطن و عند کل فعل من افعال الحج و العمره. هذا مذهب الاصحاب بل قال فی المنتهی: انه لا یعلم فیه خلافا.

از عبارت (هذا مذهب الاصحاب) برداشت می شود که علماء بر این امر اتفاق دارند و مخالفی وجود ندارد.

و در میان علماء عامه عبارتی از موسوعه ی کویتی ها جلد ۱۷ صفحه ی ۱۷۶ در بیان شروط نیابت می گوید: النیه: ای نیه الحاج المامور ای النائب اداء الحج عن الاصل (منوب عنه) بان ینوی بقلبه و یقول بلسانه و التلفظ افضل و ان اکتفی بنیه القلب کفی ذلک اتفاقا.

نکته ای که از مسئله ی سوم باقی مانده است این است که نائب به سه نحو می تواند نیابت راانجام دهد.

اول آن است که به شکل تبرع و بدون گرفتن اجرت حج را از طرف منوب عنه انجام دهد. دوم اینکه اجیر شود و در ازای دریافت پولی به حج رود. سوم از باب جعاله است. جعاله عقدی است که یک طرف آن جاعل است و طرف دیگر آن عامل. جاعل کسی است که جُعل و پولی را معلوم می کند. و بر سه قسم است: جعاله ی عام، هر کس گشمده ی من را بیاورد به او فلان مبلغ می دهم. جعاله ی نیمه عام هر یک از شما ده نفر که گمشده ی من را بیاورد به او فلان مبلغ می دهم. جعاله ی خاص مثلا زید را مخاطب قرار داده و به او همان کلام را می گوید.

در اینکه جعاله عقد است یا ایقاع بحث است ولی عقد بودن آن قوی تر است به این معنا که جاعل به کسی امری را پیشنهاد می کند که همان ایجاب است و کسی دنبال انجام آن می رود در حقیقت آن را قبول کرده است.

عقد جعاله عقدی است جایز و عرفی و جاعل هر وقت بخواهد می تواند حرف خود را پس بگیرد (البته اگر قبل از این عامل عمل را شروع کند و الا بعد از آن عقد لازم می شود) همین طور عامل هم هر وقت بخواهد می تواند از عمل سر باز زند.

در قرآن هم به آن در یک مورد به آن تصریح شده است: (قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِکِ وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعیرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعیمٌ) (یوسف / ۷۲)

این مربوط به مذاهب سابقه است حال آیا اگر در شرایع سابقه حکمی صادر شود می توانیم از باب استحصحاب شرایع سابقه آن حکم را در اسلام هم تسری بدهیم.

به نظر ما این استصحاب جاری نیست. ولی راه دیگری برای تسری آن به شریعت اسلام وجود دارد و آن این است که اگر قرآن امری را در شرایع سابق بیان کند و آن را با لحن موافق نقل نماید دلیل بر جریان آن حکم در اسلام است و دیگر به استصحاب شرایع سابقه احتیاج نیست.

اضف الی ذلک که برای شرعیت جعاله روایت متعددی وارد شده است.

حال جعاله در امر حج به این نحو است که پدری مثلا به فرزندانش می گوید هر یک از شما که حج برادر مرحومتان را انجام دهیم به آو فلان مبلغ پول می دهم (جعاله ی غیر عام) و هکذا انواع دیگر جعاله.

ص: ۱۴۹

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۴ آذر ماه ۸۷/۰۹/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در مسئله ی سوم از مسائل نیابت در حج است و گفتیم: نیابت به سه صورت که عبارت است از جعاله، اجاره و تبرع می تواند انجام شود.

در مورد جعاله ابتدا به تعریف و ادله ی مشروع بودن آن می پردازیم و دلیل آن را عمومات اوفوا بالعقود و امثال آن و بناء عقلاء می دانیم. به نظر ما دلیل قرآنی و روایات وارد برای صحت جعاله در مورد نیابت در حج تام نیستند.

سپس به مشروعیت حج اجاره ای پرداخته دلیل آن عبارت است از عمومات اوفوا بالعقود، روایات خاصه ی باب اجاره و روایات مجوزه ای که اجاره را در نیابت در حج جایز می داند که در حد تواتر می باشد.

در مورد نیابت تبرعی هم به روایت مجوزه در مورد اصل تبرع در اعمال و روایاتی که در خصوص تبرع در حج آمده است تمسک می کنیم.

و اما تمام بحث:

در مسئله ی سوم از مسائل نیابت در حج به این بحث رسیدیم که نیابت در حج به سه صورت امکان دارد که عبارتند از: جعاله، اجاره و تبرع.

در مورد جعاله نکاتی را مطرح کردیم و امروز می گوئیم. صاحب جواهر در جلد ۳۵ در کتاب الجعاله در تعریف آن می گوید: انشاء الالتزام بعوض علی عمل محلل بصیغه داله علیه.

در جعاله انشاء التزام کافی است و فرقی ندارد که صیغه فارسی باشد و یا عربی. به پولی که داده می شود مال الجُعل می گویند. به کسی که این صیغه را اجراء می کند جاعل و به کسی که دنبال عمل می رود عامل گفته می شود.

ص: ۱۵۰

البته جُعل معانی متعددی دارد و به جایزه، مزد عمل و حتی گاهی به رشوه هم جُعل می گویند. در جلسه ی قبل گفتیم که جعاله گاه به نحو عام است، گاه نیمه عام و گاه خاص.

البته فرق جعاله ی خاص با اجاره هم واضح است که در اجاره اجیر عقد را انشاء می کند و می گوید این کار را برای تو در مقابل فلان کار انجام می دهم ولی در جعاله کسی که کار را طالب است انشاء می کند و طرف مقابل اگر مایل باشد عمل را انجام می دهد که در حکم قبول کردن است مضافا بر اینکه اجاره عقد لازم است و جعاله عقد جایز.

در قرآن هم در یک مورد به عقد جعاله اشاره شده است: (قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعيمٌ) (یوسف / ۷۲)

البته این حکم مربوط به مذاهب سابقه است حال این بحث مطرح می شود که اگر در شرایع سابقه حکمی صادر شود آیا می توانیم از باب استصحاب شرایع سابقه آن حکم را در اسلام هم تسری بدهیم؟

به نظر ما این استصحاب جاری نیست

اولا: با آمدن شریعت جدید تمام احکام شرایع سابقه نسخ می شود و دلیل آن این است که مثلا شراب در شرایع سابقه حرام بود و در اسلام تدریجا از اول تحریم شد حال اگر تحریم شرایع سابقه کافی بود لزومی نداشت که از ابتدا دوباره تحریم شود و یا مثلا اگر حکمی را از پیغمبر سؤال می کردند می فرمود که منتظر وحی می باشد و نمی فرمود که به حکم آن در شرایع سابق مراجعه کنید. بله در موارد مختلفی حکم موجود در اسلام با شرایع سابق یکسان است ولی این بدین معنا نیست که حکم شریعت سابق را به اسلام منتقل کرده باشیم بلکه هنگام بیان قانون شریعت اسلام حکمی مشابه شریعت سابق وضع شده است.

ص: ۱۵۱

از این رو چون شک نداریم که تمام احکام سابق برداشته شده است و استصحاب در جائی جاری است که شک وجود داشته باشد نمی توانیم به استصحاب شرایع سابق عمل کنیم.

و ثانیا: مبنای ما این است که استصحاب در احکام شرعیه (استصحاب حکمی) جاری نیست و فقط در موضوعات جاری است و استصحاب شرایع سابقه استصحاب حکمی می باشد.

و ثالثا: در داستان یوسف آمده است که (فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ جَعَلَ السِّقایَةَ فی رَحْلِ أَخیهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَیَّتُهَا الْعیرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ * قالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ما ذا تَفْقِدُونَ * قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعيمٌ) (یوسف / ۷۰ تا ۷۲)

حال این مؤذن چه کسی بوده است آیا در گفتن این مسئله از یوسف اذن گرفته بود و یا در محضر یوسف بود و یا نه و از طرفی در آیه است که (قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِكِ) قالوا به شکل جمع است ولی در آخر می گوید: (وَ أَنَا بِهِ زَعيمٌ) و اینجا ضمیر مفرد است از این رو آیا جاعل مفرد بوده است و یا جمعیتی بوده اند در هر حال آیه به آن اندازه شفاف نیست که بتواند دلیل بر شرعیت جعاله در اسلام قرار گیرد.

بله اگر قرآن احکام شرایع سابقه را به لسان قبول بگوید می تواند دلیل بر سریان آن به دین اسلام باشد مثلا در مورد حضرت ابراهیم می گوید: (وَ ما كانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهيمَ لِأَبيهِ إِلاَّ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْه) (توبه / ۱۱۴) که معنای آن این است که مؤمنین نباید برای مشرکین استغفار کنند همانطور که ابراهیم برای پدرش (عمویش) فقط چون دلیل داشت استغفار کرد و بعد که فهمید او دشمن خداست از او تبری جست.

از کـل عبارت فوق اسـتفاده می شود که برای صـحت جعاله به عنوان یک عقـد دراسـلام نمی توان به آیه ی سوره ی یوسـف تمسک کرد.

مضافا بر این در وسائل در جلد ۱۶ چهار باب وجود دارد که حدود ۷ الی ۸ روایت در مورد جعاله در آن ذکر شده است است و همه ی آنها در موردی خاص است مثلا کسـی عبدش فرار کرده است و گفته است کسی که عبد من را برگرداند به او فلان چیز را می دهم از این رو این روایات عمومیت ندارد تا بگوئیم حج جعاله ای را هم شامل می شود.

حال باید دید که صحت عقد جعاله را از چه راهی بدست می آوریم. برای این منظور می توان از دو راه وارد شد:

یکی عمومات (اوفوا بالعقود) و (المؤمنون عند شروطهم) است و بنابر اقوی جعاله عقد است و بین جاعل و عامل اجرا می شود.
دوم از باب بناء عقلاء است یعنی عقلاء در میان خود عقدی به نام جعاله دارند مثلا شخصی نزد طبیب می رود و می گوید که اگر فرزندم را معالجه کنی فلان مبلغ را به او می دهم و یا در روزنامه ها می نویسـند فلان کس گم شده است و هر کس او را پیدا کند مژدگانی دریافت می کند و شارع هم آن را نفی و ردع نکرده است از این رو این عقد شرعیت دارد.

بله اجمـاع اگر در کـار باشـد احتمـال می دهیم که مـدرکش همین دو امر باشـد و احتمـال المـدرکیه بودن هم مـانع از حجت اجماع می شود.

ص: ۱۵۳

از این رو اصل جعاله عقدی مشروع می باشد و جعاله در حج را هم شامل می شود در میان اصحاب ما مخالفی در صحت عقد جعاله در مورد حج وجود ندارد.

و اما در میان علماء عامه ظاهرا اختلافاتی وجود دارد به عنوان نمونه در مجموع نووی (فردس است شافعی و منسوب به نوی که روستائی در اطراف دمشق می باشد) که در شرح مهذب ابو اسحاق شیرازی (از علماء قرن هفتم) می گوید: عن الشافعی انه اذا قال المعضوب (ممنوع از حج که مثلا مریض شد و یا جلوی او گرفتن) من حج عنی فله مائه درهم فحج عنه انسان استحق المائه. و قال المزنی ینبغی ان یستحق اجره المثل لان هذا اجاره (یعنی این اجاره ی فاسده است و در آن ظاهرا مبنایشان این است که باید اجره المثل بگیرد) و بعد قول دیگری را هم ذکر می کند که خلاصه ی اقوال ایشان چنین است:

بعضی می گویند که حج جعاله صحیح است. بعضی می گویند که اجاره ی فاسده است و اجره المثل می خواهد. بعضی می گویند که نه جعاله است و نه اجاره بلکه حج برای خود نائب نوشته می شود و او مستحق پولی نیست.

و اما در اجاره در حج اولا می توان به عمومات (اوفوا بالعقود) و غیره تمسک کرد

ثانیا در کتاب الاجاره هم عموماتی وجود دارد.

ثالثا: روایات خاصه ای در مورد اجاره در حج که شاید به حد تواتر می رسد که کسی از طرف دیگری اجیر شده است و یا مثلاـ مواردی که می گوید زن از مرد و بر عکس می تواند به حج رود و امثال آن که هم در ابواب نیابت و هم در ابواب وجوب حج ذکر شده اند.

و اما تبرع در حج به این معنا که کسی بدون اجازه از طرف کس دیگری که از دنیا رفته است حج بجا آورد (البته این بحث در مورد شخص زنده ای که عاجز از رفتن به حج است و امید خوب شدن ندارد هم جاری است) برای صحت تبرع می توان مواردی را نام برد:

دلیل اول عموماتی است که در جلد پنجم وسائل در باب قضاء نماز (باب ۱۲) در باب استحباب التطوع بالصلاه و الصوم و الحج و جمیع العبادات عن المیت آمده است.

دلیل دوم دلیل خاص در حج است که در باب ۳۱ از ابواب وجوب الحج دو روایت است که حج تبرعی را صحیح می داند:

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ وَ لَمْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَحَجَّ عَنْهُ بَعْضُ إِخْوَانِهِ هَلْ يُجْزِي ذَلِكَ عَنْهُ أَوْ هَلْ هِيَ نَاقِصَةٌ قَالَ بَلْ هِيَ حَجَّةٌ تَامَّةٌ.

این روایت صحیحه است.

از عبارت (مَاتَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ وَ لَمْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ) چون می گوید که حجه الاسلام را به جا نیاورده است فهمیده می شود که موقعی پول داشته و حج را بجا نیاورده است و سپس هنگامی که بی پول شده بود از دنیا رفت.

حدیث ۲: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَامِرِ بْنِ عَمِيرَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع بَلَغَنِي عَنْكَ أَنَّكَ قُلْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مَاتَ وَ لَمْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَحَجَّ عَنْهُ بَعْضُ أَهْلِهِ أَجْزَأَ ذَلِكَ عَنْهُ فَقَالَ نَعَمْ أَشْهَدُ بِهَا عَلَى أَبِي أَنَّهُ حَدَّثَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبِي مَاتَ وَ لَمْ يَحُجَّ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص حُجَّ عَنْهُ فَإِنَّ ذَلِكَ يُجْزِي عَنْهُ. سند این روایت شاید خوب نباشد ولی این روایت سند دیگری دارد که صحیح است که عبارت است از: وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ عُمَيْرٍ.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۵ آذر ماه ۸۷/۰۹/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در اینکه آیا با صرف نائب گرفتن ذمه ی منوب عنه بری می شود و یا اینکه باید نائب لا اقل عمل حج را شروع کند (مقدار عمل در فرع دوم در کلام امام ذکر می شود) بین علماء اختلاف است امام قائل است که صرف نائب گرفتن موجب برائت ذمه ی منوب عنه نمی شود.

در میان علماء شیعه در این مسئله اختلاف است و علماء عامه هم قول سومی را اتخاذ کرده اند که نائب باید عمل را تا آخر انجام دهد (بخلاف ما که قائل هستیم بعد از احرام و دخول حرم اگر فوت کند ذمه ی منوب عنه بری می شود)

منشا این اختلاف روایاتی است که در مسئله وارد شده است که به پنج طائفه تقسیم می شود و ما امروز دو طائفه از آن را بررسی می کنیم.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی چهارم از مسائل نیابت در حج است. امام رحمه الله در این مسئله سه فرع را بیان می کند.

مسأله ۴:- لا تفرغ ذمه المنوب عنه إلا باتیان النائب صحیحا نعم لو مات النائب بعد الاحرام و دخول الحرم أجزأ عنه و إلا فلا و إن مات بعد الاحرام و فی إجراء الحکم فی الحج التبرعی إشکال بل فی غیر حجه الاسلام لا یخلو من إشکال.

فرع اول این است که فرد برای انجام حج نائب گرفته است ولی هنوز عمل حج توسط نائب انجام نشده است. این فرع در مقابل قول کسانی است که می گویند به صرف اجاره کردن نائب، ذمه منوب عنه به اجیر منتقل می شود و منوب عنه برائت ذمه پیدا می کند.

ص: ۱۵۶

عدم فراغت ذمه منوب عنه به مجرد نائب گرفتن به مقتضای اصل است زیرا اصاله الاشتغال می گوید در اینجا عملی انجام نشده است و همچنان ذمه ی منوب عنه مشغول است.

و از آن بالاتر قاعده ی عقلائیه این است که دین بدون اداء موجب فراغت ذمه نمی شود.

اقوال علماء:

در این مسئله ادعای اجماع هم شده است و ما به اقوالی از ایشان اشاره می کنیم.

مرحوم نراقی در مستند جلد ۱۱ صفحه ی ۱۲۱ می گوید: لو مات النائب قبل اتمام المناسک فان کان قبل الاحرام لم یجز عنه اجماعا للاصل و الاجماع.

صاحب جواهر در جلد ۱۷ صفحه ی ۳۶۸ می فرماید: لو مات قبل ذلک (قبل از احرام و دخول حرم) لم یجز عنه ما وقع منه قبل الاحرام (مثلا اجاره قبل از احرام واقع شده است که موجب اجزاء نمی شود) قطعا بل اجماعا بقسمیه (اجماع محصل و منقول) ضروره عدم فراغ المنوب عنه بمجرد الاستیجار بل لابد من الفعل معه کما هو واضح.

بعد می گوید هیچ کس در این مخالفت نکرده است مگر بعض از متاخر متاخرین و مراد او صاحب حدائق است که صاحب جواهر بعد از اشاره به کلام صاحب حدائق که می گوید بعد از اجاره منوب عنه بریء الذمه می شود می گوید ایشان این اشتباه را فقط در اینجا مرتکب نشده است بلکه از باب اختلال الطریقه است یعنی روش ایشان خراب چرا که صاحب حدائق اخباری است و مبنای او این است که حتی اگر اصحاب هم از حکمی اعراض کرده باشند اهمیتی ندهد و به سند روایات هم اهتمام لازم را نداشته باشد.

ص: ۱۵۷

و اما صاحب حدائق در جلد ۱۴ صفحه ی ۲۵۴ تا ۲۵۹ این بحث را مفصلا بحث کرده اخبار وارد شده را ذکر می کند و خلاصه ی کلام او این است که اگر کسی اجیر شود به مجرد اجاره، ذمه ی میت به اجیر منتقل می شود و میت فراغت ذمه پیدا می کند حال اگر اجیر از رفتن به حج عاجز شود هم از اجیر (نائب) و هم از مستاجر (منوب عنه) ساقط می شود. بعد می گوید: اگر اجیر تفریط کرده باشد که به موجب آن از رفتن به حج معذور شده باشد در اینجا اگر سابقا حجی به جا آورده باشد خداوند آن حج را در نامه ی عمل منوب عنه می نویسد ولی اگر اجیر تفریط کرده باشد ولی سابقا حجی به جا نیاورده باشد خداوند تفضلا حجی را در نامه ی اعمال منوب عنه می نویسد.

همه این تفصیلات بدلیل این است که در این زمینه روایاتی به این مضمون وارد شده است.

نقطه ی مقابل صاحب حدائق علماء عامه هستند است که بسیاری از آنها معتقدند تا اجیر عمل را تمام نکند ذمه ی مستاجر فارغ نمی شود و اگر کسی وسط راه فوت کند باید کسی را پیدا کنند که ما بقی اعمال را انجام دهد. از جمله ابن قدامه در مغنی جلد ۳ صفحه ی ۱۹۹ به این قول قائل شده است.

از این رو در میان شیعه دو قول است و در میان عامه هم قول سومی وجود دارد که می گویند باید عمل تا انتها کاملا انجام شود.

ص: ۱۵۸

منشا اختلاف در این اقوال روایات وارده است که بسیار مشوش و مختلف است و می توان آنها را به پنج طائفه روایت تقسیم کرد.

روایات طائفه ی اولی: این روایت عمدتا در ابواب ۲۴ و ۲۵ ابواب وجوب حج آمده است. ظاهر این روایات همان مقتضای قاعده است که می گوید باید حج را تا آخر به جا آورد.

اول به روایات باب ۲۴ اشاره می کنیم.

روایت ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ عَلِيّاً ع رَأَى شَيْخاً لَمْ يَحُجَّ قَطُّ وَ لَمْ يُطِقِ الْحَجَّ مِنْ كِبَرِهِ فَأَمَرَهُ أَنْ يُجَهِّزَ رَجُلًا فَيَحُجَّ عَنْهُ.

عبارت (لَمْ يَحُجَّ قَطُّ وَ لَمْ يُطِقِ الْحَجَّ مِنْ كِبَرِهِ) این است که سابقا استطاعت حج را داشت ولی به حج نرفت تا بیر و ناتوان شد.

ظاهر جمله ی (فیحج عنه) این است که باید کسی را اجیر کند که حج را کامل انجام دهد.

روایت ۲: عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی حَدِيثٍ قَالَ: وَ إِنْ كَانَ مُوسِراً وَ حَالَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْحَجِّ مَرَضٌ أَوْ حَصْرٌ أَوْ أَمْرٌ يَعْذِرُهُ اللَّهُ فِيهِ فَإِنَّ عَلَيْهِ أَنْ يُحِجَّ عَنْهُ مِنْ مَالِهِ صَرُورَةً لَا مَالَ لَهُ.

سند این روایت صحیح است.

و ظاهر (یحج عنه) این است که کسی را نائب کند که حج را به طور کامل ادا کند.

ما بقی روایات این باب و هکذا باب ۲۵ شبیه همین است که گذشت.

ص: ۱۵۹

روایات طائفه ی دوم: ظاهر این روایت این عکس طائفه ی اولی است که می گوید به مجرد استیجار برائت ذمه حاصل می شود این روایت در ابواب نیابت باب ۱۰، ۱۵ و ۲۳ آمده است.

روایت ۳ باب ۱۰: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى السَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَأْخُذُ الدَّرَاهِمَ لِيَحُجَّ بِهَا عَنْ رَجُلٍ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُنْفِقَ مِنْهَا فِي غَيْرِ الْحَجِّ قَالَ إِذَا ضَمِنَ الْحَجَّةَ فَالدَّرَاهِمُ لَهُ يَصْنَعُ بِهَا مَا أَحَبَّ وَ عَلَيْهِ حَجَّةٌ.

ظهور بدوی از عبارت (اذا ضمن) این است که با ضمانت صرف گفتن این امر که حج تو بر گردن من است، ذمه ی منوب عنه به ذمه ی نائب منتقل می شود و دیگر چیزی به دوش منوب عنه نیست و در روایتی نیامده است (اذا استجیر).

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۶ آذر ماه ۸۷/۰۹/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث اخلاقی این هفته به حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام اشاره می کنیم که از بندگانی سخن می گوید که قلبشان از خشیت خداوند متکسر و شکسته است و پنج صفت برای ایشان ذکر می کند.

بحث فقهی ما در این است که آیا با صرف نائب گرفتن ذمه ی منوب عنه بری می شود یا اینکه نائب باید عمل حج را شروع کند امام قائل به عدم برائت ذمه بود. گفتیم که در این مورد پنج طائفه از اخبار وجود دارد و امروزه به ادامه ی طائفه ی دوم می پردازیم که در این امر ظهور دارند که ذمه ی منوب عنه به محض نائب گرفتن بری می شود.

ص: ۱۶۰

و اما تمام بحث:

بحث اخلاقی:

در بحث اخلاقی امروز به حدیث نهم باب ۱۲۰ از ابواب آداب معاشرت در وسائل الشیعه می پردازیم که امیر مؤمنان می فرماید: بندگانی از خداوند وجود دارند که قلبشان از ترس و خشیت خداوند شکسته است که دارای پنج صفت هستند:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي رَجَاءٍ عَنِ الزَّيْدِيِّ عَنْ أَبِي أَرَاكَةَ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيّاً ع يَقُولُ إِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً كَسَرَتْ قُلُوبَهُمْ خَشْيَةُ اللَّهِ فَاسْتَنْكَفُوا مِنَ الْمَنْطِقِ وَ إِنَّهُمْ لَفُصَحَاءُ أَلِبَّاءُ نُبَلَاءُ يَسْتَبِقُونَ إِلَيْهِ بِالْأَعْمَالِ الزَّاكِيَةِ لَا يَسْتَكْثِرُونَ لَهُ الْكَثِيرَ وَ لَا يَرْضَوْنَ لَهُ الْقَلِيلَ يَرَوْنَ أَنْفُسَهُمْ أَنَّهُمْ شِرَارٌ وَ إِنَّهُمْ لَأَكْيَاسُ الْأَبْرَارِ.

مراد از (خشیه الله) ترس از خداوند نیست بلکه مراد ترس از عدالت خداوند است که اگر با عدلش با ما رفتار کند و همه ی

اعمال ما را مطابق آنچه است جزا دهد کار مشکل می شود و به بیان دیگر ما از عدل او ترسی نداریم بلکه از فعل بد خود ترس داریم که اگر با آن عادلانه معامله شود هراسناک است. در این روایت به پنج صفت از صفات این بندگان اشاره می شود:

(فاستنکفوا من المنطق): یعنی از سخنان زیاد و بیهوده استنکاف می کنند. حرف زیاد مایه ی گناه است و ایشان از آن دوری می کنند (و انهم لفصحاء) این در حالی است که ایشان از فصیحان هستند و با آنکه توانائی صحبت دارند ولی سخن نمی گویند (أَلِبَّاءُ) جمع لبیب است مانند اشداء که جمع شدید است. لُبّ که به معنای مغز است ریشه ی اصلی آن اقامت است و جمله ی (ألبَّ بالمکان) یعنی (اقام بالمکان) و (لبیک) هم از همین ماده است یعنی (انا مقیم علی طاعتک) زیرا خداوند ما را دعوت کرده است و ما با این کلمه آمادگی خود را اعلام می کنیم. مغز یک چیز را لب می گویند چون اقامت در وسط آن شیء دارد. از این رو لبیب به انسان عاقل و مغز دارد می گویند (نُبَلَاءُ) جمع نبیل است و به معنای فضلاء است یعنی ایشان با آنکه هم فصیح هستند و هم عاقل و فاضل ولی سکوت را بر فضول کلام ترجیح می دهد. (يَسْتَبِقُونَ إِلَيْهِ بِالْأَعْمَالِ الزَّاكِيهِ): این گروه با اعمال خوب و پاک، برای نزدیکی به خدا با هم مسابقه می دهند. (لَا يَسْتَكْثِرُونَ لَهُ الْكَثِيرَ): هر چه اعمال نیک انجام دهند باز هم آن را زیاد نمی شمارند. زیرا می بینند که هرگز نمی توانند شکر نعمت هائی که می دانند و نمی دانند را بجا آورند. (ضمیر در له به خداوند بر می گردد.) (وَ لَا يَرْضَوْنَ لَهُ الْقَلِيلَ): به کار قلیل و کم راضی نیستند و دنبال خیرات کثیر هستند و کثیر را هم ناچیز می بینند. اگر انسان از اعمال خود راضی شود دیگر ترفیع و ترقی نمودنش خاتمه می یابد انسان در صورتی ترقی می کند که بداند آنچه انجام داده است کم است. (يَرَوْنَ أَنْفُسَهُمْ أَنَّهُمْ شِرَارٌ وَ إِنَّهُمْ لَأَكْيَاسُ الْأَبْرَارِ): خود را انسان بدی می دانند در حالی که در حقیقت انسان هائی خوب و با فهم و شعور هستند.

مجموع این صفات پنج گانه نشان می دهد که عباد اللهی که حضرت علی علیه السلام آنها را توصیف می کند در یک مجموع همچنان رو به جلو حرکت می کنند و نیات آنها متعالی است و به اعمال خیر قانع نمی شوند.

ما هم در همه ی اعمال خود باید اینگونه باشیم اگر مثلا بگوئیم که حوزه ی علمیه در حد اعتدال است این موجب توقف می شود در هر حال باید در صدد رفع کاستی ها باشیم.

و اما بحث فقهی:

در مورد اینکه ذمه ی منوب عنه به صرف نائب گرفتن بری می شود یا نه در میان علماء شیعه اختلاف است. امام قائل است که ذمه بری نمی شود (مگر با استنثائی که در فرع دوم ذکر می شود که بعد از احرام و دخول حرم باشد) صاحب حدائق قائل بود که با صرف نائب گرفتن ذمه ی منوب عنه بریء می شود و علماء عامه هم قائل بودند که نائب باید عمل را تا آخر به اتمام برساند.

گفتیم که منشا این اختلاف تعبیرات مختلف روایات است که می توان آنها را به پنج طائفه تقسیم کرد.

به طائفه ی دوم رسیده بودیم که می گفت با صرف نیابت ذمه ی منوب عنه بریء می شود دو روایت را مطرح کردیم و اکنون روایات دیگری را ذکر می کنیم:

در باب ۱۵ از ابواب نیابت:

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ یَمُوتُ فَیُوصِی بِحَجَّةٍ فَیُعْطَی رَجُلٌ دَرَاهِمَ یَحُجُّ بِهَا عَنْهُ فَیَمُوتُ قَبْلَ أَنْ یَحُجَّ ثُمَّ أُعْطِیَ الدَّرَاهِمُ غَیْرَهُ فَقَالَ إِنْ مَاتَ فِی الطَّرِیقِ أَوْ بِمَکَّةَ قَبْلَ أَنْ یَقْضِیَ مَنَاسِکَهُ فَإِنَّهُ یُجْزِی عَنِ الْأَوَّلِ (از منوب عنه مجزی است) قُلْتُ فَإِنِ ابْتُلِیَ بِشَیْءٍ یُفْسِدُ عَلَیْهِ حَجَّهُ حَتَّی یَصِیرَ عَلَیْهِ الْحَجُّ مِنْ قَابِلٍ (که سال آینده باید دوباره انجام دهد) أَ یُجْزِی عَنِ الْأَوَّلِ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: لِأَنَّ الْأَجِیرَ ضَامِنٌ لِلْحَجِّ قَالَ نَعَمْ.

در سند این روایت اسحاق بن عمار از ثقات است و بیش از نهصد روایت در کتب اربعه دارد. گفته شده است که فطحی مذهب است که قائل به عبد الله بن افطح بعد از امام صادق علیه السلام بود.

شاهد در این روایت قسمت آخر روایت است: (لِأَنَّ الْأَجِيرَ ضَامِنٌ لِلْحَجِّ قَالَ نَعَمْ) که ظاهر آن این است که به مجرد اجاره از منوب عنه ساقط می شود و نکته در کلمه ی (ضامن) می باشد که ظهورش در این است که به صرف قرار داد، ذمه ی منوب عنه به نائب منتقل می شود و نائب ضامن می شود مانند باب دیون که من نزد کاسب بروم و بگویم که بدهکاری همسایه ی من را به حساب من بنویسد که در نتیجه او بری الذمه شده و من ضامن پرداخت آن می شوم.

حدیث ۲: عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يَحُجُّ عَنْ آخَرَ فَاجْتَرَحَ فِي حَجِّهِ شَيْئاً (در حجش کار خلافی انجام داد که) يَلْزَمُهُ فِيهِ الْحَجُّ مِنْ قَابِلٍ أَوْ كَفَّارَةٌ قَالَ هِيَ لِلْأَوَّلِ تَامَّةٌ (برای منوب عنه تمام است) وَ عَلَى هَذَا مَا اجْتَرَحَ (و کار خلافی که کرده است دامان نائب را می گیرد.)

در باب ۲۳ از ابواب نیابت سه روایت است که به آنها هم می توان تمسک کرد

حدیث اول: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رَجُلٍ أَخَذَ مِنْ رَجُلٍ مَالًا وَ لَمْ يَحُجَّ عَنْهُ وَ مَاتَ وَ لَمْ يُخَلِّفْ شَيْئاً فَقَالَ إِنْ كَانَ حَجَّ الْأَجِيرُ أُخِذَتْ حَجَّتُهُ وَ دُفِعَتْ إِلَى صَاحِبِ الْمَالِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ حَجَّ كُتِبَ لِصَاحِبِ الْمَالِ ثَوَابُ الْحَجِّ.

ص: ۱۶۳

این حدیث مرسله ی ابن ابی عمیر است که قابل قبول است و بقیه ی رجال سند هم خوب هستند.

معنای این حدیث شفاف است و مفهوم آن این است که اگر نائب عمل حج را انجام ندهد ذمه ی منوب عنه ساقط می شود.

حدیث ۲: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّجُلُ يَأْخُذُ الْحَجَّةَ مِنَ الرَّجُلِ فَيَمُوتُ فَلَا يَتْرُكُ شَيْئاً فَقَالَ أَجْزَأَتْ عَنِ الْمَيِّتِ وَ إِنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ حَجَّةٌ (اگر قبلا حجی به جا آورده باشد) أُثْبِتَتْ لِصَاحِبِه.

این حدیث مرسله است ولی دلالتش خوب است.

حدیث ۳: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَخَذَ دَرَاهِمَ رَجُلٍ (برای نیابت از فردی پول گرفت) فَأَنْفَقَهَا فَلَمَّا حَضَرَ أَوَانُ الْحَجِّ لَمْ يَقْدِرِ الرَّجُلُ عَلَى شَيْ ءٍ قَالَ: يَحْتَالُ (چاره ای پیدا کند) وَ يَحُجُّ عَنْ صَاحِبِهِ كَمَا ضَمِنَ. سُئِلَ: إِنْ لَمْ يَقْدِرْ قَالَ إِنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ حَجَّةٌ أَخَذَهَا مِنْهُ فَجَعَلَهَا لِلَّذِي أَخَذَ مِنْهُ الْحَجَّةَ.

سند این حدیث معتبر است و عمار بن موسی از ثقات است.

این احادیث موجب فتوای صاحب حدائق شده است که به ظاهر همین روایات عمل کرده است.

بجز صاحب حدائق کسی به روایات این طائفه عمل نکرده است. این طائفه معرض عنهای اصحاب است خصوصا که طوائف دیگری که می خوانیم مخالف این دسته روایات اند و باید در مقام جمع و حل تعارض بر آئیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۱۰ آذر ماه ۸۷/۰۹/۱۰

ص: ۱۶۴

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در اینکه ذمه ی منوب عنه به صرف نائب گرفتن بری می شود یا نه در میان علماء اختلاف است و امام قائل به عدم است.

منشا اختلاف در این مسئله وجود طوائف پنج گانه ای از روایات است که امروز به بیان طائفه ی سوم به بعد می پردازیم.

طائفه ی پنج در مورد روایاتی که می گوید حاجی اگر بعد از احرام و دخول حرم بمیرد حج کامل به پای او نوشته می شود ولی مشکل این طائفه این است که در مورد حج اصیل است نه نائب. علماء از این روایات به حج نائب منتقل شده اند که وجه این تسری را ذکر می کنیم.

و اما تمام بحث:

بحث اخلاقی:

در مورد اینکه ذمه ی منوب عنه به صرف نائب گرفتن بری می شود یا نه در میان علماء اختلاف است. امام قائل است که ذمه بری نمی شود (مگر با استثنائی که در فرع دوم ذکر می شود که بعد از احرام و دخول حرم باشد) صاحب حدائق قائل بود که با صرف نائب گرفتن ذمه ی منوب عنه بریء می شود و علماء عامه هم قائل بودند که نائب باید عمل را تا آخر به اتمام برساند.

گفتیم که منشا این اختلاف تعبیرات مختلف روایات است که می توان آنها را به پنج طائفه تقسیم کرد و اکنون به طائفه ی سوم رسیده ایم.

طائفه ی سوم می گوید که با خروج نائب از منزل و قرار گرفتن او در طریق، ذمه ی منوب عنه پاک می شود:

ص: ۱۶۵

باب ۱۵ از ابواب نیابت:

حدیث ۳: عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رَجُلٍ أَعْطَى رَجُلًا مَا يَحُجُّهُ فَحَدَثَ بِالرَّجُلِ حَدَثٌ فَقَالَ إِنْ كَانَ خَرَجَ فَأَصَابَهُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ فَقَدْ أَجْزَأَتْ عَنِ الْأَوَّلِ وَ إِلَّا فَلَا.

این روایت مرسله است و البته حسین بن عثمان بین گروهی مشترک است که همه ثقات هستند.

مراد از (ما یحجه) احجاج نیست بلکه مراد نیابت است بدلیل ذیل روایت که می گوید (فقد اجزات عن الاول) یعنی از منوب عنه مجزی است.

حدیث ۴: عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أَبِی حَمْزَهَ وَ الْحُسَیْنِ بْنِ یَحْیَی عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی رَجُلٍ أَعْطَی رَجُلًا مَالًا یَحُجُّ عَنْهُ فَمَاتَ قَالَ فَإِنْ مَاتَ فِی مَنْزِلِهِ قَبْلَ أَنْ یَخْرُجَ فَلَا یُجْزِی عَنْهُ وَ إِنْ مَاتَ فِی الطَّرِیقِ فَقَدْ أَجْزَأَ عَنْهُ.

در این روایت حسین بن یحیی مجهول الحال است و نسخه بدل آن حسین بن عثمان است که مانند همان روایت قبلی می شود و در هر صورت این روایت هم مرسله است.

طائفه ی چهارم: روایاتی که می گوید نائب اگر حج خودش را هم قصد بکند باز از منوب عنه مجزی است.

باب ۲۲ از ابواب نیابت.

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أَبِی حَمْزَهَ وَ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی رَجُلٍ أَعْطَاهُ رَجُلٌ مَالًا لِیَحُجَّ عَنْهُ فَحَجَّ عَنْ نَفْسِهِ فَقَالَ هِیَ عَنْ صَاحِبِ الْمَالِ.

ص: ۱۶۶

سند این روایت مشکل دارد زیرا حسین مجهول است و ابن ابی حمزه هم مشکل دارد.

این روایت مستند فتوای صاحب حدائق است که قائل بود اگر نائب نیت خودش را هم بکند باز از منوب عنه مجزی است.

حدیث ۲: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى رَفَعَهُ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَعْطَى رَجُلًا مَالًا يَحُجُّ عَنْهُ فَيَحُجُّ عَنْ نَفْسِهِ فَقَالَ هِيَ عَنْ صَاحِبِ الْمَالِ.

این حدیث مرفوعه.

طائفه ی پنجم: روایاتی که می گوید حاجی اگر بعد از احرام و دخول حرم بمیرد حج کامل به پای او نوشته می شود.

باب ۲۶ از ابواب وجوب حج

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ ضُرَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ فِي رَجُلٍ خَرَجَ حَاجّاً حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَمَاتَ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ إِنْ مَاتَ فِي الْحَرَمِ فَقَدْ أَجْزَأَتْ عَنْهُ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ وَ إِنْ مَاتَ دُونَ الْحَرَمِ فَلْيَقْضِ عَنْهُ وَلِيُّهُ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ.

سند این روایت صحیح است.

قول امام که فرمود: (ان مات فی الحرم) ظاهرش در مورد کسی است که محرم هم شده باشد زیرا این احتمال که بدون احرام وارد حرم شده باشد بسیار ضعیف است.

مشکل این حدیث و سایر روایات این طائفه این است که این روایات در مورد اصیل است که فرد حج را برای خودش انجام می دهد نه در مورد نائب.

حدیث ۲: وَ بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ رَجُلٍ خَرَجَ حَاجّاً وَ مَعَهُ جَمَلٌ لَهُ وَ نَفَقَةٌ وَ زَادٌ فَمَاتَ فِي الطَّرِيقِ قَالَ إِنْ كَانَ صَرُورَةً ثُمَّ مَاتَ فِي الْحَرَمِ فَقَدْ أَجْزَأَ عَنْهُ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ

ص: ۱۶۷

سند این روایت صحیح است.

حدیث ۴: مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْمُفِیدُ فِی الْمُقْنِعَهِ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ ع مَنْ خَرَجَ حَاجّاً فَمَاتَ فِی الطَّرِیقِ فَإِنَّهُ إِنْ کَانَ مَاتَ فِی الْحَرَمِ فَقَدْ سَقَطَتْ عَنْهُ الْحَجَّهُ فَإِنْ مَاتَ قَبْلَ دُخُولِ الْحَرَمِ لَمْ یَسْقُطْ عَنْهُ الْحَجُّ وَ لْیَقْضِ عَنْهُ وَلِیُّهُ.

این حدیث مرسله است ولی در سابق گفتیم که اگر شیخ مفید و شیخ صدوق روایت مرسله ای از معصوم نقل کنند گاه به لفظ (روی) از آن تعبیر می کنند که در این صورت ممکن است بگوئیم که سند این روایت در نظر آنها قوی نبوده است ولی اگر بگویند (قال الصادق) و امثال آن نشان دهنده ی این است که چه بسا این حدیث را که منسوب به معصوم می کنند نزد ایشان معتبر بوده است ولی در هر صورت ما نمی توانیم به این گونه احادیث عمل کنیم.

همان طور که گفتیم آنچه در این طائفه مشترک است این است که این روایات در مورد حج اصیل است حال چگونه علماء از این احادیث به نائب منتقل شده اند:

صاحب مدارک ج ۷ ص ۱۱۸ می گوید: لانه اذا ثبت ذلک (تفصیل در مورد فوت کردن در حرم و غیر حرم) فی حق الحاج ثبت فی نائبه لان فعله کفعل المنوب عنه.

نقول توضیحا له: در فقه گاه چیزهائی عطف بر چیز دیگر می شود. مواردی که در معطوف عنه احکامی بیان شده است ولی در معطوف بیان نشده است مثلا برای نماز واجب احکامی گفته شده است که مثلا اجزائ و شرایط آن چیست. بعد می گوید که دو رکعت نافله هم بخوانند این از باب عطف است و به آن اطلاق مقامی می گویند یعنی باید حکم نماز واجب را به نافله منتقل کنیم الا ما خرج بالدلیل.

ص: ۱۶۸

در ما نحن فیه هم نائب عطف بر منوب عنه می شود زیرا فعل نائب همان فعل منوب عنه است و اگر احکامی در منوب عنه (اصیل) باشد همان احکام از باب اطلاق مقامی به نائب سرایت می کند. مثلا در مورد اینکه اگر نائب جزئی از اجزاء حج یادش برود و یا اگر نتواند وقوف اضطراری کند و امثال آن روایات خاصه ای وجود ندارد و همه از باب عطف فهمیده می شود که همان حکم اصیل را به او سرایت می دهیم.

اضف الی ذلک: شارع برای نائب سهولت بیشتری قائل شده است از این رو نمی توانیم بگوئیم که چنین تسهیلی که بر گردن منوب عنه است بر گردن نائب نیست.

صاحب جواهر بعد از نقل کلام صاحب مدارک به روایتی هم اشاره می کند.

روایت ۱ باب ۱۵ از ابواب نیابت

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ یَمُوتُ فَیُوصِی بِحَجَّةٍ فَیُعْطَی رَجُلٌ دَرَاهِمَ یَحُجُّ بِهَا عَنْهُ فَیَمُوتُ قَبْلَ أَنْ یَحُجَّ ثُمَّ أُعْطِیَ الدَّرَاهِمُ غَیْرَهُ فَقَالَ إِنْ مَاتَ فِی الطَّرِیقِ أَوْ بِمَکَّةَ قَبْلَ أَنْ یَقْضِیَ مَنَاسِکَهُ فَإِنَّهُ یُجْزِی عَنِ الْأَوَّلِ قُلْتُ فَإِنِ ابْتُلِیَ بِشَیْءٍ یُفْسِدُ عَلَیْهِ حَجَّهُ حَتَّی یَصِیرَ عَلَیْهِ الْحَجُّ مِنْ قَابِلٍ أَ یُجْزِی عَنِ الْأَوَّلِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ لِأَنَّ الْأَجِیرَ ضَامِنٌ لِلْحَجِّ قَالَ نَعَمْ

این روایت موثقه است.

صاحب جواهر از عبارت (ان مات بمکه) استفاده کرده است یعنی بعد از احرام و دخول در حرم و (فی الطریق) هم به قرینه ی مکه یعنی قبل از رسیدن به مکه باشد ولی فقط اگر در حرم باشد مجزی است (نه خارج از حرم).

ص: ۱۶۹

ولی مشکلی که در این حدیث است این است که امام در ذیل روایت می فرماید: به صرف استیجار ذمه ی منوب عنه ساقط می شود زیرا گفتیم که لفظ (ضامن) ظهور در این دارد که با صرف نیابت ذمه ی منوب عنه به نائب منتقل می شود و همان طور که بیان کرده ایم ما این قول را قبول نداریم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۱۱ آذر ماه ۸۷/۰۹/۱۱

Your browser does not support the audio tag.

خلاصه ی بحث:

بحث در مسئله ی چهارم است که گفتیم که تا نائب حج را تمام نکند ذمه ی منوب عنه بریء نمی شود مگر اینکه بعد از احرام و دخول حرم فوت کند. در این مورد پنج طائفه از روایات را خواندیم و امروز به حل و فصل آنها می پردازیم.

فرع بعدی آن است که نائب بعد از احرام و قبل از دخول حرم فوت کند که در میان فقهاء فقط شیخ طوسی قائل به کفایت حج و برائت ذمه ی منوب عنه است.

و اما تمام بحث:

بحث در مسائل چهارم از مسائل نیابت در حج است. در جلسه ی قبل گفتیم که نائب مادامی که حج را کامل نکند ذمه ی منوب عنه ساقط نمی شود مگر در یک صورت که نائب، محرم شده وارد حرم شود و از دنیا برود که در این صورت هرچند حج کامل نیست ولی ذمه ی منوب عنه ساقط می شود.

همین مسئله در باب اصیل در مسئله ی ۴۹ از مسائل وجوب حج مطرح شده است که اگر شخص اصیل در حج واجب خود، بعد از احرام و دخول حرم از دنیا برود حجش قبول است.

ص: ۱۷۰

توجه: روایات باب را که پنج قسمت کرده بودیم ناچار شدیم که روایات فرع اول و فرع دوم را با هم ذکر کنیم. (فرع اول این بود که تا حج را کامل نکند ذمه ی منوب عنه ساقط نمی شود و فرع دوم این بود که اگر بعد از احرام وارد حرم شود و بمیرد حج از منوب عنه ساقط می شود) از این رو با حل و فصل کردن همان روایات هر دو فرع را می توان بررسی کرد.

در جلسه ی قبل گفتیم که روایات طائفه ی پنجم مربوط به اصیل است و برای سریان حکم آن بر نائب دو دلیل ذکر کردیم و امروز دلیل سومی را اضافه می کنیم که عبارت از فهم اصحاب است. اصحاب در اینجا الغاء خصوصیت کرده اند که گرچه روایات مربوط به دخول حرم و فوت مربوط به اصیل است ولی با الغاء خصوصیتِ اصیل، آن را به نائب هم سرایت داده اند.

نقول منظور از فهم اصحاب این است که گاه روایتی ظاهر در وجوب است ولی همه از آن استحباب فهمیده اند و یا مثلا در مواردی ظاهر روایت حرمت است ولی اصحاب بر اساس قرائنی آن را بر کراهت حمل کرده اند و یا مثلا حکمی در موردی

وارد شده است (مانند ما نحن فیه) ولی اصحاب از آن الغاء خصوصیت کردند و آن را به جای دیگر (مورد نائب) تسری داده اند.

حال آیا فهم اصحاب یکی از امارات است که بتواند دلیل واقع شود؟

خیر در میان اماراتی که در اصول خوانده ایم چیزی به نام فهم اصحاب وجود ندارد. ولی این قرینه ی قویه ای است که می تواند مؤید باشد و به آسانی نمی توان از آن صرف نظر کرد. (توجه باید کرد که شهرت روائی حجت است ولی شهرت فتوائی حجت نیست و فقط مرجح است)

ص: ۱۷۱

اما در مقام حل و فصل این پنج طائفه می گوئیم:

اما طائفه ی دوم می گفت به مجرد استیجار ذمه ی منوب عنه بریء می شود و اینکه این مورد مانند باب ضمان است که با صرف نیابت ذمه ی منوب عنه از منوب عنه به نائب منتقل می شود.

نکته: در مورد ضمان یک مورد نقل ذمه به ذمه است و دیگری ضم ذمه به ذمه مثلا کسی که ضامن فرد دیگری در بانک می شود دو حالت دارد گاه می گوید وام را از او نگیرید بلکه از من بگیرید این از باب (نقل ذمه به ذمه) است ولی گاه می گویم اگر او نداد از من بگیرید این می شود (ضم ذمه به ذمه.)

و اما این طائفه از روایات معرض عنهای اصحاب است و بجز صاحب حدائق کسی به آن فتوی نداده است از این رو این روایت را کنار می گذاریم.

طائفه ی چهارم هم می گفت که اگر نائب حج را به قصد خودش هم انجام دهد به جای منوب عنه حساب می شود این هم مورد اعراض قرار گرفته کسی به آن عمل نکرده است و همه گفته اند که نیابت به قصد، احتیاج دارد و این طائفه می گوید که احتیاج ندارد و حتی اگر قصد خلاف هم بکنی باز به جای منوب عنه حساب می شود. (البته اهل سنت این حرف را گفته اند ولی در میان شیعه بجز صاحب حدائق کسی این کلام را نگفته است)

طائفه ی سوم می گوید به مجرد خروج از منزل قبل از احرام و دخول در حرم اگر بمیرد ذمه ی منوب عنه فارغ می شود این طائفه را می شود مقید کرد به طائفه ی پنجم که خروج از منزل و احرام و دخول از حرم را ذکر کرده بود و بگوئیم که طائفه ی سوم مطلق است و اصل خروج از منزل را می گوید ولی طائفه ی پنجم دو قید اضافه می کند که احرام و دخول در حرم است.

ص: ۱۷۲

حال فقط طائفه ی اولی و پنجم مانده است. طائفه ی اولی می گفت که تا نائب حج را کاملا انجام ندهد ذمه ی فرد بریء نمی شود ولی طائفه ی پنجم می گوید که بعد از احرام و دخول حرم حج مجزی است. نسبت بین این دو طائفه عام و خاص مطلق است طائفه ی اولی می گوید که مطلقا حج را باید کامل کرد ولی طائفه ی پنجم می گوید الا در یک صورت. واضح است که باید عام را بر خاص حمل کرد.

تحصل من جمیع ذلک که هم فرع اول حل شد که به مجرد استیجار ذمه ی منوب عنه فارغ نمی شود و باید حج را کامل کرد و هم دلیل فرع دوم هم که استثناء بود واضح گردید.

الان به فرع دیگر می رسیم که اگر محرم شود ولی به حرم نرسد حکمش چیست. در این مسئله تنها مخالفی که نقل شده است شیخ طوسی است که در کتاب خلاف قائل است که حج از او مجزی است و عجیب این است که با آنکه کسی با ایشان موافق نیست ادعای اجماع هم می کند ایشان در خلاف در مسئله ی ۲۴۴ کتاب الحج می فرماید: اذا مات او احصر (مثلا مریض شود و یا مانع از دخول او در حرم شوند) بعد الاحرام سقطت عنه عهده الحج (مراد همان نیابت حج است) و لا یلزمه رد شیء من الاجره دلیلنا اجماع الفرقه فان هذه المسئله منصوصه لهم لا یختلفون فیها.

در مسائل بعدی می گوئیم که اگر حج صحیح است آیا اجرت هم کاملا مال نائب است یا باید چیزی از آن برگردد مثلا او که درست بعد از دخول در حرم مرده است و هنوز اعمال دیگر را انجام نداده است و آن اجرت هم به ازای انجام همه ی اعمال بوده است آیا نباید مقداری از آن را به نسبت برگرداند؟ بعد به این مسئله خواهیم پرداخت.

مراد از اجماع فرقه هم اجماع بر قاعده است نه اجماع بر مسئله یعنی اجماع بر قاعده ای است که مسئله را از آن استنباط کرده اند به این معنا که کبری اجماعی است نه صغری و نتیجه شاهد آن هم کلام آخر شیخ طوسی است که می گوید زیرا این مسئله منصوصه است و کسی نباید در آن اختلاف داشته باشد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۱۲ آذر ماه ۸۷/۰۹/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

اگر نائب بعد از احرام و دخول حرم فوت کند حجش از منوب عنه مجزی است ولی اگر قبل از دخول حرم باشد نه. در میان علماء فقط شیخ طوسی در مورد اخیر مخالفت کرده است و مستند او روایت اسحاق بن عمار است که به نظر ما چهار اشکال بر آن بار است.

امام قائل است صحت حج نائب در جائی که بعد از احرام و دخول حرم فوت کند مختص به حج استیجاری و حجه الاسلام است ولی به نظر ما حجه السلام تبرعی هم همین حکم را دارد و به بیان دیگر حج نائب باید حجه الاسلام باشد ولی لازم نیست حتما استیجاری هم باشد.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی چهارم نیابت در حج به اینجا رسید که اگر کسی نائب در حج شود و محرم شود و قبل از ورود در حرم از دنیا برود آیا حج او قبول است یا نه

امام در تحریر می فرماید: نعم لو مات النائب بعد الاحرام و دخول الحرم أجزأ عنه و إلا فلا و إن مات بعد الاحرام.

ص: ۱۷۴

و گفتیم که در میان علماء فقط شیخ طوسی قائل به اجزاء بود و ابن ادریس در سرائر با شیخ موافقت کرده است.

مرحوم صاحب مدارک در جلد ۷ صفحه ی ۱۱۸ به کلام شیخ طوسی اشاره کرده آن را تضعیف می کند و قائل است که این بر خلاف اصل است زیرا اصل و قاعده بر این است که حج را تا آخر به جا آوریم تا فراغت ذمه حاصل شود. از این مورد جائی که فرد فرد محرم شده و وارد حرم شده باشد خارج شده است.

و اما شیخ طوسی که می گوید این حکم منصوص است ناظر به روایت اسحاق بن عمار است:

حدیث ۱ باب ۱۵ از ابواب نیابت

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ یَمُوتُ فَیُوصِی بِحَجَّةٍ فَیُعْطَی رَجُلٌ دَرَاهِمَ یَحُجُّ بِهَا عَنْهُ فَیَمُوتُ قَبْلَ أَنْ یَحُجَّ ثُمَّ أُعْطِیَ الدَّرَاهِمُ غَیْرَهُ فَقَالَ إِنْ مَاتَ فِی الطَّرِیقِ أَوْ بِمَکَّهَ قَبْلَ أَنْ یَقْضِیَ مَنَاسِکَهُ فَإِنَّهُ یُجْزِی عَنِ الْأَوَّلِ (از منوب عنه مجزی است) قُلْتُ فَإِنِ ابْتُلِیَ بِشَیْءٍ یُفْسِدُ عَلَیْهِ حَجَّهُ حَتَّی یَصِیرَ عَلَیْهِ الْحَجُّ مِنْ قَابِلٍ (که سال آینده باید دوباره انجام دهد) أَ یُجْزِی عَنِ الْأَوَّلِ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: لِأَنَّ الْأَجِیرَ ضَامِنٌ لِلْحَجِّ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَإِنِ ابْتُلِیَ بِشَیْءٍ یُفْسِدُ عَلَیْهِ حَجَّهُ حَتَّی یَصِیرَ عَلَیْهِ الْحَجُّ مِنْ قَابِلٍ (که سال آینده باید دوباره انجام دهد) أَ یُجْزِی عَنِ الْأَوَّلِ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: لِأَنَّ الْأَجِیرَ ضَامِنٌ لِلْحَجِّ قَالَ نَعَمْ.

این روایت موثقه است و روایت مضمره می باشد.

شاهد این روایت (إِنْ مَاتَ فِی الطَّرِیقِ أَوْ بِمَکَّهَ)

بر عمل به ظاهر این حدیث اشکالات متعددی بار می شود:

صاحب جواهر در اینجا می گوید: این مسئله سه صورت را شامل می شود که دو صورتش اجماعی است: اگر قبل از احرام باشد اجماع بر عدم اجماع است (البته بجز صاحب حدائق) و همچنین اگر بعد از احرام و دخول حرم باشد که اجماع بر اجزاء است. شق دیگر این است که فوت بعد از احرام و قبل از دخول حرم باشد حدیث همه را مجزی می داند و حال آنکه در مورد اول اجماع بر عدم اجزاء است. اشکال دیگر این حدیث این است که صدر و ذیل حدیث تناقض دارد زیرا این ذیل حدیث می گوید: اجیر ضامن حج است و ما گفتیم این ظاهر در این است که با صرف نیابت، ذمه ی منوب عنه به نائب منتقل می شود و ما این کلام را قبول نداریم. باید بین حدیث اسحاق بن عمار و بین روایاتی که می گوید اگر محرم شود و وارد حرم شود مجزی است جمع کرد به این معنا که به قرینه ی شرطیت احرام و دخول حرم، روایت اسحاق بن عمار را که یک چیز را شرط می داند مقید کنیم. زیرا این روایات می گوید: (اذا احرم و دخل الحرم) و مفهومش این است که اگر داخل حرم نشود مجزی نیست و مفهوم این روایات روایت اسحاق بن عمار را تقیید می کند از این نمی توان به ظاهر این روایت عمل کرد. اشکال چهارم این است که اگر جمع دلالی را هم کنار بگذاریم می بینیم که بین روایت اسحاق و سایر روایات که دخول حرم را هم شرط می داند تعارض پیش می آید. از این رو باید سراغ مرجحات رویم و شهرت فتوائی بر روایات دو شرطی است.

از این رو اگر بعد از احرام و دخول حرم فوت کند حجش مجزی نیست.

بقی الکلام: در فرع سوم از مسئله ی چهارم که امام فرمود که

و فی إجراء الحکم فی الحج التبرعی (حج نیابی تبرعی) إشکال بل فی غیر حجه الاسلام لا یخلو من إشکال.

طبق نظر امام این حکم که نائب اگر بعد از احرام و دخول حرم فوت کند از منوب عنه کافی است را اگر بخواهیم در مورد حج تبرعی سرایت دهیم اشکال دارد به این معنا که فقط اگر نائب پول برای حج گرفته باشد فوت مزبور کافی است. و هکذا اگر حجش حجه الاسلام نباشد باز هم مجزی نیست (مثلا در حج نذری نائب شده است) نتیجه این است اجزاء مخصوص حجه الاسلامی است که در ازایش از منوب عنه پول هم بگیرد.

صاحب عروه عکس کلام امام را دارد و می گوید بین حج تبرعی و پولی و بین حجه الاسلام و غیرها فرق نیست و غالب محشین عروه هم با صاحب عروه موافقند (بجز امام که در حاشیه ی عروه هم همین اشکال را مطرح می کند)

نقول: باید دید که آیا ادله ی ما اطلاق دارد یا نه.

یکی از ادله ی ما روایاتی بود که در باب اصیل وارد شده بود که اگر شخص اصیلی که برای خودش حجه الاسلام به جای می آورد بعد از احرام و دخول حرم بمیرد حجه الاسلام او صحیح است. ما از حج اصیل الغاء خصوصیت کردیم و به نائب سرایت دادیم دلیل ما در الغاء خصوصیت این بود که هر کاری که اصیل می کند اگر برایش مجزی باشد نائب هم اگر همان کار را بکند کافی است و همانطور که اگر خود اصیل در صورت فوت بعد از احرام و دخول حرم حجش مجزی است این صورت در نائب هم مجزی می باشد حال چه نائب اجرتی گرفته باشد و یا حجش تبرعی باشد.

ص: ۱۷۷

و به بیان دیگر گفتیم که عمل نائب در حکم عمل منوب عنه است و اگر منوب عنه خودش حج را به جا می آورد و بعد از احرام و دخول حرم فوت می کرد حجش مجزی بود هکذا نائب چه پول گرفته باشد و چه تبرعی از طرف کسی حج به جا آورده باشد.

حال آیا اجزاء در صورت احرام و دخول حرم فقط مخصوص نیابت در حجه الاسلام است یا نیابت در غیر آن را هم شامل می شود؟

برای حل این سؤال باید به روایات باب ۲۶ مراجعه کنیم

باب ۲۶ از ابواب وجوب حج

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ ضُرَیْسٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ فِی رَجُلٍ خَرَجَ حَاجّاً حَجَّهَ الْإِسْلَامِ فَمَاتَ فِی الطَّرِیقِ فَقَالَ إِنْ مَاتَ فِی الْحَرَمِ فَقَدْ أَجْزَأَتْ عَنْهُ حَجَّهُ الْإِسْلَامِ وَ إِنْ مَاتَ دُونَ الْحَرَمِ فَلْیَقْضِ عَنْهُ وَلِیُّهُ حَجَّهَ الْإِسْلَامِ.

سند این روایت صحیح است.

و این روایت در مورد حجه الاسلام است نه غیر آن مانند حج نذری.

حدیث ۲: وَ بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ بُرَیْدٍ الْعِجْلِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ رَجُلٍ خَرَجَ حَاجّاً وَ مَعَهُ جَمَلٌ لَهُ وَ نَفَقَهٌ وَ زَادٌ فَمَاتَ فِی الطَّرِیقِ قَالَ إِنْ کَانَ صَرُورَهً ثُمَّ مَاتَ فِی الْحَرَمِ فَقَدْ أَجْزَأَ عَنْهُ حَجَّهُ الْإِسْلَامِ

سند این روایت صحیح است. و این هم در مورد حجه السلام است و از غیر آن ساکت است.

حدیث ۴: مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْمُفِیدُ فِی الْمُقْنِعَهِ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ ع مَنْ خَرَجَ حَاجّاً فَمَاتَ فِی الطَّرِیقِ فَإِنَّهُ إِنْ کَانَ مَاتَ فِی الْحَرَمِ فَقَدْ سَقَطَتْ عَنْهُ الْحَجَّهُ فَإِنْ مَاتَ قَبْلَ دُخُولِ الْحَرَمِ لَمْ یَسْقُطْ عَنْهُ الْحَجُّ وَ لْیَقْضِ عَنْهُ وَلِیُّهُ.

این روایت که مرسله ی مفید است اطلاق دارد و همه ی حج ها را شامل می شود ولی مشکل آن این است که مرسله است و اینکه مرحوم مفید به احتمال قوی همان روایات قبلی را به این شکل نقل کرده است.

تا اینجا از این روایات متوجه شدیم که حکم مزبور مختص به حجه الاسلام است و به بیان دیگر حکم غیر از حجه الاسلام بیان نشده است تا مورد را به آن سرایت دهیم.

بله اگر معیار را موثقه ی اسحاق بن عمار قرار دهیم چون این روایت اطلاق دارد غیر حجه الاسلام را هم شامل می شود زیرا آنچه در روایت اسحاق بن عمار است حج استیجاری است ولی از نظر حجه الاسلام و غیر آن اطلاق دارد و ما به همین اطلاق اخذ می کنیم. البته کسی می تواند به روایت اسحاق بن عمار عمل کند که اشکالات سابقه را بتواند حل کند از این رو به نظر ما این روایت هم معمول بها نیست.

خلاصه آنکه بین تبرع و استجاری فرقی نیست اما نمی توانیم حکم مزبور را از حجه الاسلام به غیر آن تسری دهیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۱۳ آذر ماه ۸۷/۰۹/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

ص: ۱۷۹

در بحث اخلاقی هفته به روایتی از پیغمبر اکرم که در مورد مدارا کردن با مردم است می پردازیم. در این درس انسان ها را به پنج گروه تقسیم می کنیم و می گوئیم که به حکم عقل باید با چهار گروه مدارا کرد.

در بحث فقهی به مسئله ی پنجم می رسیم که اگر کسی بعد از احرام و دخول حرم فوت کند آیا مستحق کل اجرت است یا به همان نسبت از عملی که انجام داده است باید اجرت را دریافت کند.

امام این مسئله را به سه صورت تقسیم می کند و حکم هر یک را بیان می کند.

و اما تمام بحث:

بحث اخلاقی:

در بحث اخلاقی این هفته به دو حدیث از باب ۱۲۱ از ابواب آداب العشره در وسائل الشیعه اشاره می کنیم که از پیغمبر اکرم

نقل شده است:

حدیث ۴: عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ یَکُنْ فِیهِ لَمْ یَتِمَّ لَهُ عَمَلٌ (کارش به سامان نمی رسد) وَرَعٌ یَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِی اللَّهِ (ورعی که او را از گناه باز دارد) وَ خُلُقٌ یُدَارِی بِهِ النَّاسَ (اخلاقی که با مردم مدارا کند) وَ حِلْمٌ یَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ (حلمی که با آن در جهل جاهل را از بین ببرد)

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمَرَنِی رَبِّی بِمُدَارَاهِ النَّاسِ کَمَا أَمَرَنِی بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ.

ص: ۱۸۰

مسئله ی مدارا با مردم در زندگی اجتماعی انسان بسیار مهم است و در باب فوق در وسائل ده روایت در این مورد وارد شده است.

برای توضیح این روایت باید گفت که مردم به چند گروه تقسیم می شوند:

گروه اول: افرادی هستند که بی سواد و یا کم سواد هستند و از تربیت کافی برخوردار نمی باشند و یا کم سن و سال و بی تجربه هستند. اگر اینها در برابر انسان مرتکب کار خلافی شوند و ادای احترام نکنند از آنها انتظاری نمی رود. عقل در اینجا انسان را به حلم و مدارا کردن امر می کند. گروه دوم: کسانی هستند که هم تجربه دارند و هم از سواد و تربیت نسبی برخوردار هستند ولی در شرایط بدی قرار گرفته اند مثلا دچار مصیبت شده اند و یا دچار بیماری و یا ورشکستگی شده اند از اینها هم نمی توان انتظار داشت. گروه سوم: کسانی هستند که از تجربه، سواد و تربیت خوب برخوردارند و حالت استثنائی هم ندارند ولی هرچند برخورد بد با انسان کرده اند ولی کارهای خوب زیادی هم دارند مثلا اهل جبهه بوده و یا جزء خیرین می باشند در این مورد هم عقل می گوید که به دلیل کارهای خوبشان انسان عمل ناشایسته اشان را نادیده بگیرد. گروه چهارم کسانی هستند که علاوه بر مورد فوق کار خوب قابل توجهی هم ندارند ولی انسان بد سابقه ای نیستند انسان از آنها هم می تواند صرف نظر کند و این مورد را نادیده بگیرد. گروه پنجم کسانی هستند که فرقشان با مورد قبل این است که در بدرفتاری و اهانت، سوء سابقه هم دارند. در این مورد باید برخورد کرد و البته نه با مقابله به مثل بلکه باید به شکلی شرشان را دفع کرد.

ص: ۱۸۱

اکثریت مردم در گروه چهارگانه ی اول هستند و گروه پنجم جزء اقلیت می باشند. اکثر طلاق ها به هم خوردن رفاقت ها و مسائل دادگاهی به دلیل عدم مدارا می باشد مخصوصا در دنیای امروز که برخوردها زیاد شده است و مدارا کردن هم باید قوی تر باشد.

وقتی به حالات پیغمبر اکرم و معصومین و اصحاب علی علیه السلام مانند مالك اشتر برخورد می کنیم باید به دید عبرت به آن وقایع بنگریم

مثلا داستان مردی سبزی فروش که بسته ی سبزی گندیده را به سوی مالك انداخت و وقتی مردم به او گفتند که او مالك بن اشتر بود هراسان دنبال مالك آمد و دید در مسجد است که دو رکعت نماز برای او بخواند که خدا او را ببخشد.

و یا داستان برخورد مرد شامی با امام حسن مجتبی که بعد از آنهم دشنام به حضرت با دیدن محبت حضرت به راه راست هدایت شد.

و یا داستان پیغمبر در جنگ احد که فرمود: (اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون.) و امثال آن که همه برای عمل کردن است.

بحث فقهی:

در مسئله ی چهارم گفتیم که نائب اگر بعد از احرام و دخول حرم از دنیا برود حج از منوب عنه ساقط می شود ولی سؤال این است که آیا مستحق تمام اجرت است یا نه زیرا پول برای این بود عمل را تا آخر انجام دهد ولی او بعد از احرام و دخول حرم فوت کرده است.

امام در این مسئله تبعا للعروه سه صورت مطرح کرده است.

ص: ۱۸۲

مسأله ۵: (فرع اول:) لو مات الأجير بعد الاحرام و دخول الحرم يستحق تمام الأجره إن كان أجيرا على تفريغ الذمه كيف كان (به نائب گفته اند که این پول را بگیر و به هر شکل که شده دین میت را ادا کن). (فرع دوم:) و بالنسبه إلى ما أتى به من الأعمال إذا كان أجيرا على نفس الأعمال المخصوصه (اگر بر انجام خود اعمال حج اجیر شده باشد به همان نسبت که انجام داده است مستحق اجرت است) و لم تكن المقدمات داخله في الإجاره (مثلا برای طی طریق به مکه پولی را دریافت نمی کند) و لم يستحق شيئا حينئذ إذا مات قبل الاحرام و أما الاحرام فمع عدم الاستثناء داخل في العمل المستأجر عليه و الذهاب إلى مكه بعد الاحرام و إلى منى و عرفات غير داخل فيه و لا يستحق به شيئا (فرع سوم:) و لو كان المشي و المقدمات داخلا في الإجاره فيستحق بالنسبه إليه مطلقا و لو كان مطلوبا من باب المقدمه...

فرع اول این است که فقط اجیر شده است که ذمه ی میت را پاک کند در این مورد شکی نیست که اگر بعد از احرام و دخول حرم بمیرد ذمه ی منوب عنه فارغ شده و نائب مستحق کل اجرت است.

فرع دوم این است که اجیر بر اعمال حج است نه مقدمات از این رو برای مقدمات پولی نباید بگیرد و اگر بعد از احرام و دخول حرم بمیرد فقط به اندازه ی عمل احرام به او پول می دهند.

فرع سوم این است که هم اجیر بر مقدمات می باشد و هم بر انجام عمل و اینجا هم به همان نسبت مستحق اجرت است.

در این مسئله باید به سه نکته توجه کرد:

علماء بعضا تصریحا و یا تلویحا گفته اند که این مسئله نص خاص ندارد و ما باید با قواعد باب اجاره این مسئله را حل کنیم و این تفصیلات هم بر اساس قواعد باب اجاره است.

نکته ی دوم این است که بحث گاه در مقام ثبوت است و گاه اثبات. در مقام ثبوت این سه فرع وجود دارد ولی در مقام اثبات کسانی که امروز برای حج اجیر می گیرند و به قید و شرطی تصریح نمی کنند به کدام یک از این سه مورد حمل می شود.

نکته ی دیگر این است که آیا در حج اعمال جزء جزء و به تنهایی فایده دارد و یا آنکه آنچه مفید فایده است مجموع اعمال است مثلا اگر کسی بعد از احرام از انجام اعمال دست بکشد و بگردد آیا می توان گفت که او به همان نسبت مستحق است؟

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۱۷ آذر ماه ۸۷/۰۹/۱۷

Your browser does not support the audio tag.

خلاصه ی بحث:

بحث در این بود که اگر نائب بعد از احرام و دخول حرم فوت کند ذمه ی منوب عنه بریء می شود حال سخن در مسئله ی پنجم در این است که آیا اجیر مالك کل اجرت می شود یا بعض آن.

امام مسئله را سه قسمت کرده است و محقق نراقی چهار صورت.

در مقام بیان دلیل ابتدا سراغ قواعد باب اجاره می رویم و به روایات آن اشاره می کنیم.

ص: ۱۸۴

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی پنجم است. سخن در دین بود که اگر کسی بعد از احرام و دخول حرم فوت کند حجش قبول است حال در این مسئله بحث در این است که آیا او مالک کل اجرت است و یا اینکه به همان مقدار که عمل را انجام داده است مستحق اجرت می باشد.

امام در اینجا سه صورت را مطرح کرده است:

صورت اول در مورد کسی است که اجیر شده است تا در مقابل اخذ اجرت ذمه ی منوب عنه را بری کند. صورت دوم در مورد اجیری است که بر خود اعمال حج اجیر شده باشد که تک تک اعمال تفصیلا و یا اجمالا مورد نظر بوده است. در این صورت طبق فرض مقدمات در مورد اجاره داخل نیست. صورت سوم در مورد اجیری است که علاوه بر مورد فوق بر خود

مقدمات هم اجیر شده باشد.

البته باید توجه داشت این بحث ها در مقام ثبوت است. بعد در مقام اثبات سخن خواهیم گفت که امروزه کسانی که برای حج اجیر می گیرند و به قید و شرطی هم تصریح نمی کنند فعلشان به کدام یک از این سه مورد حمل می شود.

اقوال در مسئله:

مرحوم نراقی در مستند جل ۱۱ ص ۱۲۴ تا ۱۲۷ در اینجا کلام مفصلی دارد و این مسئله را به چهار قسم تقسیم می کند که خلاصه ی آن چنین است: انه لو مات النائب فاما یکون قبل العمل المبریء للذمه او بعده و علی الثانی اما یکون قبل الاتیان بجمیع المناسک او بعده و علی الثانی اما ان یکون قبل الشروع فی العود او بعده.

ص: ۱۸۵

اما صورت اول: اگر فقط بر افعال حج اجیر شده باشد نه بر مقدمات اصلا استحقاق اجرت ندارد و از آن به قولا واحدا تعبیر می کند. بعد می گوید: در همین صورت اگر بر انجام مقدمات هم اجیر شده باشد و در حالی که هنوز به میقات نرسیده است بمیرد در این صورت هم علی الاظهر الاشهر استحقاق اجرت ندارد ولی از جمعی نقل می کند که اجیر نسبت به ذهاب، مستحق اجرت است خلافا للمحکی عن النهایه و الکافی والمقنعه و المهذب و الغنیه فقالوا: بانه یستحق مع الاطلاق بالنسبه ما فعل من الذهاب و بعضی گفته اند که او با آنکه مرده است اجرت عود را هم مستحق است.

اما صورت دوم که بعد از عمل مبری للذمه (بعد از احرام و دخول حرم) فوت کند: فالمشهور انه یستحق الجمیع و لا یستعاد منه شیء و عن الخلاف اجماع اصحابنا علیه و خالف فی المدارك و قال: که اگر اجیر بر حج مبری ذمه باشد باید کل پول را به او داد و اگر اجیر بر اعمال شده باشد باید به همان نسبت به او پول دهند. (فتوای امام.)

صورت سوم که قبل از عود جمیع اعمال را به جا آورده باشد و بعد فوت کرده باشد که می گوید کل اجرت را مالك می شود و بعضی گفته اند که هزینه ی عودش کم می شود.

صورت چهارم آن است که فرد بعد از اتمام عمل و هنگام برگشت فوت کرده باشد که می گوید این هم مانند فرع قبل است.

ص: ۱۸۶

ادله ی مسئله:

ابتدا به سراغ قواعد باب اجاره می رویم و بعد اگر روایاتی در این مورد باشد مطرح می کنیم.

قواعد باب اجاره می گوید بر هر چیز که فرد اجیر می شود اگر تمام فعل مستاجره را انجام دهد مالک اجرت آن می شود از این رو اگر فرد، اجیر شود بر اینکه ذمه ی منوب عنه را بری کند (نه بر انجام تفصیلی کل اعمال حج) و بعد از احرام و دخول حرم فوت کند مالک کل اجرت است و اگر اجیر بر اعمال شود مالک کل نیست.

همچنین در باب اجاره آمده است که اگر کسی اجیر شود ولی کل فعل مستاجره را انجام ندهد خود دو صورت دارد:

۱. صورت اول این است که این مقدار که انجام شده است مفید فایده است مثلا کسی ماشینی کرایه کرد که رانندای او را به مشهد ببرد حال هنگام رسیدن به شاهرود ماشین خراب شد. از آنجا که این مسیری را که رفته است مفید فایده است می گوییم: اجیر (راننده) بالنسبه مالک اجرت می شود و می گویند که کرایه ی قم تا مشهد چه قدر است و چه مقدار را فرد رفته است و به همان نسبت کم می شود.

۲. ولی گاه آن مقدار که انجام می شود مفید فایده نیست مثلا در میان اتوبان قم و تهران ماشین خراب شود که اگر وسط راه کسی او را سوار کند همان اجرت قم تا تهران را می گیرد در اینجا فرد اجیر از اجرت چیزی مالک نیست. و یا مثلا کسی اجیر بر روزه گرفتن شده است و تا ظهر امساک کرده است و بعد نه در این مورد او استحقاق هیچ مالی را ندارد.

ص: ۱۸۷

و اما در روایات هم به این امر عنایت شده است:

در جلد ۱۳ وسائل کتاب الاجاره باب ۱۲ حدیث ۱.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ إِنِّي كُنْتُ عِنْدَ قَاضٍ مِنْ قُضَاةِ الْمَدِينَةِ وَ أَتَاهُ رَجُلَانِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي اكْتَرَيْتُ مِنْ هَذَا دَابَّةً لِيُبَلِّغَنِي عَلَيْهَا مِنْ كَذَا وَ كَذَا إِلَى كَذَا وَ كَذَا بِكَذَا وَ كَذَا فَلَمْ يُبَلِّغْنِي الْمَوْضِعَ فَقَالَ الْقَاضِي لِصَاحِبِ الدَّابَّةِ بَلَّغْتَهُ إِلَى الْمَوْضِعِ فَقَالَ لَا قَدْ أَعْيَتْ دَابَّتِي (دابه ام وا ماند) فَلَمْ تَبْلُغْ فَقَالَ لَهُ الْقَاضِي لَيْسَ لَكَ كِرَاءٌ إِذَا لَمْ تُبَلِّغْهُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي اكْتَرَى دَابَّتَكَ إِلَيْهِ قَالَ فَدَعَوْتُهُمَا إِلَيَّ فَقُلْتُ لِلَّذِي اكْتَرَى لَيْسَ لَكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَنْ تَذْهَبَ بِكِرَاءِ دَابَّةِ الرَّجُلِ كُلِّهِ وَ قُلْتُ لِلْآخَرِ يَا عَبْدَ اللَّهِ لَيْسَ لَكَ أَنْ تَأْخُذَ كِرَاءَ دَابَّتِكَ كُلَّهُ وَ لَكِنِ انْظُرْ قَدْرَ مَا بَقِيَ مِنَ الْمَوْضِعِ وَ قَدْرَ مَا أَرْكَبْتَهُ فَاصْطَلِحَا عَلَيْهِ فَفَعَلَا.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۱۸ آذر ماه ۸۷/۰۹/۱۸

Your browser does not support the audio tag.

خلاصه ی بحث:

بحث در مسئله ی پنجم است که نائب که بعد از احرام و دخول حرم فوت کرده است آیا مالک تمام اجرت است یا بعضی از آن.

طبق قواعد باب اجاره گفتیم که اگر اجیر مطابق اجاره، عمل را تمام کرده باشد مالک کل اجرت است و اگر بعضی از آن را تمام کرده باشد اگر آن بعض مفید فایده باشد به همان مقدار مالک اجرت است و الا مالک چیزی نخواهد بود.

ص: ۱۸۸

به نظر ما اگر آنچه انجام داده است مفید فایده است به همان نسبت از اجره المسمی را مالک است نه اجره المثل را.

ما در مورد حج قائلیم که اعمال حج واحد یکپارچه است از این رو اگر نائب برای انجام خود اعمال حج اجیر شده باشد (نه صرف بریء کردن ذمه ی منوب عنه) و بعد از دخول حرم فوت کند مالک چیزی نیست بله اگر در این فرض فرد دیگری بیاید و اعمال باقی مانده را نیابتا انجام دهد و تمام کند چون اعمال حج تماما انجام شده است فرد اول مالک همان مقدار که انجام داده است می باشد.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی پنجم از مسائل نیابت در حج بود که اگر نائب بعد از احرام و دخول حرم فوت کند (که بدین وسیله ذمه ی منوب عنه بری می شود) آیا مستحق تمام اجرت است یا نه؟

گفتیم که در مقام ثبوت ابتدا باید این امر را طبق قواعد بررسی کنیم و از این رو سراغ قواعد باب اجاره رفته بیان داشتیم که اگر اجیر کل عمل را مطابق اجاره انجام دهد مستحق کل اجاره است ولی اگر بعض آن را بجا آورد اگر آن مقدار را که انجام داده است مفید فایده باشد به همان نسبت مالک اجرت است و گر نه مالک هیچ پولی نیست مثلا با کسی قرارداد بستیم که شهرکی را برای ما بسازد و حال فرد نصف خانه ها را ساخت و به هر دلیلی نتوانست کار را تمام کند آنچه را انجام داده است مفید فایده است و به همان اندازه مالک اجرت می باشد.

ص: ۱۸۹

از این بیان جواب این اشکال که بعضی از بزرگان در کتاب حج ایراد کرده اند که قرارداد روی مجموع من حیث المجموع بوده است و آن مجموع انجام نشده است و از این رو اجیر مستحق هیچ پولی نیست داده می شود:

جواب ما این است که در معاملات اعم از بیع، اجاره، جعاله و سایر موارد اراده های شخصی معیار نیست بلکه معیار در نظر عقلاء نوعی می باشد یعنی نوعا اگر بگویند ما یملك و ما لا یملك را فروخته است و هر کدام هم قیمتی داشته باشد فرد به اندازه ی ما یملك مستحق اجرت است و اجیر کننده نمی تواند بگوید که اراده ی من بر این بود که کلا ما یملك فروخته شود و یا مثلا در ساختن شهرکی که ۵۰۰ خانه دارد و فرد ۳۰۰ خانه را ساخته است مثلا اجیر کننده نمی تواند بگوید که من روی عدد ۵۰۰ نذر کرده بودم و حال چون نذرم ادا نمی شود پولی به او نمی دهم. عقلاء در این مورد حکم می کنند که نظر شخص او معیار نیست و باید به همان نسبت پول را به اجیر بدهد.

علاوه بر حدیث دیروز به حدیث دیگری هم اشاره می کنیم:

جلد ۱۳ وسائل کتاب الاجاره باب ۳۵ حدیث ۱

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِی شُعَیْبٍ الْمَحَامِلِیِّ الرِّفَاعِیِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ قَبَّلَ رَجُلًا حَفْرَ بِئْرٍ عَشْرَ قَامَاتٍ (یعنی اجاره داد مردی را که به اندازه ی ده قامت بئری را حفر کند) بِعَشَرَهِ دَرَاهِمَ فَحَفَرَ قَامَهً ثُمَّ عَجَزَ فَقَالَ لَهُ جُزْءٌ مِنْ خَمْسَهٍ وَ خَمْسِینَ جُزْءاً مِنَ الْعَشَرَهِ دَرَاهِمَ.

عباس بن معروف و ابی شعیب و ما بقیه ی رجال حدیث همه از ثقات هستند.

در این حدیث امام می فرماید که ده درهم را باید پنجاه و پنج قسمت کند و یک قسمت را به فرد بدهند زیرا قامت دوم در حفر چاه دو برابر قامت اول زحمت دارد و قامت سوم سه برابر و هکذا و اگر ۱ را به ۲ و ۳ و هکذا تا ۱۰ با هم جمع کنیم ۵۵ می شود.

روایت دوم همین باب هم مانند همین روایت است.

بعضی تصور کرده اند که این دو روایت از باب تعبد است ولی طبق بیان ما کلام امام عقلائی است و مطابق قاعده است زیرا در حفر چاه ذات اجزاء مقصود بوده است و هر جزء فایده ی مخصوص خود را داشته و امام آن فوائد را در نظر گرفته است و از آنجا که هر چه چاه عمیق تر می شود زحمتش بیشتر است سهم آن هم بیشتر می شود.

بقی هنا امران:

در موردی که عمل ناقص است آیا باید اجرت اجیر را به نسبت اجره المثل بدهیم یا اجره المسمی. اجره المسمی همان مبلغ مورد اجاره است مثلا ده میلیارد برای ساختن شهرک.

بعضی گفته اند که چون طبق قرار داد عمل اجیر تکمیل نشده است اجره المسمی باطل می شود و فرد فقط به همان مقدار که کار کرده است مستحق اجره المثل است.

جواب آن این است که اجره المسمی باطل نیست زیرا نیت شخصی در اینجا کارساز نیست و عقلاء عمل او را تجزیه می کند و از باب اقل و اکثر استقلالی به آن نگاه می کند

دوم اینکه این بعض می گویند: چون کل عمل طبق قرارداد تکمیل نشده است و اجره المسمی باطل است و باید سراغ اجره المثل رویم ولی ما می گوئیم عقد نسبت به آنچه انجام شده است صحیح است و نسبت به آنچه باقی مانده است باطل است و عقلاء در این موارد عقد را به عقود تجزیه می کنند و به تعبیر دیگر به آن از قبیل عام افرادی می نگرند نه عام مجموعی مثلا در شهرک سازی به هر کدام از ۵۰۰ خانه مستقلا نگاه می کنند و هر کدام را مانند یک عقد جداگانه ملاحظه می کنند.

ان قلت: ما در اینجا باید قائل به خیار تبعض صفقه شویم زیرا مقداری از معامله انجام شده است و مقداری نشده است و مستاجر می تواند معامله را با اجرای این خیار فسخ کند.

قلنا: اینجا جای خیار تبعض صفقه نیست آن خیار در جائی جاری است که عین موجود باشد ولی اگر فرد ما یملک را مصرف کرده باشد دیگر جائی برای این خیار وجود ندارد در ما نحن فیه هم فرد حدود ۳۰۰ خانه را ساخته است و عمل انجام شده است و نمی شود آن را نادیده گرفت و منفعت هم استیفاء شده است.

حال این مسئله را به باب حج سرایت می دهیم که اگر جزئی از اعمال حج را انجام داده است اگر این جزء دارای منفعت مستقله باشد عمل حج را تجزیه می کنیم و دو روایت هم مؤید ما است و اگر آنچه به جا آورده شده است منفعت مستقله ندارد مانند خواندن یک رکعت نماز و مرحوم شد او مالک چیزی نیست.

با این بیان در مقام ثبوت سه شق مزبور را بررسی می کنیم

اگر فرد برای افراغ ذمه اجیر شـده باشد چون فرد که بعد از احرام و دخول حرم فوت کرده است و ذمه ی منوب عنه فارغ شده است اجیر مالک کل پول است.

و اما اگر اجیر بر اعمال شـده باشد و مقدمات را داخل نکرده باشد و هکذا اگر اجیر علاوه بر اعمال بر انجام مقدمات هم اجیر شده باشد می گوئیم: حج مانند ساختن شـهرک و یا حفر چاه نیست که هر جزئش یا یک منفعت مستقله داشته باشد بلکه حج مانـند نماز است و حقیقت واحـده دارد در این صورت اگر بعـد از احرام و دخول حرم فوت کند هیچ پولی را طلب ندارد زیرا او اجیر نشـده بود که ذمه ی میت را بریء کنـد بلکه بر اعمال اجیر شده بود من می خواسـتم که میت از انجام تمام اعمال بهره منـد شود و اعمال آن هم واحـد به هم پیوسـته است ماننـد جائی که کسـی عمل حج را انجام دهد و عمدا در وسط کار آن را رها کند که مالک هیچ پولی نخواهد بود.

حال اگر اجیر شـده باشـد که مقدمات را هم انجام دهد باز هم می گوئیم که مقدمه به تنهائی مهم نیست بلکه عمل حج اصـل کار است و آن هم واحد به هم پیوسته است مثلا اگر کسی برای نماز و وضوی آن پول بگیرد و حال بعد از وضو گرفتن فوت کند مالک چیزی نیست.

و هکـذا در صورت چهارم در کلام مسـتند که عود را هم ضـمیمه کرده بود که باز آن هم دردی را دوا نمی کنـد مانند اینکه اگر نماز باطل باشد تعقیبات نماز هم مشکل را حل نمی کند.

فقط یک راه باقی است و آن این است که در بعضی از روایات آمده است که تا آنجا که اعمال حج را انجام داده و از دنیا رفته است فرد دیگری را پیدا می کنند که اعمال را انجام دهد از این رو چون عمل کامل و مفید است او هم مالک همان مقدار از اعمال است که انجام داده است. و انشاء الله این روایات را بعدا مطرح می کنیم.

تا اینجا فقط سخن از مقام ثبوت بود و بعد باید دید که در مقام اثبات مردم که اجیر می گیرند در حقیقت به کدام قسم ناظر است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۲۰ آذر ماه ۸۷/۰۹/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث

در حدیث اخلاقی امروز به روایتی که از امام علیه السلام خطاب به فرزندش محمد حنفیه است اشاره می کنیم در این حدیث امام فرزندش را به حسن معاشرت با مردم و گذشت کردن توصیه می کند.

در بحث فقهی به ادامه ی مسئله پنجم می پردازیم که نائبی که بعد از احرام و دخول حرم فوت کرده است که حجش از منوب عنه مجزی است آیا مستحق کل اجرت است یا بخشی از آن.

ابتدا مسئله را طبق قواعد باب اجاره حل کرده سپس به مقام تسری می دهیم. ادعا شده است که در این مقام روایتی وجود ندارد ولی ما به روایاتی دست یافته ایم که می توان از آنها برای مقصود خود استفاده کنیم.

:

و اما تمام بحث:

ص: ۱۹۴

در بحث اخلاقی امروز به سراغ حدیث هشتم از باب ۱۲۱ وسائل باب العشره می رویم.

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي وَصِيَّتِهِ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ فی حدیث: وَ اعْلَمْ أَنَّ رَأْسَ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُدَارَاةُ النَّاسِ وَ لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يُعَاشِرُ بِالْمَعْرُوفِ مَنْ لَا بُدَّ مِنْ مُعَاشَرَتِهِ حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ إِلَى الْخَلَاصِ مِنْهُ سَبِيلًا فَإِنِّي وَجَدْتُ جَمِيعَ مَا يَتَعَايَشُ بِهِ النَّاسُ وَ بِهِ يَتَعَاشَرُونَ مِلْءَ مِكْيَالٍ ثُلُثَاهُ اسْتِحْسَانٌ وَ ثُلُثُهُ تَغَافُلٌ.

ایمان زائیده ی عقل است و کسی که استدلالات عقلی را کنار گذاشته اند در اثبات خداوند به مشکل می افتند از این رو امیر مؤمنان در این حدیث به فرزندش محمد بن حنفیه می گوید: مهمترین برنامه ی عقلی بعد از ایمان به خداوند مدارا کردن با مردم است و کسی که گرفتار کسی می شود که فرد خوبی نیست و انسان مجبور می شود که با او معاشرت کند باید با چنین

شخصـی مدارا کند تا خداوند او را از شر او خلاص کند. (هرچند مدارا کردن توأم با مشکلات است ولی در این مورد بهترین راه است.)

سپس می فرمایـد: تمام آنچه مردم بوسـیله ی آن می توانند با هم زندگی کنند و معاشـرت نمایند است عبارت است از (مِلْ ءَ مِكْيَالٍ ثُلُثَاهُ اسْتِحْسَانٌ وَ ثُلُثُهُ تَغَافُلٌ) یعنی تمام اصول معاشـرت با مردم به پیمانه ای بر می گردد که دو سوم آن دنبال نیکی ها رفتن است و یـک سـوم آن این است که انسـان خودش را به تغافـل و فراموشـی بزنـد. و در احـادیث دیگر آمـده است (مِلْ ءَ مِكْيَالٍ فطنه اسْتِحْسَانٌ وَ ثُلُثُهُ تَغَافُلٌ) یعنی دو سوم هوشیاری است و یک سوم آن خود را به غفلت زدن است.

ص: ۱۹۵

توضیح اینکه اگر انسان بخواهد در همه ی موارد با موشکافی وارد شود در زندگی دچار دردسر می شود.

به چند نمونه از کار علماء بزرگ اشاره می کنیم: معلم استاد ما کسی بود در شیراز که صاحب رساله و بسیار مقدس و متدین و گهگاه مراجعات مالی به او می شد از قضا یک روز و فردی که دست تنگ شده بود نامه ای پر از بد و بیراه به او نوشت که چرا به او فلان مبلغ را نداده است او نامه را در پشت کتاب ها انداخت و بعد پول قابل ملاحظه ای به او داد و گفت شما مشکلی داشتی و من نامه ات را انداختم و این هدیه را بگیر. او خیال کرد که آقا نامه را نخوانده است و بسیار خوشحال شد. در اینجا آن عالم مشکل را حل کرد بدون اینکه عکس العملی نشان دهد.

فرد دیگر هم به یکی از مراجع بزرگی از نجف نامه ای پر از دشنام نوشت و در آن خواست که نصف کرایه ی خانه اش را بدهد آن عالم این نامه را خواند و به جای عکس العمل نشان دادن گفت اگر ما نصف آن را به او بدهیم نیم دیگر را از کجا تأمین می کند؟ باید همه را به او بدهیم.

اگر انسان بخواهد با مردم یک و دو بکند تا آخرین حق خود را بگیرد امکان پذیر نیست. کسی نزد امام صادق آمد و حضرت به او فرمود: شنیدم که با رفیقت بدرفتاری کردی او گفت خیر بلکه تا آخرین دینار طلب خودم را از او گرفتم. حضرت فرمود همین کار هم نمونه ای از بدرفتاری است.

اینکه خداونـد می فرمایـد: (أُولئِکَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسابِ) (رعد /۱۸) یعنی خداونـد گـاه در مورد این افراد سـخت گیر تا آخرین ذره ی اعمالشان را حساب رسی می کند.

بـا احسان و تغافل انسان می توانـد با افراد تنـدخو و کسـی که گرفتار مشـکلی شـده است و کنترل خود را از دست داده اسـت زندگی آبرومندتری داشته باشد.

حتی باید با دشـمنان هم در آنجا که ضرورت ندارد مدارا کرد. البته اگر بخواهد ریشه ی اسلام را هدف قرار دهد باید به نحو احسن با آنها بخورد نمود ولی در مواردی که مربوط به مشکلات شخصی می شود باید با مدارا کردن با آن برخورد کرد.

بحث فقهی:

بحث در مسئله ی پنجم در این بود که اگر نائب بعد از احرام و دخول حرم فوت کند که گفتیم حجش قبول است و منوب عنه بریء الذمه می شود آیا مستحق کل پول حج است یا به همان نسبت که حج را انجام داده است.

طبق قواعـد باب اجاره گفتیم که اگر اجیر بر افراغ ذمه شـده باشـد کل پول را مسـتحق است ولی اگر بر نفس اعمال اجیر شده باشـد چون اعمـال حـج یـک واحـد به هم پیوسـته است ماننـد اجزاء نماز اگر وسط کار آن را ناتمام بگـذارد چیزی از پول را اسـتحقاق نـدارد بله اگر نائب دیگری پیـدا کننـد که ما بقی را انجام دهـد در این مورد چون آنچه انجام داده است مفیـد فایده است به نسبت عملش مستحق اجرت است.

با این بیان روشن شـد که اگر آن مقـدار از عملی را که انجام داده است مفیـد فایده باشد مانند جائی که بعد از احرام و دخول حرم فوت کرده باشـد که فایـده ی آن افراغ ذمه ی منوب عنه است اینجـا به همان انـدازه که عمل را انجام داده است مسـتحق است (اگر نائب بر برائت ذمه بود کل را مالک بود)

ص: ۱۹۷

معروف در میان بزرگان این است که این مسئله روایت ندارد و باید طبق همان قواعد مسئله را بررسی کرد

ولی ما به روایاتی برخورد کردیم که شاید بتوان از آنها برای این مسئله استفاده کرد از جمله روایت ۵ باب ۱۵ از ابواب نیابت است.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رَجُلٍ حَجَّ عَنْ آخَرَ وَ مَاتَ فِي الطَّرِيقِ قَالَ قَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ لَكِنْ يُوصِي فَإِنْ قَدَرَ عَلَى رَجُلٍ يَرْكَبُ فِي رَحْلِهِ وَ يَأْكُلُ زَادَهُ فَعَلَ.

در سند این روایت عمار ساباطی موثق است و اسناد شیخ هم به او معتبر است.

این حدیث به دلالت التزامی همان را که ما از قاعده فهمیدیم را بیان می کند یعنی آنچه از پول را که تا اینجا مصرف کرده است را لازم نیست برگرداند و مابقی را به نفر دوم می دهند که اعمال را انجام دهد.

حدیث ۱ باب ۱۵: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ فَيُوصِي بِحَجَّةٍ فَيُعْطَى رَجُلٌ دَرَاهِمَ يَحُجُّ بِهَا عَنْهُ فَيَمُوتُ قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ ثُمَّ أُعْطِيَ الدَّرَاهِمُ غَيْرَهُ فَقَالَ إِنْ مَاتَ فِي الطَّرِيقِ أَوْ بِمَكَّةَ قَبْلَ أَنْ يَقْضِيَ مَنَاسِكَهُ فَإِنَّهُ يُجْزِي عَنِ الْأَوَّلِ (این حدیث را حمل کردیم به جائی که محرم شود و داخل حرم هم بشود) قُلْتُ فَإِنِ ابْتُلِيَ بِشَيْءٍ يُفْسِدُ عَلَيْهِ حَجَّهُ حَتَّى يَصِيرَ عَلَيْهِ الْحَجُّ مِنْ قَابِلٍ أَ يُجْزِي عَنِ الْأَوَّلِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ لِأَنَّ الْأَجِيرَ ضَامِنٌ لِلْحَجِّ قَالَ نَعَمْ.

این حدیث هم موثقه است.

حدیث ۵ باب ۱۵: این حدیث هم مانند مضمون حدیث قبل است و فقط می گوید: (ان مات فی الطریق) و قید بمکه را ذکر نکرده است.

سکوت امام در این دو حدیث که نگفت پول ها را برگرداند و حال آنکه در مقام بیان هم بوده است و عدم توجه دادن امام موجب به غفلت افتادن مخاطب می شود دلالت بر این دارد که او مالک اجرت است خصوصا که بیش از هشتاد درصد پول را چه بسا می بایست بر می گرداند.

تم الکلام فی مقام الثبوت و انشاء الله در جلسه ی بعد سراغ مقام اثبات می رویم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۲۳ آذر ماه ۸۷/۰۹/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در مسئله ی پنجم به این نکته رسیدیم که اگر نائب بعد از احرام و دخول حرم فوت کند آیا کل اجرت را مستحق است یا بعض آن را.

اکنون به مقام اثبات می رسیم که نوع مردم که نائب می گیرند و شرط خاصی هم در ضمن آن اضافه نمی کنند حجشان به افراغ ذمه منصرف است و در مورد فوق مالک تمام اجرت هستند.

سپس می گوئیم که معیار در استحقاق اجرت اتیان حج به شکل صحیح است نه اینکه معصیتی هم مرتکب نشود و یا حج را ناقص انجام ندهد که در صورت عدم شرط نائب با صرف صحیح انجام دادن حج (هرچند معصیت مرتکب شود یا نقصانی در حج انجام دهد) مالک اجرت است.

ص: ۱۹۹

اگر نائب جزئی از حج را فراموش کند باید آن را به نیت منوب عنه بنفسه و یا با اخذ نائب اتیان کند.

و اما تمام بحث:

در مسئل ه ی پنجم به این نکته رسیدیم که اگر نائب برای افراغ ذم ه ی منوب عنه نائب شده باشد و بعد از احرام و دخول حرم فوت کند کل اجرت را مستحق است همچنین صور دیگری در کلام امام بود که آنها را بررسی و بیان کردیم که گاه اجیر بر نفس اعمال اجیر می شود و گاه مقدمات رفتن به حج داخل است و یا حتی رجوع از حرم هم در نیابت درج می شود.

کـل مطـالب تـا به حال در مقام ثبوت بوده است و اما الان به سـراغ مقام اثبات می رویم به این معنا که افرادی که امروزه نائب می گیرند و به هیچ قسم از این اقسام تصـریح نمی کنند عملشان به کدام قسم حمل می شود و اگر نائب بعد از احرام و دخول حرم بمیرد آیا باید کل پول را به او بدهند و یا نه؟

شکی در این نیست که هنگام اطلاق، امر نیابت منصـرف به افراغ ذمه می شود و اگر در عرف عقلاء بگوینـد که این فرد عمل حـج را تا دخول حرم انجام داده است از این رو نبایـد تمام پول را به او بدهند در جواب می گویند ذم ه ی منوب عنه که فارغ الذمه شده است.

اضف الی ذلک که با از دلالت التزامی دو روایت که در جلس ه ی قبل خواندیم هم این مطلب را می توانیم استفاده کنیم زیرا آن دو روایت هر دو مطلق بودنـد و در آن تصـریح به نوع خاصـی از نیـابت نشـده بود و از آنجا که امام در مقام بیان بود و در صورت لزوم استرداد اجرت، اگر امام آن را متذکر نمی شد موجب به غفلت افتادن مخاطب می شد از این رو سکوت امام این امر را تائید می کند که نائب مالک کل اجرت است.

ص: ۲۰۰

و اما الفرع الثانی من المسئل ه ی الخامسه:

امام در این مقام می فرماید: کما انه (نائب) معه (اطلاق و عدم تصریح خاص) یستحق تمام الاجره لو اتی بالمصداق الصحیح العرفی و ان کان فیه نقص مما لا یضر بالاسم نعم لو کان النقص شیء یجب قضاؤه فالظاهر انه علیه لا علی المستاجر.

مثلا کسی به وقوع اختیاری به عرفات نرسید و وقوف اضطراری را به جا آورد در اینجا حج باطل نیست هر چند به پای وقوف اختیاری نمی رسد و یا مثلا کسی طواف را فراموش کرد که باید نائب بگیرد ولی حجش صحیح است و یا در جائی ترتیب اعمال حج را به هم زد مثلا اول تقصیر کرد و بعد قربانی نمود در اینجا معصیت کرده است ولی حجش باطل نیست.

حال اگر نائب هم این عمل را با نقص انجام دهد تمام اجرت را مالك می شود چون او اجیر شده بود که حج صحیح را انجام دهد و این کار را هم کرد منتها عملش توام با نقص بود و این هم مانع محسوب نمی شود. (و البته واضح است که این در موردی است که در رابطه با انجام اعمال حج تصریح خاصی نشده باشد و الا اگر بگویند که ترتیب باید رعایت شود و یا تمام اعمال به شکل اختیاری انجام شود و امثال آن در صورت تخلف به همان مقدار از اجرت کم می شود)

دلیل این مسئله این است که الاطلاق ینصرف الی الحج الصحیح العرفی.

به نظر ما الصحیح الشرعی عبارت مناسب تری است.

ص: ۲۰۱

بقی هنا شیء: اگر نقصان قضا داشته باشد مثلا طواف را فراموش کرد باید خودش یا نائبش آن را به جا آورد حال قضاء را باید به نیت خودش به جا آورد یا به نیت منوب عنه؟ ظاهر بعضی از عبارات این است که باید به نیت خودش به جا آورد ولی واضح است که باید به نیت منوب عنه به جا آورد.

اثر آن این است که اگر نائب جزء فراموش شده را قضاء نکند اولیاء میت باید آن را به جا آورند و نائب دیگری را بگیرند که جزء فراموش شده را به جا آورد. و به همان نسبت از اجرت نائب کم می شود.

تم الکلام فی المسئله الخامسه.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۲۴ آذر ماه ۸۷/۰۹/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در این است که اگر اجیر قبل از احرام و یا قبل از دخول در حرم فوت کند آیا اجاره صحیح است یا نه.

اگر صحیح باشد ورثه ی نائب باید حج را به جا آورند و الا مال الاجاره برگردانده می شود.

(البته این حکم در صورتی است که شرط نشده باشد که حج توسط اجیر مباشره و یا در سال معینی انجام شود و در آن سال امکان گرفتن اجیر نباشد که در این صورت اجاره باطل است و مال باید برگردانده شود.)

مطابق اوفوا بالعقود و استصحاب باید بگوئیم که اجاره باطل نیست.

و اما تمام بحث:

در مسئله ی ششم بحث در این است که آیا اجاره با موت اجیر (اگر قبل از احرام یا قبل از دخول حرم از دنیا برود) باطل می شود یا نه؟

ص: ۲۰۲

اگر بگوئیم اجاره باطل می شود باید مال الاجاره برگردانده شود و ورثه ی منوب عنه برای حج کس دیگری را نائب کنند و اگر اجاره صحیح است مال الاجاره برگردانده نمی شود و ورثه ی نائب باید نائب دیگری بگیرند.

باید توجه شود که فرض در آنجا است که شرط نشده باشد که نائب حج را بالمباشره انجام دهد و یا حج در سال معینی انجام شود و در آن سال نائب دیگری پیدا نشود.

کلام امام چنین است: مسأله ۶: لو مات قبل الاحرام تنفسخ الإجاره إن کانت للحج فی سنه معینه مباشره أو الأعم (مباشرت در

آن شرط نبوده است) مع عدم إمکان إتیانه فی هذه السنه (زیرا نائب دیگری را در آن سال پیدا نکردند) و لو کانت مطلقه (اجاره مطلق باشد و به سنه ی معینی مقید نباشد) أو الأعم من المباشره فی هذه السنه و یمکن الاحجاج فیها یجب الاحجاج من ترکته و لیس هو مستحقا لشئ علی التقدیرین لو کانت الإجاره علی نفس الأعمال (بله اگر بر مقدمات هم اجیر شده بود مستحق اجرت رفتن تا میقات بود) فیما فعل.

اقوال علماء:

صاحب عروه در ذیل مسئله ی ۱۱ این مسئله را مطرح کرده است و محشین قائل شده اند که اجاره با موت اجیر باطل نمی شود.

صاحب مسالک در جلد ۲ صفحه ی ۱۷۰ می گوید: و ههنا بحث آخر و هو انه مع موته (نائب) قبل ان یحج او ما یقوم مقامه (مثلاـ داخل حرم شود و بمیرد که قائم مقام حج است) هل یحکم ببطلان الاجاره و رجوع الحال الی ما کان علیه فان کانت الحجه عن میت تعلقت بماله و کلف بها (به حج) وصیه (وصی منوب عنه) او وارثه ان تبقی (اجاره) لازمه لذمه المیت (اجیر) و انما یکلف بها (به حج) وصیه (وصی اجیر) او وارثه (زیرا اجاره فسخ نشده است) ظاهر الفتاوی الاول لحکمهم باعاده الاجره... و الذی تقتضیه الاصول ان الاجاره لا تنفسخ لموت الاجیر الا ان یشترط علیه العمل بنفسه و حینئذ فالواحب علی ولیه (نائب که فوت کرده است) ان یستاجر من ماله من یحج عن المستاجر (منوب عنه.)

صاحب مدارک هم در جلد ۷ صفحه ی ۱۲۰ کلامی قریب به همین مضمون را دارد.

در اجاره این بحث مطرح است که آیا با موت اجیر یا مستاجر منفسخ می شود یا نه. صاحب جواهر در جلد ۲۷ صفحه ی ۲۰۶ در کتاب الاجاره این مسئله را ذکر کرده است و سه قول در آن مطرح می کند:

قول اول این است که تبطل الاجاره بموت احدهما و هو المشهور بین القدماء.

قول دوم: تبطل بموت المستاجر فقط (مستاجر در اینجا اولیاء منوب عنه هستند که نائب گرفته اند) و فی محکی المبسوط انه الاظهر بین الاصحاب.

قول سوم: لا تبطل بموت احدهما و هو المشهور بین المتاخرین.

دلیل مسئله:

دلیل اول: عمل به قاعده ی (اوفوا بالعقود): قاعده ای که در اینجا جاری است عمل به (اوفوا بالعقود) است زیرا مثلا اگر پدر کسی خانه ای را ده سال اجاره داد و بعد از مدتی فوت کرد و یا معامله ای انجام داد و امثال آن مطابق اوفوا بالعقود، عمل به این عقد را لازم می داند هکذا در ما نحن فیه اگر اجیر از دنیا برود و عمل مقید به مباشرت یا اینکه در همان سال معین انجام شود نبوده باشد باید گفت که عقد اجاره همچنان باقی است و فسخ نشده است.

دلیل دوم: استصحاب: مطابق استصحاب باید گفت که عقد اجاره قبلا لازم الوفاء بود و هکذا در ما نحن فیه.

البته این درصورتی است که استصحاب را در شبهات حکمیه جاری بدانند ولی به نظر ما استصحاب فقط در موضوعات جاری است.

مضافا بر اینکه موضوع هم عوض شده است و اجیر سابقا زنده بود و الان مرده است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۲۵ آذر ماه ۸۷/۰۹/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در این است که اگر نائب قبل از احرام از دنیا برود آیا اجاره هم باطل می شود یا نه از لحاظ قواعد باب اجاره می گوئیم که مطابق عموماتی مانند اوفوا بالعقود و استصحاب عقد باطل نیست و ورثه ی اجیر باید حج را از طرف او بجا آورند به روایات مطلقه ای که در باب اجاره آمده است و صورت حیات و فوت اجیر را مطرح نکرده است هم می توان تمسک کرد.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی ششم از مسائل نیابت در حج است که اگر نائب قبل از احرام از دنیا برود آیا اجاره منفسخ می شود و باید پول را به اولیاء منوب عنه برگردانند و یا اینکه اجاره باقی بوده و اولیاء نائب باید نیابت را انجام دهند.

مرحوم امام دو صورت را بیان کرده است یکی اینکه حج مقید به همان سال باشد و در آن سال کسی دیگری را برای نیابت نیابند و یا آنکه عمل مقید به این باشد که منوب عنه خودش بجا آورد.

دوم اینکه فروض بالا نباشد در این صورت می توان کس دیگری را نائب کرد و اجاره منفسخ نمی شود.

سپس این بحث را مطابق قواعد باب اجاره آنجا که موجر و یا مستاجر فوت کنند مطرح کردیم و گفتیم که از نظر اقوال در باب اجاره سه قول است:

ص: ۲۰۵

قول اول جائی است که هر کدام از موجر و مستوجر فوت کند اجاره باطل است. (این قول بین قدماء مشهور است) قول دوم آن است که اگر مستاجر بمیرد اجاره باطل می شود نه مالك. قول سوم این است است که هیچ صورت اجاره فسخ نمی شود. (این قول بین متاخرین مشهور است)

در میان این اقوال قول اول و سوم مهم است.

لحاظ قواعد بر صحت و عدم فسخ اجاره سه دلیل اقامه شده است:

دلیل اول عبارت است از اوفوا بالعقود و همان طورکه اگر خانه را به کسی بفروشند و فرد فوت کند بیع او باطل نیست هکذا اگر منافع خانه را طبق عقد اجاره به کسی بفروشد و سپس فوت کند و هیچ فرقی بین آندو نیست. دلیل دوم استصحاب بود که

گفتیم این استصحاب دو مشکل دارد یکی اینکه به نظر ما استصحاب فقط در موضوعات جاری است ولی ما نحن فیه از باب استصحاب در شبهات حکمیه است. مضافا بر اینکه موضوع هم عوض شده است و اجیر سابقا زنده بود و الان مرده است. دلیل سوم که صاحب جواهر در جلد ۲۷ آن را بیان کرده است این است که اجاره از عقود لازمه است و طبیعت عقود این است که باقی باشد.

به نظر ما این دلیل صحیح نیست زیرا از باب مصادره به مطلوب است و اینکه طبیعت تمام عقود لازمه البقاء باشد اول کلام است و باید ثابت شود. بله اگر آن را به اوفوا بالعقود برگردانید همان دلیل اول می شود و الا باید آن را ثابت نمود و صرف ادعا کفایت نمی کند.

ص: ۲۰۶

و اما دلالت اخبار: اخبار وارد شده بر دو قسم است (باید توجه داشت که این اخبار در باب اجاره وارد شده است نه در حج)

قسمی مانند اوفوا بالعقود است عام است و در آن صحبت از فوت شدن نیست و مطلقا (حیا و میتا) می گوید اگر اجاره ای کرده ای باید پای آن بایستی.

حدیث ۱ باب ۷ از کتاب الاجاره در وسائل جلد ۱۳

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَتَكَارَى (کرایه می کند) مِنَ الرَّجُلِ الْبَيْتَ أَوِ السَّفِينَةَ سَنَةً أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ قَالَ الْكِرَاءُ لَازِمٌ لَهُ إِلَى الْوَقْتِ (تا زمان سر آمدن اجاره باید کرایه را بدهد) الَّذِي تَكَارَى إِلَيْهِ (تا همان زمانی که اجاره باقی است) وَ الْخِيَارُ فِي أَخْذِ الْكِرَاءِ إِلَى رَبِّهَا إِنْ شَاءَ أَخَذَ وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَ.

و این روایت صحیح است و مراد از ابی الحسن علیه السلام امام هفتم است.

این روایت مطلق است. این حدیث در واقع مرکب از دو حدیث است زیرا دو راوی جداگانه دارد زیرا صاحب وسائل بعد از ذکر این روایت این سند را هم ذکر می کند- بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ يَعْنِي الْمُرَادِيَّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ و

ممکن است کسی ادعاء کند که این روایت منصرف به حی است ولی می توانیم بگوئیم که انصراف ندارد و این انصراف بدوی است و اطلاق این حدیث باقی است و شامل حیات و ممات می شود.

ص: ۲۰۷

قسم دیگر روایت واحدی است که در خصوص میت است و سند این روایت هرچند صحیح است ولی در دلالت آن بحث است و صاحب جواهر که معمولا به شکل فشرده بحث می کند در مورد این حدیث حدود ۳ و ۴ صفحه بحث می کند.

حدیث ۱ باب ۲۵ از کتاب الاجاره در وسائل جلد ۱۳

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَذَانِيِّ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الرَّزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَذَانِيِّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ع وَ سَأَلْتُهُ عَنِ امْرَأَةٍ آجَرَتْ ضَيْعَتَهَا عَشْرَ سِنِينَ (مزرعه اش را ده سال اجاره داد) عَلَى أَنْ تُعْطَى الْإِجَارَةَ فِي كُلِّ سَنَةٍ عِنْدَ انْقِضَائِهَا (اجاره ی هر سال را آخر سال بدهند نه اول سال) لَا يُقَدَّمُ لَهَا شَيْ‏ءٌ مِنَ الْإِجَارَةِ مَا لَمْ يَمْضِ الْوَقْتُ (قبل از تمام شدن سال) فَمَاتَتْ (موجر) قَبْلَ ثَلَاثِ سِنِينَ أَوْ بَعْدَهَا هَلْ يَجِبُ عَلَى وَرَثَتِهَا إِنْفَاذُ الْإِجَارَةِ إِلَى الْوَقْتِ (ده سال) أَمْ تَكُونُ الْإِجَارَةُ مُنْقَضِيَةً بِمَوْتِ الْمَرْأَةِ فَكَتَبَ إِنْ كَانَ لَهَا وَقْتٌ مُسَمًّى لَمْ يَبْلُغْ (به ده سال نرسده) فَمَاتَتْ فَلِوَرَثَتِهَا تِلْكَ الْإِجَارَةُ فَإِنْ لَمْ تَبْلُغْ ذَلِكَ الْوَقْتَ (به ده سال نرسد) وَ بَلَغَتْ ثُلُثَهُ أَوْ نِصْفَهُ أَوْ شَيْئاً مِنْهُ فَتُعْطَى وَرَثَتُهَا بِقَدْرِ مَا بَلَغَتْ مِنْ ذَلِكَ الْوَقْتِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

کشی در رجال می گوید ابراهیم بن محمد الهمذانی ثقه است و ما بقی صاحبان رجال می گویند: کان وکیل الناحیه یعنی وکیل ناحیه ی امام رضا یا امام هادی بوده است (زیرا در روایت آمده است که کتبت الی ابی الحسن و از آنجا که قبل از ابراهیم بن محمد علی بن مهزیار است از این رو مراد از ابی الحسن یا امام رضا است و یا امام هادی علیهما السلام است و اصل در وکیل بودن برای ائمه دلالت بر وثاقت است)

ص: ۲۰۸

و بقی رجال همه ثقه هستند

و اما از لحاظ دلالت این حدیث فقط صورت موت موجر را مطرح می کند

عبارت: (فَلِوَرَثَتِهَا تِلْكَ الْإِجَارَةُ) این عبارت خیلی شفاف نیست یعنی ورثه حق دارند و این غیر از این است که انفاذ واجب است زیرا نگفت (علی ورثتها) بلکه گفت (لورثتها) این احتمال هم در آن است که اجاره دامن ورثه را می گیرد و مال الاجاره را باید بگیرند و اجاره را انفاذ کنند.

(فَتُعْطَى وَرَثَتُهَا بِقَدْرِ مَا بَلَغَتْ مِنْ ذَلِكَ الْوَقْتِ) یعنی اگر ثلث بوده و یا ربع به همان نسبت به ورثه می دهند و این ظاهر در بطلان باقیمانده ی اجاره است.

اگر به این ذیل عمل کنیم معنایش این است که ما بقی باطل است ولی صدر روایت می گوید که این اجاره صحیح است.

اگر بگوئیم که ذیل معنایش این است که سر سال باید کرایه را می دادند که اگر یک سال گذشت کرایه ی یکسال و اگر مثلا سه سال گذشت کرایه ی سه سال را این روایت اشاره به تسلیم کرایه است از این رو این ذیل مخالف صدر نمی شود

به عبارت دیگر از ذیل روایت دو معنا فهمیده می شود: اگر بگوئیم تا به حال هر چه بوده است درست و ما بقی باطل است این با صدر مخالف است ولی اگر بگوئیم که کرایه های را باید سر سال بپردازند این با صدر هماهنگ است زیرا صدر می گوید اجاره ها تا آخر باقی است.

ص: ۲۰۹

بـدین جهت صـاحب جواهر اصـرار دارد که این روایت دلیل بر بطلان است و مرحوم حکیم در مسـتمسک جلـد ۱۱ در کتاب الاجاره در مسئله ی ۳ و کلام صاحب جواهر را تایید می کند.

مقدس اردبیلی می گوید: هذا دلیل علی الصحه بلا اشکال.

و به نظر ما این روایت مبهم است و نمی توان حکم شرعی الهی را با این روایت ثابت کرد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۲۶ آذر ماه ۸۷/۰۹/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث اخلاق هفته به حـدیثی از عـامه می پردازیم که از پیامبر خـدا نقل شـده است که می فرمایـد خـدایا هرکجا علی علیه السلام است حق را با او همراه گردان

در بحث فقهی سـخن در این است که اگر اجیر قبـل از احرام فوت کنـد آیـا اجـاره باطـل می شود یـا نه. مطـابق روایات ابواب نیابت در حج اجاره باطل نمی شود. عامه در این مورد به اراضـی خراجیه نیز تمسک کرده اند که این اراضـی را پیامبر به کفار اجـاره داد و بعـد از فوت پیامبر همچنان این اجاره باقی بود ولی اشـکال این اسـتدلال این است که که پیامبر موجر نبوده اسـت بلکه به عنوان وکیل حکومت اسلامی این اجاره را انجام داده است.

و اما تمام بحث:

به مناسبت عید غدیر حدیثی را در همین رابطه مطرح می کنیم.

از رسول الله نقل شده است: (علی مع الحق و الحق مع علی.)

در میان اهل سـنت این حـدیث را هیثمی در مجمع الزوائـد و دیگری دینوری در کتاب الامامه و السـیاسه و ابن ابی الحدید که در این مورد می گوید (قد ثبت عنه فی الاخبار الصحیحه انه قال: علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیث ما دار.

ص: ۲۱۰

در تعبیر دوم که فخر رازی در تفسیر و حـاکم نیشـابوری در کتاب مسـتدرک و متقی هنـدی در کنز العمال و ذهبی در تاریخ الاسلام مطرح کرده است آمده است: (اللهم ادر الحق مع علی حیث دار.)

تعبیر دوم از تعبیر اول مهمتر است زیرا ممکن است کسی بگوید که در تعبیر اول فاعل (دار) حق است و ممکن است کسی هم فاعل آن را علی علیه السلام بدانـد ولی در حدیث دوم روشن است که ضـمیر دار به علی علیه السـلام بر می گردد به این معنا

که خدایا هرکجا علی می رود حق را به دنبال او بفرست. در این حدیث علی علیه السلام محور حق است و هرجا که برود حق همراه اوست چه در امر خلافت باشد و یا مسئله ی قضاوت، تفسیر قرآن و یا بیان احکام.

و اما بحث فقهی:

بحث در باب موجر و مستاجر بود که آیا اجاره با فوت یکی از آن دو باطل می شود یا نه در جلسه ی قبل ادله ی قائلین به بطلان و عدم بطلان را ذکر کردیم و در انتها به حدیثی رسیدیم که هم قائلین به بطلان به آن تمسک کردند و هم قائلین به صحت و آن حدیث ابراهیم بن محمد بود.

ما قائل شدیم که بدلیل ابهامی که در صدر و ذیل این حدیث وجود دارد نمی توان یک حکم شرعی مهم را از آن استنباط کرد.

حال که احادیث باب اجاره را مطرح کردیم به سراغ ابواب نیابت در حج می رویم.

ص: ۲۱۱

حدیث ۵ باب ۱۵ از ابواب نیابت در حج

عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی رَجُلٍ حَجَّ عَنْ آخَرَ وَ مَاتَ فِی الطَّرِیقِ قَالَ قَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ وَ لَکِنْ یُوصِی (نائب وصیت می کند) فَإِنْ قَدَرَ عَلَی رَجُلٍ یَرْکَبُ فِی رَحْلِهِ وَ یَأْکُلُ زَادَهُ فَعَلَ

این روایت می گوید که باید نائب در زمان حیات وصیت کند که بعد از فوتش کسی با زاد و راحله اش حج نیابتی را انجام دهد این دلالت بر این می کند که اجاره باطل نشده است و دین همچنان بر گردن نائب است و وصی این دین را ادا می کند.

تنها اشکالی که در این حدیث است این است که این فقط نیمی از مدعا را اثبات می کند یعنی اجاره با موت موجر باطل نمی شود و این حدیث فرع فوت مستاجر را بیان نمی کند.

ولی از آنجا که ما در این مسئله از حج با موت نائب که اجیر است را بحث می کنیم این حدیث کاملا دلالت دارد و عجیب این است که کسی به این حدیث در این مورد تمسک نکرده است.

روایت دیگری هم وارد شده است که خیال شده است که بر بحث ما دلالت دارد. وسائل جلد ۱۳ باب ۲۴ حدیث ۵

عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ کَتَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ الثَّالِثِ ع رَجُلٌ اسْتَأْجَرَ ضَیْعَةً مِنْ رَجُلٍ (کسی زمینی را از کسی اجاره کرد) فَبَاعَ الْمُؤَاجِرُ (مالک) تِلْکَ الضَّیْعَةَ الَّتِی آجَرَهَا بِحَضْرَةِ الْمُسْتَأْجِرِ (در حضور مستاجر) وَ لَمْ یُنْکِرِ الْمُسْتَأْجِرُ الْبَیْعَ وَ کَانَ حَاضِراً لَهُ شَاهِداً عَلَیْهِ فَمَاتَ الْمُشْتَرِی وَ لَهُ وَرَثَةٌ أَ یَرْجِعُ ذَلِکَ فِی الْمِیرَاثِ أَوْ یَبْقَی فِی یَدِ الْمُسْتَأْجِرِ إِلَی أَنْ تَنْقَضِیَ إِجَارَتُهُ فَکَتَبَ ع إِلَی أَنْ تَنْقَضِیَ إِجَارَتُهُ.

مراد از ابی الحسن ثالث امام هادی علیه السلام است

در متن حدیث عبارت (إِلَى أَنْ تَنْقَضِيَ إِجَارَتُهُ) دلالتی بر بحث ما در حج ندارد زیرا در این روایت مستاجر و موجر هر دو زنده اند و فقط کسی که زمین را از موجر خریده است فوت کرده است و از آنجا که مشتری ملک را مسلوب المنافع خریداری کرده کرد تا قبل از تمام شدن اجاره ملک مسلوب المنافع به ورثه ی مشتری می رسد.

عامه به روایات اراضی خراجیه استدلال کرده اند که اجاره با موت مستاجر باطل نمی شود به این بیان که در روایات ایشان وارد شده است که پیغمبر اکرم بعد از فتح خیبر نصف آن را در اختیار اهل خیبر گذاشت و اراضی خیبر اراضی خراجیه است زیرا از قبیل اراضی مفتوح عنوه است که مال همه ی مسلمین می باشد و پیغمبر که ولی مسلمین آن را به این شکل بین آنها تقسیم کرد از آنجا که اراضی خراجیه به نحو اجاره است و در دست کفار به عنوان اجاره قرار می گیرد و آنها هم در عوض باید خراج بدهند می گویند که با فوت پیامبر این اجاره باطل نشده است و در زمان خلیفه ی اول و دوم هم این نحو تقسیم ادامه پیدا کرد

حال ما از این قول عامه می توانیم آن را به سیره ی مسلمین که از آنجا که که اراضی خراجیه وقتی به دست عده ای داده می شد و صاحب آن حکومت از دنیا می رود اراضی خراجیه باطل نمی شد.

ص: ۲۱۳

مشکل این استدلال این است که موجر پیغمبر اکرم نیست بلکه پیغمبر از طرف حکومت اسلام اجاره می دهد و هرچند پیامبر از دنیا رفته است ولی اصل حکومت باقی است و پیامبر وکالتا از طرف حکومت آن را اجاره داده است مانند اینکه اگر متولی وقف ملکی را اجاره دهد این از باب وکالت می شود و با فوت متولی اجاره باطل نیست.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۳۰ آذر ماه ۸۷/۰۹/۳۰

Your browser does not support the audio tag.

خلاصه ی بحث:

بحث در این است که اگر اجیر قبل از احرام از دنیا برود اجاره باطل نیست و ورثه ی او باید حج را از طرف او به جا آورند. عامه هم با کلام ما موافقند و ابو حنیفه و اصحابش قائلند که اجاره باطل می شود به این بیان که انسان مالک بعد از مرگ خودش نیست و تا زنده بود می بایست قرارداد را انجام می داد.

در جواب می گوئیم انسان اگر مالک چیزی باشد تا ابد مالک آن شیء و منافع آن است.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی ششم از مسائل نیابت در حج است که اگر نائب قبل از احرام از دنیا برود آیا اجاره منفسخ می شود و پول را باید به اولیاء منوب عنه برگردانند و یا اینکه اجاره منفسخ نشده و اولیاء نائب باید نیابت را انجام دهند گفتیم که اگر مباشرت شرط باشد و یا در سنه ی معینی انجام شود و در آن سال نائب دیگری هم یافت نشود اجاره منفسخ می شود و پول را باید به اولیاء منوب عنه بدهند در غیر این صورت اجاره منفسخ نیست.

ص: ۲۱۴

ما بدلیل (اوفوا بالعقود) و روایت عمار ساباطی قائل شدیم که اصل این اجاره باطل نیست و پول به ورثه ی نائب بر می گردد و باید از طرف نائب این حج را برای منوب عنه بجا آورند.

تنها مشکلی که در روایت مزبور است که در آن فقط از فوت موجر سخن به میان آمده است نه فوت مستاجر (هرچند بحث ما هم در مورد فوت موجر است)

در کلام ابو حنیفه و اصحابش اشکال دیگری مطرح شده است که عبارت است از اینکه انسان بعد از فوت مالک مملوکات خود نیست از این رو چگونه می تواند بگوید که من حجی را اجیر شده ام که خودم یا دیگری امسال یا سال بعد به جا آورم زیرا انسان نمی تواند بگوید که بعد از مرگ وارثین من از همین پول حج را به جا آورند و انسان هنگامی که زنده است مالک پول خودش است نه زمانی که مرده است.

جواب این است که اولاـ مسلم است که وقتی انسان مالک ملکی شد تا ابد مالک ملک و منافع آن است و به همین دلیل می

توانـد آن را مثلا وقف کنـد و همانطور که فرد تا بیش از هزار سال مال را وقف می کنـد و اشـکالی به آن مترتب نیست که به واقف بگوینـد تو فقط چند ده سال زنده هستی و بعد می میری و مالک منافع آن نیستی و از آنجا که در روایت است (لا وقف الا ـ فی ملک) اگر من مالک منافع هزار سال آینـده نباشم چگونه می توانم وقف کنم. از این رو مالک یک شـیء مالک منافع آن است الی الابد. بله در مورد وصیت شارع گفته است که فقط در یک سوم آن وصیتش نافذ است.

ص: ۲۱۵

با این بیان کسی می تواند بگوید که این خانه را ۹۹ سال مثلا اجاره داده ام و بعد از چند سال هم فوت کرده است و اجاره ی زمان های باقی مانده اشکال ندارد.

در ما نحن فیه هم اجیر می تواند ما فی الذمه را بفروشد و می گوید من اجیر می شوم که در ذمه ام باشد که حجی به هر وسیله و هر کسی که شده است برای زید انجام دهم (حتی مثلا ده سال دیگر این حج را بجا آورد) این حج به ذمه ی نائب است و ورثه ی او باید بعد از فوتش از طرف او قضا کنند و هکذا به همین دلیل است که تمامی بدهی هائی که فرد در ذمه دارد بعد از فوت او بر گردن اوست اعم از اینکه بدهی های مالی باشد یا بدنی.

بقی هنا امور:

الامر الاول: جمهور اهل سنت مانند ما قائلند که اجاره با موت موجر و یا مستاجر باطل نمی شود و ابو حنیفه و یارانش و شعبی و ثوری و لیث عقیده دارند اجاره به موت موجر باطل می شود و می گویند: (لانه لا ملک بعد الفوت) و اضافه می کنند که قراردادی بین ورثه و مستاجر ایجاد نشده است (به این معنا که ورثه با مستاجر طرف قرار داد نیست و آنی که طرف قرار داد است که همان موجر می باشد مالک بعد از موت نیست از این رو اجاره با موت موجر باطل است و ما جواب آن را ذکر کردیم) (الموسوعه الکویتیه جلد ۱ صفحه ی ۲۷۳ و ۲۷۴)

ص: ۲۱۶

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۱ دی ماه ۸۷/۱۰/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

به نظر ما اگر نائب قبل از احرام فوت کند چه اجاره منفسخ باشد و یا نباشد و چه بر نفس اعمال اجیر شده باشد و چه بر اعمال و مقدمات در هر صورت مستحق اجاره نیست.

مسئله ی هفتم در این مورد است که هنگام نائب گرفتن برای حج باید نوع حج (تمتع، افراد و قران) معلوم شود.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی ششم از مسائل نائب در حج است بحث در این است که شخص نائب قبل از احرام از دنیا برود و گفتیم که در بعضی از موارد اجاره منفسخ می شود و در بعضی موارد اجاره باقی است که شرح آن و ادله ی آن گفته شد.

در انتها اموری باقی مانده بود که امروز به امر دوم خواهیم پرداخت.

الامر الثانی: و لیس هو (نائب) مستحقا لشیئ علی التقدیرین (انفساخ اجاره و عدم انفساخ آن) لو کانت الإجاره علی نفس الأعمال (بله اگر بر مقدمات هم اجیر شده بود مستحق اجرت رفتن تا میقات بود) فیما فعل (متعلق به لیس مستحقا است یعنی آنچه را انجام داده است و از بلد تا میقات آمده است فایده ای ندارد زیرا مقدمات داخل در اجاره نبوده است)

واضح است که نائب در صورت فسخ اجاره مستحق چیزی نیست ولی بنابر تقدیر عدم انفساخ باز هم مستحق چیزی نمی باشد زیرا او برای انجام اعمال اجیر شده بود او هنوز عملی را به جا نیاورد بود که فوت کرد و هرچند اجاره منفسخ نیست ولی باید ورثه ی او پول را به کس دیگر بدهند تا حج را به جا آورد و به ورثه ی نائب چیزی نمی رسد.

ص: ۲۱۷

این مانند این است که کسی را اجیر کنیم که خانه را سفید کند و ما قرار باشد متری فلان مبلغ به او بدهیم حال اگر تمام وسائل را هم بخرد ولی در مسیر آمدن به خانه فوت کند چیزی به او نمی دهیم.

مفهوم کلام امام در اینجا این است که اگر نائب علاوه بر اعمال بر خود مقدمات هم اجیر شود، به اندازه ی انجام مقدمات مستحق اجرت است.

این مفهوم برای ما قابل قبول نیست زیرا مقدماتی که به تنهائی فایده نداشته باشد موجب استحقاق نمی شود. فقط در یک صورت مستحق همان مقدار مسیر است و آن جائی است که کسی را پیدا کنند که از آنجا به میقات رفته و حج را کاملا انجام دهد. (ما حتی در مورد اعمال هم گفته بودیم که اگر کمی از اعمال را انجام دهد و فوت کند اگر کسی را پیدا نکنند که ما

بقی را انجام دهد باز مستحق اجاره نیست زیرا حج به عنوان واحد به هم پیوسته است و مانند کسی است که نماز می خواند که اگر بعد از یک رکعت فوت کند چیزی به او تعلق نمی گیرد)

الامر الثالث: امام می فرماید در دو صورت اجاره منفسخ نمی شود یکی در صورتی است که اجاره از لحاظ سال مطلق باشد و مقید به سال معینی نباشد و صورت دوم جائی است که مباشرت شرط نباشد امام در این مورد همان گونه که گفتیم فرموده است:

لو مات قبل الاحرام تنفسخ الإجاره إن کانت للحج فی سنه معینه مباشره أو الأعم (مباشرت در آن شرط نبوده است) مع عدم إمکان إتیانه فی هذه السنه (زیرا نائب دیگری را در آن سال پیدا نکردند) و لو کانت مطلقه (اجاره مطلق باشد و به سنه ی معینی مقید نباشد) أو الأعم من المباشره فی هذه السنه و یمکن الاحجاج فیها یجب الاحجاج من ترکته

ص: ۲۱۸

سؤال ما این است که اگر اجاره از لحاظ سنه مطلق باشد ولی مقید به مباشرت هم باشد باز هم اجاره باطل است زیرا هر چند در هر سال می تواند حج را انجام دهد ولی در هر سال باید مباشره انجام دهد و حال آنکه نائب فوت کرده است و اجاره باید فسخ شود از این رو باید بگوئیم فقط در یک صورت منفسخ نمی شود و آن اینکه هم از نظر زمان مطلق باشد و هم مباشرت شرط نباشد.

مسئله ی هفت: این مسئله سه فرع دارد و اکنون فقط فرع اول آن را ذکر می کنیم. امام در این مورد می فرماید: یجب فی الإجاره تعیین نوع الحج فیما إذا کان التمییز بین الأنواع کالمستحبی و المنذور المطلق مثلا

این مسئله بر سه محور دور می زند: اول اینکه در مقام اجاره باید نوع حج معین شود که حج تمتع است یا افراد و یا قران (حج تمتع آن است که اول عمره و بعد حج را به جا می آورند و در حج افراد بر عکس است و حج قران آن است که اول حج به جا می آورند و همراهشان قربانی را می برند (قران یعنی قرین با قربانی) و بعد عمره را به جا می آورند.) در مواردی هر سه حج جایز است و صاحب جواهر (جلد ۱۷ صفحه ی ۳۷۲) سه مثال برای آن ارائه می کند (که البته دو مثال اول در کلام امام هم ذکر شده است):

اول آنکه کسی نذر کرده است که یکی از این اقسام ثلاثه را به جا آورد و یا نذر کرده هر سه را انجام دهد و حجه الاسلام را هم قبلا انجام داده است او حال که می خواهد نائب بگیرد باید نوع حج را معین کند. دوم اینکه حجه الاسلام را انجام داده است و می خواهد حج مستحبی به جا آورد حال باید تعیین کند که کدام را می خواهد انجام دهد زیرا بین انواع حج مخیر است. شخصی است که هم در مکه خانه دارد و هم در مدینه و هر دو وطن اوست و حجه الاسلام را هم تا به حال انجام نداده است (کسانی که مکه وطنشان نیست یعنی کسانی که خارج از محدوده ی چهل و هشت میل حرم هستند باید حج تمتع به جا آورند) حال این فرد فوت کرده است و ورثه اش می خواهند برای او حج به جا آورند آنها باید نوع حج را تعیین کنند.

ص: ۲۱۹

دلیل این مسئله قاعده ی غرر و لزوم تعیین مورد اجاره است و همانطور که در بیع لازم است معین کنند که کدام خانه فروخته شده است و در اجاره باید مشخص شود که کدام خانه اجاره داده شده است هکذا در مورد حج هم باید نوع آن معلو گردد و گفتیم که در بیع، ثمن و مثمن و مقدار هر کدام باید باید مشخص باشد و الا موجب غرر می شود و هکذا در اجاره.

بله می توان به نائب گفت که تو بین هر یک از این سه حج مخیر هستی که در این صورت لازم نیست نوع حج معین شود زیرا از همان اول بر تخییر اجیر شده است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۲ دی ماه ۸۷/۱۰/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در مسئله ی هفتم از مسائل نیابت است فرع اول آن این است که نوع حج باید معلوم شود زیرا عدم تعیین موجب غرور است.

فرع دوم این است که آیا در صورت تعیین می توان از نوعی به نوع دیگر عدول کرد. این فرع چهار صورت دارد زیرا گاه عدول به افضل است و گاه به غیر افضل و در هر صورت یا با اجازه ی مستاجر است و یا بدون آن.

اگر بدون اجازه و عدول به غیر افضل باشد یقینا جایز نیست ولی اگر بدون اجازه و عدول به افضل باشد بین علماء دو قول است.

در این مورد دو روایت متعارض نقل شده است و ما می گوئیم مطابق قواعد باب اجاره اقوی این است که عدول مزبور جایز نیست.

ص: ۲۲۰

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی هفتم از مسائل نیابت در حج بود. این مسئله به سه محور تقسیم می شود. محور اول این است که هنگام قرارداد نیابت باید نوع حج تعیین شود که بحث آن گذشت و گفتیم که نوع حج باید معلوم شود و دلیل آن ایجاد غرر است زیرا در روایت آمده است که (نهی النبی عن الغرر) البته این مطلب در بیع مطرح است که آیا متن روایت (نهی النبی عن بیع الغرر) است یا (نهی النبی عن الغرر) اگر اولی باشد این روایت مختص به باب بیع می شود و الا آن را می توان در همه ی ابواب تسری داد. در آنجا روایات بیشتر حاوی کلمه ی (بیع) است ولی ما در آنجا گفتیم که حتی اگر لفظ بیع هم در کار باشد ما با الغاء خصوصیت آن را به دیگر ابواب تسری می دهیم زیرا نبود غرر حکمی عقلی است زیرا عقلاء می گویند عقد نباید روی امر مبهم بسته شود زیرا موجب دعوا و اختلاف می شود و این حکمت در همه ی قراردادها جاری است حتی در

مهریه ها هم می گوئیم که نوع سکه ها (جدید و قدیم) را هم باید مشخص کنند.

گفته نشود که در صورت عـدم تعیین نائب حج تمتع را که افضل است انجام دهد و کافی باشد زیرا می گوئیم اغراض در این امر متفـاوت است چه بسـا اگر حـج قران باشـد چون همراه نـائب فرد واردی در کاروان است خیال منوب عنه راحت می باشـد ولی اگر تمتع باشـد این مزیت نیست و او خیالش از صـحت حج راحت نیست از این رو در هر صورت باید نوع حج مشـخص باشد (البته در صورتی که منوب عنه بتواند هر سه نوع حج را به جا آورد که مثال های آن در جلسه ی قبل گذشت.)

ص: ۲۲۱

محور دوم این است که اگر نوع حج تعیین شود آیا می توان از نوعی به نوع دیگر عدول کرد یا نه و این خود بر دو نوع است یکی عـدول الی الافضـل است و دیگر عـدول الی غیر الافضـل. افضـل آن است که مثلاـ از افراد به تمتـع عـدول کنـد زیرا در روایات است که جـج تمتع بر دیگر انواع آن افضـلیت دارد و دوم این است که هرچند بر حج تمتع عقد بسـته شده است سـراغ نوع دیگر رود در هر دو صورت (عـدول به افضل و یا غیر افضل) گاه مسـتاجر اجازه می دهد و گاه اجازه نمی دهد ولی نائب با این وضع باز عدول می کند.

عبارت امام چنین است: و لا یجوز علی الأحوط العدول إلی غیره و إن کان أفضل إلا إذا أذن المستأجر

محور سوم این است که بعد از عدول حکم اجرت چه می شود.

اما محور دوم واضـح است که عدول از افضل به غیر افضل آن هم بدون اجازه قطعا جایز نیست و کسـی هم آن را اجازه نداده است.

اما در مورد عـدول از غیر افضل به افضل بـدون اجازه عـده ای قائل به جواز شده اند و این در حالی است که عدول بر خلاف قاعـده است و در هر صـورت بایـد طبق قرارداد عمـل شود و (اوفوا بـالعقود) جلوی این عـدول را می گیرد. علت جواز در این صورت بدلیل روایتی است که در این مورد وارد شده است.

اقوال علماء:

علامه در مختلف ج ۴ ص ۳۲۳ از شـیخ طوسـی در کتاب نهایه، مبسوط و خلاف نقل می کند که لو استاجره للافراد او القران فتمتع (تمتع به جا آورد) اجزاه ذلک.

ص: ۲۲۲

صاحب جواهر (ج ۱۷ ص ۳۷۲) هم از جمع دیگری نقل کرده است که آنها هم اجمالا به جواز فتوا داده انـد از معتبر محقق و منتهی و تحریر علامه نقل می کند که اجازه ی عدول به افضل را اجازه می دهند و از ظاهر جامع ابن سعید و نافع محقق و بعضی دیگر نقل می کند که قائل به عدم جواز شده اند.

صاحب عروه هم در مسئله ی ۱۲ قائل به عدم جواز شده است و بسیاری از محشین با او موافقت کرده اند.

مرحوم امام هم همانطور که گذشت قائل به عدم جواز است ولی آن را به شکل (علی الاحوط) بیان کرده است و فتوا نمی دهد.

دلیل مسئله:

بر اساس قواعد باب اجاره حق با کسانی است که قائل به عدم اجاره هستند زیرا اوفوا بالعقود می گوید نمی شود مخالف قرارداد عمل کرد

و اما در روایات دو روایت وارد شده است که با هم متعارض اند

روایت ۱ باب ۱۲ از ابواب نیابت

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ یَعْنِی الْمُرَادِیَّ عَنْ أَحَدِهِمَا ع فِی رَجُلٍ أَعْطَى رَجُلًا دَرَاهِمَ یَحُجُّ بِهَا حَجَّةً مُفْرَدَةً فَیَجُوزُ لَهُ أَنْ یَتَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ قَالَ نَعَمْ إِنَّمَا خَالَفَ إِلَى الْفَضْلِ (مخالفت کرده و سراغ افضل رفته است)

در سند این حدیث: موسی بن قاسم ثقه است و ابن محبوب از اصحاب اجماع است. هشام بن صالح هم ثقه است و هکذا ابو بصیر مرادی

ص: ۲۲۳

و امـا از لحـاظ دلالت آیا این روایت بر فرد غالب حمل می شود یا نه به این معنا که آیا امام بر خلاف قانون باب اجاره و اوفوا بالعقود می گویـد که تعبـدا عدول به افضل جایز می شـمارد یا اینکه مراد امام این است که چون به افضل عدول کرده هاسـت غالبـا مردم راضـی هسـتند. حـال اگر ایـن روایـت را بر فرد غـالب حمـل کنیم دیگر نمی تـوان از آن دلالـت بر جـواز را مطلقا برداشت کرد.

۱۴۵۷۸- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنِ الْهَیْثَمِ النَّهْدِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیٍّ ع فِی رَجُلٍ أَعْطَی رَجُلًا دَرَاهِمَ یَحُجُّ بِهَا حَجَّةً مُفْرَدَةً قَالَ لَیْسَ لَهُ أَنْ یَتَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَی الْحَجِّ لَا یُخَالِفْ صَاحِبَ الدَّرَاهِمِ

در مـورد هیثم النهـدی علامـه او را توثیـق می کنـد و بعضـی دیگر او را فرد خـوبی معرفی کرده کرده انـد اسم او هیثم بن ابی مسروق النهـدی است. در این روایت ابن محبوب که از اصـحاب امـام کـاظم و امام رضا است مگر اینکه بگوئیم مراد از علی، علی بن موسـی الرضـا است گفته شـده است که ابن محبوب از شـاگردان علی بن رئاب بوده است و علی در سـند همان اسـتاد اوست و این روایت مرفوعه است و در هر صـورت معمـول نیست که به علی بن موسـی الرضـا فقـط علی بگوینـد و از رو قطع حاصل نمی شود که روایت از امام صادر شده باشد لذا نمی توان به این سند عمل کرد.

دلالت این حدیث صریح در این است که نمی توان عدول کرد و این روایت موافق قاعده است.

این دو حدیث متعارض است یکی سندش خوب است ولی دلالتش قوی نیست و دیگری سندش مشکلش دارد و دلالتش خوب است. از این رو هر دو روایت کنار زده می شود و باید سراغ قواعد رویم و گفتیم که قواعد عدم جواز را اقتضا دارد.

این در صورتی است که هر دو روایت را کنار بگذاریم ولی بعضی در مقام جمع بر آمدند و اولی را بر موردی حمل کرده اند که منوب عنه راضی باشد و دومی در جائی که راضی نباشد و یا اولی در جائی که تخییر جایز بوده است و دومی در جائی که تخییر جایز نبوده است.

حال اگر کسی این وجه جمع را قبول نکند می گوئیم روایت اول مخالف کتاب الله است زیرا خداوند می فرماید (اوفوا بالعقود) ولی روایت دوم موافق آن از این رو روایت اول را کنار می گذاریم.

از این رو اقوی عدم العدول است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۳ دی ماه ۸۷/۱۰/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در مسئله ی هفتم از مسائل نیابت در حج است امروز این فرع را مطرح می کنیم که آیا اجیر می تواند از یک نوع حج به نوع دیگر عدول کند؟ در صورت اجازه ی مستاجر به عدول، اگر آنچه به ذمه ی میت بود تخییر بود جایز است و اگر ذمه ی میت تعیین بود و اجیر عالم بود مستحق چیزی نیست (امام قائل است که در این فرع مستحق اجره المثل است) و الا مستحق اجره المسمی است.

ص: ۲۲۵

در صورت عدم اجازه ی مستاجر اگر ذمه ی میت تخییر باشد یقینا ذمه اش بری می شود ولی اگر تعیین نوع به نحو قیدیت باشد اجاره باطل است و اگر به نحو شرطیت باشد خیار تخلف شرط وجود دارد.

و اما تمام بحث:

بحث ما در مسئله ی هفتم از مسائل نیابت در حج است بخش اول این مسئله این بود که هنگام نیابت، نوع حج باید مشخص شود.

سپس به فرع دوم رسیدیم که بعد از آنکه نوع معینی از حج مشخص شد آیا به نوع دیگر می توان عدول کرد یا نه و گفتیم که این عدول گاه عدول به افضل است و گاه به غیر افضل این مسئله را هم بررسی کردیم و گفتیم که عدول جایز نیست.

حال این بحث را مطرح می کنیم که حکم عدول با رضایت مستاجر چیست این بحث خود دو صورت دارد

صورت اول: آنچه بر ذمه ی مستاجر و یا میت بوده تخییر بوده است و مستاجر هم اجازه ی عدول می دهد این فرع واضح است که جایز است و اجیر مالک اجرت می باشد.

این مسئله در غیر باب نیابت در حج هم مصداق دارد و فقط مختص به باب حج نیست یک نمونه ی آن را می توان در مسئله ی وفا به غیر جنس مشاهده کرد مثلا فردی جنسی مانند گندم را خریده است و بعد هنگام تحویل گرفتن جنس بایع می گوید که گندم ندارد و به مشتری به گرفتن جو رضایت می دهد. در بیع، جعاله، صلح و اجاره و امثال آن وفای به غیر جنس اشکالی ندارد.

ص: ۲۲۶

البته این بحث بایـد مطرح می شـد که مـاهیت وفـای به غیر جنس چیست. یـک احتمـال این است که از بـاب مصالحه باشـد و احتمال دیگر این است که بگوئیم معامله ی قبلی که روی گنـدم بود فسـخ شده است و معامله ی جدیدی روی جو قرار گرفته است و در هر صورت این معامله در میان عقلاء رواج دارد و به آن اشکالی نمی کنند و ما نحن فیه هم از همین قبیل است.

صورت دوم: در این صورت عمل معین و مثلا میت می بایست حج تمتع انجام دهد و اجیر هم بر تمتع اجیر شده است ولی بعد مستاجر اجازه می دهد که اجیر حج دیگری را انجام دهد. واضح است که این اجازه فایده ندارد زیرا واقع این امر این است که اجازه برای امر باطلی داده شده است و ذمه ی میت بری نمی شود.

البته از بعضـی از عبارات استفاده می شود که در این صورت هرچند ذمه ی میت بری نمی شود ولی باید اجره المثل را به اجیر داد. کلاـم امام در این مورد چنین است: و لو کان ما علیه نوع خاص لا ینفع الإذن بالعـدول و لو عـدل مع الإذن یستحق الأجره المسماه فی الصوره الأولی (آنجا که نوع خاصی بر گردن فرد نبوده باشد) و أجره مثل عمله فی الثانیه إن کان العدول بأمره

حـال بحث در این است که آیا این اجازه درست است به این معنا که وقتی فرد می دانـد که دارد عمل باطلی را انجام می دهد چرا عملش صحیح باشد و چرا مالک اجره المثل باشد مثلا کسی اجیر شده باشد که یک رکعت از نماز چهار رکعتی را به جا آورد آیا مالک اجرتی است؟ (البته در صورتی که عالم و عامـد باشد) بله اگر نائب نداند که وظیفه ی منوب عنه حج خاصـی بوده است و با اذن مسـتاجر عـدول کند مسـتحق اجره المثل است زیرا فعل مسـلم محترم است ولی اگر عالم و عامد باشد نباید مستحق چیزی باشد زیرا می داند که عملش بی فایده و باطل است..

(البته مخفی نمانـد که در باب اجاره می گویند که امر به فرد در حکم اجاره است مثلا اگر کسـی بگوید که این بار را به خانه برسان و فرد هم برساند باید اجره المثل را به او بدهند.)

تا اینجا بحث عدول با اجازه تمام شد و اما بخش سوم مسئله این است که حکم عدول در کجا سبب صحت عمل می شود و در کجا فرد مستحق اجرت می شود. این بخش چهار حالت دارد:

حالت اول این است که هم با اجازه ی مستاجر باشد و هم آنچه بر ذمه ی میت است تخییر در نوع باشد. در این نوع هم عدول صحیح است و هم فرد مستحق اجره المسمی است و بحثش گذشت. حالت دوم این است عدول با رضایت مستاجر باشد ولی آنچه بر گردن میت است نوع خاصی بوده است و نائب هم بر همان نوع اجیر شده است ولی با اجازه ی مستاجر عدول به غیر کرده است که این بحث هم گذشت که در صورت علم عملش باطل است و مستحق چیزی نیست (ولی امام قائل بود که اجیر مالک اجره المثل است زیرا این عمل با اجازه ی مستاجر بوده است و عمل حر محترم است) و در صورت غیر علم مستحق اجره المسمی است (وجه استحقاق اجره المسمی این است که اجیر در این امر دخالت نداشت و تصور می کرد و مستاجر که اجازه ی عدول را به او می داد حق این کار را داشت از این رو روی فرض همان اجره المسمی به عدول تن داد) و در هر صورت ذمه ی میت بری نمی شود. این صورت در عروه مسئله ی ۱۲ ذکر شده است و عبارت از این است که عدول با عدم رضایت باشد و ذمه ی میت هم تخییر باشد در این صورت ذمه ی میت یقینا بری می شود ولی در این بحث است که آیا اجیر مستحق اجرت هست یا نه. گفته شده است که این خود دو حالت دارد گاه مقید کردنش به قید خاص در اجاره جنبه ی قیدیت دارد گاه مقید کردنش به قید خاص در اجاره جنبه ی شرطیت دارد

مثلا کسی می خواهی خانه ای را بفروشد و می گوید من با این قید که این خانه دو در به دو کوچه داشته باشد از تو می خرم (قیدیت) ولی گاه خانه را مطلق می خرد ولی شرط ضمن العقد می کند که دو در داشته باشد (شرطیت)

حال اگر این خانه را خریدم با قید دو در داشتن و بعد از تحویل دادن دیدم یک در دارد این معامله باطل است زیرا آنی که فروخته شده است غیر از آنی که تحویل می دهد ولی اگر به نحو شرطیت باشد هنگام تخلف شرط معامله صحیح است و طرف خیار تخلف شرط دارد. این امر در بیع، جعاله، اجاره و امثال آن جاری است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۴ دی ماه ۸۷/۱۰/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث اخلاقی به حدیثی از اما صادق می پردازیم که حقوقی را که یک مؤمن نسبت به برادر مؤمنش دارد را بیان می فرماید.

در بحث فقهی می گوئیم که اگر بعد از تعیین نوع حج اگر نائب عدول کند آیا عملش صحیح است یا نه می گوئیم:

در صورت اجازه ی مستاجر به عدول، اگر آنچه به ذمه ی میت بود تخییر بود جایز است و اگر ذمه ی میت تعیین بود و اجیر عالم بود مستحق چیزی نیست (امام قائل است که در این فرع مستحق اجره المثل است) و الا مستحق اجره المسمی است.

در صورت عدم اجازه ی مستاجر اگر ذمه ی میت تخییر باشد یقینا ذمه اش بری می شود ولی اگر تعیین نوع به نحو قیدیت باشد اجاره باطل است و اگر به نحو شرطیت باشد خیار تخلف شرط وجود دارد در اینجا به دلیل قاعده ی ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده اگر اجاره را فسخ کرد باید اجره المثل را به او بدهد و الا باید اجره المسمی را پرداخت کند.

ص: ۲۲۹

باید توجه داشت که نوع لفظ در قیدیت و شرطیت دخالت ندارد بلکه ماهیت عقد است است که آن دو را تعیین می کند.

و اما تمام بحث:

بحث اخلاقی امروز مربوط به حقوق مومنین بر یکدیگر است (روایت ۶ باب ۱۲۲ از وسائل الشیعه ابواب العشره)

عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ وَ الْحَجَّالِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَغُشُّهُ وَ لَا يَعِدُهُ عِدَةً فَيُخْلِفَهُ

مومن برادر مومن است و باید دو کار در مقابل او انجام دهد و از انجام چهار کار پرهیز کند. اگر کسی این نکات را در مورد

مؤمنی رعایت کند او برادر حقیقی اوست.

از کارهائی که باید انجام دهد این است که باید چشم و راهنمای او باشد. چشم انسان برای تشخیص دادن خوب و بد و تشخیص دوست از دشمن است از این رو مسلمان باید نسبت به برادر مسلمانش همانند چشمان او عمل کند و مصلحت و مفسده ی او را در نظر بگیرد.

و اما معنای اینکه دلیل او باشد این است که او را در مسیر راهنمائی کند. در قدیم راهنما بودن معنای بیشتری داشت زیرا مسیرها ناشناخته بود و برای گم نشدن می بایست دلیل و بلد راه با آنها همراه می شد که آنها را به سرمقصد برساند از این رو مؤمن باید برادر مؤمنش را راهنمائی کند و نگذارد در مسیر زندگی گم و سرگردان شود و چه بسا به هلاکت برسد.

و اما چهار کاری که نباید انجام دهد از این قرار است:

هرگز به او خیانت نکند. هرگز به او ظلم و ستم نکند. هرگز درباره ی او غش و کار تخلفی انجام ندهد و همیشه با او صاف و بی غل و غش باشد. هرگز به او وعده ای ندهد که آن را تخلف کند و اگر وعده دهد به آن عمل کند.

شیخ انصاری در مکاسب محرمه حدیثی نقل می کند که مومن بر گردن مومن ۳۰ حق دارد (لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ ثَلَاثُونَ حَقّاً) (بحار الانوار ج ۷۱ ص ۲۳۶ ح ۳۶)

و در بعضی از روایات آمده است که ساده ترین حق مؤمن برای مؤمن این است که آنچه برای خود می خواهد برای او بخواهد و آنچه برای خود نمی خواهد برای او هم نخواهد.

و اما راجع به ایام محرم باید به نکاتی توجه داشت. بعد از پیشرفت تشیع در دنیا و پیروزی مردم لبنان و تحول عراق، دشمنان اسلام به فکر افتادند که به عالم تشیع ضربه بزنند بعد از بررسی به این نتیجه رسیدند که دو چیز عمده در میان شیعیان است که اگر آنها را برطرف کنند تشیع متزلزل می شود یکی مراسم عزاداری روز عاشورا است زیرا در عاشورا حرکت عامی پیدا می شود زیرا در این روز همه ی افراد با همه ی تفاوت در سلیقه ها همه با هم به عزاداری می پردازند و خون تازه ای در رگها به جریان می افتد.

برای تضعیف این امر دو نکته را در نظر گرفته اند یکی شبهه افکنی است که بگویند مسئله ی عاشورا قدیمی شده است و دیگر لازم نیست به آن پرداخته شود و حال آنکه ما عقیده داریم که کربلا یک حادثه نیست بلکه یک جریان است حادثه در یک زمان واقع شده و تمام می شود ولی جریان هر لحظه ظهور و بروز دارد جریان عاشورا همان مسئله ی مبارزه ی حق و باطل است که هنوز هم وجود دارد و آن موقع در لباس امام حسین و یزید بود و امروز در لباس دیگر وجود دارد و همان اصولی که شهدای کربلا از آن پیروی کردند امروز هم باید در مقابل یزیدها جریان یابد و حدیث پیامبر که می فرماید: (إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدا) اشاره به این همین نکته است که مسئله ی عاشورا یک جریان مستمر است. ما بوسیله ی عاشورا بود که توانستیم انقلاب را به ثمر برسانیم و حزب الله لبنان هم از همین فرهنگ بهره گرفتند.

راه ضربه زدن دیگر از طریق آمیخته کردن این مسئله با خرافات و کارهای خلاف شان و ناجور است ما باید مراقب باشیم که عاشورا را با تمام ابهت حفظ کنیم و در این میان باید ملاحظه کرد که به مذاهب دیگر اهانت نشود و مسائل جناحی و سیاسی را نباید با مسائل عاشورا مخلوط کرد.

و اما بحث فقهی:

بحث در این بود که در نیابت در حج باید نوع حج را تعیین کرد و سپس جواز عدول و عدم آن را نیز بحث نمودیم بعد به قسم سوم رسیدیم که اگر نائب عدول کند آیا مستحق اجرت است یا نه و گفتیم این قسم چهار حالت دارد:

حالت اول این است که هم با اجازه ی مستاجر باشد و هم آنچه بر ذمه ی میت است تخییر در نوع باشد. در این نوع هم عدول صحیح است و هم فرد مستحق اجره المسمی است و بحثش گذشت. حالت دوم این است عدول با رضایت مستاجر باشد ولی آنچه بر گردن میت است نوع خاصی بوده باشد و نائب هم بر همان نوع اجیر شده است در این صورت اگر نائب عالم باشد مستحق چیزی نیست ولی امام قائل است که فرد مستحق اجره المثل است. بله در صورت عدم علم مستحق اجره المسمی است و در هر صورت ذمه ی میت بری نمی شود. حالت سوم این است که عدول با عدم رضایت باشد و ذمه ی میت هم تخییر باشد در این صورت ذمه ی میت یقینا بری می شود ولی اگر نوع خاص جنبه ی قیدیت داشته باشد اجاره باطل است و اگر جنبه ی شرطیت داشته باشد اجاره صحیح است و مستاجر خیار تخلف شرط دارد حال اگر از خیار تخلف شرط استفاده نکند باید اجره المسمی را به نائب بدهد ولی اگر از حق فسخ استفاده کند و معامله باطل شود باید به نائب اجره المثل را بدهد زیرا ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده به این معنا که اگر آن چیزی که صحیح است موجب ضمان شود (که همان اجاره است که در صورت صحت مستاجر ضامن است که اجره المسمی را بدهد) حال که فاسد شده است باز همان ضمان وجود دارد (که مستاجر باشد اجره المثل را بدهد.)

ان قلت: شما قبلا گفتید که اگر نائب بعضی از اعمال را به جا آورد که مفید باشد اجرت تقسیط می شود چرا اینجا در صورت قید این حرف را نمی زنید.

قلت: قیـد و مقیـد قابل تقسـیط نیست و فعل واحدی به حساب می آیند و در خارج یکی هسـتند و فقط در عقل از هم تفکیک می شود. مانند انسان ناطق که در خارج وجود واحد دارد.

نکته: آیـا قیـد و شـرط بودن بـا لفظ ما محقق می شود یعنی اگر بگوئیم ما تو را اجیر کردیم مقیـدا به اینکه حـج تمتع را انجام دهی قید باشد و اگر بگوئیم که مشروط به تمتع باشد شرط باشد.

جواب این است که اینگونه نیست بلکه ماهیت قیـد و شـرط با هم فرق دارند و این امری است عقلائی. به این مثال توجه کنید: کسی می خواهد فرشی را به کسی بفروشد و می گوید فرش دستبافت را به فرد می فروشد و بعد فرش ماشینی تحویل می دهد در اینجا چون ماهیت این دو فرش با هم فرق دارد قید می شود و حتی اگر من بگویم که فرشـی را به شـما می فروشم به شرط اینکه دستبافت باشد باز هم قید حساب می شود. ولی گاه به جای فرش ماشینی کاشان به فرد فرش ماشنی کاشان می دهد که در اینجا چون ماهیت یکی است از باب شرط حساب می شود.

حال حج تمتع و قران و افراد چون ماهیتا با هم فرق دارند این امر از باب قید است و حکم قید بر آن جاری می شود.

ص: ۲۳۳

با این بیان کلام امام واضح می شود که می فرماید: و لو عدل فی الصوره الأولی بدون الرضا صح عن المنوب عنه و الأحوط التخلص بالتصالح فی وجه الإجاره إذا کان التعیین علی وجه القیدیه و لو کان علی وجه الشرطیه فیستحق إلا إذا فسخ المستأجر الإجاره فیستحق أجره المثل لا المسماه.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۲۴ دی ماه ۸۷/۱۰/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در مسئله ی هشتم از مسائل نیابت است. امام در این مسئله می فرماید: در اجاره لازم نیست که مسیر رفتن به حج معین شود. حال اگر معین شود و اجیر بداند که مستاجر خصوصیتی در تعیین نداشته است لازم نیست به آن عمل کند ولی اگر خصوصیتی در آن مسیر باشد و او عدول کند اگر این مسیر به نحو قیدیت در حج اخذ شده باشد حج صحیح است ولی مستاجر مالک اجرت نیست ولی اگر تعیین مسی از باب تعدد مطلوب باشد فقط به نسبت حج مالک اجرت است.

در فرع اخیر سه قول است و به نظر ما اگر علم نداشته باشیم که غرضی در تعیین مسیر وجود ندارد نمی توانیم تخلف کنیم.

و اما تمام بحث:

مسئله ی هشتم از مسائل نیابت: صاحب عروه این مسئله را در مسئله ی ۱۳ بیان کرده است. این مسئله در مورد این است که آیا در اجاره لازم است که مسیر رفتن به حج هم تعیین شود یا نه و در صورت تعیین تخلف از آن چه حکمی دارد.

عبارت امام چنین است: لا یشترط فی الاجاره تعیین الطریق و ان کان فی الحج البلدی لکن (صورت اول:) لو عین لا یجوز العدول عنه الا مع احراز انه لا غرض له (مستاجر) فی الخصوصیه (اینکه مستاجر گفته است مثلا از کوفه به حج برو از باب بیان مصداق بوده است و خصوصیتی در آن نیست) و انما ذکرها علی المتعارف (چون متعارف این بود که از کوفه بروند بدون غرض خاصی گفت که اجیر از کوفه به حج رود) و هو (مستاجر) راض به (عدول) فحینئذ (اگر عدول کرد) یستحق تمام الاجره (صوت دوم:) و کذا (یعنی هم حج صحیح است و هم تمام اجرت را مالک است) لو اسقط (مستاجر) حق التعیین بعد العقد (بعد از عقد اجاره اگر مسیری را معین کرده بود آن را اسقاط کند) (صورت سوم:) و لو کان الطریق المعین معتبرا فی الاجاره فعدل عنه صح الحج عن المنوب عنه و برئت ذمته اذا لم یکن ما علیه مقیدا بخصوص الطریق المعین (مثلا نذر کرده بود که به عشق امام حسین از کربلا به حج رود) و لا یستحق الاجیر شیئا لو کان اعتباره علی وجه القیدیه بمعنی ان الحج المتقید بالطریق الخاص کان موردا للاجاره (به این معنا که حج و طریقش با هم یک عمل و یک مطلوب حساب شود) و یستحق من المسمی بالنسبه و یسقط منه بمقدار المخالفه اذا کان الطریق معتبرا فی الاجاره علی وجه الجزئیه (یعنی اگر طریق به صورت تعدد مطلوب در اجاره معتبر باشد یعنی خود حج یک مطلوب باشد و مسیر مطلوب دیگر در این صورت فرد نسبت به انجام حج مستحق اجاره است و به نسبت به طریق مستحق اجاره نیست.)

ص: ۲۳۴

اقوال علماء

محقق نراقی در مستند ج ۱۱ ص ۱۳۲ در فرع سوم سه قول ذکر کرده می گوید: لو استاجر بالحج من طریق معین ففی جواز العدول عنه مطلقا کالشیخین (شیخ طوسی و شیخ مفید) و القاضی و الحلی و الجامع و الارشاد و غیرهم او لا مطلقا مع العلم بتعلق الغرض بذلک المعین (مسیر معین) کما فی الشرایع بل اکثر المتاخرین کما قیل بل قیل هو المشهور (این قول تفصیل بین علم است و جهل) او عدم جوازه الا مع العلم بانتفاء الغرض (فرق این قول با قول دوم این است که در قول دوم می گفت اگر اجیر علم به غرض داشته باشد نباید مخالفت کند ولی در این قول می گوید که علم به عدم غرض لازم است و علم به غرض شرط نیست و به عبارت واضحتر در قول دوم می گفت که اگر اجیر شک داشته باشد که مستاجر در تعیین این مسیر غرض خاصی داشته است یا نه می توان مخالفت کند ولی در قول سوم می گوید حتی اگر شک هم داشته باشد باید موافقت کند مگر اینکه علم به عدم داشته باشی یعنی یقین داشته باشی که غرض مستاجر به آن تعلق نگرفته است.) اقواها الاخیر للقاعده المتقدمه (مراد ایشان همان اوفوا بالعقود و امثال آن است که بعد از عقد باید طبق قرارداد عمل شود مگر اینکه به عدم تعلق غرض علم حاصل شود.)

شبیه این کلام در مدارک ج ۷ ص ۱۲۲ و صاحب حدائق ج ۱۴ ص ۲۶۹ و جواهر ج ۱۷ ص ۳۷۴ آمده است.

ص: ۲۳۵

عامه هم متذکر این مسئله شده اند ولی با این تفاوت که به جای ذکر طریق این بحث را در مورد میقات یا بلد مطرح کرده اند:

ابن قدامه در مغنی ج ۳ ص ۱۹۰ می گوید: ان امره بالاحرام فی المیقات فاحرم من غیره جاز لانهما سواء فی الاجزاء و ان امره بالاحرام من بلده فاحرم من المیقات جاز لانه الافضل (به نظر عامه احرام از بلد جایز است حتی اگر بدون نذر و امثال آن باشد البته ایشان قائلند که افضل این است که حاجی از میقات محرم شود) و ان امره بالاحرام من المیقات فاحرم من بلده جاز لانه زیاده لا تضر (زیرا به جای میقات از قبل از میقات محرم شده است که در حقیقت هم میقات در آن است و هم اضافه.)

دلیل مسئله و نظر ما:

نقول: در فرع سوم حق با قول اخیر است یعنی فرد نمی تواند از عقد تخلف کند مگر در موردی که یقین داشته باشد که این قید که از مسیر خاصی باشد معتبر نیست زیرا ظاهر قرارداد این است که عقد مقیدا به مسیر خاص منعقد شده است و تا علم بر خلاف آن ظاهر نشود باید به عقد عمل کرد و اوفوا بالعقود و المؤمنون (و یا المسلمون) عند شروطهم (وسائل ج ۱۲ وسائل باب ۶ از ابواب خیار و ج ۱۵ باب ۲۰ در ابواب مهور) امثال آن ما را از تخلف در آن حتی در صورت شک نهی می کند.

حال باید دید که چرا علماء در این مورد به سه قول متفرق شده اند:

علت آن روایت صحیحه ای است که موجب شده بعضا به قول اول و یا دوم قائل شوند.

روایت ۱ باب ۱۱ در ابواب نیابت

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَعْطَى رَجُلًا حَجَّةً يَحُجُّ عَنْهُ مِنَ الْكُوفَةِ فَحَجَّ عَنْهُ مِنَ الْبَصْرَةِ فَقَالَ لَا بَأْسَ إِذَا قَضَى جَمِيعَ الْمَنَاسِكِ فَقَدْ تَمَّ حَجُّهُ

البته واضح است که ظاهر این روایت این است که اجیر مالک تمام اجرت است زیرا سؤال از تمام حج و قرارداد است و امام هم می فرماید که حج صحیح است.

اشکالی که به این حدیث وارد شده است این است که ظاهر این حدیث در جائی است که کوفه و بصره دخالت نداشته باشد و گویا حدیث منصرف است به مورد غالب و آنجا که مستاجر غرض خاصی نداشته باشد. در نتیجه است باید به قواعد عمل کنیم و به سراغ اوفوا بالعقود و امثال آن رویم.

صاحب مدارک احتمال بسیار بعیدی در حدیث مطرح کرده است و گفته است (من الکوفه) می تواند صفت رجل باشد نه حج یعنی رجلی که اهل کوفه باشد و این احتمال بسیار بعید است.

ان شاء الله در جلسه ی بعد، بحث اجرت را مطرح می کنیم

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۲۵ دی ماه ۸۷/۱۰/۲۵

Your browser does not support the audio tag.

خلاصه ی بحث:

در بحث اخلاقی به حقوق مسلمان بر مسلمان می پردازیم و به روایتی از معلی اشاره می کنیم که امام صادق در آن به هفت حق اشاره می کند.

ص: ۲۳۷

در بحث فقهی می گوئیم که اگر مستاجر مسیر خاصی را برای حج معین کند اجیر نباید از آن تخلف کند و اگر تخلف کند حجش صحیح است و ذمه ی منوب عنه بریء می شود و از آنجائی که ما قائل هستیم وجوب حج و تعیین مسیر از باب تعدد مطلوب است میزان اجرت مسیر از پول اجاره کم می شود.

امام در اینجا تعیین مسیر را گاه از باب قید می داند و گاه از باب تعدد مطلوب و در مورد اول در صورت تخلف، اجیر را مالک مال الاجاره نمی داند بخلاف مورد دوم.

صاحب عروه شق سومی را هم اضافه می کند که شرطیت مسیر از باب شرط ضمن عقد باشد که در صورت تخلف عقد اجاره باطل نیست بلکه مستاجر حق خیار تخلف شرط دارد. حال اگر خیار را اعمال کند باید به جای اجره المسمی اجره المثل را به اجیر بپردازد.

و اما تمام بحث:

بحث اخلاقی

در بحث اخلاقی به حدیث هفتم از باب ۱۲۲ از ابواب آداب المعاشره می پردازیم.

در این حدیث معلی خدمت امام صادق علیه السلام می رسد و از حقوق مسلمان بر مسلمان سؤال می کند:

قُلْتُ لَهُ مَا حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ قَالَ لَهُ سَبْعُ حُقُوقٍ وَاجِبَاتٍ مَا مِنْهُنَّ حَقٌّ إِلَّا وَ هُوَ عَلَيْهِ وَاجِبٌ إِنْ ضَيَّعَ مِنْهَا شَيْئاً خَرَجَ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِ مِنْ نَصِيبٍ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا هِيَ قَالَ يَا مُعَلَّى إِنِّی عَلَيْكَ شَفِيقٌ أَخَافُ أَنْ تُضَيِّعَ وَ لَا تَحْفَظَ وَ تَعْلَمَ وَ لَا تَعْمَلَ قَالَ قُلْتُ لَهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ قَالَ أَيْسَرُ حَقٍّ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهَ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَ الْحَقُّ الثَّانِی أَنْ تَجْتَنِبَ سَخَطَهُ وَ تَتَّبِعَ مَرْضَاتَهُ وَ تُطِيعَ أَمْرَهُ وَ الْحَقُّ الثَّالِثُ أَنْ تُعِينَهُ بِنَفْسِكَ وَ مَالِكَ وَ لِسَانِكَ وَ يَدِكَ وَ رِجْلِكَ وَ الْحَقُّ الرَّابِعُ أَنْ تَكُونَ عَيْنَهُ وَ دَلِيلَهُ وَ مِرْآتَهُ وَ الْحَقُّ الْخَامِسُ أَنْ لَا تَشْبَعَ وَ يَجُوعُ وَ لَا تَرْوَى وَ يَظْمَأُ وَ لَا تَلْبَسَ وَ يَعْرَى وَ الْحَقُّ السَّادِسُ أَنْ يَكُونَ لَكَ خَادِمٌ وَ لَيْسَ لِأَخِيكَ خَادِمٌ فَوَاجِبٌ أَنْ تَبْعَثَ خَادِمَكَ فَيَغْسِلَ ثِيَابَهُ وَ يَصْنَعَ طَعَامَهُ وَ يُمَهِّدَ فِرَاشَهُ وَ الْحَقُّ السَّابِعُ أَنْ تُبِرَّ قَسَمَهُ وَ تُجِيبَ دَعْوَتَهُ وَ تَعُودَ مَرِيضَهُ وَ تَشْهَدَ جَنَازَتَهُ وَ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ حَاجَةً تُبَادِرُهُ إِلَى قَضَائِهَا وَ لَا تُلْجِئُهُ أَنْ يَسْأَلَكَهَا وَ لَكِنْ تُبَادِرُهُ مُبَادَرَةً فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلْتَ وَلَايَتَكَ بِوَلَايَتِهِ وَ وَلَايَتَهُ بِوَلَايَتِكَ

خلاصه آنکه حضرت در جواب معلی می فرماید اگر این حقوق را برای تو بازگو کنم ممکن است عمل نکنی و بیچاره شوی (مفهوم آن این نیست که اگر انسان، جاهل باشد معذور است و لازم نیست دنبال علم برود بلکه مفهومش این است که کار جاهل آسان تر از عالم است) معلی اصرار کرد و حضرت فرمود مسلمان بر مسلمان هفت حق دارد که خلاصه ی آن این است:

یکسان نگری (ان تحب لنفسک ما تحب لاخیک و ان تکره لنفسک ما تکره لاخیک) حضرت این حق را آسان ترین حق بر می شمارد و حال آنکه بسیاری از افراد در ادای این حق در مانده اند و قادر به ادای آن نیستند. کاری کنی که او را خشنود سازی. با جان و مال، زبان و دست و پا به او کمک کنی. راهنمای او باشی که اگر به راه خطا می رود به او هشدار دهی و یا اگر در کار خودش سرگردان است او را راهنمائی کنی و اگر خطراتی او را تهدید می کند او را باخبر سازی. در مشکلات در کنار او باشی. اگر خادمی داری و برادر مسلمانت به خدمت احتیاج دارد خادمت را بفرستی که به او کمک کند. اگر دعوت می کند او را اجابت کنی و اگر بیمار است به عیادت او بروی و اگر از دنیا رفت به تشییع جنازه ی او حاضر شوی و خلاصه آنکه حیا و میتا در کنار او باش.

گاه بعضی از بزرگان بوده اند که بعد از اینکه چند ماه بر اثر کسالت در بستر می ماندند فراموش می شدند. کسی نباید برادر مسلمانش را فراموش کند زیرا امروز او در بستر بیماری افتاده و به عیادت تو احتیاج دارد و فردا ممکن است تو هم مانند او شوی و از برادر مسلمانت این انتظار را داشته باشی.

واضح است که اگر این حقوق رعایت شود دنیا مدینه ی فاضله می شود و دوستی و رفاقت همه جا را فرا می گیرد.

حقوقی که در اسلام باید مراعات شود بسیار گسترده است؛ حق بشر بر بشر، حقوق هر جاندار بر دیگران اعم از حیوان و حتی جمادات مانند آب که نباید آن را آلوده کرد و جنگل ها و مراتع و امثال آن و یا فضا و هوا. اگر کسی رساله ی حقوق امام سجاد را بخواند بر این امر واقف می شود.

و اما بحث فقهی

بحث در این بود که اگر شخص مستاجر طریق خاصی را برای رفتن به حج تعیین کندد باید مطابق آن عمل شود حال اگر نائب مخالفت کند و حج را از طریق دیگر انجام دهد گفتیم که حج او صحیح است (جز در یک صورت) و منوب عنه بریء الذمه می شود.

بحث امروز در این است که اجیر آیا مالک اجرت است یا نه؟

اگر ما مبنای شیخ طوسی و اتباع او را بپذیریم که قائل بودند نائب می تواند از مسیر معین شده نرود، در این صورت او حق دارد تمام پول را بگیرد.

و یا اگر مطابق ظاهر روایت حریز بن عبد الله عمل کنیم که می گفت: حج تمام است که به دلالت التزامی دلالت بر این داشت که طرف مالک اجرت هم می شود

البته گفتیم این روایت ناظر به صورتی است که طریق در غرض دخالت نداشته باشد از این رو روایت، ارتباطی بر مورد بحث ما ندارد که جائی است که طریق دخالت دارد.

اگر مبنای مرحوم امام و صاحب عروه و مشهور متاخرین که ما هم قائل به آن هستیم را قبول کنیم که می گوییم او حق تخلف از مسیر را ندارد مگر اینکه علم پیدا کند که مستاجر به آن جاده ی خاص غرضی نداشته است. با این مبنا او باید از همان مسیر برود حال اگر نرود مرحوم امام دو حالت را بیان کرده است و صاحب عروه برای آن سه صورت را تصور کرده است:

گاه جاده قید است یعنی اگر از راه دیگر برود هرچند حجش صحیح است ولی مورد عنایت مستاجر نیست. مثلا مستاجر هنگام عقد گفته است که اگر از مسیر دیگر باشد به هیچ وجه به آن رضایت نمی دهد در این صورت اجیر مالک چیزی نیست. صورت دوم این است که از باب تعدد مطلوب باشد یعنی هم حج مطلوب باشد و هم آن مسیر معین. در این صورت چون از یک مطلوب تخلف شده است باید اجرت تقسیم شود و به نسبت تخلف از مسیر از آن کم شود. (شبیه همین مطلب در بیع ما یملک و ما لا یملک و در بیع جنس معیوب جاری است)

و اما صاحب عروه این مسئله را به سه قسم تقسیم می کند و می گوید گاه قید است و گاه جزء و گاه شرط

قید بودن آن همان است که در کلام امام گذشت.

و شرط بودن آن عبارت دیگری از همان تعدد مطلوب است که که در کلام امام بیان شد.

و اما شرطیت این است که مستاجر عقد معامله را منعقد کرده است ولی همراه آن شرط ضمن العقدی را هم اضافه نموده است و می گوید انجام حج باید از فلان مسیر انجام شود. صاحب عروه قائل است که نائب در اینجا مالک تمام اجرت است و فقط مستاجر خیار تخلف شرط دارد. (مثلا اگر کسی خانه ای را به فردی به فلان مبلغ بفروشد و شرط کند که باید در فلان تاریخ خانه را تحویل دهد در اینجا اگر از آن تاریخ تجاوز کند معامله صحیح است و فقط مشتری خیار تخلف شرط دارد. باید به این نکته توجه داشت که ثمن بر شرط تجزیه نمی شود ولی بر قید تجزیه می شود.)

ص: ۲۴۱

بقی الکلام فی امرین:

الامر الاول: قیدیت و جزئیت و وحدت و تعدد مطلوب به میل اشخاص نیست بلکه تابع عرف عقلاء است که چه چیز را قید می دانند و چه چیز را جزء. شاهد این مطلب بیع ما یملك و ما لا یملك است که عقلاء آن را از باب تعدد مطلوب می دانند هر چند در بیع به آن به دید قیدیت نگاه شود و هکذا در بیع معیوب که اگر جنس معیوب باشد خیار عیب و اخذ ارش جاری می شود و به دید قیدیت به آن نگاه نمی شود که بگویند معامله باطل است. در حج هم از باب تعدد مطلوب است و شاهد آن این است که اگر فرد از مسیر تخلف کند و حج را به جا آورد ذمه ی منوب عنه بری می شود.

الامر الثانی: در موردی که مستاجر خیار تخلف شرط را جاری کند و اجاره را فسخ نماید این سؤال مطرح می شود که اگر قبل از انجام حج فسخ کنند فبها ولی اگر حج را انجام داده است و ذمه ی منوب عنه هم بری شده است دیگر نمی شود آن را فسخ کرد در اینجا خیار تخلف شرط معنا ندارد زیرا بر فعل اجیر اثری مترتب شده است و آن بری شدن ذمه ی منوب عنه است. بله اگر بگوئیم فسخ صحیح است باید اجره المثل حج را به او بدهد (و نه اجره المسمی را).

البته باید توجه داشت که اگر اجره المثل از اجره المسمی بیشتر باشد باید همان بیشتر را بپردازد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۲۸ دی ماه ۸۷/۱۰/۲۸

ص: ۲۴۲

.Your browser does not support the audio tag

گفتیم که نائب شدن برای دو نفر چهار حالت دارد:

مقید به مباشرت و زمان معین در سال واحد که دومی باطل بود.

مقید به مباشرت و عدم شرطیت زمان معین که هر دو درست بود.

مقید به زمان معین و عدم تقیید به مباشرت که این هم درست است.

مقارن بودن عقد اجاره که موضوع بحث امروز ماست.

گفته شد که حالت چهارم به دو حالت ممکن است:

نائب خودش و وکیلش با هم بخوانند

و یا خودش هر دو عقد را در صیغه واحده بخواند که برخی آن را جائز می دانند.

در اینجا این دو با هم تزاحم دارند و درست شمردن یکی و حکم به بطلان دیگری هم ترجیح بلامرجح است، پس هر دو باطل است. در اینجا به نظر می رسد اصلاً جای ترجیح بلامرجح هم نیست، ترجیح بلامرحخ مربوط به مقام تزاحم است، و تزاحم مربوط به جائی است که هر دو ملاک دارد. ولی تعارض آن است که یکی از آنها ملاک داشته باشد یا هیچ یک نداشته باشند. اینجا تعارض است زیرا هر دو که ملاک ندارد، اگر مثال را روی اجاره ملک ببریم، دو ملک نداریم که هر دو اجاره دارای ملاک باشد. اینها در مقام ثبوت تعارض دارند و در مقام اثبات، تزاحم دارند.

فتلخص من جمیع ذلک که در صورت چهارم هر دو باطلند و بطلان آنها از باب تعارض است نه تزاحم. در اینجا قرعه هم نمی توان انداخت، زیرا قرعه مربوط به وقتی است که یک واقع مجهولی داشته باشیم اینجا چنین واقع مجهولی نداریم. تخییر هم دلیل می خواهد.

ص: ۲۴۳

و اما دو صورتی که عروه ذیل مسأله ۱۴ افزوده است و آنها هم منحصر به اجاره نیست، و در دیگر ابواب هم به درد می خورد چنین است:

... و لو آجره فضولیان من شخصین مع اقتران الإجارتین یجوز له إجازه إحداهما کما فی صوره عدم الاقتران و لو آجر نفسه من شخص ثمَّ علم أنه آجره فضولی من شخص آخر سابقا علی عقد نفسه لیس له إجازه ذلک العقد و إن قلنا بکون الإجازه کاشفه بدعوی أنها حینئذ تکشف عن بطلان إجاره نفسه لکون إجارته نفسه مانعا عن صحه الإجازه حتی تکون کاشفه و انصراف أدله صحه الفضولی عن مثل ذلک

صورت اول این است که دو فضولی قرار بگذارند و در هر دو قید مباشرت و زمان باشد و زمان هم واحد باشد که در این صورت هر دو را نمی توان اجازه داد ولی نائب به میل خودش می تواند یکی از آنها را انتخاب کند و آن را اجازه دهد. هر دو نمی شود، ولی احدهما المعین اشکالی ندارد. فضولی ناقص است و با اجازه تکمیل می شود، بنابراین اشکال تعارض پیش نمی آید.

صورت دومی که عروه افزوده است، اصیل بودن یکی و فضولی بودن طرف دیگر است. با این فرض که فضولی هم زودتر منعقد شده باشد، در اینجا اصیل مقدم داشته می شود. حال آیا می توان راهی برای ترجیح فضولی پیدا کرد؟ عده ای گفته اند بر مبنای کشف روشن می شود که اجاره قبلاً منعقد شده و لذا اصیل دیگر اعتبار ندارد، زیرا او دیگر مالک نیست، و اما جواب این است که:

اولاـ مبنای کشف (کشف ، چند نوع داریم: کشف حقیقی و کشف حکمی ، کشف حقیقی آن است که واقعاً از قبل منتقل شده باشد که باید به لوازم آن هم نسبت به قبل گردن گذاشت؛ ولی کشف حکمی یعنی احکام از گذشته را از حالا اجرا کن ولی نقل احکام را از حالا اجرا می کند) در اینجا کشف حقیقی باطل است.

ثانیا کشف مربوط به جائی است که اجازه مبتلا به مانع نباشد. در اینجا اجازه مبتلا به عقد اصیل است. اجازه بعد از عقد اصیل است.

عده ای هم اشکال سومی گرفته اند که ادله صحت فضولی از ما نحن فیه انصراف دارد ولی این انصراف برای ما اثبات شده نیست.

(عبارت عروه آن جا که لتحصیل الحج نوشته اشتباه دارد و ما آن را در حاشیه عروه تذکر داده ایم)

آن چه تاکنون گفته شد، حل مسأله حسب قواعد بود، اکنون به سراغ روایات می رویم. در باب ۱۹ از ابواب نیابت دو روایت یکی موافق و دیگری مخالف وجود دارد:

حدیث ۱ باب ۱۹ از ابواب نیابت:

۱۴۵۹۷ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ يَعْنِي ابْنَ بَزِيعٍ قَالَ أَمَرْتُ رَجُلًا أَنْ يَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَأْخُذُ مِنْ رَجُلٍ حَجَّةً فَلَا تَكْفِيهِ أَ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ رَجُلٍ آخَرَ حَجَّةً أُخْرَى وَ يَتَّسِعَ بِهَا وَ تُجْزِي عَنْهُمَا جَمِيعاً أَوْ يَتْرُكُهُمَا جَمِيعاً إِنْ لَمْ يَكْفِهِ إِحْدَاهُمَا فَذَكَرَ أَنَّهُ قَالَ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ تَكُونَ خَالِصَةً لِوَاحِدٍ فَإِنْ كَانَتْ لَا تَكْفِيهِ فَلَا يَأْخُذْ

وَ رَوَاهُ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ مِثْلَهُ

سند این روایت سند درست و خوب است. مراد از ابا الحسن، امام رضا علیه السلام است. یترکهما غلط است یشرکهما درست است. از عبارت احب الی شاید برداشت شود که امام می خواهند بفرمایند، هر دو جائز است ولی ذیل روایت خلاف این را می گوید. جمع صدر و ذیل نشان دهنده حرمت است ولی با این وجود، این روایت مربوط به بحث ما نیست. ما مساله ای در ۱۸ داریم که برای هر کس در یک سال یک حج بیشتر جائز نیست و این روایت این مطلب را می خواهد بگوید. مسأله نهم هم بر این فرض استوار است. بهتر بود امام مفاد مسأله ۱۸ را قبل از مسأله ۹ ذکر می کردند.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۲۹ دی ماه ۸۷/۱۰/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

گفتیم که نائب شدن برای دو نفر چهار حالت دارد:

۱.مقید به مباشرت و زمان معین در سال واحد که دومی باطل بود.

۲.مقید به مباشرت و عدم شرطیت زمان معین که هر دو درست بود.

۳.مقید به زمان معین و عدم تقیید به مباشرت که این هم درست است.

۴.مقارن بودن عقد اجاره که موضوع بحث امروز ماست.

گفته شد که حالت چهارم به دو حالت ممکن است:

نائب خودش و وکیلش با هم بخوانند

و یا خودش هر دو عقد را در صیغه واحده بخواند که برخی آن را جائز می دانند.

ص: ۲۴۶

در اینجا این دو با هم تزاحم دارند و درست شمردن یکی و حکم به بطلان دیگری هم ترجیح بلامرجح است، پس هر دو باطل است. در اینجا به نظر می رسد اصلاً جای ترجیح بلامرجح هم نیست، ترجیح بلامرجخ مربوط به مقام تزاحم است، و تزاحم مربوط به جائی است که هر دو ملاک دارد. ولی تعارض آن است که یکی از آنها ملاک داشته باشد یا هیچ یک نداشته باشند. اینجا تعارض است زیرا هر دو که ملاک ندارد، اگر مثال را روی اجاره ملك ببریم، دو ملك نداریم که هر دو اجاره دارای ملاک باشد. اینها در مقام ثبوت تعارض دارند و در مقام اثبات، تزاحم دارند.

فتلخص من جمیع ذلک که در صورت چهارم هر دو باطلند و بطلان آنها از باب تعارض است نه تزاحم. در اینجا قرعه هم

نمی توان انـداخت، زیرا قرعه مربوط به وقتی است که یک واقع مجهولی داشـته باشـیم اینجا چنین واقع مجهولی نداریم. تخییر هم دلیل می خواهد.

و اما دو صورتی که عروه ذیل مسأله ۱۴ افزوده است و آنها هم منحصر به اجاره نیست، و در دیگر ابواب هم به درد می خورد چنین است:

... و لو آجره فضولیان من شخصین مع اقتران الإجارتین یجوز له إجازه إحداهما کما فی صوره عدم الاقتران و لو آجر نفسه من شخص ثمَّ علم أنه آجره فضولی من شخص آخر سابقا علی عقد نفسه لیس له إجازه ذلک العقد و إن قلنا بکون الإجازه کاشفه بدعوی أنها حینئذ تکشف عن بطلان إجاره نفسه لکون إجارته نفسه مانعا عن صـحه الإجازه حتی تکون کاشفه و انصراف أدله صحه الفضولی عن مثل ذلک

ص: ۲۴۷

صورت اول این است که دو فضولی قرار بگذارند و در هر دو قید مباشرت و زمان باشد و زمان هم واحد باشد که در این صورت هر دو را نمی توان اجازه داد ولی نائب به میل خودش می تواند یکی از آنها را انتخاب کند و آن را اجازه دهد. هر دو نمی شود، ولی احدهما المعین اشکالی ندارد. فضولی ناقص است و با اجازه تکمیل می شود، بنابراین اشکال تعارض پیش نمی آید.

صورت دومی که عروه افزوده است، اصیل بودن یکی و فضولی بودن طرف دیگر است. با این فرض که فضولی هم زودتر منعقد شده باشد، در اینجا اصیل مقدم داشته می شود. حال آیا می توان راهی برای ترجیح فضولی پیدا کرد؟ عده ای گفته اند بر مبنای کشف روشن می شود که اجاره قبلاـ منعقد شده و لذا اصیل دیگر اعتبار ندارد، زیرا او دیگر مالک نیست، و اما جواب این است که:

اولاـ مبنای کشف (کشف ، چند نوع داریم: کشف حقیقی و کشف حکمی ، کشف حقیقی آن است که واقعاً از قبل منتقل شده باشد که باید به لوازم آن هم نسبت به قبل گردن گذاشت؛ ولی کشف حکمی یعنی احکام از گذشته را از حالا اجرا کن ولی نقل احکام را از حالا اجرا می کند) در اینجا کشف حقیقی باطل است.

ثانیا کشف مربوط به جائی است که اجازه مبتلا به مانع نباشد. در اینجا اجازه مبتلا به عقد اصیل است. اجازه بعد از عقد اصیل است.

عده ای هم اشکال سومی گرفته اند که ادله صحت فضولی از ما نحن فیه انصراف دارد ولی این انصراف برای ما اثبات شده نیست.

ص: ۲۴۸

(عبارت عروه آن جا که لتحصیل الحج نوشته اشتباه دارد و ما آن را در حاشیه عروه تذکر داده ایم)

آن چه تاکنون گفته شد، حل مسأله حسب قواعد بود، اکنون به سراغ روایات می رویم. در باب ۱۹ از ابواب نیابت دو روایت یکی موافق و دیگری مخالف وجود دارد:

حدیث ۱ باب ۱۹ از ابواب نیابت:

۱۴۵۹۷ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ يَعْنِي ابْنَ بَزِيعٍ قَالَ أَمَرْتُ رَجُلًا أَنْ يَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَأْخُذُ مِنْ رَجُلٍ حَجَّةً فَلَا تَكْفِيهِ أَ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ رَجُلٍ آخَرَ حَجَّةً أُخْرَى وَ يَتَّسِعَ بِهَا وَ تُجْزِي عَنْهُمَا جَمِيعاً أَوْ يَتْرُكُهُمَا جَمِيعاً إِنْ لَمْ يَكْفِهِ إِحْدَاهُمَا فَذَكَرَ أَنَّهُ قَالَ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ تَكُونَ خَالِصَةً لِوَاحِدٍ فَإِنْ كَانَتْ لَا تَكْفِيهِ فَلَا يَأْخُذْ

وَ رَوَاهُ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ مِثْلَهُ

سند این روایت سند درست و خوب است. مراد از ابا الحسن، امام رضا علیه السلام است. یترکهما غلط است یشرکهما درست است. از عبارت احب الی شاید برداشت شود که امام می خواهند بفرمایند، هر دو جائز است ولی ذیل روایت خلاف این را می گوید. جمع صدر و ذیل نشان دهنده حرمت است ولی با این وجود، این روایت مربوط به بحث ما نیست. ما مساله ای در ۱۸ داریم که برای هر کس در یک سال یک حج بیشتر جائز نیست و این روایت این مطلب را می خواهد بگوید. مسأله نهم هم بر این فرض استوار است. بهتر بود امام مفاد مسأله ۱۸ را قبل از مسأله ۹ ذکر می کردند.

ص: ۲۴۹

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۳۰ دی ماه ۸۷/۱۰/۳۰

Your browser does not support the audio tag.

گفتیم که غیر از بحثی از نظر قواعد داشتیم در باره قبول یا عدم قبول دو حج از سوی یک نفر دو روایت هم داریم. روایت اول گذشت و روایت دوم باب ۱۹ هم از بزنطی است که از ثقات است. البته در روایت اول بزنطی از ابن بزیع نقل می کرد ولی در اینجا مستقیماً نقل می کند.

حدیث ۲ باب ۱۹ از ابواب نیابت:

۱۴۵۹۸ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَخَذَ حَجَّةً مِنْ رَجُلٍ فَقُطِعَ عَلَيْهِ الطَّرِيقُ فَأَعْطَاهُ رَجُلٌ حَجَّةً أُخْرَى يَجُوزُ لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ جَائِزٌ لَهُ ذَلِكَ مَحْسُوبٌ لِلْأَوَّلِ وَ الْأَخِيرِ وَ مَا كَانَ يَسَعُهُ غَيْرُ الَّذِي فَعَلَ إِذَا وَجَدَ مَنْ يُعْطِيهِ الْحَجَّةَ

أَقُولُ هَذَا مَحْمُولٌ عَلَى كَوْنِ الْحَجَّهِ نَدْباً وَ الْإِعْطَاءِ عَلَى وَجْهِ الْمَئُونَهِ عَلَى الْحَجِّ بِحَيْثُ يُهْدِي ثَوَابَهُ إِلَى صَاحِبِ الْمَالِ أَوْ مَخْصُوصٌ بِالضَّرُورَهِ مَعَ ضَمَانِ الْحَجِّ فِي الْقَابِلِ

و ما كان يسعه يعنی غير از کاری که کرد کار دیگری نمی توانست انجام دهد. از این روایت جواز برداشت می شود. ولی ما گفتیم که:

اولا ـ این روایات از بحث ما خارج است. این روایات برمی گردد به این که آیا در یک سال دو حج می توان انجام داد یا نه؟ که طبق نقل مشهور و یا مطابق اجماع نمی توان چنین کرد. این همان موضوعی است که در مسأله ۱۸ بحث شده است.

ثانیا روایت دوم می تواند مربوط به حج مستحبی باشد.

ص: ۲۵۰

نکته ای باقی ماند و آن این که آن چه تاکنون گفتیم مربوط به حج واجب بود. همچنین حج مستحبی که آن را نذر کرده و مقید کرده باشد به استقلال هم به حج واجب ملحق می شود و تمام احکام حج واجب در این نوع از حج مستحبی جاری است. ولی اگر حج مستحبی مقید به استقلال نباشد و یک نفر را برای انجام حج نائب بگیرد و فرد دیگری هم بیاید همان فرد را مقید به مباشرت در همان سال نائب بگیرد، این دو حالت دارد:

گاه اطلاق نیابت منصرف به استقلال است. که معمولا هم انصراف دارد.

و گاه اطلاق منصرف به استقلال نیست و یا مستأجر اجازه شراکت را به او بدهد، حال شریک در ثواب و یا کل حج.

روشن است که در حالت اول نمی تواند دو حج مستحبی را عهده دار شود ولی در حالت دوم، منعی ندارد. در باب ۲۸ روایات متعددی در این زمینه هست، که حتی نیابت از هزار نفر را هم مجاز شمرده است. حال این نیابت است یا اهدای ثواب

بحث دیگری است. مثل کاری که در این ایام برای زیارت امام حسین علیه السلام انجام می شود که مثلا یک صد نفر پول می گذارند و یک نفر از بین آنها به نیابت از بقیه به زیارت می رود و به نظر ما اشکالی ندارد. اما اگر حج مستحبی مقید به استقلال باشد همه آن وجوه و شقوق مقید به مباشرت و سال معین و یا یک از اینها و یا اقتران عقدین دوباره پیش می آید.

و اما مسأله ۱۰ هم از مسائلی است که مباحث آن در همه ابواب اجاره جاری است و روایت و نص خاصی هم نیست و همه را علی القواعد باید حل کرد. عنوان این مسأله تخلف اجیر است و بعد این که در صورت تخلف مستأجر حق فسخ دارد یا نه؟ و در صورت فسخ اجره المثل باید بگیرد یا اجره المسمی. در این مسأله هم چهار فرع داریم. این مسأله، در عروه در مسأله شماره ۱۵ آمده است.

فرع اول:

لو آجر نفسه للحج فی سنه معینه لا یجوز له التأخیر و التقدیم إلا برضا المستأجر

دلیل این فرع روشن است که همان اوفوا بالعقود است. تقدیم همیشه خیر نیست چه بسا برای مستأجر موضوعیت داشته باشد، فلذا حتی تقدیم را هم بدون رضایت مستأجر و بر خلاف رضایت او نمی توان انجام داد.

فرع دوم:

و لو أخّر فلا یبعد تخیر المستأجر بین الفسخ و مطالبه الأجره المسماه و بین عدمه و مطالبه أجره المثل من غیر فرق بین کون التأخیر لعذر أو لا، هذا إذا کان علی وجه التقیید، و إن کان علی وجه الاشتراط فللمستأجر خیار الفسخ فان فسخ یرجع إلی الأجره المسماه، و إلا فعلی المؤجر أن یأتی به فی سنه أخری و یستحق الأجره المسماه

فرع دوم خود دو حالت دارد، گاه زمان خاص بنا بر قیدیت در اجاره آمده است و گاه به نحو شرطیت. اگر اجیر انجام حج را از سال معین شده تأخیر انداخت مستأجر مخیر است بین فسخ و درخواست اجرت مسمی و یا عدم فسخ و درخواست اجرت المثل. زیرا حجی را که فروخته بود تلف کرده است و چه بسا قیمت الآن آن بیشتر شده باشد. به نحو قیدیت بودن یا به نحو شرطیت در خیار فسخ و در صورت فسخ رجوع به اجره المسمی فرق نمی کند ولی در صورت عدم فسخ، فرق می کند که در حالت شرط، از عبارت و الا فعلی معلوم می شود که باید سال آینده آن را انجام دهد آن هم با اجرت المسمی. موجر یعنی اجیر.

ص: ۲۵۲

این عنوان مسأله است ولی بحث را در قالب دو سؤال مطرح می کنیم:

اولا ـ امام در مسأله قبل قید و جزء را گفت و به شرط اشاره نکرد و در اینجا شرط را مطرح کرد و صاحب عروه که در مسأله قبل سه محور جزء و قید و شرط را مطرح کرد، در اینجا به شرط اشاره نکرده است و تنها دو حالت کرده است. چرا؟

۱۵ مسأله إذا آجر نفسه للحج فی سنه معینه لا ـ یجوز له التأخیر بل و لا التقدیم إلا مع رضا المستأجر و لو أخر لا لعذر أثم و تنفسخ الإجاره إن کان التعیین علی وجه التقیید و یکون للمستأجر خیار الفسخ لو کان علی وجه الشرطیه و إن أتی به مؤخرا لا یستحق الأجره علی الأول و إن برئت ذمه المنوب عنه به و یستحق المسماه علی الثانی إلا إذا فسخ المستأجر فیرجع إلی أجره المثل و إذا أطلق الإجاره و قلنا بوجوب التعجیل لا تبطل مع الإهمال و فی ثبوت الخیار للمستأجر حینئذ و عدمه وجهان من أن الفوریه لیست توقیتا و من کونها بمنزله الاشتراط

سؤال دیگر این است که اگر کسی در اجاره تخلف کرد، من می توانم معامله را فسخ کنم یا خود به خود منفسخ می شود؟

اقوال و بحثها و ادله، فردا ان شاء الله.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۱ بهمن ماه ۸۷/۱۱/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

در باره ی مسئله ۹ سؤالی شده است که لازم پاسخ داده شود. ما گفتیم مانعی ندارد که یک نفر برای چند نفر همزمان و در قالب یک حج، حج مستحبی انجام دهد، چه با یک عقد واحد و چه در عقود متعدد. ولی در کتاب مستند (ج ۱۱، ص ۱۳۷) مطلبی است که ظاهراً خلاف این است:

ص: ۲۵۳

المسئله الرابعه عشره: لا یجوز أن ینوب عن اثنین فی عام ، لأنّ الحجّه الواحده لا تقع عن اثنین إجماعا، هذا فی الواجب. و أمّا المندوب، فقد دلّت الأخبار الکثیره «۱» علی جواز الاشتراک فیه، فتجوز الاستنابه فیه علی هذا الوجه، بأن یستأجره اثنان أو أکثر بعقد واحد لأن یحجّ تطوّعا لهم، لا بأن یؤجّر نفسه لاثنین أو أکثر بعقود متعدّده، فإنّ کلّ عقد یقتضی الاستقلال، فلا یجوز بعده.

ولی این عبارت مستند دلالت بر غیر حرف ما ندارد. مرحوم نراقی جمله آخر به خاطر این بیان کرده است که اگر چند عقد به صورت مستقل از هم منعقد شده باشد، انصراف به استقلال دارد.

همان طور که قبلاً گفتیم مسأله ۱۰ مربوط به تخلف اجیر است. گفتیم که با رضای مستأجر تقدیم و تأخیر حج نیابی اشکالی ندارد، ولی بدون رضای او، خیر؛ و دلیل آن هم اوفوا بالعقود بود. ولی اگر تخلف کرد و انجام حج را به تأخیر انداخت، باید دید که حکم شرعی آن چیست.

چنـد نکته را که قبلاـ هم گفته شـد یادآوری می نماییم: اولاً این مسأله نص نـدارد و بایـد آن را حسب قواعـد حل کرد و ثانیاً مباحث آن منحصـر به حـج نیابی هم نیست، بلکه در دیگر ابواب هم جاری است و ثالثاً فقهاء قدیماً و حدیثاً متعرض این بحث شده اند.

تأکیـد می نمایـد چون مسأله به حسب قواعـد حـل می شود، نقـل اقوال مهم نیست، گرچه لابلای بحثها حسب مورد به برخی اقوال هم اشـاره خواهیم کرد و نظر امـام و عروه و اکثر محشـین عروه و علاـمه در المنتهی و برخی دیگر از بزرگـان را بررسـی خواهیم کرد. امام بین قیدیت و شرطیت تفصیل قائل شدند. این دو حالت جداگانه باید بررسی شود.

ص: ۲۵۴

زمان به عنوان قید

اگر زمان جنبه قیدیت داشته باشد، چهار قول در باره آن وجود دارد:

ـ قول اول، تخییر: از نظر امام اگر زمان جنبه قیدیت داشته باشد، مستأجر بین دو چیز مخیر است: فسخ للتخلف و عدم فسخ. اگر فسخ کرد اجره المسمی را پس می گیرد. ولی اگر فسخ نکرد اجره المثل را می گیرد زیرا بر ذمه اجیر یک حج بوده که آن را اتلاف کرده و من اتلف مال الغیر فهو له ضامن و این ضامن، ضامن به قیمت المثل است. اکثر محشین هم قائل به همین تخییر هستند.

ـ قول دوم، انفساخ: صاحب عروه می گوید اگر اجیر تخلف کرد، اجاره خود به خود فسخ می شود و مال برمی گردد، به این دلیل که وقتی که مورد معامله از بین رفت، دیگر چیزی برای معامله نیست:

و لو أخر لا لعذر أثم و تنفسخ الإجاره إن کان التعیین علی وجه التقیید

مرحوم کاشف اللثام هم همین نظر را دارد (ج ۵، ص ۱۹۱) :

فإن فات انفسخت الإجاره فات بتفریط أو بغیره

و علامه هم در منتهی همین نظر را بیان کرده است (ج ۱۳،ص ۱۴۴) (ج ۲ ط قدیم، ص ۸۶۸) :

و إن لم یفعل بطلت الاجاره لأنها تعینت بهذه السنه و لم یفعله فیها فیبطل کما لو استأجر دارا شهرا معینا فلم یسلمها حتی فات الشهر

قول سوم، عدم انفساخ و پرداخت اجره المثل: قول سوم این است که منحصرا اجره المثل باید داده شود یعنی منفسخ نمی شود، به این دلیل که اجیر مال مستأجر را تلف کرده است و ضامن است.

قول چهـارم، تفصـیل بین تلف اختیـاری و غیراختیـاری: قول چهـارم که به نظر ما می رسـد و در جائی ندیـدیم که متعرض آن شونـد، این است که به دقت عقلی تفصـیل بدهیم بین تلف اختیاری و غیر اختیاری. غیراختیاری مانند مریض شدن که به خاطر آن وجود خـارجی حـج منتفی است. اگر بی اختیـار مریض شود و عنـد العمل نتوانست به تعهـد خود عمل کنـد، این نشان می دهـد که این اجـاره از اول باطـل بوده است، مثـل خانه ای که فروخته شود، و قبل از تسـلیم سـیل آن را ببرد. اگر این طور شـد انفساخ است ولی اگر اختیاری باشد داخل در اتلاف است.

البته اگر به عرف رجـوع کنیم، می بینیم که عرف اعتنـائی به این حرفهـا نـدارد و اگر اجیر تخلف کرد، انفسـاخ رخ می دهـد، یعنی به رغم این که ما قول چهارم را افزودیم، عملا به همان قول انفساخ برمی گردیم.

زمان به عنوان شرط

حال اگر زمان شـرط در معامله باشد، تخلف از شرط خیار تخلف از شرط می آورد. مستأجر می تواند فسخ کند و پول را پس بگیرد و اگر فسـخ نکرد، اجیر سال آینـده بایـد آن را انجام دهـد. عروه هم با امام در این مورد هم عقیده است. لازمه این قول این است که شـرط و حـج تعدد مطلوب باشد. حال سؤال این است که اجیر سال آینده که این حج را به جا آورد، همه پول را باید بگیرد یا بالنسـبه. پاسخ این است که تمام پول را می گیرد، زیرا الثمن یتقسط علی الاجزاء لا علی الشـرط. ما شرط فاسد را مفسد نمی دانیم.

آخرین نکته ذیل فرع دوم که قبلاـ هم گفته بودیم این است که قید و شرط تابع نظر و قرارداد ما نیست و زمان همیشه شرط است، مگر این که نذر کرده باشد که در این صورت یک قید است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۲ بهمن ماه ۸۷/۱۱/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

در فصل چهاردهم سخن در این است که با فرض حجیت خبر واحد، آیا خبر واحد مطلقاً حجت است و حتی با آن می توان عموم قرآنی را تخصیص زد؟ یا حجیت آن در جائی است که در برابر عموم قرآنی قرار نگیرد؟ مثلا خداوند می فرماید: أحلّ الله البیعَ و حرّم الربوا (بقره، ۲۷۵) ولی روایت داریم که بین پدر و فرزند و زوج و زوجه ربا نیست. یا مسأله ارث که در قرآن داریم: یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین (نساء، ۱۱) ولی در روایات داریم که لامیراث للقاتل. همان طور که گفتیم چهار قول در این باره وجود دارد: جواز و عدم جواز و تفصیل بین عامی که قبلاـ تخصیص خورده و عامی که قبلا تخصیص نخورده و توقف.

ادله قائلین به جواز

قائلین به جواز دو دلیل دارند:

سیره اصحاب ـ سیره علماء و فقهاء بر این بود که عموم قرآنی را با خبرواحد تخصیص می زدند و این تا زمان ائمه علیهم السلام ادامه داشته است، مانند جواز ربا بین پدر و پسر و ارث نبردن قائل و این احتمال که این موضوع به دلیل وجود قرینه بوده است، واضح البطلان است.

ص: ۲۵۷

لغویت ـ اگر خبر واحد مخصص قرآن نباشد، باید فاتحه خبر واحد را بخوانیم، زیرا هیچ خبر واحدی در باب نجاست و طهارت و مانند آن نیست مگر این که در برابر آن یک عام قرآنی جود دارد. به بیان دیگر اگر خبر واحد مخصص کتاب نباشد، اصولا حجیت آن بالمره لغو می شود. و أُحلّ لکم ما فی الارض جمیعاً که با محرمات قطعیه و نجاسات ناسازگار است و یا الارض وضعها للانام، که این عامی است که با مالکیت بر زمین سازگار نیست.

یلاحظ علیه ـ اولاـ این که گفته می شود سیره بر تخصیص کتاب به خبر واحد است، ثابت نیست و اتفاق نظر در این زمینه وجود ندارد، شهرت هست ولی اتفاق نه. زیرا اقطاب ثلاثه این را قبول ندارند و حتی در بین قدماء کسانی بودند که حجیت خبر واحد را به صورت مطلق رد می کردند، صرف نظر از این که مخصص کتاب باشد یا نه. قدر متیقن سیره، خبر واحد محفوف به قرائن است و در زمانهای گذشته هم این اخبار محفوف به قرائن بود. متأسفانه در کنار دروس فقه، تاریخ فقه و تاریخ حدیث خوانده نمی شود، اخباری که امروزه خبر واحد است، قبلا خبر محفوف به قرائن بود. تفصیل این موضوع را در کتاب کلیات فی علم الرجال نوشته ایم. شیخ بهائی هم در مشرق الشمسین این بحث را به تفصیل بیشتری دارد. استاد علامه

حلی، یعنی سید عبدالکریم بن طاووس (۶۹۳ق.) در کتاب البشری، خبر واحد را به چهار دسته صحیح و موثق و حسن و ضعیف تقسیم کرد. قبل از آن خبر بر دو دسته معتبر و غیرمعتبر تقسیم می شد، قبلا با قسم اول قرآن را تخصیص می زدند. علت پیدایش این تقسیم رباعی از بین رفتن قرائن بود. با پیدایش و تثبیت جوامع روایی شیعه و از بین رفتن اصول اولیه رفته رفته قرائنی که وجود داشت از بین رفت. توجه داشته باشید که کتب اربعه جوامع ثانویه بود و جوامع اولیه شامل کتابهائی مانند محاسن برقی و جامع بزنطی است. اخباریها از علامه حلی خیلی ناراحتند و می گویند ما در تاریخ دو بار سقیفه داشتیم، سقیفه اول که معروف است و سقیفه دوم هم تقسیم بندی خبر به چهار نوع بود که علامه آن را انجام داد. ولی اولا همان طور که گفته شد، این تقسیم بندی از علامه نبود، بلکه از استادش بود و ثانیاً این خدمت به حدیث بود، زیرا قرائن اعتبار و عدم اعتبار حدیث از دست رفته بود و لازم بود تقسیم بندی جدیدی برای سنجش روایات عرضه شود.

ص: ۲۵۸

و اما دلیل دوم که لغویت بود، هم به این ترتیب قابل جواب است که بسیاری از اخبار آحاد به تفسیر مبهمات قرآن و مجملات آن برمی گردد و این خارج از بحث ماست، مثلاً در حلال بودن همه زمین، اکل و شرب همه زمین را که نمی گوید و حلال بودن زمین که تنها اکل و شرب نیست و نحوه استفاده از زمین که تنها اکل و شرب نیست.

دلیل مانعین

مانعین نیز چند دلیل دارند:

دلیل اول آنها این است که قرآن قطعی السند است و خبر واحد ظنی السند و با ظنی دست از قطعی برنمی دارند.

یلاحظ علیه بما فی الکفایه: محل بحث سند این دو نیست، محل بحث دلالت کتاب (اصالت عموم قرآن) نه سند آن با سند و دلالت حجیت خبر واحد است. وقتی این دو در تعارض با هم قرار گرفتند باید از یکی از آنها دست برداشت، مسلما خبر واحد بدلالته و سنده اقوی از اصالت عموم است بدلاله السیره که سیره عقلاء این است که اول عام را می گویند بعد به تدریج مخصصات آن را می گویند احل الله البیع را قرآن گفته و نهی النبی عن بیع الغرر خبر واحد است، این خبر بدلالته و سنده اقوی از اصاله العموم است. اصاله العموم منعقد است ولی حجیت آن متوقف بر این است که در آینده مخصص نداشته باشد. جواب آقای بروجردی که اصالت عموم قرآن هم ظنی است و اینجا در یک ظنی با یک ظنی دیگر که اقواست تصرف می کنیم، در حقیقت تشریح همان جواب آخوند است.

ص: ۲۵۹

دلیـل دوم مانعین نداشـتن دلیل برای حجیت خبر واحـد است تنها دلیل اجماع است و اجماع هم دلیل لبی است و دلیل لبی هم اطلاق ندارد و قدر متیقن آن شامل تخصیص کتاب نیست بلکه محدود به جائی است که مخالف قرآن نباشد.

یلاحظ علیه: اولا دلیل اجماع نیست سیره عقلاست.

سیره عقلاء هم ممضاه از سوی شارع است، صـرف نظر از این که در برابر آن یک دلیل قطعی وجود داشته باشد یا نه. بعدا می گوییم که حتی یک خبر هم در باره حجیت خبر واحد نداریم هر چه هست، راجع به صغری و ثقه بودن افراد است و این نشان می دهد کبری مسلم بوده است.

دلیل سوم اینها این است که اگر تخصـیص به خبر واحد جائز باشد، نسخ قرآن هم باید با آن جائز باشد. زیرا نسخ و تخصـیص در حقیقت از یک جنس هسـتند، با این تفاوت که نسخ ریشه را می زند و تخصیص عده ای را خارج می کند، نسخ تخصیص در زمان است و تخصـیص تخصـیص در افراد مثلاً آیه شریفه فما استمتعتم به منهم فآتوهن اجورهن فریضه دلالت بر جواز متعه دارد و اهل سـنت می گوینـد، این آیه با یک خبر واحـد (در غزوه حنین) نسـخ شـده است. یا قرآن می گویـد برای دیـدار با پیامبر صدقه بدهید، و آیه بعدش این را نسخ کرد.

یلاحـظ علیه: این وقتی درست است که در مقـایسه نسـخ بـا تخصـیص، یـک اولویت یـا تسـاوی وجود داشـته باشـد، و الا اگر اضعف (تخصیص) را قبول کردیم دلیل نمی شود که اقوی (نسخ) را هم قبول داشته باشیم.

ص: ۲۶۰

دلیل چهارم روایاتی است که خبر واحد را نکوهش می کند. این روایات هم اینجا خوانده می شود و هم در حجیت خبر واحد. از این روایات برداشت می شود که خبر واحد در صورت موافقت با کتاب الله حجت است نه عدم مخالفت یعنی خبر مخصص مخالف کتاب الله است و هر مخالف قرآنی هم از حجیت می افتد پس خبر واحد حجت نیست.

یلاحظ علیه: اگر خبر واحد موافق قرآن باشد که دیگر با داشتن قرآن نیازی به آن نداریم. این روایاتی که مورد نظر مانعین است بر چهار دسته است، دسته ای از آنها ناظر به عقاید است و آن هم مربوط به غلات. امام فرمود: شر الناس الغلات. غلات مقامات الوهی برای ائمه علیهم السلام در نظر می گرفتند، و ائمه فرمودند هر چه از آنها می رسد را بر قرآن عرضه کنید و هر چه موافق قرآن نبود را کنار بگذارید.

در باره درس گذشته، تذکر این نکته توضیحی لازم است: در آیه مبارکه (وَ الَّذينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ... فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانينَ جَلْدَةً وَ لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَةً أَبَداً وَ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ (۴) إِلَّا الَّذينَ تابُوا...) اگر عقد الوضع ها مباین بود بازگشت الا فقط به اخیر است ولی اگر همان عقد الوضع اول بود ولی با عبارت دیگری بیان شده بود، مانند اولئك به همه برمی گردد و لذا ما با قول محقق نائینی موافقیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۵ بهمن ماه ۸۷/۱۱/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

مسأله ۱۱ و مسائل بعد از آن بیشتر مربوط به حج است و مربوط به همه مسائل اجاره نیست. در

ص: ۲۶۱

فرع اول بحث در این است که اگر نائب محرم مصدود و یا محصور شود تکلیف چیست؟ عبارت تحریر چنین است:

لو صد الأجير أو أحصر كان حكمه كالحاج عن نفسه فيما عليه من الأعمال

مصدود کسی است که راه را به هر دلیل بر او بسته اند و محصور کسی است که به دلیل بیماری از ادامه راه باز ماند.همان طور که در حج عن نفسه امکان دارد فرد مصدود یا محصور شود در نائب هم متصور است. احکام مصدود و محصور مفصلا در قرآن (در ماجرای صلح حدیبیه) و روایات آمده و در وسائل هم ابوابی به آن اختصاص یافته است. مصدود باید اگر قربانی دارد همانجا آن را ذبح کند و از احرام بیرون آید و اگر هم قربانی ندارد روزه بگیرد ولی محصور باید قربانی یا پول آن را به مکه (نه منی) بفرستد تا در مکه در فلان روز و ساعت که با هم توافق کرده اند برای او قربانی کنند، این قربانی لازم نیست که در روز عید قربان باشد و اگر چنین شد و یحل له کل شیء و طبق نظر برخی از فقهاء، نساء بر این افراد مباح نیست تا این که نائبی طواف نساء را برای او انجام دهد. محصور و مصدود، اگر واجب الحج باشند، باید سال بعد به حج بروند. ما قائل به استثنای طواف نساء نیستیم. حال سؤال این است که آیا نائب هم همان حکم حاجّ عن نفسه را دارد یا نه؟ در مسأله ۱۱ پنج فرع است و این که آیا نائب مانند حاج است یا نه، فرع اول است. فقهاء به این مسأله اشاره کرده اند. مرحوم حکیم در

مستمسک (ج ۱۱، ص ۵۵) می فرماید:

ص: ۲۶۲

(مسأله ۱۷): إذا صد الأجير أو أحصر كان حكمه كالحاج عن نفسه فيما عليه من الأعمال (۱) ....

(۱) الظاهر أنه لا إشكال فيه عندهم. و يقتضيه عموم الأدله المثبته لتلك الاحكام، فان إطلاقها شامل للحاج عن نفسه و الحاج عن غيره.

مخالفی هم ندیده ایم. بنابراین نائب هم مانند حاج با قربانی یا ارسال پول یا روزه از احرام بیرون می آید. فراموش نکنید که فردی که محرم شد تا اقدامی انجام ندهد مانند حج و عمره و قربانی و روزه از احرام بیرون نمی آید.

و اما دلیل این حکم:

در درجه اول اطلاق روایاتی است که در باب مصدود و محصور وارد شده است و صاحب وسائل آن را در باب ۱ و ۲ مصدود و محصور آورده است، در این روایات به کرات تعابیری مانند من کان محصورا و من کان مصدوداً به کار رفته و اشاره ای به اصیل یا نائب بودن نشده است. عده ای به همین اطلاق قناعت کرده اند.

دلیل دوم این است که تمام اعمال نائب مانند منوب عنه است. اگر منوب عنه بود همین کار را می کرد، لذا نائب هم باید همان کار را کند. پس مشابهت احکام نائب و و منوب عنه دلیل دوم است.

اضف الی ذلک این نکته را که نائب محرم تا کاری نکند از احرام بیرون نمی آید، و این راه چیزی جز همان اعمال منوب عنه است.

این فرع اول: فروع این مسأله را هم عامه و هم خاصه مطرح کرده اند: فعلا به آدرسها بسنده می کنیم ولی در لابلای بحث متنها را هم حسب ضرورت خواهیم خواند: شیخ در الخلاف (به نقل از مستمسک، ج ۱۱، ص ۵۵؛ علامه در المختلف ج ۴، ص ۳۲۵؛ فاضل اصفهانی در کشف اللثام ج ۵، ص ۱۵۸؛ محدث بحرانی در حدائق ج ۱۴، ص ۲۶۵؛ نراقی در مستند ج ۱۱، ص ۱۳۵ و غیرهم. از عامه هم النووی در المجموع ج ۷، ص ۱۳۷ به این موضوع پرداخته است، هر چند همه فروع را ذکر نکرده است. عروه هم در مسأله ۱۷ نیابت آورده است و عبارت امام عین عبارت عروه است، البته عروه اضافاتی دارد که امام در تحریر همان را بدون تغییر عبارات، خلاصه کرده است.

فرع دوم این است که تکلیف حکم اجاره نائب محصور و مصدود چه می شود؟ عبارت تحریر چنین است:

و تنفسخ الإجاره مع کونها مقیده بتلک السنه، و یبقی الحج علی ذمته مع الإطلاق، و للمستأجر خیار التخلف إذا کان اعتبارها علی وجه الاشتراط فی ضمن العقد

عروه و امام همان مسیر مسأله ۱۰ را طی می کنند و سه حالت برای آن برمی شمرند:

گاه اجاره مقید است به زمان، که در این صورت با حصر و صد، اجاره باطل می شود به دلیل: مِن شرائط الاجاره القدره علی العمل. در اجاره اعیان هم حکم همین است.

گاه زمان به نحو اشتراط است، که خیار تخلف شرط برای مستأجر می آورد، حال اگر فسخ کرد اجاره از بین می رود و اگر فسخ نکرد، سال آینده انجام می دهد.

گاه اطلاق است و مستأجر نه حج را مقید کرده است به امسال و نه مشروط به امسال. در این صورت اگر قائل بودیم که الاطلاق ینصرف الی التعجیل، همان احکام شرط را پیدا می کند. ولی اگر اطلاق لاینصرف الی التعجیل و یا مستأجر تصریح به اطلاق و اختیار کند، نائب باید حج را سال بعد انجام دهد.

این که تعجیل به معنای فوریت است یا حلول بعدا بحث می شود. اگر ما قائل به فرق بین شرط و قید به این صورت شدیم، این حرفها درست است ولی یک اشکال دارد و آن همان مسأله ای است که چندین بار متذکر شده ایم که شرط یا قید بودن، در اختیار ما نیست که یک جیز را گاه قید قرار دهیم و گاه شرط. زمان قید نیست زیرا قوام کار به آن نیست، طبیعتِ زمان شرط است نه قید، حتی اگر مستأجر به صراحت آن را به عنوان قید مطرح کرده باشد.

فرع سوم این است که آیا این حج از منوب عنه مجزی است یا سال آینده باید دوباره انجام شود؟ به عبارت تحریر توجه نمایید:

و لا یجزی عن المنوب عنه و لو کان ذلک بعد الإحرام و دخول الحرم

قد یتوهم این مانند وقتی است که اجیر بعد الاحرام یا دخول الحرم بمیرد، یعنی بگویند این مثل میت است و همانطور که در آنجا حکم به اجزاء کردیم در اینجا هم حکم به اجزاء باید کنیم. مشهور و معروف قائل به عدم اجزاء شده اند، زیرا خداوند در آنجا ارفاقی به میت کرده است و ما دلیلی بر تسری حکم به مصدود و محصور نداریم. تنها مخالف در این مسأله شیخ در خلاف است که قائل است این حج ناتمام مصدود و محصور مجزی است. سخن شیخ به نقل از مستمسک، ج ۱۱، ص ۵۵ چنین است:

أن الإحصار بعد الإحرام کالموت بعده فی خروج الأجیر من العهده. و استدل علیه بإجماع الفرقه. مع أن الحکم منصوص لهم لا یختلفون فیه .. انتهی.

شیخ ادعای اجماع هم کرده است، مراد از منصوص همان منصوص بودن اجزاء در اثر موت است و با الغای خصوصیت آن را تعمیم داده است. یعنی اجماع مربوط به جائی دیگر است و نص هم همینطور. این موضوع اجماعی نیست و شیخ در این مسأله تنهاست. الغای خصوصیت نمی توان کرد شاید شارع مقدس مصلحتهایی را در نظر داشته باشد که نسبت به میت و آن چه به ورثه او می رسد حکم به اجزاء کرده باشد و نمی توان بی دلیل آن را به مصدود و محصور تعمیم داد، این قیاس مع الفارق است. نکته لطیفی در اینجا هست، و آن این که در باره تعمیم اجزای حج برای حاجی که پس از دخول در حرم بمیرد، بر نائبش هم نص نداشتیم، و همه اصحاب حکم نائب را از این نظر که همه احکام نائب مانند منوب عنه است، تعیین کردند، در این صورت در حاج لنفسه مصدود و محصور، وقتی که حج برای خودش مجزی نباشد و باید سال آینده آن را تکرار کند، چطور ممکن است برای نائب او مجزی باشد؟ به نظر می رسد اگر از این راه وارد شویم بهتر است.

ص: ۲۶۵

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۶ بهمن ماه ۸۷/۱۱/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

در فرع سوم، بحث در مجزی بودن عمل مصدود و محصور بود و این که آیا می توان این را قیاس به نائبی که محرما وارد حرم شده، کرد و گفت مجزی است، و ما گفتیم که این قیاس را نمی پذیریم، و دلیلی بر تعمیم این ارفاق نداریم، این قیاس ظنی با مکتب ما سازگار نیست. فقط شیخ بودن که قائل به اجزاء بود و این اشکال که نظر شیخ فقط استحقاق اجرت اجیر است درست نیست زیرا این اجرت به ازای چیست؟ و ثانیا شیخ محصور را عطف به میت کرده است. به هر حال ما اضافه کردیم که دلیل دیگر ی هم داریم، و آن این که در مسأله اجزاء برای حاج عن نفسه دو روایت معتبر داشتیم ولی برای نائب نه؛ ولی اصحاب الغای خصوصیت کردند و آن را بر نائب هم تعمیم دادند. آن الغای خصوصیت با قیاس فرق داشت و کار خوبی بود، زیرا احکام نائب مانند منوب عنه است. حال اگر حاج عن نفسه مصدود و محصور شود، آیا مجزی است؟ قطعاً خیر؛ حال چطور در نائب او مجزی می دانید. ان قلت که در باب نائبی که فوت کند روایات متعدد داریم چرا می گوئید روایت نداریم، روایات باب ۱۵ اذا مات فی الطریق دارد. می گوئیم احدی به این روایات عمل نکرده است. همه می گویند این روایات مربوط به بعد الاحرام است و ما می گوییم مربوط به بعد الاحرام و دخول الحرم است. مقید کردن روایات باب ۱۵ هم با روایات حاج عن نفسه صورت گرفته است؛ بنابراین کسی که بین راه مصدود و محصور شود، باید سال آینده حجش را انجام دهد، پس نه تنها قیاس حجت نیست بلکه ما دلیل اقامه کردیم بر این که این حج باید سال بعد انجام شود.

ص: ۲۶۶

و اما فرع چهارم عبارت امام چنین است:

و لو ضمن المؤجر الحج فی المستقبل فی صوره التقیید لم تجب إجابته

در صورتی که زمان قید باشد، اگر اجیر ضمانت کند که سال آینده حج را انجام می دهم پذیرش آن از سوی مستأجر واجب نیست. و عجیب است که جماعتی از قدماء گفته اند یجب اجابته. و حال آن که اجاره قبلی باطل شده است. فاضل اصفهانی در کشف اللثام، ج ۵، ص ۱۵۸ می فرماید:

و لاـ یجب علیه إجابته لو ضمنه فی المستقبل کما قد یظهر (وجوب الاجابه) من المقنعه «۸» و النهایه «۹» و المهذب «۱۰» و السرائر «۱۱»

و در مستند ج ۱۱، ص ۱۳۵ هم چنین آمده است:

و لا یلزم المستأجر إجابته لو التمس عدم الاستعاده و ضمن الحجّ من قابل، للأصل، و عدم تناول العقد لغیر تلک السنه. خلافا للمحکیّ عن ظاهر السرائر و النهایه و المبسوط و القواعد و الحلبی «۱»، فیلزم، و مستنده غیر واضح، مع احتمال أن یکون مرادهم الجواز برضا المستأجر کما قیل «۲»، و لا کلام فیه حینئذ.

و مرحوم صاحب جواهر در ج ۱۷ صص ۳۷۹ _ ۳۸۰ جواهر می فرمایند:

بـل لو ضـمن أی الأجیر الحـج فی المسـتقبل لـم یلزم المسـتأجر إجابته للأصل و غیره، خلافا لما قیل من أنه یلزم إجابته، لوضوح ضعفه و إن نسب إلی ظاهر المقنعه و النهایه و المهذب، بل ربما قیل انه ظاهر المبسوط و السرائر و غیرها

در این مسأله هیچ روایتی نداریم، از نظر قواعد سه حالت می تواند داشته باشد:

اگر زمان قید باشد، که اجاره به دلیل عدم قدرت باطل است و دلیلی ندارد که مستأجر درخواست اجیر را قبول کند.

اگر زمان شرط باشد، مستأجر خیار فسخ دارد، حال اگر فسخ کرد که دیگر اجابت لازم نیست، اگر هم فسخ نکند که اجاره به قوت باقی است و دیگر التماس الاجیر نمی خواهد.

اگر اطلاق باشد، یعنی تصریح مستأجر به این که هر سال که خواستی حج را انجام بده، باز هم اجاره باقی است و احتیاج به ضمن و التمس ندارد.

پس حسب قواعد هیچ الزامی برای مستأجر نیست، عده ای خواسته اند توجیه کنند و گفته اند این وقتی است که مستأجر راضی باشد، و دیگران گفته اند که این یک اجاره معاطاتی جدید است. ما احتمال می دهیم روایتی دست قدما بوده که به دست ما نرسیده، لذا جای احتیاط هست. ولی نمی دانیم که اگر روایت هم به دست ما می رسید، شاید مشکل سند و دلالت داشت، بنا بر این فتوی هم نمی دهیم ولی جای احتیاط هست.

و اما فرع پنجم مسأله این است که آیا اجیر که حالا مصدود و محصور شده و حج را رها کرده است، چیزی هم به او تعلق می گیرد یا نه؟ عبارت امام که مانند عروه است، چنین است:

و یستحق الأجره بالنسبه إلی ما أتی به من الأعمال علی التفصیل المتقدم.

مراد از تفصیل متقدم، اشاره به مسأله ۵ است که آیا اجیر بر افراغ ذمه بوده که در این صورت مستحق هیچ نیست یا اجیر بر اعمال است که به نسبت اعمال انجام شده مستحق است.

ص: ۲۶۸

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۷ بهمن ماه ۸۷/۱۱/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

همان طور که گفته شد، مسأله دوم این فصل بحث نسخ است که یک بحث قرآنی است. مطلب اول این بحث، در باره معنی لغوی و اصطلاحی نسخ بود که گذشت. مطلب دوم این است که برخی احکام قابل نسخ نیست و آن احکامی است که مطابق فطرت انسان و آفرینش انسان است، مانند آیه ۳۲ سوره مبارکه نور:

وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى‏ مِنْكُمْ وَ الصَّالِحينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَليمٌ

این قابل نسخ نیست زیرا مطابق فطرت و آفرینش انسان است و اگر قائل شویم به این که نسخ شده است، تناقض بین تکوین و تشریع پیش می آید. و از اینجا می فهمیم که چرا رسالت رسول خدا و احکام رسول خدا دائمی و پیوسته است و پیامبر هم پیامبر خاتم است، زیرا احکام ایشان مطابق فطرت است. شرائع قبلی هر چند نسبت به زمان خود کامل بودند، ولی نسبت به دوران بعد ناقص بوده اند. گاه اشکال می کنند که چگونه می شود با قانون ثابت جهان متغیر را اداره کرد. این اشکال منکران خاتمیت است و جواب آن این است که آن چه ثابت است مربوط به آفرینش است و آفرینش ثابت است. جهات متغیر انسان در اسلام هم متغیر است. مثلا چگونگی نوشتن و تعلیم و کتابت در اسلام متغیر است و نوشتن روی سنگ و لوح و کاغذ بوده تا الان که پیشرفتهای زیادی در این زمینه اتفاق افتاده است. در اسلام نسبت به کیفیت نوشتن قانون ثابتی نداریم. قانون ثابت است و مقررات تابع زندگی. یا مثلاً قرآن در باره کیفیت دفاع از کشور قانون ثابتی ندارد؛ سابقا تیر و کمان بود و امروزه ابزارهای جدید. نسخ ناپذیر بودن به همین معنی است. دعوت به داشتن مسکن همه همینطور است. فطرت انسانی ثابت است:

ص: ۲۶۹

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتي‏ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (روم، ۳۰)

مصب نسخ قوانین غیرفطری است. مانند نماز رو به بیت المقدس که بعداً تغییر کرد.

مطلب سوم این است که آیا نسخ محال است یا ممکن. یهود اعتقاد دارد که نسخ محال است و ما اعتقاد داریم که ممکن است. اقوی دلیل امکان شئ وقوع آن است. در سِفر تکوین تورات در فصل (اصحاح : سوره) ۹ فقره یا جمله ۳ (آیه مختص قرآن است، لذا آیه ۳ نگویید) چنین آمده است: که وقتی نوح از کشتی پیاده شد خدا فرمود همه حیوانات و گیاهان را بر شما حلال کردیم (تورات فارسی فاضل خانی نسخه دست نخورده و خوبی است.) جز خون ولی در شریعت موسی همه لحوم حلال نیست. گوشتها را خاخامها باید ذبح کنند و به همین خاطر در مواردی مانند هواپیماها از غذای آماده شده از سبزی استفقاده می کنند. پس معلوم شد که نسخ ممکن است، بعلاوه مصالح و مفاسد امور فرق می کند؛ گاه مصلحت ایجاب می کند که عده چهار ماه و ده روز و گاه سه طُهر باشد. پس ادله ما بر امکان نسخ عبارت است از وقوع نسخ و دیگری تغییر مصالح. و اما ادله یهود که قائل به عدم امکان نسخ هستند را هم باید بررسی کنیم. ادله آنها که در منابع کلامی شان هم

هست از سو فخر رازی هم ذیل تفسیر آیه شریفه ما ننسخ من آیه ... آمده است و ما اکنون خلاصه آن را ارائه می کنیم:

ص: ۲۷۰

یهود می گویند این آیه یا نص در دوام است یا نص در عدم دوام و استمرار یا اطلاق دارد؛ اگر اولی باشد نسخ آن یلزم الکذب در اولی و اگر دومی باشد که دیگر نسخ نیست، وقتی دوره حکم تمام شد، خود به خود خود حکم هم از بین می رود. و اگر سومی باشد، هم که اصلاً دوامی وجود ندارد که بخواهیم آن را نسخ کنیم؛ فأین مکان النسخ، قلت: حفظت شیئا و غابت عنك اشیاء. شما سه صورت تصور کردید و حال آن که نسخ در این سه صورت یعنی در دوام وانقطاع و مهمل محل بحث ما نیست ولی صورت چهارمی هم وجود دارد که اتفاقاً محل بحث آنجاست و آن ظاهر در دوام است، این ظهور در دوام هم در ذهن و نظر مخاطب است. همین نماز به سمت بیت المقدس ظهور در دوام داشت ولی بعد آیه آمد و جهت قبله را تغییر داد. لذا می گویند النسخ رفع لا دفع. منسوخ از این به بعد مقتضی ندارد و مخاطب خیال می کرده که مقتضی دارد. رفع فی الظاهر و دفع فی الواقع. این همان فرق نص و ظاهر است. الی هنا تبین دلیل القائل ببطلان النسخ.

علاوه بر این در خود قرآن آیاتی داریم که به صورت کلی دلالت بر وقوع نسخ در قرآن دارد. یعنی از امکان رد می شویم و وارد وقوع می شویم:

یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ (رعد، ۳۹)

عده ای این آیه را به تکوین می زنند و می گویند مراد آن معجزه است، ولی آیه اعم است و شامل تشریع هم هست. احکام در ام الکتاب ثابت و مشخص است ولی در تشریع امکان دارد محو شود.

ص: ۲۷۱

وَ إِذا بَدَّلْنا آيَةً مَكانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يُنَزِّلُ قالُوا إِنَّما أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ (نحل،۱۰۱)

مفتر یعنی به تو دروغ گفته اند. مراد از آیه در اینجا هم معجزه نیست، البته در قرآن کلمه آیه به معنای معجزه زیاد به کار رفته، ولی در اینجا منظور معجزه نیست، به قرینه قالوا انما انت مفتَر. کلمه آیه به معنای معجزه در آیه دوم سوره مبارکه قمر به کار رفته است:

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ ـ وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ (قمر، ۲)

آیه سومی که دلالت بر نسخ به صورت کلی دارد، این آیه است:

ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَديرٌ (بقره، ۱۰۶)

نوع ترجمه های فارسی ما را نافیه گرفته اند، ولی این ما شرطیه است، زیرا جزای آن مجزوم است، ما ننسخ یعنی ان ننسخ، این ما شرطیه غیرزمانیه است. ننسی هم از أنسی ینسی مشتق است، اصل آن ننسیها بوده است، خدا که فراموش نمی کند منظور ترک است، مانند:

وَ لا تَكُونُوا كَالَّذينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ (حشر،۱۹)

ننسها یعنی اگر فراموش کنیم و به حال خود رها کنیم. نأت بخیر منها او مثلها به ننسخ برمی گردد نه ننسها. در بعضی از قراءات ننسها را از نَسِیءَ ینسیء گرفته اند، به معنای به تأخیر انداختن. این هم که باشد، درست در می آید، یعنی ما دست به ترکیب آیه نمی زنیم.

و اما در باره وقوع نسـخ در آیات قرآن، راه افراط این است که ۳۶ آیه در قرآن را منسوخ بشمریم چنان که برخی چنین کرده اند و راه تفریط این است که بگوییم در قرآن اصلا نسخ نداریم. ما راه میانه می رویم و اعتقاد داریم معدودی آیات نسخ شده داریم. اولین مورد آیه ۱۲ سوره مبارکه مجادله است:

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً ذلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ

این آیه با آیه بعدی سوره مجادله نسخ شده است:

أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَطيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (مجادله، ۱۳)

آیه اول پـایه ایمـان مردم را آزمود و معلوم شـد وقت پیـامبر نزد مردم آن روزگـار به انـدازه یـک دینار هم ارزش نـدارد، طبق روایات تنها امیرالمؤمنین صـدقه داد و با پیامبر نجوی کرد، و این مناسب نبود که اطراف پیامبر اینقدر خلوت باشد، لذا خداوند در ایه بعـد آن را نسخ کرد. مردم آن زمان همان کسانی بودند که وقتی در نماز جمعه صدای زنگ کاروان تجاری آمد، نماز را ترک کردند و فقط ۱۱ نفر ماندند و آیات آخر سوره جمعه نازل شد. فکر می کنم کسـی نتواند منسوخ بودن آیه ۱۲ سوره مجادله را انکار کند.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۸ بهمن ماه ۸۷/۱۱/۰۸

ص: ۲۷۳

.Your browser does not support the audio tag

مسأله ۱۳ مشتمل بر دو مطلب مورد ابتلاست، مطلب اول این که اطلاق اجاره منصرف به تعجیل می شود یا نه؟ و دیگری این که اطلاق اجاره یقتضی المباشره یا نه و می توان مورد اجاره را به دیگری واگذار کرد؟ این حکم منحصر به حج نیست و در همه مباحث اجاره جاری است مانند بنائی و خیاطی که آیا بنا و خیاط می توانند کاری را که تعهد کرده اند به دیگری واگذار کنند یا نه؟ صاحب عروه این را در دو مسأله جدا یعنی مسأله ۱۹ (تعجیل) و مسأله ۲۳ (مباشرت) مطرح کرده است.

عبارت امام در فرع اول چنین است:

مسأله ۱۳ إطلاق الإجاره یقتضی التعجیل بمعنی الحلول فی مقابل الأجل، لا بمعنی الفوریه بشرط عدم انصراف (الانصراف) إلیها، فحینئذ حالها حال البیع، فیجوز للمستأجر المطالبه، و تجب المبادره معها

از نظر امام و عروه تعجیل دو معنا دارد ولی به نظر ما که بعداً می گوییم سه معنی دارد. معنی اول حلول است یعنی اجاره ذاتاً اقتضای فوریت ندارد ولی اگر مستأجر مطالبه کند باید زود انجام دهد. معنی دوم هم فوریت است، ها در الیها به فوریت برمی گردد. سه نوع بیع داریم: حال، سلف، نسیئه. در حال ثمن و مثمن حال است در سلف ثمن حال است و مثمن عند المطالبه است و در نسیئه مثمن حال است و ثمن عند المطالبه. امام می فرمایند اگر اطلاق انصراف داشته باشد، حالتهای اجاره مانند بیع می شود، یعنی این معنی به باب بیع هم کشیده می شود. فرع دوم از کما ان اطلاقها شروع می شود:

ص: ۲۷۴

کما أن إطلاقها یقتضی المباشره، فلا یجوز للأجیر أن یستأجر غیره إلا مع الإذن.

بحث ما در فرع اول است. این مسأله مورد توجه فقهاء بوده است و از جمله المبسوط و السرائر و الجامع ابن سعید و قواعد العلامه و کشف اللثام و غیرها به آن پرداخته اند، و جواهر در جلد ۱۷، ص ۳۹۲ به این اقوال اشاره کرده است. تقریباً محشین عروه هم به عروه اشکالی ندارند. ولی به نظر ما می رسد، تعجیل سه نوع تصور می شود:

به معنی حلول یعنی وقت آن رسیده است که اثر آن همان فوریت عند المطالبه است.

معنای دوم فوراً ففوراً است که دیگر مطالبه نمی خواهد.

معنای سوم تقید به زمان است، حلول قید نیست. کأن این واضح البطلان بوده که هیچ کس آن را مورد بررسی قرار نداده است، حال آن که این بهترین احتمال است.

در تعجیل به معنی حلول مستأجر نمی تواند در صورت عدم انجام از اجیر درخواست استرداد پول کند، ولی در عمل می بینیم که اینطور نیست و عرف درخواست می کنند. لذا معنای سوم درست به نظر می رسد. و اما از نظر ادله، از لابلای کلام جواهر سه دلیل برداشت می شود:

دلیـل اول انصـراف اطلاـق به فوریت است. کمـا این که در اجـاره هـای دیگر هم همین است. اگر اجیر بخواهـد انجـام کار را تأخیر بیانداز باید بگوید. انصاف این است که لا اقل در حج این انصرا ف وجود دارد.

دلیـل دوم شـمول اوفوا بـالعقود است البته بر مبنـای کسانی که معتقدنـد امر دلالت بر فوریت دارد. ما این اعتقاد را داشتیم زیرا معتقدیم فعل امر جانشین بعث بالید است.

ص: ۲۷۵

و اما دلیل سوم، که از نظر برخی عمده است این است که بعد از اجاره اجیر مدیون می شود و معامله حال هم که هست. عقد الاجاره یقتضی الدین و الدین حال است و باید بلافاصله آن را ادا کرد. مرحوم حکیم در مستمسک، ج ۱۱، ص ۵۶ می فرماید:

قد تقدم فی المسأله الرابعه عشره. الکلام فی ذلک، و أن التعجیل مقتضی قاعده السلطنه علی المال. سواء أ کان فی الذمه أم فی الخارج. و کما أن إبقاء المال فی الید بلا إذن المالک حرام کذلک إبقاؤه فی الذمه. و لیس ذلک مبنیاً علی ظهور الکلام فی التعجیل

مرحوم خوئی در المعتمد اشکالی دارند که ظاهراً به کلام مستمسک است و ما معتقدیم اشکال وارد نیست. ایشان می فرماید (المعتمد، ج ۲، ص ۸۲) فرق است بین عین خارجی و ذمه، در عین خارجی تصرف در مال غیرست اما در ما فی الذمه تصرف صدق نمی کند. این مقایسه و اشکال آقای خوئی به آن تأثیری در حکم ندارد ولی به اعتقاد ما مقایسه درست است. زیرا در شرع حق دادنی است نه بر خلاف آن چه در عرف گفته می شود، گرفتنی و فرق نمی کند این حق دین باشد یا عین، معیار ادای حق است.

حال ببینیم اقتضای این سه دلیل چیست؟

اقتضای دلیل اول که انصراف اطلاق به فوریت بود، فوریت است و ما گفتیم لااقل در دوران ما عرف هم همین را می گوید، البته این برای حج است نه برای همه اجاره ها و چه بسا در دیگر موارد چنین اقتضائی وجود نداشته باشد. اگر نگوییم مقید به زمان است، می گوییم لااقل فوراً ففوراً است.

اقتضای دلیل دوم هم شمول اوفوا بالعقود بود بر مبنای دلالت امر بر فوریت، هر چند مقید به زمان و مطالبه نیست، فوراً ففوراً است.

اقتضای دلیل سوم هم بر خلاف صاحب جواهر و عروه و امام که فرمودند دین حال است و عند المطالبه فوریت پیدا می کند، فوریتی است که مطالبه نمی خواهد. مدیون باید ادای حق کند و نیازی به مطالبه نیست. حق و دین را نباید مطالبه کرد بلکه باید آن را ادا کرد، دوباره می گویم حق دادنی است نه گرفتنی.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۹ بهمن ماه ۸۷/۱۱/۰۹

Your browser does not support the audio tag.

مبحث اخلاقی

حدیث ۱۴ باب ۱۲۲ از کتاب العشره:

۱۶۱۰۴ وَ فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ نُعَيْمِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ مَا رَأَيْتُ الرِّضَا ع جَفَا أَحَداً بِكَلِمَةٍ قَطُّ وَ لَا رَأَيْتُهُ قَطَعَ عَلَى أَحَدٍ كَلَامَهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهُ وَ مَا رَدَّ أَحَداً عَنْ حَاجَةٍ يَقْدِرُ عَلَيْهَا وَ لَا مَدَّ رِجْلَهُ بَيْنَ يَدَيْ جَلِيسٍ لَهُ قَطُّ وَ لَا اتَّكَأَ بَيْنَ يَدَيْ جَلِيسٍ لَهُ قَطُّ وَ لَا رَأَيْتُهُ شَتَمَ أَحَداً مِنْ مَوَالِيهِ وَ مَمَالِيكِهِ قَطُّ وَ لَا رَأَيْتُهُ تَفَلَ قَطُّ وَ لَا رَأَيْتُهُ تَقَهْقَهَ فِي ضَحِكِهِ قَطُّ بَلْ كَانَ ضَحِكُهُ التَّبَسُّمَ الْحَدِيثَ

این موارد برخی از آداب است و برخی از حقوق. جلیس اطلاق دارد و بزرگ و کوچک را شامل است. تفل یعنی آب دهان انداختن. مضمون روایت نشان می دهد که راوی از معاشران امام بوده است. سلسله روحانیت احق از دیگران در رعایت این آداب است. شیعه گری برخیها محدود به اظهار محبت به ائمه است ولی باید گام عملی در مسیر آنها برداشت.

ص: ۲۷۷

نتیجه فرع اول این شد که تعجیل به معنی فوراً ففوراً است نه به معنای فوریت عند المطالبه. و بعد یک قدم جلوتر گذاشتیم که در زمان ما انصراف اجاره حج به مقید بودن به زمان حاضر یعنی انجام حج در اولین سال پیش روست. به همین دلیل اول معمولا از نائب می پرسند که امسال به حج می روی یا نه؟ و اگر گفت که می روم، به او پیشنهاد نیابت می دهند. نکته دیگر این است که بیشتر حجهائی که به نیابت داده می شود، حج استطاعتی یا احتیاط آن است که باید فوراً انجام شود و نمی توان آن را به تأخیر انداخت. در سایر اجاره ها مانند دادن سفارش به خیاط و بنا و رساندن امانت هم در صورت اطلاق، انصراف به فوریت دارد.

فرع دوم مسأله ۱۳ اینچنین است:

كما أن إطلاقها يقتضى المباشره، فلا يجوز للأجير أن يستأجر غيره إلا مع الإذن.

نظر عروه هم همین است،. این نکته را کمتر بحث کرده اند، جواهر هم متعرض نشده است و محشین عروه هم هیچ مخالفتی با متن نکرده اند. پس مباشرت را نمی شود واگذار کرد و اجیر باید خودش حج را انجام دهد.

پیش از بیان ادله، به عنوان مقدمه باید بگوییم که افعال دو دسته است: مباشری و تسبیبی. مباشری مانند زدن زید و تسبیبی مانند دستور به این کار است. صحبت در این است که اجاره حج ظهور در مباشری دارد یا ظاهر در اعم از تسبیب و مباشره است. بله گاه قرینه هست که مراد تسبیبی است هر چند عبارت به صورت مباشری بیان شده باشد، مانند: قتلَ یزید حسیناً یا بنی البروجردی هذا المسجد. این واضح است که این جا تسبیبی است، اینجا مجاز نیست، هر دو اطلاق حقیقی است. در قتل، اگر عامل تسبیب اقوی باشد، حکم قصاص برای آمر صادر می شود، و این به دلیل همین حقیقی بودن اسناد است. این حکم شرع است ولی عرف عقلاء هم همینطور است. در هر دو اطلاق منصرف می شود به مباشرت. در حج هم که قرینه نیست، اطلاق انصراف به مباشرت دارد. بنابر این اجیر حق ندارد حج را واگذار کند. ولی الفاظ صیغه اجاره ممکن است متفاوت باشد و اطلاق در برخی از آنها، انصراف به مباشرت نداشته باشد. مثلاً آجرتک علی آن یُحَج با أن تَحُج فرق دارد، روشن است که در صورت اخیر انصراف به مباشرت دارد.

ص: ۲۷۸

نکته ای دیگر که بایـد توجه کرد این است که در حج، اغلب این گونه است که مردم راضـی نیسـتند هر کسـی حج میت آنها انجـام دهـد و شـخص اجیر برای آنهـا موضـوعیت دارد و ایـن هـم دلیـل دیگری بر مباشـرت است. یعنی دخـالت و اثر داشـتن موقعیت اشخاص در اعمال إجاری سبب می شود قول به مباشرت تقویت شود.

نکته دیگر این که گفته انـد واگذار کردن حج جائز نیست الا اذا اذن المسـتأجر. یعنی اگر سوال کردیم و مسـتأجر اجازه داد یا رضـی قلبـا آن وقت می توان حـج را به دیگر واگـذار کرد. در اینجا مرحوم حکیم ایرادی دارد که رضایت قلبی چه فایـده ای دارد؟ این آیا یک عقد جدید است یا انشاء اذنی است که در حکم اجاره جدید است؟ ما در حاشـیه عروه این را مفصـلاً گفته ایم که این از باب وفای بغیرجنس است و نیاز به عقـد جدیـد و رضایت و اذن جدیـد هم نـداریم. رضایت عقـد جدیـد نیست بلکه اسقاط حق است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۱۲ بهمن ماه ۸۷/۱۱/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در مسـئله ی ۱۳ بیان کردیم که بر حسب قواعـد اجیر بایـد عمل را مباشـره انجام دهـد. روایتی بر خلاف این قاعـده وارد شـده است که از لحاظ سند و دلالت در آن اشکال وجود دارد.

در مسئله ی ۱۴ سـخن از این است که اگر پول اجاره کم بیایـد لازم نیست که مسـتاجر مازاد را پرداخت کند هرچند مسـتحب است و اگر پول اجاره اضافه بیاید لازم نیست که اجیر آن را بگرداند که آن هم مستحب است.

ص: ۲۷۹

ابو حنیفه در این قول مخالف است و قائل است که باید مازاد برگردانده شود.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی ۱۳ از ابواب نبایت است که گفتیم بر حسب قواعد اگر کسـی اجیر شود باید مباشرتا حج را به جا آورد و به فرد دیگری تحویل ندهد.

در میان روایات یک روایت وارد شده است که مخالف قواعد است:

حدیث ۱ باب ۱۴ از ابواب نیابت

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَبِی سَعِیدٍ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی قَالَ قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ع مَا تَقُولُ فِی الرَّجُلِ یُعْطَی الْحَجَّهَ فَیَدْفَعُهَا إِلَی غَیْرِهِ قَالَ لَا بَأْسَ

این روایت به حسب ظاهر می گوید نائب می تواند حجش را به دیگری واگذار کند. هرچند مفاد این روایت بر خلاف قواعد است ولی چون نص است گفت شده است که باید به آن عمل شود.

اما این حدیث از چند جهت قابل بحث است:

اما از جهت سند در عثمان بن عیسی اختلاف شدیدی وجود دارد: مرحوم علامه در کتاب رجال خود می گوید: و کان شیخ الواقفه و وجهها، و أحد الوکلاء المستبدین بمال موسی بن جعفر علیه السلام (یعنی اموال موسی بن جعفر را بالا کشید و واقفیه کسانی بودند که بر امامت امام موسی بن جعفر متوقف شدند و امامت امام رضا را قبول نکردند) و روی عن أبی الحسن و قال الکشی ذکر نصر بن الصباح أن عثمان بن عیسی کان واقفیا و کان وکیل أبی الحسن موسی علیه السلام و فی یده مال فسخط علیه الرضا علیه السلام ثم تاب عثمان و بعث بالمال إلیه (رجال علامه ص ۲۴۴ و رجال کشی ص ۳۰۰)

جالب اینکه او امامت امام رضا علیه السلام را انکار کرد با این وجود این روایت از امام رضا علیه السلام نقل شده است بله ممکن است بگوئیم که حدیث مزبور بعد از توبه کردنش مطرح شده است و یا اینکه از حضرت سوال کرده باشد بدون اینکه او را امام واجب الطاعه بداند.

در مقابل این نظر نظر دیگری است که می گوید که عثمان بن عیسی ممن اجمع الاصحاب علی تصحیح ما یصح عنه است می باشد یعنی از اصحاب اجماع است قائلین به این نظریه همه ی احادیث او را می پذیرند البته این به نقل از کشی است و او هم به عنوان نقل قولی ذکر می کند نه به عنوان عقیده ی خودش.

علامه می گوید: عندی التوقف فیما ینفرد عنه و می گویند علامه در کتب فقهی اش او را تضعیف می کند.

از تمام عبارات بالا استفاده می شود که حال این راوی مشوش است و نمی توان به روایات او اعتماد کرد. از این رو حدیث فوق از نظر سند ایراد دارد.

و اما در دلالت: در این حدیث صحبت از نیابت نیست و فقط در آن است که (یعطی الحجه) و ظاهر آن در حج بذلی است.

اشکال نشود که حج بذلی موجب می شد که فرد واجب الحج شود از این رو نمی تواند آن را به دیگری واگذار کند زیرا می گوئیم مورد روایت می تواند در مورد کسی باشد که حج واجب خود را به جا آورده است و الان با بذل حج می تواند حجی مستحبی را به جا آورد و واضح است که می تواند آن را به دیگری واگذار کند.

اشکال سوم این است که اگر سند و دلالتش را هم قبول کنیم کسی از اصحاب به آن فتوا نداده است و مفاد آن معرض عنهای اصحاب است.

مضافا بر اینکه با یک حدیث نمی توان قواعد مسلم و محکم را خدشه دار کرد و قاعده اصلی در اجاره آن است که اجیر بالمباشره عمل را انجام دهد.

از این رو به نظر ما ظهور در به دیگری اجازه می خواهد و این امر نه تنها در حج بلکه در سایر عبادات هم جاری است بله اگر اجیر عمل را به دیگری واگذار کند و طرف مقابل هم حج را انجام دهد منوب عنه بریء الذمه می شود ولی اجیر حقی در اخذ اجرت ندارد.

مسأله ۱۴ - لو قصرت الأجره لا يجب على المستأجر إتمامها ، كما أنها لو زادت ليس له (مستاجر) الاسترداد (مازاد را پس بگیرد).

در این مسئله دو فرع است و در عروه چهار فرع مطرح شده است.

خلاصه ی این مسئله این است که اگر پول اجاره از انجام حج کمتر باشد مثلا اجیر دو میلیون پول گرفته است که حج را بجا آورد بعد هزینه اش به سه میلیون بالغ شد در اینجا لازم نیست که مستاجر مازاد را پرداخت کند و اجیر باید از پول خودش خرج کند همانطور که اگر هزینه ی حج کمتر شود مستاجر نباید مازاد را اجیر پس بگیرد.

صاحب عروه در مسئله ی ۲۰ دو فرع دیگر را هم مطرح می کند و می گوید: یستحب له (مستاجر) الاتمام کما قیل بل قیل یستحب علی الاجیر ایضا رد الزائد و لا دلیل بالخصوص علی شیء من القولین نعم یستدل علی الاول بانه معاونه علی البر و التقوی و علی الثانی بکونه موجبا للاخلاص فی العباده.

اقوال علماء

اصحاب ما این عبارات را قبول دارند ولی عامه مخالفت کرده اند از جمله ابو حنیفه که قائل است که مازاد باید مسترد شود.

قبل از ذکر اقوال این مسئله باید مطرح شود که آیا ماهیت نیابت اجاره است یا آنکه صرف پرداخت هزینه ها است اگر اجاره باشد واضح است که اگر زیاد بیاید مال اجیر است و اگر کم بیاید باید از جیب خودش بدهد ولی اگر از باب پرداخت هزینه باشد هم باید کمبود جبران شود و هم زیاده برگردانده شود. مانند ارتزاق قاضی از بیت المال که از باب پرداخت هزینه هاست نه اجرت گرفتن.

به نظر ما این از باب اجاره است و ظاهرا به نظر ابو حنیفه از باب پرداخت هزینه می باشد.

صاحب جواهر ج ۱۷ ص ۳۸۱ می گوید: کان تعرض المصنف و غیره لذلک (که اگر اضافه آمد مال خودش است و اگر کم آمد باید از خودش بدهد) مع وضوحه و عدم الخلاف فیه بیننا نصا و فتوی لتعرض النصوص له و للتنبیه علی خلاف ابی حنیفه علی ما زعمه من بطلان الاجاره. (کان دلیل او این است که در عبادت نباید پول گرفت و اجیر شد) فلا وجه حینئذ (اگر زیاد بیاید) الدفع الی الاجیر. بعد صاحب جواهر همان دو قول مستحبی را که از صاحب عروه نقل کردیم مطرح می کند.

خلاصه ی کلام او این است که این مسئله از واضحات است زیرا هم منصوص است و هم اینکه این قول خلاف قول عامه می باشد.

ص: ۲۸۳

صاحب ریاض ج ۶ ص ۸ می گوید: و یستحب للنائب ان یعید فاضل الاجره بعد الحج علی المشهور و ان یتم (باید تتمیم و تکمیل شود) ما اعوزه (اگر کم بیاید) کما عن النهایه و المبسوط و المنتهی و فی غیرها.

شیخ طوسی هم در نهایه در ص ۲۷۹ به استحباب تتمیم (اگر کم بیاورد) اشاره می کند و قائل است که اگر زیاد بیاورد نمی توان از او پس گرفت.

فتوای ابو حنیفه هم از مرحوم علامه در منتهی چاپ قدیم ج ۲ ص ۸۶۹ و در مغنی ابن قدامه ج ۳ ص ۱۸۳ ذکر شده است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۱۳ بهمن ماه ۸۷/۱۱/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در مسئله ی چهارده در این است که اگر اجیر پول کم بیارود نمی تواند از مستاجر مطالبه کند و اگر زیاد بیاورد لازم نیست به او برگرداند.

به نظر ما باید دید که اصل در نیابت اجاره است و یا پرداخت هزینه ها اگر اجاره باشد کلام مزبور صحیح است ولی اگر دومی باشد هم باید هزینه ی مازاد را به او داد و هم او باید اضافه را بر گرداند. ابو حنیفه قائل به شق دوم شده است.

روایاتی که در باب نیابت وارد شده اند قسم اول را تایید می کنند. البته روایت مخالفی هم وارد شده است که آن را یا به استحباب حمل می کنیم و یا از آن اعراض می نمائیم.

و اما تمام بحث:

ص: ۲۸۴

بحث در مسئله ی چهارده در این بود که گر اجیر پول کم بیاورد لازم نیست مستاجر آن را به او بپردازد و اگر اضافه بیاورد مال اجیر است بله بسیاری از فقهاء قائل به استحباب شدند که اگر کم بیاورد مستاجر بدهد و اگر اجیر زیاد بیاورد برگرداند.

برای حل این مسئلعا باید مسئله ی دیگری را هم حل کنیم و آن این است که آیا ماهیت اجیر اجاره است یا صرف پرداخت نفقه و دادن هزینه ها است. هر دو امر امکان دارد ولی معمولا قسم اول مورد عنایت است.

اگر قسم اول باشد که غالبا هم چنین است در این صورت دو فرعی که در کلام امام است واضح است زیرا فرد، اجیر شده است و مال الاجاره چه کم بیاید و یا زیاد ارتباطی به مستاجر ندارد نه می تواند خرج مازاد را از او بگیرد و نه اینکه لازم است انچه اضافه آمده است را به او پرداخت شود.

ولی اگر دومی باشد باید اگر کم آورد مستاجر به او بدهد و اگر زیاد آورد به مستاجر بر گرداند. و اما ابو حنیفه مخالفت کرده است و در تذکره آمده است: حکی عن ابو حنیفه منع الاجاره فیکون الأجیر نائبا محضا و ما یدفع إلیه من المال یکون رزقا لطریقه. (تذکره الفقهاء (ط.ج) ج ۷ - ص ۱۶۱)

سرچشمه ی فتوای ابو حنیفه دو احتمال است یکی اینکه اخذ اجرت با قصد قربت منافات دارد و در ابواب عبادات استیجاریه هم این بحث مطرح شده است، گاه در اصول به آن اشاره می کنند و گاه در مکاسب محرمه که بعضی قائلند که قصد قربت با اخذ اجرت منافات دارد.

ص: ۲۸۵

از این امر جواب داده انـد که اخـذ اجرت با قصد قربت منافاتی ندارد و این از باب داعی بر داعی است یعنی من به قصد قربت عبادات را انجام می دهم ولی داعی بر قصد قربت همان اخذ اجرت است مانند نماز استسـقاء که آن را به قصد قربت انجام می دهند ولی داعی این قصد قربت باریدن باران و سیراب شدن زمین کشاوری و رفع قطحی است.

بعضـی در این مورد دقتی به خرج می دهنـد و می گویند که بین نماز استسـقاء و بین باب نیابت فرق است و آن اینکه در نماز استسقاء طلب باران را از خداوند می کنیم که خود آن نوعی عبادت است و یا مانند نماز شب خواندن برای وسعت روزی و یا خوانـدن هفتاد حمـد برای شـفای مریض همه ی این موارد چون از خداونـد امری مطالبه می شود خود نوعی عبادت است ولی این به خلاف باب نیابت در عبادات است زیرا از مردم اجرتی را اخذ می کنیم.

به نظر ما فرقی بین این دو مورد نیست زیرا در هر دو، آخر امر به شیئی مادی منتهی می شود و اگر داعی بر داعی کفایت نکند حتی نماز استسـقاء هم باید باطل باشد. حتی بعضـی می گویند که اخذ اجرت، قصد قربت را تاکید می کند زیرا فرد وقتی می بینـد که اجرتی از مردم اخـذ کرده است و در قبال آن ضامن است که عمل صـحیحی را ارائه دهد و برای اینکه در روز قیامت مدیون فرد نباشد بهتر قصد قربت کرده و عمل را با آداب بیشتری به جا می آورد.

ص: ۲۸۶

دلیل دومی که ممکن است مستند قول ابو حنیفه باشد این است که پیامبر از این کار نهی کرده است و ما آن روایت را در بحث روایات مطرح می کنیم و جواب آن را هم ذکر می نمائیم.

روایات:

روایات ۲، ۳ و ۴ باب ۱۰ از ابواب نیابت در حج.

روایت ۲: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّیِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع عَنِ الرَّجُلِ يُعْطَى الْحَجَّةَ يَحُجُّ بِهَا وَ يُوَسِّعُ عَلَى نَفْسِهِ (از این راه درآمدی داشته باشد) فَيَفْضُلُ مِنْهَا أَ يَرُدُّهَا عَلَيْهِ قَالَ لَا هِیَ لَهُ.

روایت ۳: وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى السَّابَاطِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَأْخُذُ الدَّرَاهِمَ لِيَحُجَّ بِهَا عَنْ رَجُلٍ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُنْفِقَ مِنْهَا فِی غَيْرِ الْحَجِّ قَالَ إِذَا ضَمِنَ الْحَجَّةَ فَالدَّرَاهِمُ لَهُ يَصْنَعُ بِهَا مَا أَحَبَّ وَ عَلَيْهِ حَجَّةٌ. (بر او واجب است که آن حج را به جا آورد)

وقتی سائل می پرسد که مقداری از هزینه ی حج را در جای دیگر خرج کند از آن استفاده می شود که هزینه ی اجرت از حج اضافه آمده است.

روایت ۴: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُطَهَّرٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِی مُحَمَّدٍ ع إِنِّی دَفَعْتُ إِلَى سِتَّةِ أَنْفُسٍ مِائَةَ دِينَارٍ وَ خَمْسِينَ دِينَاراً (به شش نفر صد و پنجاه دینار دادم) لِيَحُجُّوا بِهَا فَرَجَعُوا وَ لَمْ يَشْخَصْ بَعْضُهُمْ (بعضی از ایشان به حج نرفتند و شخوص به معنای خروج از بلد است) وَ أَتَانِی بَعْضٌ وَ ذَكَرَ أَنَّهُ قَدْ أَنْفَقَ بَعْضَ الدَّنَانِيرِ وَ بَقِيَتْ بَقِيَّةٌ وَ أَنَّهُ يَرُدُّ عَلَیَّ مَا بَقِیَ وَ إِنِّی قَدْ رُمْتُ (تصمیم گرفتم) مُطَالَبَةَ مَنْ لَمْ يَأْتِنِی بِمَا دَفَعْتُ إِلَيْهِ (که بقیه ی افراد هم مطالبه کنم که اگر اضافه آمده است به من برگردانند) فَكَتَبَ ع لَا تَعَرَّضْ لِمَنْ لَمْ يَأْتِكَ وَ لَا تَأْخُذْ مِمَّنْ آتَاكَ شَيْئاً مِمَّا يَأْتِيكَ بِهِ وَ الْأَجْرُ فَقَدْ وَقَعَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

ظاهر (إِنِّی دَفَعْتُ إِلَی سِتَّهِ أَنْفُسٍ) این روایت نیابت در حج مستحبی است نه حج بذلی.

و ظاهر نهی امام هم حرمت است.

روایت دیگری هم در این باب آمده است:

روایت ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ مِسْمَعٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَعْطَیْتُ الرَّجُلَ دَرَاهِمَ یَحُجُّ بِهَا عَنِّی فَفَضَلَ مِنْهَا شَیْ ءٌ فَلَمْ یَرُدَّهُ عَلَیَّ فَقَالَ هُوَ لَهُ لَعَلَّهُ ضَیَّقَ عَلَی نَفْسِهِ فِی النَّفَقَهِ لِحَاجَتِهِ إِلَی النَّفَقَهِ (یعنی شاید در صرف نفقه صرف جوئی کرده باشد که چیزی برایش بماند زیرا به آن احتیاج داشته است)

این احتمال در این روایت است که فقط در آن جائی که فرد در صرف نفقه سخت گیری می کند لازم نیست که مازاد را به مستاجر بر گرداند ولی اگر طبق عادی خرج کرده باشد و اضافه بیاید چه بسا لازم باشد برگرداند از این رو این حدیث او احتمال در آن راه دارد و به تنهائی قابل اعتماد نیست.

در مستدرک باب ۶ هم دو روایت نقل شده است:

روایت ۱: دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ قَالَ فِی حَدِیثٍ لَهُ وَ یُخْرَجُ عَنْهُ رَجُلٌ یَحُجُّ عَنْهُ وَ یُعْطَی أُجْرَتَهُ وَ مَا فَضَلَ مِنَ النَّفَقَهِ فَهُوَ لِلَّذِی أُخْرِجَ (مال کسی است که به حج رفته است.)

این حدیث سند ندارد

روایت ۲: الْجَعْفَرِیَّاتُ، أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِی مُوسَی حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص کَیْفَ بِکُمْ إِذَا کَانَ الْحَجُّ فِیکُمْ مَتْجَراً (حج موجب تجارت شما شود) قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ کَیْفَ ذَلِکَ؟ قَالَ قَوْمٌ یَأْتُونَ مِنْ بَعْدِکُمْ یَحُجُّونَ عَنِ الْأَحْیَاءِ (اجیائی که توانائی رفتن به حج را ندارند) وَ الْأَمْوَاتِ فَیَسْتَفْضِلُونَ الْفَضْلَهَ فَیَأْکُلُونَهَا (اضافه ی پول اجاره را خود مصرف می کنند.)

این روایت جزء روایات مخالف است و سند آن صحیح می باشد که گفتیم از رسول الله نقل شده است و ممکن است مستند فتوای ابو حنیفه باشد.

جمع بین روایات این است که یا این روایت را حمل بر استحباب کنیم و یا اینکه بگوئیم معرض عنها است زیرا کسی به آن فتوی نداده است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۱۴ بهمن ماه ۸۷/۱۱/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

گفتیم مستحب است که اگر اجیر پول کم آورد مستاجر مازاد را به او بدهد و در این مورد به تعاونوا علی البر و التقوی تمسک کرده اند همچنین مستحب است که اگر اجیر پولی اضافه آورد آن را به مستاجر برگرداند و برای آن به این دلیل تمسک می کنند که در این صورت خلوص نیت او بیشتر است و گفته شده است که روایتی هم بر این امر دلالت می کند.

اگر فردی نه به عنوان اجاره بلکه به عنوان نائبی که هزینه ی سفرش به عهده ی منوب عنه است به حج رود هم باید در صورت کم آوردن پول مازاد به او پرداخت شود و هم اگر پولی اضافه آورد به منوب عنه برگرداند. بله اگر در صرف هزینه ها به خود سخت بگیرد و پولی اضافه آورد لازم نیست که برگرداند.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی چهاردهم است

بقی الکلام فی مقامین:

اول اینکه گفتیم مستحب است اگر اجیر پول کم آورد مستاجر مازاد را به او بدهد و همچنین مستحب است که اگر مال الاجاره زیاد آمد اجیر آن را به مستاجر برگرداند حال باید بررسی کنیم که مستند این حکم چیست.

ص: ۲۸۹

برای این استحباب هم دلیلی عام ذکرده شده است و هم دلیلی از روایات.

اما در استحباب تکمیل هزینه توسط مستاجر

دلیل عام این است که تکمیل کردن آنچه ناقص شده است داخل تحت عنوان (تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى) (مائده / ۵) است زیرا اجیر پولش تمام شده است و مستاجر در صورت پرداخت او را در امر برّ و تقوی کمک می کند.

البته باید توجه داشت که تعاون بر برّ و تقوا مراحل مختلفی دارد. بعضی از آن مراحل واجب است مانند تعلیم و تربیت فرزندان برای اینکه به راه انحراف کشیده نشوند و یا تعلیم احکام شرعی و امثال آن و بعضی از مراحل آن مستحب می باشد مانند کمک در ساخت مسجد و ما نحن فیه و امثال آن.

و اما دلیل عامی که برای استحباب پس دادن فاضل اجرت بر مستاجر می توان ارائه کرد این است که این امر موجب می شود که عبادت با خلوص بیشتری انجام شود همان طور که قرآن مجید انسان ها را به اخلاص دعوت کرده است و می فرماید: (وَ ما أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّين) (بینه / ۵)

البته بعضی از مراحل اخلاص واجب است مانند اخلاص در مقابل ریا و بعضی مستحب مانند ما نحن فیه که هرچند پول اجرت ملک اجیر است ولی اگر آن را برگرداند اخلاصش بیشتر می شود به این معنا که از اول نیت کند که اگر چیزی اضافه آمد آن را باز گرداند.

و اما دلیل خاص روایت مرسله ای است که از کتاب مقنعه ی مرحوم مفید نقل کرده اند. مرحوم نراقی در مستند ج ۱۱ ص ۱۴۰ از مرحوم مفید نقل می کند و اذا اخذ الرجل حجه ففضل منها شیء فهو له و ان عجزت (کم بیاید) فعلیه و قد جائت روایه انه ان فضل مما اخذ فانه یرده ان کانت نفقته واسعه (اگربه اندازه ی کافی خرج کرده باشد و با این وضع زیاد آمده باشد) و ان کان قتر علی نفسه (اگر بر خودش سخت گرفته است) لم یرده.

ص: ۲۹۰

احتمالا مرحوم مفید این حدیث را از همان حدیث ۱ باب ۱۰ از ابواب نیابت که دیروز مطرح کرده ایم اخذ کرده باشد:

عن مِسْمَعٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَعْطَیْتُ الرَّجُلَ دَرَاهِمَ یَحُجُّ بِهَا عَنِّی فَفَضَلَ مِنْهَا شَیْ ءٌ فَلَمْ یَرُدَّهُ عَلَیَّ فَقَالَ هُوَ لَهُ لَعَلَّهُ ضَیَّقَ عَلَی نَفْسِهِ فِی النَّفَقَهِ لِحَاجَتِهِ إِلَی النَّفَقَهِ.

وجه استدلال بدین نحو است که مفهوم حدیث می گوید اگر در خرج کردن بر خودش سخت نگرفته است آن را برگرداند.

البته این روایت در صورتی است که مال الاجاره اضافه بیاید ولی اگر کم بیاید در استحباب تتمیم آن توسط مستاجر باید به همان دلیل عام که تعاون بر برّ و تقوی است تمسک کنیم.

الامر الثانی: همان طور که قبلا هم گفتیم گاه فرد را به عنوان اجیر نائب نمی کنند بلکه به او می گویند به حج برود و فقط هزینه ی سفر را به او پرداخت می کنند حال اگر فرد بیش از حد متعارف خرج کند لازم نیست واضح است که فردی که او را به حج فرستاده است لازم نیست آن هزینه ی ما زاد را متقبل شود.

فرع مورد بحث این است که اگر اجیر بر خود تنگ بگیرد و صرفه جوئی نماید و در نتیجه مقداری از مال اضافه بیاید آیا آن پول مال خودش است یا نه؟ مثلا اگر شوهری به همسرش نفقه ی متعارف را بدهد و او بر خود سخت بگیرد و کمی پس انداز کند می گویند آن اضافه مال زوجه است.

در ما نحن فیه هم علی القاعده باید آن مازاد مال خودش باشد زیرا می توان گفت که آن هزینه به مقدار متعارف به او داده شده است و او حال که بر خودش سخت گرفته است آن هزینه ها مال خود اوست.

مسأله ۱۵ - یملک الأجیر الأجره بالعقد ، لکن لا یجب تسلیمها إلا بعد العمل لو لم یشترط التعجیل ولم تکن قرینه علی إرادته من انصراف أو غیره کشاهد حال ونحوه ، ولا فرق فی عدم وجوبه بین أن تکون عینا أو دینا ، ولو کانت عینا فنماؤها للأجیر ، ولا یجوز للوصی والوکیل التسلیم قبله إلا بإذن من الموصی أو الموکل ، ولو فعلا کانا ضامنین علی تقدیر عدم العمل من المؤجر أو کون عمله باطلا ، ولا یجوز للوکیل اشتراط التعجیل بدون إذن الموکل ، وللوصی اشتراطه إذا تعذر بغیر ذلک ، ولا ضمان علیه مع التسلیم إذا تعذر ، ولو لم یقدر الأجیر علی العمل کان للمستأجر خیار الفسخ ، ولو بقی علی هذا الحال حتی انقضی الوقت فالظاهر انفساخ العقد ولو کان المتعارف تسلیمها أو تسلیم مقدار منها قبل الخروج یستحق الأجیر مطالبتها علی المتعارف فی صوره الاطلاق ، ویجوز للوکیل والوصی دفع ذلک من غیر ضمان .

این مسئله مشتمل بر ده حکم است و همه ی آن احکام مربوط به احکام اجاره است که به مناسبت بحث نیابت در اینجا مطرح شده است که خلاصه ی آنها چنین است:

آیا اجیر با خواندن صیغه مالک اجرت است یا بعد از آنکه عمل را تمام کرد مالک می شود؟ امام می فرماید: یملک الأجیر الأجره بالعقد. لکن لا یجب تسلیمها إلا بعد العمل لو لم یشترط التعجیل (اگر شرط تعجیل نکند و نگوید که اول پول را به من تحویل بده) و لم تکن قرینه علی إرادته من انصراف (اطلاق اجاره به مورد تعجیل منصرف شود) أو غیره کشاهد حال (مثلا فرد آه در بساط ندارد و اگر می خواهد به حج برود اول باید پول را دریافت کند تا بتواند از پس مخارج سفر بر آید) و نحوه،

و لا فرق فی عدم وجوبه بین أن تکون عینا أو دینا (گاه اجرت عین خارجی است مانند گوسفند خارجی و گاه در ذمه ی فرد است یعنی می گوید که سه میلیون برای حج به تو می دهم)

و لو کانت عینا فنماؤها للأجیر (زیرا اجیر از همان زمان اجرای صیغه مالک بوده است)

و لا یجوز للوصی و الوکیل التسلیم قبله (قبل از اتمام عمل) إلا بإذن من الموصی أو الموکل و لو فعلا (قبل از اتمام عمل مال الاجاره را به اجیر تحویل دهند) کانا ضامنین علی تقدیر عدم العمل من المؤجر أو کون عمله باطلا.

و لا یجوز للوکیل اشتراط التعجیل بدون إذن الموکل و للوصی اشتراطه إذا تعذر بغیر ذلک (اگر وصی ببینند که هیچ نائبی حاضر نیست بدون اخذ اجرت به حج رود) و لا ضمان علیه مع التسلیم إذا تعذر. (اگر وصی دید که کسی بدون پول قبلی به حج نمی رود و هزینه را به نائب داد بعد هم دید که نائب حج را صحیح انجام نداده است در این صورت او ضامن نیست)

ان شاء الله بقیه فروع این مسئله را در جلسه ی بعد مطرح خواهیم کرد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۱۶ بهمن ماه ۸۷/۱۱/۱۶

Your browser does not support the audio tag.

خلاصه ی بحث:

در بحث اخلاقی امروز به حدیثی از امیر مؤمنان اشاره می کنیم که هفت حق برای عالم ذکر می کند.

در بحث فقهی مسئله ی ۱۵ از تحریر الوسیله را بیان می کنیم که حاوی ده فرع است و (به ضمیمه ی درس دیروز) ان فروع را تقسیم کرده از هم مجزا می کنیم.

ص: ۲۹۳

و اما تمام بحث:

بحث اخلاقی:

در جلد هشتم وسائل در ابواب آداب معاشرت در باب ۱۲۳ دستوراتی در مورد احترام به عالم آمده است که مقید به عالم علوم دین هم نیست بلکه در اسلام هر صاحب نظری که علم مفیدی داشته باشد علی الخصوص عالم دین لازم است محترم شمرده شود.

اسلام در محیط جهل ظاهر شد ولی از بزرگترین طرفداران علم است و این خود از معجزات پیامبر اکرم محسوب می شود.

در بحث اخلاقی امروز حدیث ۱ از باب ۱۲۳ را مطرح می کنیم که هفت حق برای عالم ذکر می کند:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ إِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ لَا تُكْثِرَ عَلَيْهِ السُّؤَالَ (از او زیاد سوال نکن) وَ لَا تَأْخُذَ بِثَوْبِهِ (برای انجام کاری لباسش را نگیر و او را معطل نکن) وَ إِذَا دَخَلْتَ عَلَيْهِ وَ عِنْدَهُ قَوْمٌ فَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً وَ خُصَّهُ بِالتَّحِيَّهِ (مثلا- اگر به بقیه سلام می کنی با او تحیت کنی و او را با این عمل از بقیه متمایز کنی) وَ اجْلِسْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَا تَجْلِسْ خَلْفَهُ (روبروی او بنشینی و مثلا از او سؤال کنی نه آنکه پشت سر او بنشینی و بعد مسئله و سخنت را با و مطرح کنی) وَ لَا تَغْمِزْ بِعَيْنِكَ (با ابرویت به او اشاره نکن) وَ لَا تُشِرْ بِيَدِكَ وَ لَا تُكْثِرْ مِنَ الْقَوْلِ قَالَ فُلَانٌ وَ قَالَ فُلَانٌ خِلَافاً لِقَوْلِهِ (وقتی حرفی زد نگوئی که فلان شخص خلاف کلام شما را می گوید) وَ لَا تَضْجَرْ بِطُولِ صُحْبَتِهِ فَإِنَّمَا مَثَلُ الْعَالِمِ مَثَلُ النَّخْلَهِ تَنْتَظِرُهَا مَتَى يَسْقُطُ عَلَيْكَ مِنْهَا شَیْ ءٌ (که منتظر آن می مانی که کی میوه ای به او تو می دهد وجه تشبیه این است که درخت نخل را نمی توان تکان داد تا میوه اش فرو بریزد و یا چون درخت نخل از درخت هایی است که همه چیز آن قابل استفاده است) وَ إِنَّ الْعَالِمَ أَعْظَمُ أَجْراً مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْغَازِی فِی سَبِيلِ اللَّهِ

نکته: گفتیم که عالم مانند درخت نخل است زیرا نمی توان آن را تکان داد. باید توجه داشت این با آیه ی سوره ی مریم که می فرماید: (وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیًّا) (مریم / ۲۵) منافات ندارد زیرا یا آن درخت کوتاه بود و یا آنکه مراد شاخه ی درخت بود که آویزان شده بود.

احترام به عالم هم موجب برکت در زندگی متعلم می شود و هم موجب می شود که فرد عالم تشویق شده بیشتر به تعلیم و تعلم بپردازد زیرا می بیند مردم قدردان هستند و به استفاده از علم او مشتاقند در نتیجه او هم به انتشار علم خود ترغیب بیشتری نشان می دهد.

و اما اینکه اجر عالم از مجاهد فی سبیل الله بیشتر است به این دلیل است که شخص مجاهد فی سبیل الله با جسم دشمن سر و کار دارد و حال آنکه عالم با روح دیگران سر و کار دارد.

بحث فقهی:

بحث در مسئله ی ۱۵ است. این مسئله مشتمل بر ده حکم است و همه ی آن احکام مربوط به احکام اجاره است که به مناسبت بحث نیابت در اینجا مطرح شده است شش فرع آن را به شکل خلاصه بیان کردیم و اما خلاصه ی چهار فرع دیگر آن چنین است:

۷. و لو لم یقدر الأجیر علی العمل کان للمستأجر خیار الفسخ. (این قسمت عبارت یک محذوفی دارد که در عروه ذکر شده است و آن این است: لو لم یقدر الاجیر علی العمل من دون الاجره کان للمستاجر خیار الفسخ یعنی اگر اجیر گفت اگر پول ندهی من پولی ندارم که به حج بروم لازم نیست مستاجر هزینه را قبل از عمل به او بدهد بلکه می تواند اجاره را فسخ کند البته در عروه حق فسخ را هم به مستاجر می دهد و هم به اجیر)

ص: ۲۹۵

۸. لو بقی علی هـذا الحال حتی انقضـی الوقت فالظاهر انفساخ العقد. (اگر مسـتاجر پول را قبل از عمل ندهد و اجیر هم عمل را انجام ندهد تا وقت عمل بگذرد عقد خود به خود فسخ می شود.)

۹. و لو کـان المتعـارف تسـلیمها (اجرت) أو تسـلیم مقـدار منهـا قبـل الخروج یسـتحق الأـجیر مطالبتها علی المتعارف فی صوره الاطلاق (زیرا اطلاق منصرف به نوع متعارف بوده است)

۱۰. و یجوز للوکیل و الوصـی دفع ذلک (چون متعارف چنین است از این رو وکیل و وصی می تواند پول را قبل از عمل به جا آورند) من غیر ضمان (اگر اجیر پول را گرفت و عمل را انجام ندهد وکیل و وصی ضامن نیستند.)

از میان این ده فرع چهار فرع مهم است که عبارت است از:

به مجرد عقد اجیر مالک مال الاجره می شود.

تـا وقتی که اجیر عمـل را انجام نـداده است لازم نیست مسـتاجر پول را به او بدهـد. اگر اجیر قادر نباشـد بـدون اجرت عمل را انجام دهـد عقد فسخ می شود. اگر متعارف این باشد که قبل از انجام عمل تمام یا بخشـی از مال الاجاره را به اجیر تحویل می دهند در صورتی که عقد مطلق باشد باید به او بدهند.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۱۹ بهمن ماه ۸۷/۱۱/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در مساله ی پنج در فرع اول سخن از این است که اجیر با اجرای عقد مالک اجرت می شود. علماء شیعه بر این امر اتفاق دارند و در میان عامه ابو حنیفه مخالف است.

ص: ۲۹۶

دلیل این مسـئله عمدتا مقتضای عقد است که لازمه ی آن نقل و انتقال است و با عقد مال از ذمه ی مسـتاجر به اجیر منتقل می شود. روایاتی نیز در این باب وجود دارد که در دلالت و یا سند آنها مشکلاتی وجود دارد.

و اما تمام بحث:

بحث اخلاقی:

مساله ی ۱۵ از تحریر الوسـیله در کتاب عروه در مسـئله ی ۲۲ ذکر شـده است. در جلسه ی قبل گفتیم که این مسـئله دارای ده فرع است که مهمترین آنها چهار فرع می باشد.

امـا فرع اول از چهـار فرع: گفـتیم کـه فرد اجیر بـه مجرد خوانـدن عقـد مالـک اجرت میشـود و نـتیجه ی آن این است که اگر مستاجر بخواهد اجرت را بعد از عمل به او بدهد در طول این زمان اگر مال نمائی داشته باشد مال اجیر است.

اقوال علماء:

بین علماء شیعه در این مورد اختلافی نیست:

صاحب جواهر در جلد ۱۸۷ ص ۳۹۷ می گوید: فلا خلاف فی أنه (یستحقها) أی الأجره (الأجیر بالعقد) بمعنی ملکه لها لأنه مقتضـی العقـد ، فلو فرض کونها عینا ونمت کان النماء له. (ایشان عین همین عبارت را در کتاب الاجاره جلـد ۲۰ صفحهء ۲۲۰ آورده است)

صاحب ریاض در ج ۱۰ ص ۲۰ می گوید: تملک الاجره بنفس العقد بلا خلاف بل علیه الاجماع فی الغنیه و عن التذکره

صاحب حدائق در ج ۲۱ ص ۵۶۱ می گوید: لا خلاف و لا اشکال فی انه تملک الاجره بنفس العقد.

ص: ۲۹۷

در میان عامه گفته شده است که ابو حنیفه و مالک مخالفند. ابن قدامه در کتاب مغنی ج ۶ ص ۱۴ می گوید: ان الموجر/span (همان اجیر است) یملک الاجره بمجرد العقد و بهذا قال الشافعی و قال مالک و ابو حنیفه لا یملکها بالعقد فلا یستحق المطالبه الا یوم بیوم (هر روز به مقدار عملی که انجام می دهد مزدش را می گیرد) الا ان یشترط تعجیلها.

از بعضی از کلمات عامه استفاده می شود که مخالف در مسئله فقط ابو حنیفه است نه مالک. درکتاب جواهر العقود نوشته ی شمس الدین محمد احمد الاسیوطی (از علماء قرن نهم) ج ۱ ص ۲۱۴ آمده است: ان المخالف هو ابو حنیفه فقط و ان مالک قائل بالملکیه و لکن مع عدم استحقاق المطالبه..

و من العجب که شیخ طوسی در کتاب خلاف در جلد ۳ ص ۴۸۹ ابو حنیفه را جزء موافقین شمرده است که قائل است اجیر هنگام عقد مالک می شود و این ظاهر یا سهوی از ناحیه ی ایشان است و یا نساخ.

علامه در تذکره الفقهاء (ط.ج) ج ۷ ص ۱۶۱ می گوید: و أبو حنیفه منع من الإجاره فیکون الأجیر نائبا محضا و ما یدفع إلیه من المال یکون رزقا لطریقه (یعنی ابو حنیفه قائل است که اصلا اجاره در حج باطل است و اجیر فقط نائب است و فقط حق دارد نفقه ی خود یعنی هزینه ی سفر را بگیرد.)

ادله ی مسئله:

دلیل اول: اجماع

واضح است که این اجماع مدرکی است و مدرک آن را از بررسی می کنیم.

ص: ۲۹۸

دلیل دوم و هو العمده: مقتضای عقد نقل و انتقال است. تمامی عقود مانند بیع، صلح، اجاره، نکاح و سایر عقود چنین است. مثلا در بیع ثمن و مثمن منتقل می شود و در اجاره هم باید اجرت به ملک اجیر رفته و انجام عمل اجیر به ملک مستاجر.

دلیل سوم: باب ۱۰ از ابواب نیابت.

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ مِسْمَعٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَعْطَيْتُ الرَّجُلَ دَرَاهِمَ يَحُجُّ بِهَا عَنِّي فَفَضَلَ مِنْهَا شَيْءٌ فَلَمْ يَرُدَّهُ عَلَيَّ فَقَالَ هُوَ لَهُ لَعَلَّهُ ضَيَّقَ عَلَى نَفْسِهِ فِي النَّفَقَةِ لِحَاجَتِهِ إِلَى النَّفَقَةِ

روات این روایت همه ثقات هستند.

دلالت آن در جائی که امام می فرماید: (هو له) که ظاهرش در این است که او مالک اجرت است ولی این دلالت مخدوش است و ذیل روایت دلالت بر خلاف دارد زیرا اگر او مالک اجرت است در هر صورت چه بر خودش در صرف نفقه سخت بگیرد و یا نگیرد در مالک اجرت می باشد از این رو این روایت ظهوری در اجاره ندارد بلکه در این ظهور دارد که فرد نائب شده به حج رود و نفقه اش به دوش منوب عنه باشد که گفتیم در این صورت نائب باید ما زاد را برگرداند مگر اینکه در صرف هزینه به خودش سخت گرفته باشد.

حدیث ۲: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع عَنِ الرَّجُلِ يُعْطَى الْحَجَّةَ يَحُجُّ بِهَا وَ يُوَسِّعُ عَلَى نَفْسِهِ فَيَفْضُلُ مِنْهَا أَ يَرُدُّهَا عَلَيْهِ قَالَ لَا هِيَ لَهُ

در سند این روایت باید دید مراد از (عده من اصحابنا) چه کسانی هستند. این عده افراد مختلفی هستند و اگر بعد از (عده) سهل بن زیاد باشد یا ابن فضال و یا افراد دیگر این عده هم تفاوت می کند و برای تحقیق بیشتر می توان به خاتمه ی مستدرک و جلد اول وافی مراجعه شود.

و اما در این روایت، کلینی در جلد اول حدیث اول روایتی نقل می کند که شروعش مانند سند همین روایت است و می گوید عن عده من اصحابنا منهم محمد بن یحیی العطار عن احمد بن محمد که یقینا فردی است ثقه از این اگر عده قبل از احمد بن محمد باشد یقینا یک ثقه را لا اقل در بر دارد.

در قدیم رسم بر این بود که اگر کسی از کتابی حدیثی نقل می کرد و بین خود و آن کتاب سندی داشتند آن را ذکر می کردند از این رو (عده) از مشایخ کافی هستند و در آن ثقات به مقدار زیاد وجود دارد مضافا بر اینکه کتابشان هم نزد کلینی بوده است. از این رو در عده هیچ مشکلی وجود ندارد.

در سند روایت احمد بن محمد ثقه است و هر چند سهل مشکل دارد ولی چون هم عرض احمد بن محمد است مشکلی ایجاد نمی کند. و اما محمد بن عبد الله قمی (که در بعضی موارد به او محمد بن عبد الله الاشعری القمی می گویند) فردی مجهول الحال است و روایات بسیار کمی دارد. از این رو سند این روایت مشکل دارد.

ص: ۳۰۰

و اما در دلالت این روایت هم این مشکل است که ظهور این روایت در حج بذلی است نه حج اجاره ای: (عَنِ الرَّجُلِ يُعْطَى الْحَجَّةَ يَحُجُّ بِهَا)

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۲۰ بهمن ماه ۸۷/۱۱/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در فرع اول از مسئله ی پنجم بحث در این است که اجیر به مجرد عقد مالک اجرت می شود و در میان روایات، روایت عمار بن موسی بر این امر دلالت دارد.

فرع دوم این است که لازم نیست مستاجر قبل از عمل اجرت را به او تحویل دهد مگر اینکه تعجیل در تحویل را شرط کند و یا عقد به تعجیل منصرف باشد و یا شاهد حال بر تعجیل دلالت کند.

در دلیل این مسئله به قاعده ی ضرر تمسک شده است و اینکه در عقود باید قبض و اقباض با هم باشد و وقتی اجیر عمل را تحویل داد آن موقع باید اجرت را به او بدهند نه قبل از آن.

ما در هر دو دلیل خدشه وارد می کنیم.

و اما تمام بحث:

در مسئله ی ۱۵ بحث در این بود که اجیر به مجرد عقد مالک اجرت می شود. در بحث ادله ی آن به بحث روایات رسیدیم در روایت دوم که از مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّيِّ بود گفتیم که ظهور در حج نیابی ندارد و شاید مراد از آن حج بذلی باشد.

اشکال دیگر آن این است که این روایت دلالت دارد که اجیر بعد از عمل مالک است که در آن بحثی نیست و بحث ما در حین العقد است.

ص: ۳۰۱

حدیث ۳: (از باب ۱۰ از ابواب نیابت در حج) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى السَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَأْخُذُ الدَّرَاهِمَ لِيَحُجَّ بِهَا عَنْ رَجُلٍ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُنْفِقَ مِنْهَا فِي غَيْرِ الْحَجِّ قَالَ إِذَا ضَمِنَ الْحَجَّةَ (اگر ضمانت کند که حج را بجا آورد) فَالدَّرَاهِمُ لَهُ يَصْنَعُ بِهَا مَا أَحَبَّ وَ عَلَيْهِ حَجَّةٌ

سند این روایت صحیحه است.

از این روایت برداشت می شود که او هنوز حج را انجام نداده است و با این فرض امام می فرماید که اجیر مالک اجرت است زیرا امام می فرماید که دراهمی را که گرفته است به حج رود می تواند در غیر حج صرف کند البته اگر ضمانت کند که حج را حتما انجام دهد.

الفرع الثانی: این فرع در مورد این است که چه زمانی واجب است که مستاجر اجرت را تسلیم اجیر کند. امام در این مورد می فرماید: (لکن لا یجب تسلیمها إلا بعد العمل) بعد ایشان دو استثناء به آن می زنند یکی جائی که هنگام عقد شرط شود که قبل از عمل پول را به او تحویل دهند (لو لم یشترط التعجیل) دیگر جائی که چون در غالب عقدها قبل از عمل پول را تحویل می دهند عقد به همین نوع غالب انصراف پیدا کند و یا شاهد حال بر این باشد که باید پول را قبل از عمل به او تحویل بدهند مثلا او فقیر است و اگر پول را به او ندهند نمی تواند به حج رود: (و لم تکن قرینه علی إرادته من انصراف أو غیره کشاهد حال ونحوه)

عین همین مطلب در عروه هم ذکر شده است.

اقوال علماء

بسیاری از علماء همین مطلب را ذکر کرده اند از جمله می توان به مرحوم حکیم در مستمسک، محقق خوئی، صاحب ریاض، صاحب حدائق، صاحب مسالک و صاحب جواهر اشاره کرد.

البته صاحب ریاض (ج ۱۰ ص ۲۰) نقل اجماع کرده است و می فرماید: لکن لا یجب تسلیمها الا بتسلیم العین المستاجره او العمل (بحث ما در عمل است) ان وقعت علیه الاجاره و فیه شرح الارشاد الاجماع علیه.

صاحب حدائق هم (ج ۱۴ ص ۲۹۲) از ظاهر الاصحاب تعبیر می کند.

مرحوم نراقی در این مسئله تردید کرده است و قائل است که اگر اجیر با عقد مالک شده است چرا پول را لازم نیست قبل از عمل به او تحویل دهند. ایشان در مستند ج ۱۱ ص ۱۴۵ می گوید: عدم وجوب التسلیم بعد کونه ماله یحتاج الی الدلیل و لا یسلم ذلک (یعنی لا یسلم دلیلی بر منع از تسلیم اجرت) فی مطلق الإجاره حتی فی الحج.

اقوال علماء عامه:

ابن قدامه در مغنی در جلد ۶ صفحه ی ۱۵ و ۱۶ کلامی مطابق ما دارد.

ادله ی مسئله:

الدلیل الاول: الاجماع

این اجماع مدرکی است و به تنهائی قابل تکیه نیست

الدلیل الثانی: اصل عدم وجوب تسلیم است (اصل برائت) زیرا وجوب تسلیم دلیل می خواهد و چون شک داریم که آیا تسلیم بکنیم یا نه اصل عدم وجوب و عدم تحریم در تاخیر است.

جواب آن این است که اصل دیگری وجود دارد که بر این اصل مقدم است زیرا این اصل که اصاله البرائه می باشد جزء اصول عملیه است و ما در مقابل آن (اوفوا بالعقود) داریم که اصلی است اجتهادی و به عمومش همه ی عقود را شامل می شود و دلیل اجتهادی بر اصل مقدم است.

الدلیل الثالث: قاعده ی نفی ضرر

به این معنا که اگر مستاجر پول را قبل از عمل پرداخت کند و اجیر عمل را انجام ندهد مستاجر گرفتار ضرر می شود. و به بیان دیگر مستاجر با ندادن پول تضمینی دارد که اجیر عمل را انجام دهد.

جواب آن این است که:

اولا: این قاعده در طرف اجیر هم جاری می شود زیرا اجیر هم می تواند بگوید که اگر عمل را انجام داد و مستاجر پول را ندارد متضرر می شود از این رو این دو ضرر با هم تعارض می کنند.

ثانیا: این دلیل اخص از مدعا است دلیل این است که لا یجب التسلیم قبل العمل مطلقا چه با ضرر و چه بدون ضرر و لا ضرر فقط صورت احتمال ضرر را شامل می شود.

الدلیل الرابع: و هو العمده: مقتضای عقد و معاوضه این است که تا چیزی را تحویل ندهد نباید چیزی را تحویل بگیرد زیرا در (اوفوا بالعقود) وفاء طرفینی است مثلا در بیع فرد باید خانه را تحویل دهد بعد پول را تحویل بگیرد. در ما نحن فیه هم تا اجیر عمل را تمام نکند و به مستاجر تحویل ندهد نباید پول را تحویل بگیرد.

ص: ۳۰۴

نقول: این کلام در بیع صحیح است ولی این امر چگونه در حج متصور است زیرا در بیع تحویل خانه دفعی است ولی در مسئله ی حج که امری است که تدریجا در عرض چند روز انجام می شود این امر متصور نیست و اوفوا بالعقود می گوید کل در مقابل کل نه آخرین جزء در مقابل کل و به بیان دیگر امر تدریجی با امر دفعی سازگار نمی باشد. مقارنه در قبض و اقباض آن است که مقارن عمل پول تحویل داده شود ولی در ما نحن فیه فرد مثلا ۲۵ روز در حال انجام عمل است ولی هنوز مقارن عملش پولی را دریافت نکرده است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۲۱ بهمن ماه ۸۷/۱۱/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در فروع مسئله ی ۱۵ است.

در فرع دوم سخن از این است که لازم نیست مستاجر قبل از اتمام عمل اجرت را به اجیر تحویل دهد. عمده دلیلی که برای این حکم ذکر کرده اند این است که اقتضای عقد این است که قبض و اقباض در آن با هم شکل گیرد و هر وقت اجیر عمل را تحویل داد اجرت را دریافت دارد. که به نظر ما این کلام صحیح نیست. بله اگر متعارف در اجاره چیز دیگری باشد عقد هم به همان صورت منصرف می شود.

در فرع سوم می گوئیم که در عقد اجاره بین شیء خارجی و ما فی الذمه فرقی نیست.

فرع چهارم می گوید که نماء از زمان عقد تا اتمام عمل مال اجیر است.

ص: ۳۰۵

فرع پنجم می گوید که وصی و وکیل نمی توانند بدون اذن موصی و موکل مال الاجاره را قبل از عمل به اجیر تحویل دهند و اگر چنین کنند و او عمل را انجام ندهد و یا باطل انجام دهد آنها ضامن هستند.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی ۱۵ از مسائل نیابت در حج است همان طور که گفتیم این مسئله حاوی ۱۰ فرع است.

در فرع دوم بحث در این بود که مستاجر لازم نیست قبل از اتمام عمل اجرت را به اجیر تحویل دهد. در بیان ادله ی مسئله به دلیل چهارم رسیدیم که عمده ترین دلیل در این فرع است و آن اینکه مقتضای عقد این است که تا چیزی را تحویل ندهد نباید چیزی را تحویل بگیرد زیرا در (اوفوا بالعقود) وفاء باید طرفینی باشد. مثلا در بیع خانه بایع ابتدا پول را می گیرد بعد کلید خانه را تحویل می دهد. تمامی محشین عروه با این فرع موافقت کرده اند.

به نظر ما همانطور که در جلسه ی قبل بیان کردیم این کلام در اجاره صحیح به نظر نمی رسد زیرا (اوفوا بالعقود) می گوید کل در مقابل کل نه آخرین جزء در مقابل کل و به بیان دیگر امر تدریجی با امر دفعی سازگار نمی باشد.

و به عباره اخری: هدف از مقارنه اعتماد طرفین است به این معنا که اگر اعتماد داشته باشیم سراغ بیع نسیه و یا سلف می رویم ولی در بحث اجاره مستاجر اعتماد ندارد که اول پول را به اجیر بدهد حال چگونه اجیر باید به مستاجر اعتماد کند و مطمئن باشد که پولش را بعد از عمل خواهد گرفت.

ص: ۳۰۶

و به عبـاره ثـالثه: مقتضـای عقـد، مقـارنه ی عوض با معوض است و در اجاره گاهی امکان مقارنه هست و گاه نیست آنجا که مقارنه ممکن است در جائی است که اجاره در مقابل عین خارجی باشـد مثلا خانه را در مقابل فلان مبلغ اجاره داده است حال پول اجاره را دریافت می کنـد و کلید خانه را می دهد. ولی گاه در مقابل عمل است و آن هم دو رقم است گاه مقارنه ممکن است ماننـد خیـاط که می گویـد این لبـاس را که دوخته است پول را هر وقت بگیرد لبـاس را تحویـل می دهـد. و گـاه مقارنه ممکن نیست مانند عمل بناء و یا نیابت در حج زیرا نمی توانیم این یک عمل ماه را که تدریجا حاصل می شود با اعطاء اجرت مقارن کنیم و مقارن شدن آخر عمل با پول، مقارنه محسوب نمی شود. و لعل کسانی که قائل شدند یوما فیوم باید اجرت داده شود برای این بوده است که این مقارنه را روز به روز انجام دهند.

از این رو در بحث نیابت حـج یا باید پول را نزد امینی بگذارند و یا چکی بکشـند که وقت وصولش یک ماه بعد باشد و به هر صورت تضمینی درست کنند که یقین به عدم ضرر و ایجاد اعتماد طرفین حاصل باشد.

بقی هنـا شـیء: در عرف، هنگـام عقـد اجـاره انصـراف هـای مختلفی وجود دارد و این بـدین جهت است که متعارف در میان عقلاء در انواع مختلف اجاره متفاوت است:

گـاهی متعارف این است که نقـدا بایـد پول اجیر را بدهنـد مثلا در کرایه ی ماشـین ها و وسائل نقلیه که مال الاجاره که همان پول کرایه است را نقدا در ابتدا می دهند و در این موارد اطلاق عقد به متعارف که همان دادن در اول کار است انصـراف پیدا میکنـد. گاهی متعارف این است که مال الاجاره را بعـد از عمل می دهند مانند کار بناء و کار خیاط و یا در تعمیر وسائل نقلیه و یا مثلا در مورد مهریه. گاهی متعارف این است که مقـداری از مال الاجاره را اول به صورت بیعانه می دهنـد و ما بقی را در آخر کار تحویل می دهند. مثلا برای کشیدن نقشه ی ساختمان که ابتدا مقداری را می گیرند و ما بقی را آخر کار.

و اما در حج متعارف در زمان ما این است که یا قبلا پول را تحویل می دهند و یا مقداری را قبل و ما بقی را بعد از عمل تحویل می دهند. از این رو متعارف در موارد مختلف تفاوت می کند و در هر مورد به همان مورد متعارف منصرف می شود.

و به بیان دیگر وقتی عرف عقلاء به نحو خاصی عمل کنند اجاره اگر به نحو مطلق و بدون شرط اجرا شود به همان نوع منصرف می شود مگر اینکه هنگام عقد شرط دیگری بکنند.

فرع سوم: در این است که در مال الاجاره بین عین و دین فرقی نیست. کلام امام: (و لا فرق فی عدم وجوبه بین أن تکون عینا أو دینا) عین در خارج موجود است و دین در ذمه است. دلیل عدم فرق این است که اوفوا بالعقود هم عین را شامل می شود هم دین را و تمامی دلیل های فوق در هر دو مورد جاری است.

تنها نکته ای که در کلام تحریر و عروه به ذهن ما می رسد این است که: به نظر ما تعبیر به عین و دین صحیح نیست بهتر است گفته می شد بین عین خارجی و یا دین فی الذمه فرقی نیست زیرا همانطور که عین خارجی را می توان مال الاجاره قرار داد عین ما فی الذمه را هم می توان فی الذمه قرار داد.

فرع چهارم: این فرع در نمائات است که می گویند مال اجیر است. کلام امام: و لو کانت عینا فنماؤها للأجیر زیرا نماء تابع عین است و هر کجا که ملک است نماء هم تابع آن است مگر اینکه هنگام عقد شرط کنند که نماء آن مال مستاجر باشد. واضح است که هزینه ی عین را هم باید مالکش که همان اجیر است پرداخت کند.

فرع پنجم: در این است که آیا وصـی و وکیل می تواننـد بـدون اذن موصـی و موکل مال الاجاره را به اجیر تحویل دهند کلام امام: و لا یجوز للوصـی والوکیل التسلیم قبله إلا بإذن من الموصی أو الموکل ، ولو فعلا کانا ضامنین علی تقدیر عدم العمل من المؤجر أو کون عمله باطلا.

صاحب جواهر در ج ۱۷ ص ۳۹۷ می گوید: لو فرض کون المستاجر وصـیا او وکیلا و دفع مع فرض عدم القرینه علی الإذن له فی ذلک کان ضامنا لکونه تفریطا.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۲۳ بهمن ماه ۸۷/۱۱/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث اخلاقی سراغ روایتی که مسئله ی عاطفه و مودت بین مسلمانان را مطرح می کند می رویم.

در بحث فقهی فروع شـشم تـا آخر فرع دهم را مطرح می کنیم. در این فروع بحث زیادی نیست و ملاحظات مختصـری هم در کلام امام داریم.

و اما تمام بحث:

حدیث اخلاقی:

در بحث اخلاقی امروز سراغ روایت اول از باب ۱۲۴ از آداب العشره در وسائل می رویم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ شُعَيْبٍ الْعَقَرْقُوفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا إِخْوَةً بَرَرَةً (نسبت به هم بر و نیکوئی کنید) مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ (برای خدا یکدگر را دوست بدارید) مُتَوَاصِلِينَ (صـله ی رحم وصله ی دوستی به جا آورید) مُتَرَاحِمِينَ (به یکدیگر ترحم کنید) تَزَاوَرُوا وَ تَلَاقَوْا (به زیارت و ملاقات یکدگر بروید) وَ تَذَاكَرُوا أَمْرَنَا وَ أَحْيُوهُ.

ص: ۳۰۹

صدر این حدیث در مورد مسائل برادری و دوستی و آخرش هم در مورد ولایت است.

چیزی که در دنیا مادی وجود ندارد مسـئله ی عاطفه است. دنیای مادی دنیای بی عاطفه ها است. محبت از ایمان سرچشمه می گیرد. اگر ما جامعه را به آجر تشبیه کنیم اگر این آجرها بخواهد به بنائی با شکوه تبدیل شود باید با ملاطی به هم پیوند داشته باشـد. ملاـط جامعه همان عواطف و محبت ها و پیونـدهای اخوت است. دین اسـلام است که می گویـد (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) (حجرات / ۱۰)) و یا می گویـد که اگر دو نفر با هم قهر کنند و سه روز بگذرد، با هم آشتی نکنند و از دنیا بروند مسـلمان از

دنیا نرفته اند.

امروز در جهان مادی چون ایمان به خدا از بین رفته است و عاطفه ها مرده است ثمره اش جنگ ها و امثال آن می شود.

و اما بحث فقهی:

فرع ششم: وکیل نمی تواند بدون اذن موکل ضمن عقد شرط کند که پول را زودتر به اجیر بدهد. او ابتدا باید از موکل اجازه بگیرد و سپس این شرط را از اجیر قبول کند. وصی هم اگر نتواند کسی را پیدا کند که حاضر باشد بعد از عمل پول را بگیرد و چاره ای نداشته باشد می تواند اشتراط تعجیل اجیر را قبول کند. امام می فرماید: و لا یجوز للوکیل اشتراط التعجیل بدون إذن الموکل و للوصی اشتراطه إذا تعذر بغیر ذلک

وجه فرق بین وکیل و وصی در این است که وکیل می تواند از موکل کسب اجازه کند ولی در مورد وصی، وصیت کنند از دنیا رفته است و وصی به او دسترسی ندارد.

ص: ۳۱۰

صاحب عروه در اینجا کلامی دارد که غالب محشین با او مخالفت کرده اند و آن این است که وصی اگر نائبی پیدا نکند که که بدون اجرت قبلی عمل را انجام دهد باید برود از ورثه اجازه بگیرد.

دلیل مخالفت محشین با کلام عروه این است که ورثه در این امر حقی ندارند؛ در این مورد رضایت وصیت کننده شرط است که او هم از دنیا رفته است.

سپس امام می فرماید: و لا ضمان علیه مع التسلیم إذا تعذر.

وجه آن هم واضح است زیرا اگر اجازه داشته باشد در صورت تعذر شرط تعجیل را قبول کند و اجیر هم عمل را صحیح انجام ندهد او ضامن نیست.

فرع هفتم: و لو لم یقدر الأجیر علی العمل کان للمستأجر خیار الفسخ. این قسمت عبارت یک محذوفی دارد که در عروه ذکر شده است و آن این است: لو لم یقدر الاجیر علی العمل من دون الاجره کان للمستاجر خیار الفسخ یعنی اگر اجیر بدون اینکه به او پولی بدهند قادر بر عمل نباشد لازم نیست مستاجر هزینه را قبل از عمل به او بدهد بلکه می تواند اجاره را فسخ کند

در عروه حق فسخ را هم به مستاجر می دهد و هم به اجیر که به نظر ما صحیح نیست.

حال آیا در اینجا انفساخ است یا فسخ زیرا یکی از شرائط اجاره قدرت اجیر است حال اگر اجیر بدون اخذ پول قدرت بر انجام عمل ندارد عقد خود به خود فسخ می شود. (انفساخ) بله مستاجر با اعطاء اجرت قبل از عمل می تواند اجیر را به انجام عمل قادر کند ولی این امر بر او واجب نیست.

شاید گفته شود که چون مستاجر می تواند پول را قبل از عمل به اجیر بدهد و نمی دهد این فسخ به حساب می آید نه انفساخ ولی به نظر ما این کلام صحیح نیست و باید آن را از باب انفساخ شمرد.

فرع هشتم: اگر مستاجر پول را قبل از عمل ندهد و اجیر هم عمل را انجام ندهد تا وقت عمل بگذرد عقد خود به خود فسخ می شود. کلام امام: و لو بقی علی هذا الحال حتی انقضی الوقت فالظاهر انفساخ العقد.

فرع نهم: این کلام را در فرع دوم گفته ایم: کلام امام: و لو کان المتعارف تسلیمها (اجرت) أو تسلیم مقدار منها قبل الخروج یستحق الأجیر مطالبتها علی المتعارف فی صوره الاطلاق (زیرا اطلاق منصرف به نوع متعارف بوده است)

اگر عرف عقلاء به نوع خاصی باشد و عقد هم مطلق منعقد شود. در این صورت عقد به همان نوع متعارف منصرف می شود و اجیر هم حق دارد اجرت را قبل از عمل مطالبه کند و اگر مستاجر استنکاف کند، اجیر می تواند به قاضی شکایت کند تا پول را دریافت کند.

فرع دهم: و یجوز للوکیل و الوصی دفع ذلک (چون متعارف چنین است از این رو وکیل و وصی می تواند پول را قبل از عمل به جا آورند) من غیر ضمان (اگر اجیر پول را گرفت و عمل را انجام ندهد وکیل و وصی ضامن نیستند.)

اشکال: وکیل و وصی می تواند به متعارف عمل کند ولی می توانیم بگوئیم که او را ملزم می کنیم که بگردد و غیر متعارفی را (کسی که بدون پول پیش به حج رود) پیدا کند. بله اگر بگردد و کسی را پیدا نکند و همان متعارف هم حج را صحیح انجام ندهد ضامن است از این رو این قید را باید به کلام امام اضافه کنیم که بگردد ولی کسی را که قبل از عمل پول را نگیرد پیدا نکند.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۱۱ اسفند ماه ۸۷/۱۲/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در مسئله ی ۱۶ در دو فرع است: اول در استیجار کسی است که وقتش برای انجام حج تمتع ضیق است و باید به افراد عدول کند. همه متفقند که او را نمی توان اجیر کرد

فرع دوم در مورد کسی است که وقتش وسیع است ولی بعد از اجارت وقتش ضیق می شود و مجبور به عدول می گردد. به نظر ما روایات جواز عدول، عدول را جایز می شمارد و در صورت جواز، از منوب عنه هم مجزی است.

و اما تمام بحث:

مسئله ی ۱۶: امام در این مسئله می فرماید: لا یجوز استیجار من ضاق وقته عن اتمام الحج تمتعا و کانت وظیفته العدول الی الافراد عمن علیه حج التمتع (اگر حج تمتع بر گردن منوب عنه است ولی نائب وقت کافی برای حج تمتع ندارد و فقط می تواند حج افراد به جا آورد هر چند در میقات نیت حج تمتع کرده بود ولی موانعی برایش پیدا شد که نمی توانست حج تمتع را به جا آورد و می بایست به حج افراد عدول کند این فرد را نمی توان برای کسی که حج تمتع بر گردنش است اجاره کرد) و لو استاجره فی سعه الوقت ثم اتفق الضیق فالاقوی العدول (از حج تمتع به افراد) و الاحوط عدم اجزائه عن المنوب عنه (ظاهر این احتیاط وجوبی است)

مسئله ی ۱۶: امام در این مسئله می فرماید: لا یجوز استیجار من ضاق وقته عن اتمام الحج تمتعا و کانت وظیفته العدول الی الافراد عمن علیه حج التمتع (اگر حج تمتع بر گردن منوب عنه است ولی نائب وقت کافی برای حج تمتع ندارد و فقط می تواند حج افراد به جا آورد هر چند در میقات نیت حج تمتع کرده بود ولی موانعی برایش پیدا شد که نمی توانست حج تمتع را به جا آورد و می بایست به حج افراد عدول کند این فرد را نمی توان برای کسی که حج تمتع بر گردنش است اجاره کرد) و لو استاجره فی سعه الوقت ثم اتفق الضیق فالاقوی العدول (از حج تمتع به افراد) و الاحوط عدم اجزائه عن المنوب عنه (ظاهر این احتیاط وجوبی است)

ص: ۳۱۳

فرق فرع اول با دوم در این است که اولی در جائی است که هنگامی که می خواهیم او را اجیر کنیم وقتش ضیق است و نمی تواند حج تمتع را به جا آورد و باید به افراد عدول کند.

ذیل مسئله در جائی است که زمانی که او را اجیر می کنیم وقت وسعت دارد ولی بعد برایش مانعی بوجود آمد و وقتش ضیق شد و مجبور گردید به افراد عدول کند.

صاحب عروه همین مسئله را در مسئله ی ۲۴ ذکر کرده است صدر کلام عروه با امام یکی است ولی ذیل آن همراه با توضیح بیشتری است و به دلیل مسئله اشاره شده است.

اما فرع اول: اگر در ضیق وقت، کسی را که مجبور به عدول است را بخواهیم عدول کنیم. تمام کسانی که متعرض این مسئله شدند قائل به عدم جواز شده اند و تمام محشین عروه با عدم جواز موافقت کرده اند. این مسئله را کمتر کسی متعرض شده است. مرحوم نراقی در مستند ج ۱۱ ص ۱۳۴ به این مسئله اشاره ای کرده است.

دلیل این مسئله: چنین استیجاری به کار منوب عنه نمی آید مانند اینکه کسی نماز مغرب و عشاء به گردن اوست و ما کسی را اجیر کنیم که نماز مغرب و عشاء را انجام دهد. در ما نحن فیه هم واجب، حج تمتع بوده است و ما می خواهیم کسی را اجیر کنیم که از حین اجیر کردن واجب است به افراد عدول کند.

نکته: باید در اینجا بحث کنیم که اولا: عدول در کجا است و ثانیا: آیا عدول مطابق قاعده است یا مخالف آن.

امـا اولاـ: عـدول در جائی است که عناوین قصـدیه باشـد و ماهیت عمل دو تا باشـد ماننـد نماز اداء و نماز قضا. مثلا کسـی در رکعت اول و دوم نماز ظهر متوجه شد که نماز صـبحش را که قضا شده است هنوز به جا نیاورده است در اینجا از ظهر که اداء است به صـبح که قضا است عدول می کند. در اینجا اداء و قضا دو ماهیت است و عدول در آن راه دارد. ولی در مورد قصر و اتمام که به عقیـده ی ما دو ماهیت نیست معنا ندارد که فرد از اتمام به قصـر عدول کند به همین دلیل اگر کسـی در سـفر نیت نماز اداء کرد و بعـد یادش آمـد به همان دو رکعت نماز را تمام میکنـد و عـدول در آن احتیاج نیست. ولی حج افراد و تمتع و قران ماهیت های هر کدام با دیگری فرق دارد و در آنها عدول راه دارد.

اما ثانیا: عـدول خلاف قاعـده است و اگر کسـی مثلا به قصـد اداء نماز را شـروع کرده است و بعد بخواهد به قضاء عدول کند اجازه ندارد مگر اینکه شارع به او اذن دهد.

بنـابراین اولاـ عـدول در عنـاوین قصـدیه است و ثانیا خلاف قاعـده است و فقط به مقـداری که ادله اجازه دهـد به آن قائل می شویم.

امـا فرع دوم: این فرع محل بحث و گفتگو است و آن جائی است که در سـعه ی وقت کسـی را اجیر کرده ایم بعـد او به دلائل مختلف ماننـد مرض و امثـال آن نتوانست حـج را به موقع انجـام دهـد و زمـانی حالش خوب شـد که مجبور شـد بعـد از احرام مسـتقیما به عرفات رود (و یا زنی که حائض شـد و یا فردی که محصور و یا مسدود شد و نتوانست به موقع حج را انجام دهد) امام در اینجا اولا می فرمایـد که این اجیر بایـد به افراد عـدول کند و ثانیا قائل می شود که به احتیاط وجوبی این حج از منوب عنه کافی نیست.

ص: ۳۱۵

سید در عروه می گوید: فهل یجوز العدول و یجزی عن المنوب عنه وجهان... الاقوی عدمه و علی تقدیره فالاقوی عدم اجزائه.

این مسئله را هم کمتر کسی متعرض شده است و بسیاری از محشین عروه قائلند که اقوی این است که هم عدول جائز است و هم اقوی این است که مجزی است.

این مسئله نص خاصی ندارد و تمام دلیل مسئله بر محور اطلاقات عدول می چرخد.

۱۶ روایت در بحث جواز عدول وارد شده است که در باب ۲۱ از ابواب اقسام الحج در وسائل ذکر شده است که بیان می کند که اگر شخص متمتع گرفتار شود و نتواند به موقع آن را به جا آورد به افراد عدول می کند.

باید این روایات را بررسی کرد که آیا مخصوص حاج عن نفسه است یا اینکه نائب را هم شامل می شود. اگر نائب را هم شامل شود و عدول جایز باشد نتیجه مجزی هم هست و اگر عدول جایز نباشد نیابتش باطل می شود و باید عمره ی مفرده را انجام دهد تا بتواند از احرام خارج شود.

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی حَدِيثٍ قَالَ أَضْمِرْ فِی نَفْسِكَ الْمُتْعَةَ فَإِنْ أَدْرَكْتَ مُتَمَتِّعاً وَ إِلَّا كُنْتَ حَاجّاً (در نیتت این باشد که حج تمتع را به جا آوری اگر توانستی فبها و الا باید حج افراد به جا آوری)

ص: ۳۱۶

در این روایت ذکر نشده است که فرد نائب بوده است یا اینکه برای خودش حج به جا می آورد از این رو از باب اطلاق مقامی هر دو را شامل می شود.

حدیث ۶: عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَهَلَّ (محرم شد) بِالْحَجِّ وَ الْعُمْرَهِ جَمِیعاً ثُمَ قَدِمَ مَکَّهَ وَ النَّاسُ بِعَرَفَاتٍ فَخَشِیَ إِنْ هُوَ طَافَ وَ سَعَی بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ أَنْ یَفُوتَهُ الْمَوْقِفُ (وقوف در عرفات) قَالَ: یَدَعُ الْعُمْرَهَ فَإِذَا أَتَمَّ حَجَّهُ صَنَعَ کَمَا صَنَعَتْ عَائِشَهُ (این اشاره به این است که عائشه در یکی از سفرهایی که همراه پیامبر بود عادت شد و حضرت به او فرمود که حجش را به افراد تبدیل کند) وَ لَا هَدْیَ عَلَیْهِ.

این حدیث هم مانند قبلی نائب و الحاج لنفسه را شامل می شود.

حدیث ۸: عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ زَکَرِیَّا بْنِ آدَمَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الْمُتَمَتِّعِ إِذَا دَخَلَ یَوْمَ عَرَفَهَ (که باید سریع خود را به وقوف در عرفه برساند) قَالَ لَا مُتْعَهَ لَهُ یَجْعَلُهَا عُمْرَهً مُفْرَدَهً

در این روایت از کلمه ی (یجعلها) استفاده شده است که همان عدول است.

گفته اند که این روایات مطلق است و علاوه بر کسی که حج را برای خودش به جا می آورد نائب را هم شامل می شود و اگر اطلاق لفظی در این روایات وجود نداشته باشد ولی لا اقل اطلاق مقامی وجود دارد.

اطلاق مقامی آن جاست که لفظی در آن نیست که دلالت بر اطلاق داشته باشد اما مقام، مقامی است که باید تفصیل بیان شود ولی بیان نمی شود مثلا امام در بیان غسل جمعه می گوید که آن را انجام بده ولی آداب و شرائط آن را نمی گوید که می گوئیم آدابش همانند غسل جنابت است. هکذا در این روایات که مسئله ی عدول را مطرح می کند سخنی از نائب نیست ولی روایات نیابت اطلاق مقامی دارد به این معنا که وقتی آن روایات اجازه می دهد که کسی نائب شود یعنی تمام آداب و شرائطش مانند کسی است که از طرف خودش حج به جا می آورد و اگر استثنائی بود باید بیان می کرد از این رو نائب مانند کسی که برای خودش حج به جا می آورد می تواند عدول کند و وقتی عدول جایز باشد یقینا از منوب عنه هم جایز است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۱۲ اسفند ماه ۸۷/۱۲/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

ابتدا برای تصحیح کلام امام توجیحاتی را ذکر میکنیم سپس متعرض فرع دوم مسئله ی ۱۶ می شویم که در مورد این است که اگر کسی را در سعه ی وقت اجیر کنیم و بعد دچار ضیق وقت شود آیا عدولش به حج افراد جایز است و در صورت عدول آیا از منوب عنه مجزی است و آیا فرد مستحق اجرت هست یا نه. به نظر ما عدول جایز است و از منوب عنه مجزی است.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی ۱۶ از مسائل نیابت در حج است و امام در آن دو فرع را ذکر میکند:

فرع اول در جائی است که هنگامی که می خواهیم فرد را اجیر کنیم وقتش ضیق است و نمی تواند حج تمتع را به جا آورد و باید به افراد عدول کند.

فرع دوم: در جائی است که زمانی که او را اجیر می کنیم وقت وسعت دارد ولی بعد برایش مانعی بوجود آمد و وقتش ضیق شد و مجبور گردید به افراد عدول کند.

سؤال ما در فرع اول این است که هنگامی که می خواهیم فرد را اجیر کنیم آیا محرم است یا نه؟ ظاهر کلام امام در جائی است که محرم شده است و الا عدول معنا ندارد حال او که محرم شده است به نیت چه کسی محرم شده است واضح است که قطعا به نیت منوب عنه نبوده است حال یا به نیت خودش بوده و یا فرد دیگر و واضح است که احرامی که به نیت فرد خاصی شکل گرفته قابل تغییر نیست بنابراین این احتمال که فرد محرم شده باشد منتفی است. (هرچند معنای عدول بعد از احرام است.)

ص: ۳۱۸

اما احتمال دوم این است که او محرم نشده است و در ضیق وقت نزدیک مکه رسیده است و می خواهد محرم شود و اگر محرم شود باید سریع خودش را به عرفات برساند حال ما می خواهیم او را اجیر کنیم. حکم آن این است که اجیر کردنش جایز نیست زیرا وظیفه ی او افراد است و وظیفه ی منوب عنه حج تمتع است. (طبق این بیان عدول به این معنا است که حکم الله در مورد او از تمتع به افراد تغییر می کند و عدول در اینجا به معنای عملی که در حال انجام است و نیت آن را در اثنای عمل تغییر می دهیم نیست این توجیه را هرچند خلاف ظاهر است قائل می شویم تا کلام امام را تصحیح کنیم)

از این رو یا باید کس دیگری را پیدا کنیم که می تواند حج تمتع به جا آورد مثلا فردی است که بسیار زرنگ و فرز است و می تواند عمره ی تمتع را به جا آورد و خود را به عرفات برساند و اگر نشد باید تا سال آینده منتظر بمانند.

حال اگر خود آن فرد که وقتش ضیق شده است به گردنش حج تمتع باشد آیا باید برای انجام تمتع یک سال صبر کند یا می تواند افراد را انجام دهد و از حجه الاسلامش مجزی باشد. واضح است که او مستطیع زمانی نیست و باید یک سال صبر کند تا بتواند حجه الاسلام را انجام دهد.

اما فرع دوم: این فرع محل بحث و گفتگو است و آن جائی است که در سعه ی وقت کسی را اجیر کرده ایم بعد او به دلائل مختلف مانند مرض و امثال آن نتوانست حج را به موقع انجام دهد و زمانی حالش خوب شد که مجبور شد بعد از احرام مستقیما به عرفات رود امام در اینجا اولا می فرماید که این اجیر باید به افراد عدول کند و ثانیا قائل می شود که به احتیاط وجوبی این حج از منوب عنه کافی نیست.

ص: ۳۱۹

اینجا این سؤال مطرح می شود که اگر عـدول صـحیح باشد لازمه ی آن اجزا است چرا امام قائل به عدم اجزاء شده است. مگر اینکه احوط را حمـل بر اسـتحباب کنیم که خلاـف ظـاهر است و یـا اینکه بگوئیم که مراد از عـدول، عـدول به عمره ی مفرده است برای اینکه بتواند از احرام خارج شود.

اما قول دوم که صاحب عروه به آن قائل شـده است این است که نه عـدول را جایز می داند و نه اجزاء از منوب عنه را. واضـح است که اگر عدول جایز نباشد مجزی هم نیست.

اما قول سوم: جمعی از محشـین مانند محقق بروجردی و گلپایگانی و افراد دیگر قائلند که هم عدول صحیح است و هم مجزی است.

تمام این اقوال حول روایات عـدول دور می زند که ۱۶ روایت است که در باب ۲۱ از ابواب اقسام الحـج در وسائل ذکر شده است که بیان می کند که اگر شخص متمتع گرفتار شود و نتواند به موقع آن را به جا آورد به افراد عدول می کند.

باید این روایات را بررسی کرد که آیا مخصوص حاج عن نفسه است یا اینکه نائب را هم شامل می شود.

به نظر مـا حق با قول سوم است و قائل شـدیم که اگر در روایات عـدول اطلاق لفظی وجود نداشـته باشـد اطلاق مقامی که در روایات نیابت است (نه روایات عدول) مشکل ما را حل می کند به این معنا که وقتی آن روایات اجازه می دهد که کسی نائب شود یعنی تمام آداب و شـرائطشماننـد کسـی است که از طرف خودش حج به جا می آورد و اگر اسـتثنائی بود باید بیان می کرد از این رو نائب ماننـد کسـی که برای خودش حـج به جا می آورد می توانـد عـدول کند و وقتی عدول جایز باشد یقینا از منوب عنه هم جایز است.

ص: ۳۲۰

بقی هنا شیء: این فرع را امام متعرض نشده است ولی صاحب عروه و محشین آن متعرض شده اند و آن این است که بر اساس قول سوم که عدول جایز باشد و مجزی هم باشد آیا نائب مستحق اجرت هست یا نه در اینجا سه احتمال است:

او مستحق اجرت نیست زیرا او برای حج تمتع اجیر شده بود ولی او حج افراد را به جا آورد هرچند ذمه ی منوب عنه بریء شده است ولی او طبق قرارداد حج تمتع را به جا نیاورده است. قول دوم این است که وقتی ذمه ی میت بریء شده باید تمام اجرت را به او داد. همانند محرمی که بعد از احرام وارد حرم شود و فوت کند که گفتیم باید به او تمام اجرت را بدهند. تفصیل در اینکه اگر اجاره بر افراغ ذمه بوده است باید اجرت را به او بدهند اما اگر بر خصوص حج تمتع اجیر شده بود مستحق اجرت نیست (حتی اجره المثل را هم مستحق نیست) ولی غالبا هدف مردم از استیجار افراغ ذمه است از این رو فرد مستحق اجرت است.

حال امام مسئله ی اجرت را متذکر نشده است زیرا طبق مبنای امام چون احوط عدم اجزاء است نتیجه اجرتی هم در کار نخواهد بود.

تم الکلام فی المسئله ۱۶.

تا اینجا آنچه گفتیم در مورد حج استیجاری بود و از مسئله ی ۱۷ به بعد سراغ حج تبرعی می رویم یعنی کسی برای خاطر خدا از طرف کسی حج را به جا آورد حال تبرع گاه از میت است و گاه از حی و در هر صورت گاه تبرع از حج واجب است و گاه از حج مستحب.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۱۳ اسفند ماه ۸۷/۱۲/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه بحث :

بحث در مورد تبرع حج از میت و یا حی است. در جواز این قول بین علماء شیعه اختلافی نیست ولی در میان عامه سه قول وجود دارد.

بر حسب قواعد تبرع خلاف اصل است و تا دلیل نباشد نمی توانیم قائل شویم که متبرع عنه بریء الذمه می شود از طرف دیگر بناء عقلاء بر این است که در خصوص دیون تبرع موجب برائت ذمه می شود. از روایات استفاده می شود که حج از دیون است از این رو باید گفت با تبرع ذمه ی فرد بریء می شود.

و اما تمام بحث:

مسأله ۱۷ – یجوز التبرع عن المیت فی الحج الواجب مطلقا (مطلقا اشاره به اختلاف عامه است که بعدا ذکر می کنیم که متبرع عادل باشد یا فاسق و امثال آن) و المندوب بل یجوز التبرع عنه بالمندوب و إن کان علیه الواجب حتی قبل الاستیجار له (هنوز برای حج واجب برای میت کسی را اجیر نکرده اند و حج واجب هم بر گردن میت است با این وجود می شود از طرف او حج مستحبی به جا آورد) و کذا یجوز الاستیجار عنه فی المندوب مطلقا (چه واجب بر گردن باشد و یا نه و یا متبرع عادل باشد و یا فاسق و...) و قد مر حکم الحی فی الواجب (که اگر ناتوان و عاجز باشد در حال حیات می تواند نائب بگیرد) و أما المندوب فیجوز التبرع عنه کما یجوز الاستیجار له حتی إذا کان علیه حج واجب لا یتمکن من أدائه فعلا بل مع تمکنه أیضا (تمکن از اداء واجب) فالاستیجار للمندوب قبل أداء الواجب إذا لم یخل بالواجب لا یخلو من قوه کما أن الأقوی صحه التبرع عنه.

ص: ۳۲۲

اساس این مسئله در مورد تبرع از میت و حی است. در ابتدا تبرع از میت مطرح می شود و بعد تبرع از حی.

اما بحث تبرع از میت در واجب: علماء شیعه کلا بر جواز این امر اتفاق دارند ولی این مسئله در میان عامه مورد اختلاف است.

اقوال علماء:

علماء شیعه:

محقق نراقی در مستند ج ۱۱ ص ۱۳۷ می گوید: لو حج أحد – عن میت وجب علیه الحج – تبرعا ، برئت ذمته وصح ، سواء ترک المیت مالا أو لا ، وسواء کان المتبرع ولیا أم لا بالاجماع المحقق و المحکی مستفیضا و المستفیضه من الصحاح و غیرها الخالیه عن المعارض بالمره

شهید در مسالک ج ۲ ص ۱۷۷ همین مطلب را بیان کرده است.

محدث بحرانی در ج ۱۴ ص ۲۸۷ در المسئله الثالثه می گوید: الظاهر أنه لا خلاف بین الأصحاب (رضوان الله علیهم) فی أنه لو تبرع انسان بالحج عن غیره بعد موته فإنه یکون مجزئا عنه وتبرأ ذمته به و ظاهرهم انه لا فرق فی ذلک بین ان یخلف المیت ما یحج به عنه ام لا و لا فی المتبرع بین ان یکون ولیا او غیره.

صاحب جواهر در ج ۱۷ ص ۳۸۷ می فرماید: (و لو تبرع إنسان بالحج عن غیره بعد موته برئت ذمته) ... بلا خلاف أجده فی شئ من ذلک بل الاجماع بقسمیه علیه (اجماع محصل و اجماع منقول) بل النصوص مستفیضه أو متواتره فیه من غیر فرق فی المیت بین أن یکون عنده ما یحج به عنه أم لا ـ، وبین إیصائه به وعدمه ، وبین قرب المتبرع للمیت و عدمه ، و بین وجود المأذون من المیت أو ولیه و عدمه کل ذلک لاطلاق النصوص ومعاقد الاجماعات.

ص: ۳۲۳

و اما کلمات عامه:

در موسوعه ی کویتیه در ج ۱۷ ص ۷۵ آمده است: اما المیت فیجوز حج الغیر عنه بدون وصیته عند الحنفیه و المالکیه و استثنی الحنفیه اذا حج او احج عن مورثه (یعنی اگر وارث از طرف میت حج تبرعی به جا آورد کافی است) بغیر اذنه فانه یجزیه و ذهب الشافعیه و الحنابله الی انه من مات و علیه حج وجب الاحجاج عنه من جمیع ترکته و لو حج عنه اجنبی جاز و ان لم یاذن له الوارث کما یقضی دینه بغیر اذن الوارث.

نتیجه ی اقوال این است که اصحاب ما در تبرع از میت اختلافی ندارند اما این مسئله در میان عامه مختلف است و ایشان به سه قول روی آورده اند:

عدم جواز تبرع مطلقا (قول مالکیه)

عدم جواز الا اذا کان المتبرع وارثا (قول حنفیه)

جواز التبرع مطلقا (قول حنابله و شافعیه)

ادله ی مسئله:

بر حسب قواعد باید بگوئیم که اصل اشتغال ذمه است به این معنا که اگر دلیلی بر کفایت تبرع از حج واجب میت نداشته باشیم اصل این است که ذمه ی میت همچنان به حج واجب مشغول است و تبرع از او کفایت نمی کند.

از طرفی دیگر مطابق بناء عقلاء می توان دین فرد دیگر را ادا کرد زیرا بین داین و مدیون رابطه ای هست و وقتی داین یعنی طلبکار قبول می کند که فرد سومی هزینه را بپردازد آن فرد هم می تواند پول بدهکار را به او بدهد و در نتیجه بدهکار بریء الذمه شود.

ص: ۳۲۴

حال باید دید که آیا حج از دیون است که بشود آن قاعده ی عقلائی را در آن جاری کرد یا نه.

در غیر از حج (در صوم و صلاه) نمی توان گفت که جزء دیون است ولی در مورد حج روایات متعددی است که آن را از دین الله می شمارد خصوصا روایت خثعمیه که هم اهل سنت و هم شیعه به آن تمسک کردند که فردی حی از رفتن به حج عاجز شده بود و حضرت فرمود ان دَيْنَ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحَقُّ بِالْقَضَاءِ. (به این روایت اشاره خواهیم کرد.)

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۱۴ اسفند ماه ۸۷/۱۲/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث اخلاقی حدیثی نقل می کنیم که چهارده حق که مؤمنی بر گردن برادر مؤمن خود دارد را بیان میکند.

در بحث فقهی از طریق قواعد به بررسی جواز تبرع در حج می پردازیم. صغری این است که ثابت کنیم تبرع دین است و کبری این است که بناء عقلاء در دیون این است که با تبرع فرد ثالث اداء می شود. روایات متعددی در بحث حج دلالت دارند که حج از دیون است از این رو بر حسب قواعد قائل به جواز تبرع می شویم.

و اما تمام بحث:

و اما بحث فقهی:

بحث در مسئله ی ۱۷ در این است که آیا تبرع از میت در حج واجب جایز است یا نه. در بیان قاعده ی مسئله گفتیم که ما در این مسئله یک صغری و یک کبری داریم:

ص: ۳۲۵

کبری: عبارت است از این که مطابق بناء عقلاء شخص ثالث می تواند دین فرد بدهکار را پرداخت کند و صغری در این است که ثابت کنیم حج هم دین است و این با بررسی روایات فهمیده می شود.

و اما روایاتی که بر دین بودن حج دلالت دارند:

مستدرک ابواب وجوب حج باب ۱۸ ح ۳ به نقل از عامه (و هکذا در موسوعه ی کویتیه ج ۱۷ ص ۷۵) ماجرای خثعمیه را نقل می کند:

وَ عَنِ امْرَأَةٍ خَثْعَمِيَّةٍ إِنَّهَا أَتَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ فَرْضَ الْحَجِّ قَدْ أَدْرَكَ أَبِي وَ هُوَ شَيْخٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى رُكُوبِ الرَّاحِلَةِ أَ يَجُوزُ أَنْ أَحُجَّ عَنْهُ قَالَ ص يَجُوزُ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَنْفَعُهُ ذَلِكَ قَالَ ص أَ رَأَيْتِ لَوْ كَانَ عَلَى أَبِيكِ دَيْنٌ

فَقَضَيْتِهِ أَ مَا كَانَ يُجْزِئُ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ فَدَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ

روايت ۹ باب ۲۸ از ابواب وجوب حج:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَطَّانِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ تَمِيمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ عَلَيَّ دَيْناً كَثِيراً وَ لِي عِيَالٌ وَ لَا أَقْدِرُ عَلَى الْحَجِّ فَعَلِّمْنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فَقَالَ قُلْ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْضِ عَنِّي دَيْنَ الدُّنْيَا وَ دَيْنَ الْآخِرَةِ قُلْتُ لَهُ أَمَّا دَيْنُ الدُّنْيَا فَقَدْ عَرَفْتُهُ فَمَا دَيْنُ الْآخِرَةِ قَالَ دَيْنُ الْآخِرَةِ الْحَجُّ

روایت ۵ باب ۲۵ از ابواب وجوب حج:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَارِثٍ بَيَّاعِ الْأَنْمَاطِ أَنَّهُ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِحَجَّةٍ فَقَالَ إِنْ كَانَ صَرُورَةً فَهِيَ مِنْ صُلْبِ مَالِهِ إِنَّمَا هِيَ دَيْنٌ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ فَهِيَ مِنَ الثُّلُثِ

روایت ۴ باب ۲۵ از ابواب وجوب حج:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رَجُلٍ تُوُفِّيَ وَ أَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ قَالَ إِنْ كَانَ صَرُورَةً فَمِنْ جَمِيعِ الْمَالِ إِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الدَّيْنِ الْوَاجِبِ

سند این روایت صحیح است.

بله در ابواب صیام و صلاه روایتی نداریم که بیان کند آن دو به منزله ی دین واجب است از این رو نمی توانیم تبرع را به عنوان قاعده در آن دو ثابت بدانیم. هرچند در آن دو مورد، روایت خاصه بر جواز تبرع وجود دارد ولی بحث ما در قاعده است.

در زکات و خمس هم ثابت است که آن دو، دیون مالی هستند از آین رو تبرع در آنها از لحاظ قاعده جایز است و موجب می شود که ذمه ی فرد بریء شود.

اینها همه به حسب قواعد بود و اما به حسب روایات خاصه صاحب مستند می گوید روایات مستفیضه دلالت دارد که تبرع در واجبات کافی است و هکذا صاحب ریاض در جلد ۶ ص ۱۱ و صاحب جواهر هم در ج ۱۷ ص ۳۸۷ می گوید مستفیضه او متواتره.

ص: ۳۲۷

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۱۷ اسفند ماه ۸۷/۱۲/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در مورد جواز تبرع از میت در مورد حج واجب روایات متضافری وارد شده است که به بعضی از آنها اشاره میکنیم

در مورد تبرع از میت در حج مستحب قاعده دلالت بر عدم جواز می کند ولی روایات متضافره ای دلالت بر جواز دارد.

و اما تمام بحث:

بگفتیم در تبرع از میت روایات خاصه به نحو تضافر وارد شده است و ما از میان روایات ۵ روایات را گزینش می کنیم و از آنجا که اکثر روایات در مورد خویشاوندان است ما به روایاتی می پردازیم که اجانب را هم شامل می شود تا اشکال نشود که روایات تبرع مختص به اقارب و خویشاوندان است.

باب ۳۱ از ابواب وجوب حج.

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ وَ لَمْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَحَجَّ عَنْهُ بَعْضُ إِخْوَانِهِ هَلْ يُجْزِي ذَلِكَ عَنْهُ أَوْ هَلْ هِيَ نَاقِصَةٌ قَالَ بَلْ هِيَ حَجَّةٌ تَامَّةٌ.

در این حدیث مراد از (بعض اخوانه) برادران دینی است نه نسبی.

حدیث۲: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَامِرِ بْنِ عَمِيرَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع بَلَغَنِي عَنْكَ أَنَّكَ قُلْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مَاتَ وَ لَمْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَحَجَّ عَنْهُ بَعْضُ أَهْلِهِ أَجْزَأَ ذَلِكَ عَنْهُ فَقَالَ نَعَمْ ...

ص: ۳۲۸

از عبارت (و لم یحج حجه الاسلام) فهمیده می شود که فرد، مستطیع بود و حج واجب را به جا نیاورده بود. این حدیث مربوط به خویشاوندان است.

ابواب وجوب حج باب ۲۸:

حدیث ۲: عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَ لَمْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ يُحَجُّ عَنْهُ قَالَ نَعَمْ

این روایت صحیحه است و عبارت (یحج عنه) عام است و خویشاوندان و اجانب را شامل می شود.

حدیث ۵: عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْحُسَیْنِ عَنِ النَّضْرِ عَنْ عَاصِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَ لَمْ یَحُجَّ حَجَّهَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ یُوصِ بِهَا أَ یُقْضَی عَنْهُ قَالَ نَعَمْ.

ابواب ۲۵ از ابواب نیابت: غالب روایات این باب در مورد حج مندوب است

حدیث ۱۱: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ عُبَیْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَهَ عَنْ سَلَمَهَ بْنِ نَجَاحٍ عَنْ حَازِمِ بْنِ حَبِیبٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فَقُلْتُ لَهُ أَصْلَحَکَ اللَّهُ إِنَّ أَبَوَیَّ هَلَکَا وَ لَمْ یَحُجَّا وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ رَزَقَ وَ أَحْسَنَ (یعنی خداوند به من رزق و روزی داده است) فَمَا تَرَی فِی الْحَجِّ عَنْهُمَا فَقَالَ افْعَلْ فَإِنَّهُ یُرَدُّ لَهُمَا الْحَدِیثَ

به نظر می آید که این حدیث به حج واجب اشاره داشته باشد. و عبارت (فما تری فی الحج عنهما) عام است و خویشاوندان و اجانب را شامل می شود چه خود فرزند انجام دهد و چه کس دیگری را به نیابت از پدر و مادرش به حج بفرستد.

خلاصه آنکه در مورد نیابت تبرعی از میت در حج واجب هم قاعده و هم روایات دلالت بر جواز دارد.

و اما نیابت تبرعی از میت در حج مستحب.

در میان علماء شیعه در این مورد اجماع بر جواز است.

نراقی در مستند ج ۱۱ ص ۱۳۷ می گوید: و کذا یجوز التبرع عن المیت و الحی بالتطوع بالاجماعین (محصل و منقول) و الاخبار المستفیضه القریبه من التواتر.

صاحب مدارک در ج ۷ ص ۱۳۱ می گوید: أما التطوع فیجوز التبرع به عن الحی والمیت إجماعا ، ویدل علیه روایات کثیره

صاحب حدائق در ج ۱۴ ص ۲۸۷ می گوید: و اما فی الحج المندوب فیجوز التبرع عن الحی و المیت اجماعا نصا و فتوی.

صاحب جواهر ج ۱۷ ص ۳۸۷ تبرع از حی را اجماعا و نصا جایز می داند و با بیان ایشان تبرع از میت در حج مندوب به طریق اولی جایز است.

اصل در اینجا هم عدم صحت است زیرا نمی دانیم اگر این حج را از طرف میت به جا آوریم آیا برای او قبول می شود یا نه و اصل حکم به عدم جواز می کند (البته مراد اهداء ثواب نیست) و اما صغری و کبرائی که در حج واجب بیان کردیم و گفتیم هر دینی را می توان تبرعا ادا کرد و حج واجب هم دین است از این رو می توان تبرعا از طرف میت آن را انجام داد این صغری و کبری در حج مستحبی راه ندارد زیرا حج مستحبی دین نیست.

ص: ۳۳۰

تنها چیزی که باقی می ماند اجماع است و روایات. اجماع هم چون مدرکی است به کار نمی آید از این تنها مستند ما روایات باب است.

در مورد روایات ادعا شده است که کالمتواتر است. ولی به نظر ما مشکلی در این روایات است و آن اینکه در آنها تعبیرات متفاوتی وارد شده است در بعضی تعبیر شده به (اجعلها له) و در بعضی به (اجعلها عنه). این دو تعبیر از این جهت با هم فرق دارند که (له) از باب اهداء ثواب است یعنی حج را بجا آورد و برای پدرش قرار دهد خصوصا اینکه در بعضی از روایات که این تعبیر وارد شده است سائل می گوید نیمی از حج را برای پدرم و نیمی را برای مادرم قرار دهم و واضح است که یک حج را نمی شود دو نیم کرد و نیمی را به نیابت از یکی و نیم دیگر را از طرف فرد دیگری انجام داد. و روایاتی که در آنها (اجعلها عنه) است به معنای نیابت است. این نکته را برای این تذکر دادیم زیرا بحث ما در نیابت است و بحث اهداء ثواب مسئله ی دیگری است.

روایات:

حدیث ۹ از باب ۲۵ از ابواب نیابت

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِی قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ جَدِّهِ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ جَعَلَ ثُلُثَ حَجَّتِهِ لِمَیِّتٍ وَ ثُلُثَیْهَا لِحَیٍّ فَقَالَ لِلْمَیِّتِ فَأَمَّا الْحَیَّ فَلَا

این روایت را توجیه کرده اند که ممکن است مربوط به حج واجب باشد زیرا امام فرمود از حی نمی شود ولی شاهد مثال (ما جعل ... لمیت) است که مراد از آن اهداء ثواب به میت است.

ص: ۳۳۱

ح ۱، ۴، ۸، ۱۰، و ۱۱ از باب ۲۵ از ابواب نیابت در مورد حج مستحبی و نیابتی است که فرد تطوعا به جا می آورد.

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع ... قَدْ عَوَّدَ اللَّهُ (خداوند به من تمکن داده است) زِيَارَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ زِيَارَتَكَ فَرُبَّمَا حَجَجْتُ عَنْ أَبِيكَ وَ رُبَّمَا حَجَجْتُ عَنْ أَبِي وَ رُبَّمَا حَجَجْتُ عَنِ الرَّجُلِ مِنْ إِخْوَانِي وَ رُبَّمَا حَجَجْتُ عَنْ نَفْسِي فَكَيْفَ أَصْنَعُ فَقَالَ تَمَتَّعْ فَقُلْتُ إِنِّي مُقِيمٌ بِمَكَّةَ مُنْذُ عَشْرِ سِنِينَ (یعنی او که مقیم مکه است چرا حج افراد به جا نیاورد) فَقَالَ تَمَتَّعْ (زیرا حج مستحبی است و تمتع آن ثوابش بیشتر است)

سائل در این روایت اصل اینکه حج را از طرف دیگران می توان به جا آورد را مسلم گرفته است.

جلد ۵ وسائل ابواب قضاء الصلاه باب ۱۲ روایات متعددی است در مورد کسی که نماز، روزه و حجی مستحبی از طرف میتی به جا آورد که امام اجازه داده است خصوصا روایات ۱، ۸ و ۹ باب قابل توجه است که البته باید توجه داشت که روایاتی که تعبیر ره (اجعلها عنه) می کند شاهد مثال در مورد بحث ما است که بحث نیابت است نه (اجعلها له) زیرا مراد آنها ثواب اعمال می باشد که مسئله ی دیگری است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۱۸ اسفند ماه ۸۷/۱۲/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در مورد تبرع در نیابت حج از میت و حی در حج واجب و مستحب است.

ص: ۳۳۲

تبرع از میت در حج مستحب حتی اگر حج واجبی به گردن داشته باشد جایز است زیرا روایات مجوزه مطلق است.

تبرع از حی در حج واجب در صورتی که فرد عاجز از رفتن به حج باشد جایز است و اشکالی در آن وجود ندارد.

تبرع از حی در حج مستحب نیز جایز است و به نظر امام چه حج واجب به گردنش باشد و عاجز شده باشد و یا حتی عاجز نشده باشد ولی تارک الحج باشد و یا حتی اگر بخواهیم برای او در جائی که حج واجب به گردن دارد برای حج مستحبی استیجار کنیم جایز است البته در صورت اخیر در صورتی جایز است که به حج واجب اخلال وارد نشود.

به نظر ما مورد اخیر اشکال دارد و نمی توان گفت که اطلاق روایات تا جائی است که حتی این مورد را هم شامل شود.

بحث در این است که اگر کسی از دنیا رفته است می توان تبرعا و بدون استیجار کسی از طرف او حج به جا آورد. گفتیم که چه در حج واجب و چه در حج مستحب این امر اشکالی ندارد.

بقی هنا شیء:

امام تعمیم داده فرموده است: تبرع از میت در مستحب جایز است حتی اگر مکلف به واجب هم باشد. یعنی میتی حج واجب به گردنش است و فردی می خواهد از طرف او حجی مستحبی به جا آورد و نمی خواهد زیر بار حج واجب برود آیا این کار جایز است یا نه؟

این امر جایز است و دلیل ما اطلاق روایات است زیرا آن روایات مطلقا تبرع از میت را جایز می داند و این امر حتی موردی که حج واجب بر گردن میت است را شامل می شود.

ص: ۳۳۳

ممکن است کسی بگوید که روایات از موردی که فرد مشغول الذمه به واجب است انصراف دارد.

در جواب می گوئیم این انصراف بدوی است و با تأمل زایل می شود و بعید نیست این مورد هم از همین قبول بوده باشد.

هذا تمام الکلام فی الفرع الاول از مسئله ی ۱۷.

اما فرع دوم در مورد تبرع در نیابت از حی است.

این مورد هم بر دو قسم است (نیابت تبرعی در حج واجب و در حج مستحب)

حال آیا می شود از کسی که زنده است و حج واجب به ذمه دارد تبرعا نائب شد؟ جواب این است که بله اگر فرد حیٌ عاجز و ناتوان از حج باشد (مثلا مریض است و یا در حبس می باشد) می توان از طرف او نیابت کرد و این مسئله سابقا گذشت و تبرع در آن هم اشکال ندارد.

و اما در مورد حج مستحب

این مورد هم جایز است و گفته شده است که یکی از هدایائی که فرد مسلمان می تواند به دوستان، اقربا و برادران دینی اش دهد همین مورد است. از طرفی اجماع صاحب مدارک، صاحب حدائق و صاحب جواهر همه در اینجا هم وارد است.

ادعا شده که روایات هم متضافرا در این مورد وارد شده است ولی ما حرف جلسه ی دیروز را هم تکرار می کنیم که در بسیاری از آنها از عبارت (له) استفاده شده است که مراد از آن اهداء ثواب است که ارتباطی به بحث ما ندارد و تعدادی هم از (عنه) تعبیر کرده اند که مراد از آنها نیابت است و از آنجا که این روایات متعدد است ما را از بررسی سند آنها بی نیاز می کند:

باب ۲۵ از ابواب نیابت.

حدیث ۴: عَنْ سَهْلٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنِ ابْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فِی حَدِیثٍ مَنْ حَجَّ فَجَعَلَ حَجَّتَهُ عَنْ ذِی قَرَابَتِهِ یَصِلُهُ بِهَا (یعنی صله ی رحم به اهداء حج) کَانَتْ حَجَّتُهُ کَامِلَةً وَ کَانَ لِلَّذِی حَجَّ عَنْهُ مِثْلُ أَجْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَاسِعٌ لِذَلِکَ.

این حدیث مطلق است و حی و میت را شامل می شود.

حدیث ۱ باب ۱۲ از ابواب قضاء الصلاه

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنِ الْحَکَمِ بْنِ مِسْکِینٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا یَمْنَعُ الرَّجُلَ مِنْکُمْ أَنْ یَبَرَّ وَالِدَیْهِ حَیَّیْنِ وَ مَیِّتَیْنِ یُصَلِّی عَنْهُمَا وَ یَتَصَدَّقُ عَنْهُمَا وَ یَحُجُّ عَنْهُمَا وَ یَصُومُ عَنْهُمَا فَیَکُونُ الَّذِی صَنَعَ لَهُمَا وَ لَهُ مِثْلُ ذَلِکَ فَیَزِیدُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِبِرِّهِ وَ صِلَتِهِ خَیْراً کَثِیراً.

این حدیث تصریح دارد که والدین حی باشند یا میت در هر دو مورد می شود از آنها حج مستحبی به جا آورد.

حدیث ۹: عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْحَسَنِ الْعَلَوِیِّ الْکَوْکَبِیِّ فِی کِتَابِ الْمَنْسَکِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی إِبْرَاهِیمَ ع أَحُجُّ وَ أُصَلِّی وَ أَتَصَدَّقُ عَنِ الْأَحْیَاءِ وَ الْأَمْوَاتِ مِنْ قَرَابَتِی وَ أَصْحَابِی قَالَ نَعَمْ تَصَدَّقْ عَنْهُ وَ صَلِّ عَنْهُ وَ لَکَ أَجْرٌ بِصِلَتِکَ إِیَّاهُ.

علاوه بر اینها روایات متعددی است که قابل حمل بر اهداء ثواب است مانند روایت روایت ۶ از باب ۲۵ از ابواب نیابت

ص: ۳۳۵

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَهَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ وَصَلَ قَرِيباً بِحَجَّهٍ أَوْ عُمْرَهٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَجَّتَيْنِ وَ عُمْرَتَيْنِ وَ كَذَلِكَ مَنْ حَمَلَ عَنْ حَمِيمٍ يُضَاعِفُ اللَّهُ لَهُ الْأَجْرَ ضِعْفَيْنِ

این حدیث مبهم است که آیا این صله اقربا از طریق انجام دادن حج نیابتی است یا به شکل اهداء ثواب.

بقی هنا امر:

در کلام امام در این مورد سه تعمیم وجود دارد:

یکی این است که: حتی اذا ان علی الحی حج واجب لا یتمکن من ادائه فعلا. و فرد متبرع حتی در این صورت که فرد حج حج واجبی به گردن دارد می خواهد از طرف او حج مستحب به جا آورد که امام قائل است که این کار جایز است..

دوم این است که: بل مع تمکنه أیضا. یعنی فرد حج واجب به گردنش است و قادر به انجام آن هم هست ولی تارک الحج است و آن را به جا نمی آورد و فرد متبرع می خواهد از طرف او حج مستحب به جا آورد.

سوم این است که: فالاستیجار للمندوب قبل أداء الواجب إذا لم یخل بالواجب لا یخلو من قوه کما أن الأقوی صحه التبرع عنه

(این تعمیم در مورد استیجار است نه حج تبرع) یعنی فرد زنده است و باید اگر کسی را برای او استیجار می کنیم برای حج واجب او باشد ولی در این حال امام قائل است که می توان برای حج مندوب برای او استیجار کرد.

ص: ۳۳۶

بله در مورد اخیر امام این قید را اضافه می کند که (اذا لم یخل بالواجب) یعنی فرد حی مستطیع بوده و به حج نرفته است و حال که زمین گیر شده است پول کمی دارد و اگر برای استیجار کردن برای حج مندوب آن را صرف کند پول کم می آورد.

حال باید دید که آیا روایات ما تا این مقدار اطلاق دارد که همه ی این سه نوع را شامل شود به نظر ما این امر در مورد اخیر شفاف نیست و لا یخلو عن اشکال است زیرا وقتی حج واجب به ذمه ی فرد است و بخواهیم برای حج مندوب برای او استیجار کنیم جوازش به راحتی از روایات برداشت نمی شود (حتی اگر به حج واجب اخلال وارد نکند)

صاحب جواهر صورت چهارمی را ذکر کرده است که فرد حی خودش به حج واجب را می خواهد انجام دهد و همراه خود کس دیگری را به همراه می برد که او برایش حج مستحب انجام دهد. صاحب جواهر قائل است که این مورد اشکالی ندارد و مانعی در آن متصور نیست.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۱۹ اسفند ماه ۸۷/۱۲/۱۹

Your browser does not support the audio tag.

خلاصه ی بحث:

در بحث تبرع در حج سه امر را مطرح می کنیم:

امر اول این است که تبرع به نیابت از میت و حی منحصر به حج نیست و سایر عبادات مستحبه را هم شامل می شود.

امر دوم این است که مسئله ی نیابت با مسئله ی اهداء ثواب فرق دارد و روایات متعددی وارد شده است که اهداء ثواب را جایز دانسته آن را عملی نیک می شمارد.

ص: ۳۳۷

امر سوم در جواب شبهه ای است که مطرح می شود که اگر عبادت برای تهذیب نفوس است چرا باید نیابت از دیگری جایز باشد زیرا منوب عنه کاری نکرده که نفسش مهذب گردد. که در پاسخ به آن سه جواب را مطرح می کنیم.

و اما تمام بحث:

بقی هنا امور:

الامر الاول: تبرع به نیابت از طرف میت و حیّ منحصر به حج نیست و در سایر عبادات هم راه دارد ؛ حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که جمیع اعمال حسنه را شامل می شود یعنی می توان حتی اعتکاف و یا ساختن مسجد و امثال آن را از طرف میت و حی تبرعا انجام داد.

عمـده ی این روایات در باب ۱۲ از ابواب قضاء صـلاه در جلد ۵ وسائل ذکر شـده است که ۲۷ روایت دارد و بسـیاری از این روایات بر کلام ما دلالت دارد و چون روایات متضافر است اسـناد این روایات را بررسـی نمی کنیم و فی الجمله در آنها علاوه بر سـند قوی، سند ضعیف هم وجود دارد بعضی از این روایات مربوط به اقرباء است و بعضی عمومیت دارد البته ما در روایاتی که ذکر می کنیم در همه ی آنها از (عنه) تعبیر شـده است که گفتیم ظاهر در نیابت است نه از (له) که مراد از آن اهـداء ثواب باشد. (این امر را در جلسات قبل بحث کردیم)

در مورد حی و میت در جلسه ی قبل دو روایت خواندیم

حدیث ۱ و ۹ باب ۱۲

ص: ۳۳۸

حدیث ۱ باب ۱۲ از ابواب قضاء الصلاه

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا يَمْنَعُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ أَنْ يَبَرَّ وَالِدَيْهِ حَيَّيْنِ وَ مَيِّتَيْنِ يُصَلِّي عَنْهُمَا وَ يَتَصَدَّقُ عَنْهُمَا وَ يَحُجُّ عَنْهُمَا وَ يَصُومُ عَنْهُمَا فَيَكُونُ الَّذِی صَنَعَ لَهُمَا وَ لَهُ مِثْلُ ذَلِکَ فَيَزِيدُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِبِرِّهِ وَ صِلَتِهِ خَيْراً كَثِيراً.

این حدیث تصریح دارد که والدین حی باشند یا میت در هر دو مورد می شود از آنها حج مستحبی به جا آورد.

حدیث ۹: عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ الْكَوْكَبِيِّ فِی كِتَابِ الْمَنْسَكِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی إِبْرَاهِيمَ ع أَحُجُّ وَ أُصَلِّی وَ أَتَصَدَّقُ (ممکن است مراد زکات باشد و یا صدقه ی مستحبی) عَنِ الْأَحْيَاءِ وَ الْأَمْوَاتِ مِنْ قَرَابَتِی وَ أَصْحَابِی قَالَ نَعَمْ تَصَدَّقْ عَنْهُ وَ صَلِّ عَنْهُ وَ لَکَ أَجْرٌ بِصِلَتِکَ إِيَّاهُ.

این حدیث اقرباء و غیر آنها حیا و میتا را شامل می شود.

حدیث ۲: عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ طَاوُسٍ فِی كِتَابِ غِيَاثِ سُلْطَانِ الْوَرَى لِسُكَّانِ الثَّرَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ فِی كِتَابِ مَسَائِلِهِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ سَأَلْتُ أَبِی جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع عَنِ الرَّجُلِ هَلْ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يُصَلِّيَ أَوْ يَصُومَ عَنْ بَعْضِ مَوْتَاهُ قَالَ نَعَمْ فَلْيُصَلِّ عَلَى مَا أَحَبَّ وَ يَجْعَلُ تِلْکَ لِلْمَيِّتِ فَهُوَ لِلْمَيِّتِ إِذَا جَعَلَ ذَلِکَ لَهُ

سند این حدیث معتبر است.

ص: ۳۳۹

این حدیث فقط در مورد میت است ولی هم خویشاوندان را شامل می شود و هم اجانب را.

حدیث ۳: وَ عَنْهُ قَالَ سَأَلْتُ أَخِی مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ ع عَنِ الرَّجُلِ هَلْ یَصْلُحُ لَهُ أَنْ یَصُومَ عَنْ بَعْضِ أَهْلِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ فَقَالَ نَعَمْ یَصُومُ مَا أَحَبَّ وَ یَجْعَلُ ذَلِکَ لِلْمَیِّتِ فَهُوَ لِلْمَیِّتِ إِذَا جَعَلَهُ لَهُ

حدیث ۴: عَنِ الشَّیْخِ بِإِسْنَادِهِ إِلَی مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع یُصَلَّی عَنِ الْمَیِّتِ؟ فَقَالَ نَعَمْ حَتَّی إِنَّهُ یَکُونُ فِی ضِیقٍ فَیُوَسَّعُ عَلَیْهِ ذَلِکَ الضِّیقُ (نماز که برای آن می خوانیم موجب توسعه برای میت می شود) ثُمَّ یُؤْتَی فَیُقَالُ لَهُ خُفِّفَ عَنْکَ هَذَا الضِّیقُ بِصَلَاهِ فُلَانٍ أَخِیکَ

حدیث ۸: عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ فِی أَصْلِهِ وَ هُوَ مِنْ رِجَالِ الصَّادِقِ وَ الْکَاظِمِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ یَحُجُّ وَ یَعْتَمِرُ وَ یُصَلِّی وَ یَصُومُ وَ یَتَصَدَّقُ عَنْ وَالِدَیْهِ وَ ذَوِی قَرَابَتِهِ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ یُؤْجَرُ فِیمَا یَصْنَعُ وَ لَهُ أَجْرٌ آخَرُ بِصِلَهِ قَرَابَتِهِ الحدیث.

مراد از (فی اصله) که در سند این روایت آمده است این است که مجموعه ی احادیث اهل بیت را اصول می گفتند که ۴۰۰ مجموعه از احادیث اهل بیت توسط اصحاب ایشان گردآوری شد که اساس اصول کافی را تشکیل داد و اینک به شکل کتاب وسائل الشیعه در دست ما است.

حال به سراغ روایاتی می رویم که تبرع در همه ی اعمال خیر را شامل شود.

حدیث ۲۲: عَنْ صَاحِبِ الْفَاخِرِ مِمَّا أُجْمِعَ عَلَیْهِ وَ صَحَّ مِنْ قَوْلِ الْأَئِمَّهِ ع قَالَ یُقْضَی عَنِ الْمَیِّتِ أَعْمَالُهُ الْحَسَنَهُ کُلُّهَا

صاحب کتاب فاخر زیاد شناخته شده نیست.

حدیث ۲۳: عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِینٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ یُقْضَی عَنِ الْمَیِّتِ الْحَجُّ وَ الصَّوْمُ وَ الْعِتْقُ وَ فِعَالُهُ الْحَسَنُ (تمام کارهای خیر)

سند این روایت صحیح است.

حدیث ۲۵: عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ عَمِلَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ عَنْ مَیِّتٍ عَمَلًا صَالِحاً أَضْعَفَ اللَّهُ أَجْرَهُ وَ یُنَعَّمُ بِذَلِکَ الْمَیت.

از مجموع این روایات استفاده می شود که تبرع در همه ی اعمال حسنه علی الخصوص در نماز و صوم و صدقه جایز است.

روایت معارضی هم نقل شده است که روایت ۱۶ از همان باب است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ ع أَسْأَلُهُ عَنِ الرَّجُلِ یُرِیدُ أَنْ یَجْعَلَ أَعْمَالَهُ مِنَ الْبِرِّ وَ الصَّلَاهِ وَ الْخَیْرِ أَثْلَاثاً ثُلُثاً لَهُ وَ ثُلُثَیْنِ لِأَبَوَیْهِ أَوْ یُفْرِدَهُمَا مِنْ أَعْمَالِهِ بِشَیْ ءٍ مِمَّا یَتَطَوَّعُ بِهِ وَ إِنْ کَانَ أَحَدُهُمَا حَیّاً وَ الْآخَرُ مَیِّتاً فَکَتَبَ إِلَیَّ أَمَّا الْمَیِّتُ فَحَسَنٌ جَائِزٌ وَ أَمَّا الْحَیُّ فَلَا إِلَّا الْبِرُّ وَ الصِّلَهُ.

ذیل روایت که می گوید: (أَمَّا الْحَیُّ فَلَا إِلَّا الْبِرُّ وَ الصِّلَهُ) به این معنا است که اگر می خواهی به فرد حی پول بده و یا صله ی رحم و امثال آن را انجام بده ولی عمل برای آنها به جا نیاورد.

در توجیه این روایت دو نکته به ذهن می رسد:

گاه مردم به جای کمک به هم نوع خود، نیابتا از طرف او کار خیر انجام می دهند امام می خواهد بفرماید که مستقیما به آنها کمک کن و به امور آنها رسیدگی کن چرا نیابتا از طرف آنها انجام می دهی.

امـام به او می فرمایـد که اگر از حی نیـابت کنـد مـوجب می شـود آنهـا تنبلی به خرج داده خود به انجـام اعمـال خیر مبـادرت نورزند. باید از کسی نیابت انجام داد که دستش از این دنیا کوتاه است.

البته مخفی نماند که اعمال واجب را نمی توان از طرف حی انجام داد مگر در حج.

الامر الثانی: مسئله ی اهداء ثواب.

اهـداء ثواب با مسـئله ی نیابت فرق دارد. روایات متعـددی داریم که انسان می توانـد عمل صالحی انجام دهد و ثواب آن را به احیاء و یا اموات هدیه کند.

بخشی از این روایات در باب ۱۲ از ابواب قضاء صلاه است و بخش دیگر آنها در باب باب ۲۹ از ابواب نیابت حج است. مثلا در روایتی آمـده است که سائل می پرسد می خواسـتم پدرم یا دخترم را در ثواب شـریک کنم ولی یادم رفت امام می فرماید: همین الان او را در ثواب شریک کن. واضح است که این از باب نیابت نیست زیرا بعد از عمل دیگر نیابت معنا ندارد:

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِیرَهِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا بِالْمَدِینَهِ بَعْدَ مَا رَجَعْتُ مِنْ مَکَّهَ إِنِّی أَرَدْتُ أَنْ أَحُجَّ عَنِ ابْنَتِی قَالَ فَاجْعَلْ ذَلِکَ لَهَا الْآنَ

حدیث ۲: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ قَالَ قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ ع جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنِّی کُنْتُ نَوَیْتُ أَنْ أُدْخِلَ فِی حَجَّتِیَ الْعَامَ أَبِی أَوْ بَعْضَ أَهْلِی فَنَسِیتُ فَقَالَ ع الْآنَ فَأَشْرِکْهَا

هکذا روایت دیگری که قبلا ذکر کردیم که راوی پرسید می خواهم عملم را تقسیم کنم و بخشی را به پدر و بخش دیگر را به مادرم هدیه کنم که امام اجازه می دهد و واضح است که عمل حج را نمی توان نیمی از یک نفر و نیم دیگر را از طرف فرد دیگر نیابت کرد از این رو مراد اهداء ثواب است.

الامر الثالث: سؤالی است که مطرح می شود که عبادت برای تهذیب نفوس و قرب الی الله است و نیابت که فردی حج و یا نماز را از طرف دیگری به جا می آورد چه ارتباطی به منوب عن دارد زیرا منوب عنه عبادت را خودش انجام نداده و این مطلب به این می ماند که من از طرف برادرم ورزش کنم و یا به جای او غذا بخورم.

برای این سؤال سه جواب تصور می شود:

عبادات و اعمال خیر دو جنبه دارد یکی همین غذای روح بودن و تربیت و تهذیب نفوس و امثال آن است ولی جنبه ی دیگر آن این است که خداوند در ازای این کار به فرد مزدی می دهد حال آن ثواب و اجر را می توان به دیگری هدیه دارد و مشکلی در آن وجود ندارد. این امر سبب اهتمام مردم به امر عبادات و کارهای خیر می شود یعنی می گویند که حج، روزه و نماز آنقدر اهمیت دارد که حتی بعد از مرگ اگر واجب بوده باشد باید از اموالش هزینه ی آن را پرداخت کرده و نائب بگیرند. مردم با توجه به این امر چه بسا تصمیم می گیرند که خود در زمان حیات اعمال واجبه ی خود را انجام دهند و یا به سراغ اعمال مستحبه بروند. این یک نوع پیوند عاطفی بین احیاء و اموات و بین احیاء و احیاء است و غالبا افرادی که از سفر می آیند می گویند که من از طرف شما نائب الزیاره بوده طواف و یا قرآنی برای شما به جا آوردم و این موجب می شود که الفت میان آنها زیاد شود.

ص: ۳۴۳

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۲۰ اسفند ماه ۸۷/۱۲/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

مسئله ی هجدهم در این است که در حج واجب نائب نمی تواند در یک سال از دو نفر نائب شود ولی این امر در حج مستحب امکان دارد. دلیل ما اصل عدم است و امتناعی که علماء در این مورد مطرح کرده اند اجماع هم مؤید می باشد.

و اما تمام بحث:

قبل از پرداختن به مسئله ی ۱۸ دو نکته را بیان می کنیم:

اول اینکه در جلسه ی قبل سخنی از صاحب کتاب فاخر گفته شد که گفته بود: مِمَّا أُجْمِعَ عَلَيْهِ وَ صَحَّ مِنْ قَوْلِ الْأَئِمَّهِ ع قَالَ يُقْضَى عَنِ الْمَيِّتِ أَعْمَالُهُ الْحَسَنَهُ كُلُّهَا صاحب بحر العلوم در کتاب الفوائد الرجالیه ج ۳ ص ۱۹۹ در معرفی او می گوید: او محمد بن احمد بن ابراهیم بن سلیم الجعفی الکوفی است او معروف به ابو الفضل الصابونی است بعد اضافه می کند.: هو من قدماء أصحابنا و أعلام فقهائنا من أصحاب کتب الفتوی و من کبار الطبقه السابعه ممن أدرک الغیبتین: الصغری و الکبری عالم، فاضل، فقیه، عارف بالسیر و الاخبار و النجوم له کتب : منها کتاب الفاخر المذکور و هو کتاب کبیر یشتمل علی الأصول و الفروع و الخطب و غیرها

از این رو اجماعی که از صاحب کتاب فاخر نقل شده است قابل اعتماد می شود.

نکته ی دوم این است که باب دیگری در جلد دوم وسائل باب ۲۸ از ابواب الاحتضار وجود دارد که حاوی روایاتی است که دلالت دارند بر اینکه برای اموات انواع کارهای خیر را می توان انجام داد.

ص: ۳۴۴

مسئله ی ۱۸: این مسئله مشتمل بر دو فرع است و آن این است که یک نفر نمی تواند در حج واجب در یک سال از دو نفر و بیشتر از آن نائب شود ولی در حج مستحب این کار امکان پذیر است.

امام در این مسئله می فرماید: لا یجوز أن ینوب واحد عن اثنین أو أزید فی عام واحد فی الحج الواجب إلا إذا کان وجوبه علیهما علی نحو الشرکه کما إذا نذر کل منهما أن یشترک مع الآخر فی تحصیل الحج (دو نفر نذر کرده اند که اگر مشکلشان برطرف شد دو نفری یک فرد را به حج بفرستند) ویجوز فی المندوب کما یجوز بعنوان إهداء الثواب.

صاحب عروه این مسئله را در مسئله ی ۲۶ ذکر کرده است و عبارت او شبیه عبارت تحریر است. ولی در عبارت صاحب عروه مشکلی است که باید حل شود. او در مسئله ی فوق گفته است: لا یجوز أن ینوب واحد عن اثنین أو أزید فی عام واحد (تا اینجا از حج واجب سخن نگفته است) وإن کان الأقوی فیه الصحه (اول ایشان فتوی می دهد که لا یجوز و بعد می گوید

الاقوی فیه الصحه و این تناقض است) إلا إذا کان وجوبه علیهما علی نحو الشرکه کما إذا نذر کل منهما أن یشترک مع الآخر فی تحصیل الحج ، و أما فی الحج المندوب فیجوز حج واحد عن جماعه بعنوان النیابه کما یجوز بعنوان إهداء الثواب لجمله من الأخبار الظاهره فی جواز النیابه أیضا فلا داعی لحملها علی خصوص إهداء الثواب.

محشین در اینجا گفته اند که ظاهرا این سهو قلم ناسخ است.

ص: ۳۴۵

به نظر ما هم ظاهرا سهو قلم است زیرا:

اولا ـ این امر موجب تناقض در کلام صاحب عروه است چرا که لا یجوز به معنای لا یصح است و بعد می گوید الاقوی فیه الصحه.

شاهد دوم اینکه بعد می گوید: إلا إذا کان وجوبه علیهما علی نحو الشرکه. و اگر الاقوی فیه الصحه صحیح باشد دیگر معنا ندارد که مورد نذر از آن اسثناء شود.

شاهد سوم اینکه اگر الاقوی فیه عدم الصحه باشد چرا بعد می گوید: و أما فی الحج المندوب فیجوز حج واحد عن جماعه بعنوان النیابه...

حال باید دید صحیح این عبارت چه بوده است؟ عبارت و ان کان الاقوی فیه الصحه مربوط به خط بالا بوده است که مربوط به مسئله ی ۲۵ است و یک خط بالا و پائین شده است.

اقوال علماء:

علماء شیعه اجماع بر عدم جواز دارند و ظاهر اهل سنت هم این است که آنها اجماع بر این مسئله دارند ولی فرق ما با آنها این است که ما قائل هستیم این حج باطل است ولی اهل سنت قائلند که این حج برای خودش واقع می شود.

صاحب مدارک در ج ۷ ص ۱۳۵ می گوید: و لا یصح أن ینوب عن اثنین فی عام لأن الحجه الواحده لا تقع عن اثنین إجماعا حکاه فی الخلاف.

مرحوم نراقی در مستند ج ۱۱ ص ۱۳۷می گوید: لاـ یجوز أن ینوب عن اثنین فی عام ، لأـن الحجه الواحده لا تقع عن اثنین إجماعا هذا فی الواجب.

ص: ۳۴۶

صاحب جواهر در ج ۱۷ ص ۳۹۳ هم می گوید: و لا یصح أن ینوب نائب واحد عن اثنین فی حج واجب ل عام واحد بلا خلاف أجده فیه ، بل الاجماع بقسمیه علیه.

و اما در میان علماء عامه

نووی در المجموع ج ۷ ص ۱۳۸ می گوید: قال أصحابنا (یا اصحاب خودش و یا کل اهل سنت) لو استأجر رجلان رجلا یحج عنهما فأحرم عنهما معا انعقد إحرامه لنفسه تطوعا و لا ینعقد لواحد منهما.

ابن قدامه در مغنی ج ۳ ص ۱۸۷ همین شبیه همین کلام را دارد.

دلیل این مسئله:

دلیل اول بر عدم جواز: اصل در اینجا اقتضای عدم جواز را دارد زیرا دو نفر اشتغال ذمه داشتند یقینا و باید برائت یقینی حاصل شود و اگر یک نائب از طرف هر دو حج واجب را انجام دهد به مقتضای آن اصل حج فاسد است و از هیچ کدام واقع نمی شود.

دلیل دوم اجماع است که مدرکی است و به تنهائی قابل استناد نیست زیرا ما اجماع را از باب اجماع حدثی حجت می دانیم و آن هم در جائی که دلیل دیگری نبوده باشد و ما بفهمیم که این فتوی یدا بید از معصوم به دست ما رسیده است.

دلیل سوم: علماء می گویند که یک حج برای دو نفر محال است مثلا صاحب جواهر می گوید: لامتناعه لهما لعدم قابلیته للتوزیع و لا لواحد بخصوصه لعدم الترجیح و لا له (نائب) لعدم نیته له فلیس حینئذ إلا البطلان.

دیگران هم کلامی مانند همین را دارند.

ص: ۳۴۷

اشکالی که در بدو نظر در این استدلال مطرح می شود این است که این استدلال را می توان به مندوب نقض کرد زیرا اگر حج در یک سال برای دو نفر محال است بین واجب و مستحب فرقی نیست (باید توجه داشت که مسئله ی اهداء ثواب مطرح نیست بلکه بحث در نیابت است)

به عبارت دیگر نیابت مانند وکالت است و همانطور که شما می گوئیم که می شود چند بیع را در صیغه ی واحده خواند و یا در عقد نکاح گفت: (زوجت هندا لزید و فاطمه لعمرو) و هکذا از این رو در نیابت هم باید چنین باشد.

لکن می توان امتناعی که در کلام صاحب جواهر است اینگونه توجیح کرد که شارع وقتی حج را بر افراد واجب کرده است از هر کدام یک حج مستقل خواسته است نه مشترک و نائب نمی تواند دو حج واجب را در یک حج جمع کند ولی در حج مستحب به دلیل وجود روایات مجوزه می شود چنین امری کرد و هکذا در حج نذری که حجه الاسلام واجب نیست و حج واجب بالعرض است یعنی واجب است عمل مستحبی را به جای آورید از این رو عمل به آن واجب است ولی احکام مستحبی در آن کما کان راه دارد.

سیره هم بر این امر جاری شده است که در حج واجب نمی شود چنین کرد ولی در حج مستحب اشکال ندارد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۲۱ اسفند ماه ۸۷/۱۲/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث اخلاقی امروز حدیثی در مورد احترام عالم ذکر می کنیم.

ص: ۳۴۸

در بحث فقهی روایتی نقل می کنیم در مورد عدم صحت این امر که نائب در یک سال از طرف دو نفر حج واجب را به جا آورد. روایت معارضی هم برای آن ذکر شده است که آن را بر استحباب حمل می کنیم.

و اما تمام بحث:

بحث اخلاقی:

در بحث اخلاقی امروز حدیث اول باب ۱۲۳ از ابواب العشره را ذکر می کنیم که در جلد هشتم وسائل آمده است و در مورد درباره ی حق عالم بر متعلم است.

اسلام از محیط جهل برخاست ولی با این وجود بزرگترین طرفدار علم است. اولین آیاتی که بر پیغمبر نازل شده سوره ی علق بود که از علم شروع شد (اقرا باسم ربک الذی خلق... الذی علم بالقلم علیم الانسان ما لم یعلم) و از جمله سفارشاتی که در

مورد رفتار شاگردان در مقابل استادان مطرح شده است در حدیث ذیل بیان گردیده است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ إِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ لَا تُكْثِرَ عَلَيْهِ السُّؤَالَ (از او زیاد سوال نکن) وَ لَا تَأْخُذَ بِثَوْبِهِ (برای انجام کاری لباسش را نگیر و او را معطل نکن) وَ إِذَا دَخَلْتَ عَلَيْهِ وَ عِنْدَهُ قَوْمٌ فَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً وَ خُصَّهُ بِالتَّحِيَّةِ (مثلا اگر به بقیه سلام می کنی با او تحیت کنی و او را با این عمل از بقیه متمایز کنی) وَ اجْلِسْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَا تَجْلِسْ خَلْفَهُ (روبروی او بنشینی و مثلا از او سؤال کنی نه آنکه پشت سر او بنشینی و بعد مسئله و سخنت را با او مطرح کنی) وَ لَا تَغْمِزْ بِعَيْنِكَ (با ابرویت به او اشاره نکن) وَ لَا تُشِرْ بِيَدِكَ وَ لَا تُكْثِرْ مِنَ الْقَوْلِ قَالَ فُلَانٌ وَ قَالَ فُلَانٌ خِلَافاً لِقَوْلِهِ (وقتی حرفی زد مدام نگو که فلان شخص و فلان عالم خلاف کلام شما را می گوید) وَ لَا تَضْجَرْ بِطُولِ صُحْبَتِهِ فَإِنَّمَا مَثَلُ الْعَالِمِ مَثَلُ النَّخْلَةِ تَنْتَظِرُهَا مَتَى يَسْقُطُ عَلَيْكَ مِنْهَا شَيْ ءٌ (که منتظر آن می مانی که کی میوه ای به او تو می دهد وجه تشبیه این است که درخت نخل را نمی توان تکان داد تا میوه اش فرو بریزد و یا چون بلند است بالا رفتن از آن سخت است و یا عالم چون درخت نخل از درخت هایی است که همه چیز آن قابل استفاده است) وَ إِنَّ الْعَالِمَ أَعْظَمُ أَجْراً مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ (شب زنده دار) الْغَازِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ (کسی که در راه خدا جهاد می کند)

ص: ۳۴۹

در دنیای امروز (غیر از دنیای اسلام) اهمیت زیادی برای مقام معلم و استاد قائل نیستند ولی در مکتب اسلام حتی سالیان سال بعد از وفات عالم همچنان یاد آنها در دل شاگردان باقی است.

و اما بحث فقهی:

گفتیم که اجماع بر این است که در حج واجب نمی شود یک نائب از طرف دو نفر در یک سال حج را به جا آورد.

آخرین دلیلی که گفتیم استحاله بود به این معنا که از آیات و روایات مربوط به حج متوجه می شویم که اسلام از هر نفر یک حج مستقل خواسته است نه حج مشترک و مشاع از این رو نائب نمی تواند دو حج واجب را در یک حج جمع کند. سیره هم بر این امر جاری شده است که در حج واجب نمی شود چنین کرد.

حج مزبور نیز باطل است زیرا یک حج از دو منوب عنه واقع نمی شود و از یک از آنها هم واقع نمی شود زیرا آن از باب ترجیح به لا مرجح می شود و از طرف خودش هم واقع نمی شود (بر خلاف قول عامه) زیرا خودش را نیت نکرده است از این رو فقط باید قائل به بطلان چنین حجی شد.

حال آیا باید دید که روایتی هم در مورد بطلان نیابت از دو حج واجب در یک سال وارد شده است یا نه.

باب ۱۹ از ابواب نیابت

حدیث ۱: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ يَعْنِي ابْنَ بَزِيعٍ قَالَ أَمَرْتُ رَجُلًا أَنْ يَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَأْخُذُ مِنْ رَجُلٍ حَجَّةً فَلَا تَكْفِيهِ (پول برای آن حج کافی نیست) أَ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ رَجُلٍ آخَرَ حَجَّةً أُخْرَى وَ يَتَّسِعَ بِهَا (با پول هر دو برای خود وسعتی ایجاد کند) وَ تُجْزِي عَنْهُمَا جَمِيعاً أَوْ يَتْرُكُهُمَا جَمِيعاً (در نسخه ای یشرکهما جمیعا آمده است یعنی هر دو را در حج شریک کند) إِنْ لَمْ يَكْفِهِ إِحْدَاهُمَا فَذَكَرَ أَنَّهُ ع قَالَ: أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ تَكُونَ خَالِصَةً لِوَاحِدٍ فَإِنْ كَانَتْ لَا تَكْفِيهِ فَلَا يَأْخُذْ.

سند این حدیث خوب است.

در کلام امام لفظ (احب) را ممکن است بر استحباب حمل کرد ولی ذیل آن که می فرماید: فلا یاخذ تصریح بر نهی است از این رو (احب) هم دلالت بر نهی می شود.

روایت دوم این باب معارض است:

حدیث ۲: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَخَذَ حَجَّةً مِنْ رَجُلٍ فَقُطِعَ عَلَيْهِ الطَّرِيقُ (دزدان اموالش را غارت کردند) فَأَعْطَاهُ رَجُلٌ حَجَّةً أُخْرَى يَجُوزُ لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ جَائِزٌ لَهُ ذَلِكَ مَحْسُوبٌ لِلْأَوَّلِ وَ الْأَخِيرِ الروایه

این روایت را حمل بر استحباب می کنیم و شاهد جمع هم روایات متعددی است دال بر اینکه در حج مستحب چند نفر می توانند شریک شوند.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۲۴ اسفند ماه ۸۷/۱۲/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در مسئله ی هجدهم در این است که در حج واجب نمی شود که یک فرد در یک سال از طرف بیش از یک نفر نائب شود مگر در حج منذور آن هم در صورتی که ناذرین نیت کرده باشند که مشترکا یکی را به عنوان نائب به حج بفرستند.

بنابر عدم جواز تعدد نیابت از حج واجب در یک سال اگر دو عقد با هم اجرا شود، هر دو باطل است و اگر یکی مقدم باشد فقط همان صحیح است و اگر هر دو عقد مطلق باشد و بگوئیم که اطلاق عقد انصراف به فوریت دارد باز هر دو عقد باطل است.

در حج مستحب یک فرد می توان از چند نفر نائب شود و روایات متعددی بر این امر دلالت دارد.

ص: ۳۵۱

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی هجدهم است و گفتیم که در آن دو فرع وجود دارد اول اینکه یک فرد در سال واحد نمی تواند از طرف دو نفر حج واجبی را نیابت کند و دلیل آن را بیان کردیم.

بقی هنا امران:

الامر الاول: امام و صاحب عروه استثنائی را بیان کردند که عبارت است از این که در حج نذری ممکن است بگوئیم که یک

نائب می تواند از چند نفر نیابت کند به این صورت که از اول همه ی منوب عنه ها نیت شراکت کرده باشند نه نیت استقلال یعنی دو نفر و یا چند نفر نذر کرده باشند که مشترکا یک فرد را به حج بفرستند.

قاعده ی کلی در این مورد این است که هنگامی که فردی یکی از مستحبات را نذر می کند هرچند انجام آن بر او واجب می شود ولی عمل، تمام آثار مستحب را همراه خود دارد مثلا یکی از احکام نافله این است که می توان آن را نشسته خواند و یا خواندن سوره در آن لازم نیست و هکذا اگر در رکعات شک کند می تواند بناء را بر اقل و یا اکثر بگذارد حال اگر فردی نذر کرده باشد که نماز شب بخواند تمام این احکام بر او بار خواهد شد. به عبارت دیگر وفاء به نذر در مورد عمل مستحب این است که عمل به احکامِ نماز مستحب بر او واجب است. نذر، عهد و یمین همه از عناوین ثانویه است و وجوب به حکم ثانوی احکام مستحب اولیه را تغییر نمی دهد.

ص: ۳۵۲

هکـذا در حـج مسـتحب هم که شـرکت در آن جایز است و مورد نـذر قرار گرفته، طبق قاعده، احکام مسـتحب که یکی جواز شرکت است در آن به حکم خود باقی می ماند.

بله اگر دو نفر مسـتقلا نذر کنند که به حج مسـتحبی بروند (و شـراکت را نیت نکرده باشند) نمی توانند مشترکا یکی را به حج بفرستند.

بعضـی از معاصـرین اشـکال عجیبی کرده انـد و آن این است که آیا می شود کسـی نـذر کنـد که دیگری عملی را انجام دهدماننـد اینکه بعضـی ها نـذر می کننـد که دخترشان را برای ازدواج به سـید بدهند که ادای آن لازم نیست. از این رو چطور می شود دو نفر نذر کنند که فرد دیگری را به عنوان نائب به حج بفرستند.

جواب آن این است که این اشکال عجیب است زیرا اگر این اشکال وارد باشد کسی نمی تواند نذر کند که مسجد، بیمارستان و امثال آن را بسازد زیرا کسی خودش این ساختمان ها را بنا نمی کند بلکه بنٌا آن را انجام می دهد.

به عبارت دیگر فعل دو نوع است: یکی مباشـری و دیگر تسبیبی و در ادای نذر نیز لازم نیست که فرد بشـخصه و مباشرتا عملی را انجام دهـد بلکه فعل تسبیبی هم موجب ادای نـذر است مثلا کسـی نذر می کند که گوسـفندی را در راه خدا قربانی کند او اگر ذبح گوسفند را به قصاب بسپارد نذرش ادا می شود.

الامر الثانی: بنا بر عـدم جواز تعدد نیابت در حج واجب در یک سال اگر کسـی برای دو نفر صـیغه ی نیابت خواند اگر اجرای صیغه در آن واحـد باشـد هر دو باطل است مثلا اگر بگویـد آجرت نفسـی بزید و عمرو فی عام واحده و هر دو بگویند قبلنا در اینجا هر دو عقد باطل می باشد. حال اگر یکی مقدم باشد و یکی مؤخر اولی صحیح است و دومی باطل.

ص: ۳۵۳

اگر هر دو نـذر مطلق باشـدماننـد آجرت نفسـی و نگوید که امسال یا سال بعد. در این مورد باید گفت که اگر قائل شویم که عنـد الاطلاق به فوریت منصـرف می شود حکم این نوع ماننـد نوع اول می شود و اگر قائل به فوریت نباشـیم می توان یکی را برای امسال انتخاب کرد و یکی را برای سال بعد و هر دو عقد صحیح است.

فرع دوم در مسئله ی هجدهم: این فرع در مورد حج مستحب است که در آن تعدد و شراکت در نائب گرفتن جایز است.

امام در این فرع می فرماید: و یجوز (تعدد در نیابت) فی المندوب کما یجوز بعنوان إهداء الثواب.

صـاحب عروه می گویـد: و أما فی الحـج المنـدوب فیجوز حـج واحـد عن جماعه بعنوان النیابه کما یجوز بعنوان إهـداء الثواب لجمله من الأخبار الظاهره فی جواز النیابه أیضا (هم اهداء ثواب و هم نیابت) فلا داعی لحملها علی خصوص إهداء الثواب.

معنای کلام ایشان این است که اخباری را که ذکر می کنیم هم به معنای جواز نیابت متعدد است و هم به معنای اهدای ثواب.

اقوال علماء:

کلمـات اصـحاب هم ظهور در این دارد که همه بر این حکم اتفاق دارنـد زیرا به مخالفی در این مورد دست نیافتیم ولی ظاهرا عبارات عامه در این امر مختلف است زیرا اکثر آنها وقتی می گویند که تعدد جایز نیست آن را مقید به واجب و مستحب نمی کنند و به طور کلی تعدد در نیابت را جایز نمی دانند.

دلیل مسئله:

دلیـل ما فقط روایات است و عمـده ی آنها در باب ۲۸ از ابواب نیـابت تحت عنوان (بَابُ جَوَازِ التَّشْـرِيكِ بَيْنَ اثْنَيْنِ بَلْ جَمَاعَةٍ كَثِيرَةٍ فِي الْحَجَّةِ الْمَنْدُوبَةِ) آمده است

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْـمَاعِيلَ (ظاهرا ابن بزیع است) قَـالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع كَمْ أُشْرِكُ فِي حَجَّتِي قَالَ كَمْ شِئْتَ.

سند این روایت معتبر است.

مشـکلی که در این روایات داریم این است که در آنها تعبیر به نیابت نیامده است و در همه از کلماتی مانند اشرک و مانند آن استفاده شده است.

ح ۲: وَ عَـنْ عَلِيِّ بْـنِ إِبْرَاهِيـمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَـاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْـدِ اللَّهِ ع قَـالَ قُلْتُ لَهُ أُشْـرِكُ أَبَوَيَّ فِي حَجَّتِي قَالَ نَعَمْ قُلْتُ أُشْـرِكُ إِخْوَتِي فِي حَجَّتِي قَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَاعِلٌ لَكَ حَجّاً وَ لَهُمْ حَجّاً وَ لَكَ أَجْرٌ لِصِلَتِكَ إِيَّاهُمْ (برای اینکه صله ی رحم بجا آورده ثواب دیگری هم برای تو نوشته می شود) الْحَدِيثَ

سند این روایت هم معتبر است.

ح ۳: وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْـمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْـلِ بْنِ شَـاذَانَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُـلِ يُشْـرِكُ أَبَـاهُ وَ أَخَاهُ وَ قَرَابَتَهُ فِي حَجِّهِ فَقَالَ إِذاً يُكْتَبَ لَكَ حَجّاً مِثْلَ حَجِّهِمْ وَ تُزْدَادَ أَجْراً بِمَا وَصَـلْتَ (به خاطر صله ی رحم اجری بیشتری به تو داده می شود.)

ص: ۳۵۵

سند این روایت هم صحیح است.

ح ۴: وَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی عِمْرَانَ الْأَرْمَنِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ ع قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَوْ أَشْرَکْتَ أَلْفاً فِی حَجَّتِکَ لَکَانَ لِکُلِّ وَاحِدٍ حَجَّةٌ مِنْ غَیْرِ أَنْ تُنْقَصَ حَجَّتُکَ شَیْئاً.

ح ۵: در این حدیث به این عبارت تعبیر شده است: یُشْرِکُ فِی حَجَّتِهِ الْأَرْبَعَةَ وَ الْخَمْسَةَ مِنْ مَوَالِیه

در این روایات باید به دو نکته دقت کرد:

نکته ی اول: تمام این روایات در مورد کسی است که هم قصد خودش را می کند و هم قصد دیگران را یعنی اصالت و نیابت در آن جمع است و حال آنکه بحث ما در نیابت است.

نکته ی دوم این است که (اشرک) آیا ظهور در نیابت دارد یا اهداء ثواب و یا اعم از هر دو؟

به نظر ما ظهور در نیابت دارد زیرا نمی گوید اشرکت فی ثوابه بلکه می گوید اشرکت فی حجه بنابراین معنای آن این است که حج به شکل مشاع و به نیت همه انجام می شود.

به بیان دیگر اگر مراد از اشرکت اهداء ثواب باشد باید لفظی را در تقدیر بگیریم یعنی (اشرکت فی ثواب الحج) ولی اگر نیابت باشد چیزی لازم نیست در تقدیر باشد و همان (اشرکته فی حجه) این مطلب را می رساند.

فقط در اینجا یک حدیث است که آن مخالف است و در آن سائل می گوید بعد از آنکه از حج برگشتم یادم آمد که می خواستم فردی را شریک کنم که حضرت می فرماید الان شریک کن و واضح است که بعد از نیت و اتمام حج نمی توان نیابت را در مورد کسی نیت کرد و این فقط از باب اهداء ثواب می باشد:

ص: ۳۵۶

باب ۲۹ از ابواب نیابت

ح ۲: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّی كُنْتُ نَوَیْتُ أَنْ أُدْخِلَ فِی حَجَّتِیَ الْعَامَ أَبِی أَوْ بَعْضَ أَهْلِی فَنَسِیتُ فَقَالَ ع الْآنَ فَأَشْرِكْهَا.

این روایات مرسله است و ممکن است گفته شود که (فاشرکها) در این روایت به معنای اهداء ثواب است و قرینه می شود که لفظ اشراک در بقیه ی روایات هم به معنای اهداء ثواب باشد.

لکن جواب آن این است که در این مورد قرینه داریم که بعد از عمل، نیابت صحیح نیست از این رو آن را به اهداء ثواب حمل می کنیم و حتی شاید بگوئیم که این حدیث هم دلالت بر نیابت می کند یعنی اگر از اول فرد تصمیم داشت که از ابتدای عمل حج ثواب آن را به آن افراد هدیه کند بعد از عمل هم می توانست و دیگر جای سوال نداشت پس مراد او از ابتدا داخل کردن آنها در قصد نیابت بود و امام با عبارت (الان فاشرکها) فرمود: الان اگر آنها را نیت کنی مانند اینکه از اول عمل حج آنها را در قصد نیابت خود داخل کرده باشی می باشد (و همان ثواب به آنها داده می شود.)

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۲۶ اسفند ماه ۸۷/۱۲/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

گفتیم که نائب نمی تواند در یک سال از طرف چند نفر در حج واجب نائب شود. علماء در بیان دلیل این امر به محال بودن این کار استدلال کرده اند. در تفسیر محال می گوئیم که این محال در عالم اعتبار است نه محال عقلی.

ص: ۳۵۷

بحث در مسئله ی نوزده در این است که چند نفر می توانند از طرف یک فرد در سال واحد به حج مستحبی روند. روایات متعددی بر جواز این امر دلالت دارند و علماء هم بر صحت آن متفقند.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی هجدهم است که در آن دو فرع وجود دارد اول اینکه یک فرد در سال واحد نمی تواند از طرف دو نفر حج واجبی را نیابت کند و دلیل آن را بیان کردیم. فرع دوم در این بود که این امر در حج مستحبی جایز است.

علماء در بیان عدم جواز نیابت در از بیش از یک نفر در حج واجب گفته اند که این امر محال است و مثلا در اجتماع امر و نهی هم گفته اند که این اجتماع محال است.

امروز به بیان وجه محال بودن می پردازیم و می گوئیم که این محال عقلی نیست توضیح ذلک:

ما یک سلسله ی امور واقعیه و خارجیه داریم که موضوع علم فلسفه است که عبارت است از آنچه در خارج موجود است در این امور جمع نقیضیت و ضدین محال است و مثلا امکان ندارد که زید در یک آن هم زنده باشد و هم مرده. این امور محال عقلی است.

در مقابل ان اموری است اعتباری. این امور مانند تصویر و فرض در عالم ذهن است. این امور گاه شبیه احکام وضعیه است مانند ملکیت و زوجیت که اگر مالی را ملک زید کنیم در خارج تغییری ایجاد نمی شود و حتی اگر بعد از وارد شدن به ملک زید غاصبی آن را غصب کند، در خارج حتی اثر ملکیت زید بر مال هم محسوس نخواهد بود ولی آن ملکیت ایجاد شده است اعتبارا. عقلاء اعتبار ذهنی را منشا آثار قرار می دهند. احکام خمسه هم همین گونه است: وقتی مولی چیزی را واجب می کند در خارج چیزی عوض نمی شود و این فقط اعتباری ذهنی است. منتها چون در مورد خداوند ذهنی وجود ندارد می گویند این در ذهن پیغمبر نقش می بندد و به تعبیر محقق خراسانی در ذهن (مبادی العالیه) نقش می بندد (مانند ذهن پیغمبر) این اعتبار منشا اثر می باشد و عبد باید آن را انجام دهد و الا مؤاخذه می شود.

ص: ۳۵۸

حال اگر مولی دو اعتبار مخالفِ هم انجام دهد این امر فقط لغو و قبیح است ولی منع عقلی ندارد زیرا فرد می تواند در ذهنش یک امر را هم به شکل واجب و هم به شکل حرام اعتبار کند خصوصا اگر مولی و کسی که امر می کند شارع متعال نباشد بلکه مولای عرفی و عادی باشد.

بله گاه امر اعتباری منشا حقیقی هم دارد مثلا اگر بگویند خوردن خمر حرام است خود حرمت، امری است اعتباری ولی اگر فرد آن را بخورد واقعا دچار بیماری و امثال آن هم می شود.

در ما نحن فیه هم اگر کسی زید را در یک سال برای دو نفر در مورد حج واجب نائب کند این امر به محال عقلی منجر نمی شود یعنی به فرد گفته می شود که این امر لغو و قبیح است زیرا وقتی یکی مستقلا نائب شد نیابت دوم لغو است ولی این امر عقلاـ محال نیست زیرا واضح است که فرد اگر در یک سال برای دو نفر مستقلا نیابت را انشاء کند با انشاء او محالی عقلی پیش نمی آید.

مساله ی نوزده: این مسئله عکس مسئله ی ۱۸ است در مسئله ی قبل یک نفر از طرف چند نفر نائب می شد ولی در این مسئله نائب یکی است ولی منوب عنه متعدد است یعنی یک نفر از طرف چند نفر نائب می شود.

در این مسئله ۵ حکم وجود دارد:

مسئله ی ۱۹: یجوز أن ینوب جماعه عن المیت أو الحی فی عام واحد فی الحج المندوب تبرعا (بدون اخذ پول) أو بالإجاره (با اخذ پول)

ص: ۳۵۹

صاحب عروه این مسئله را در مسئله ی ۲۷ با کمی شرح بیشتر و با بیان ادله ذکر کرده است.

اقوال علماء:

صاحب جواهر ج ۱۷ ص ۳۸۸ می فرماید: و کذا لا باس بتعدد النواب فی المندوب فی سنه واحده فقد احصی عن علی بن یقطین فی عام واحد ثلاث مائه ملبیا (سیصد نفر برای علی بن یقطین تلبیه می گفتند) و ماتان و خمسون (در سال دیگر) و خمس مائه و خمسون (در سال دیگر) و لکن عن المنتهی التصریح بعدم الجواز ندبا عن الحی الا باذنه و لعله حمل النصوص علی اهداء الثواب (نصوص مطلق است و در آن نیامده است که از حی اذن گرفته شود یا نه از این رو لعل صاحب منتهی نصوص را حمل بر اهداء ثواب کرده است نه نیابت و بر این اساس گفته است که نیابت احتیاج به اذن دارد) الا انه (حمل نصوص بر اهداء ثواب) واضح الضعف کما لا یخفی علی من لاحظها (نصوص را).

البته باید توجه داشت که علی بن یقطین که این همه افراد را نیابتا به حج می فرستاد حتما با اجازه ی امام چنین می کرده است.

وجه اینکه چرا از طرف علی بن یقطین این کار می کردند ممکن بود این باشد که او در دستگاه هارون بوده و پول خوبی در اختیار داشته و چون نمی توانست بدون دلیل به مردم پول دهد با این کار آنها را به حج می فرستاد و به این بهانه به آنها پول می داد.

دلیل دوم آن ممکن بود این باشد که او می خواست شیعیان در صحنه ی حج حضور داشته باشند.

ص: ۳۶۰

روایات:

باب ۳۴ از ابواب نیابت ج ۸

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْيَقْطِينِيِّ قَالَ بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا ع رِزَمَ ثِيَابٍ (بقچه ی لباسی را) وَ غِلْمَاناً وَ حَجَّةً لِي وَ حَجَّةً لِأَخِي مُوسَى بْنِ عُبَيْدٍ وَ حَجَّةً لِيُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ أَمَرَنَا أَنْ نَحُجَّ عَنْهُ فَكَانَتْ بَيْنَنَا مِائَةُ دِينَارٍ أَثْلَاثاً فِيمَا بَيْنَنَا (به سه قسمت تقسیم کردیم) الْحَدِيثَ

در این روایت چون از (نحج عنه) تعبیر شده است معلوم می شود که این حج بذلی نبوده است بلکه حجی بوده که از طرف امام نیابتا انجام دهند.

ح ۲: سَعِيدُ بْنُ هِبَةِ اللَّهِ الرَّاوَنْدِيُّ فِي الْخَرَائِجِ وَ الْجَرَائِحِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الدَّعْلَجِيِّ أَنَّهُ كَانَ لَهُ وَلَدَانِ وَ كَانَ مِنْ خِيَارِ أَصْحَابِنَا وَ كَانَ أَحَدُ وَلَدَيْهِ عَلَى الطَّرِيقَةِ الْمُسْتَقِيمَةِ وَ وَلَدُهُ الْآخَرُ يَفْعَلُ الْحَرَامَ وَ كَانَ قَدْ دُفِعَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ حَجَّةٌ يَحُجُّ بِهَا عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ ع وَ كَانَ ذَلِكَ عَادَةَ الشِّيعَةِ فَدَفَعَ مِنْهَا شَيْئاً إِلَى وَلَدِهِ الْمَشْهُورِ بِالْفَسَادِ الْحَدِيثَ وَ فِي آخِرِهِ أَنَّ صَاحِبَ الزَّمَانِ ع قَالَ لَهُ يَا شَيْخُ أَ مَا تَسْتَحْيِي قُلْتُ مِمَّا ذَا قَالَ تُدْفَعُ إِلَيْكَ حَجَّةٌ عَمَّنْ تَعْلَمُ فَتَدْفَعُ مِنْهَا إِلَى فَاسِقٍ يَشْرَبُ الْخَمْرَ يُوشِكُ أَنْ تَذْهَبَ عَيْنُكَ (ممکن است که چشمانت را از دست دهی) قَالَ فَمَا مَضَتْ عَلَيْهِ إِلَّا أَرْبَعُونَ يَوْماً حَتَّى ذَهَبَتْ عَيْنُهُ.

شاهد این روایت عبارت (كان ذلك عاده الشیعه) است که بر این اساس در یک سال به احتمال قریب به قطع چندین نفر از طرف صاحب الزمان به حج می رفتند. از این رو گفته نشود که این روایت از امام نقل شده بلکه از فردی عادی نقل شده است زیرا در این روایت شهادت یک فرد است بر اینکه این امر عادت شیعه بوده است.

همچنین باب ۳۶ از ابواب نیابت:

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ السَّابَاطِيِّ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ يَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى إِلَيْهِ رَجُلٌ أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ ثَلَاثَةَ رِجَالٍ (کسی وصیت کرد که از طرفش سه نفر را به حج بفرستند) فَيَحِلُّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ لِنَفْسِهِ حَجَّةً مِنْهَا (آیا خود وصی هم می تواند یکی از آن سه نفر باشد) فَوَقَّعَ بِخَطِّهِ وَ قَرَأْتُهُ حُجَّ عَنْهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَإِنَّ لَكَ مِثْلَ أَجْرِهِ وَ لَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِهِ شَيْءٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ

این روایت مرسله ی صدوق است.

راوی در این روایت، اصل این امر که چند نفر از یک نفر می توانند به حج روند را مسلم می داند و فقط سؤالش از این است که آیا خودش که وصی هست هم می تواند جزء یکی از آن سه نفر باشد یا نه که امام اجازه می دهد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۲۷ اسفند ماه ۸۷/۱۲/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

امام در فرع دوم از مسئله ی ۱۹ قائل است که در حج واجب چند نفر می توانند در یک سال از یک نفر نائب شوند به این معنا که در یک سال دو نفر نائب شده یکی حجه الاسلام و دیگری حج نذری منوب عنه را نیابتا انجام دهند.

دلیل این مسئله تمسک به اطلاق ادله ی است.

امام در فرع سوم قائل است که اجرای حکم مذکور در مورد حی عاجب مشکل است ولی به عقیده ی ما هم این امر اشکالی ندارد و روایتی صحیح السند نیز بر جواز آن دلالت دارد.

ص: ۳۶۲

و اما تمام بحث:

گفتیم که در مسئله ی نوزدهم پنج فرع وجود دارد و بحث در فرع اول این بود که چند نفر می توانند از طرف یک نفر در سال معین در حج مستحبی نائب شوند. به بحث روایات رسیدیم و سه روایت را مطرح کردیم و دو روایت دیگر باقی مانده است:

مستدرک ج ۸ باب ۱۵ از ابواب نیابت در حج

ح ۱: الشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو الْكَشِّيُّ فِي رِجَالِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى قَالَ زَعَمَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ أَنَّهُ أَحْصَى

لِعَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ بَعْضَ السِّنِينَ ثَلَاثَمِائَةِ مُلَبٍّ أَوْ مِائَةَ وَ خَمْسِينَ مُلَبِّياً وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ يَفُوتُهُ مَنْ يَحُجُّ عَنْهُ (لفظ أن در اینجا برای تاکید است یعنی هرگز از علی بن یقطین فوت نمی شد کسی که از طرف او حج به جا آورد به این معنا که همیشه از طرف او حج بجا می آورند) وَ كَانَ يُعْطِي بَعْضَهُمْ عِشْرِينَ أَلْفاً وَ بَعْضَهُمْ عَشَرَةَ آلَافٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ لِلْحَجِّ مِثْلَ الْكَاهِلِيِّ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ وَ غَيْرِهِمَا وَ يُعْطِي أَدْنَاهُمْ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ سَمِعْتُ مَنْ يَحْكِي فِي أَدْنَاهُمْ خَمْسَمِائَةِ دِرْهَمٍ الْخَبَرَ.

ظاهرا مراد از علی بن حسن، علی بن حسن فضال است.

اشکال نشود که این روایت نیست بلکه عمل علی بن یقطین است زیرا از آنجا که ما مطمئن هستیم که علی بن یقطین با امام در تماس بود و حتما در این مورد با حضرت مشورت کرده بود و ثانیا اگر این امر جایز نبود در میان آن صدها نفری که از طرف او هر سال به حج می رفتند و از اصحاب ائمه بودند لا اقل افرادی به او اشکال می کردند.

ص: ۳۶۳

ح ۲: وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مَعْرُوفٍ قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ الْحُسَيْنِ كَاتِبِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ أَحْصَيْتُ لِعَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ مَنْ وَافَى عَنْهُ فِي عَامٍ وَاحِدٍ مِائَةً وَ خَمْسِينَ رَجُلًا أَقَلُّ مَنْ أَعْطَاهُ مِنْهُمْ سَبْعُمِائَةِ دِرْهَمٍ وَ أَكْثَرُ مَنْ أَعْطَاهُ عَشَرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ

فرع دوم در کلام امام: بل يجوز ذلک فی الحج الواجب أيضا ، كما إذا كان على الميت حجان مختلفان نوعا كحجه الاسلام والنذر أو متحدان نوعا كحجتين للنذر

یعنی در حج واجب هم چند نفر می توانند در یک سال از یک نفر نائب شوند.

اقوال علماء:

بسیاری از علماء متعرض این بحث نشدند ولی صاحب جواهر این بحث را در ج ۱۷ ص ۳۹۴ مطرح کرده است و می فرماید: و من وجب عليه حجان مختلفان كحجه الاسلام و النذر أو غيرهما و منعه عارض جاز أن يستأجر أجيرين لهما فی عام واحد بلا خلاف أجده فيه بيننا بل عن الخلاف الاجماع عليه خلافا لبعض الشافعيه.

اقوال عامه: در موسوعه ی کویتیه ج ۴۲ ص ۳۵ آمده است: فرّع الشافعيه بانه اذا كان على الانسان حجه الاسلام و حجه النذر فاستاجر رجلين يحجان عنه فی سنه واحده فقد نص فی الام (شافعی در کتاب امّ) انه يجوز. قال النووی: و من اصحاب الشافعی من قال: لا يجوز لانه لا يحج بنفسه حجتين فی سنه (یک انسان در یک سال نمی تواند دو حج برای خودش به جا آورد از این رو نائب هم نمی تواند) و ليس بشیء (این کلام صحیح نیست)

ص: ۳۶۴

دلیل مسئله:

بجز اطلاقاتی که در باب نیابت آمده است دلیل دیگری در این مسئله وجود ندارد. اطلاقاتی مانند: (لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا). روایاتی که در مورد نیابت در حجه الاسلام وارد شده است مطلق است یعنی نیابت در حجه السلام واجب است اعم از اینکه در همان سال برای حج نذری نیز نائب بگیرد یا نه و هکذا در روایات که در مورد حج نذری وارد شده است همه مطلق است چه در همان سال برای حجه الاسلام نائب بگیرد یا نه و به قول صاحب جواهر دلیلی بر این نیست که باید بین آن دو حج نیابتی ترتیب رعایت شود به این معنا که یک سال حج الاسلام را به جا آورد و در سال بعد حج نذری را.

ما نیز اضافه می کنیم که ترتیب خلاف اصل است زیرا هم حجه الاسلام واجب است و هم حج نذری (در جائی که نذر مطلق است که باید آن را فورا انجام داد). حال چرا باید یکی را امسال نیابتا انجام دهیم و یکی را سال بعد و به بیان دیگر چرا باید بین آن دو ترتیب را رعایت کنیم.

حال باید شبهه ی بعض الشافعیه را جواب دهیم:

این شبهه نیز واضح البطلان است زیرا بعضی کارها است که انسان از پس آن بر نمی آید ولی چند وکیل از طرف انسان آن را می توانند انجام دهند مثلا فردی دو دین بر گردن دارد یکی در تهران و یکی در اصفهان فرد خودش نمی تواند در عرض یک روز به هر دو مکان رفته دینش را ادا کند ولی دو وکیل می گیرد که نیابتا از طرف او دینش را ادا کنند و یا مثلا کسی می خواهد دو صیغه ی عقد بیع را در آن واحد انجام دهد ولی دو نائب و وکیل می گیرد که در آن واحد از طرف او آن را انجام می دهند. بنابراین لازم نیست که نیابت فقط در جائی باشد که خود فرد قادر به انجام آن باشد کما قاله الشافعی.

ص: ۳۶۵

کلام امام در فرع سوم:: و أما استنابه الحج النذری للحی المعذور فمحل إشکال کما مر.

اگر فرد حی دو حج واجب به گردنش باشد اعم از دو حج نذری و یا یک حج واجب و یک حج نذری و از رفتن به حج عاجز شده باشد آیا می تواند در یک سال دو نفر را نیابتا به حج بفرستد یا نه؟o:p

صاحب عروه در این فرع اشکالی نکرده است و به عقیده ی ما هم اشکالی ندارد.

اما اینکه ایشان می فرماید: (کما مر) منظور ایشان در حج نذری است که دوازده مسئله در آنجا مطرح کرده بود ولی این مسئله در میان آنها نیست از این رو این مسئله سابقا مطرح نشده است.

اما ما معتقد هستیم که بین حی و میت در این مورد فرقی نیست زیرا روایات این مسئله که در باب ۲۴ از ابواب وجوب حج ذکر شده است همه در مورد میت است بجز حدیث ۵ که در مورد حی عاجز است که رجال آن حدیث همه معتبر هستند. (چون یک روایت بیشتر نیست باید از صحت روایت مطمئن شویم و سند آن را به دقت بررسی کنیم.)

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ بُرَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ كَانَ عَلِيٌّ ع يَقُولُ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَرَادَ الْحَجَّ فَعَرَضَ لَهُ مَرَضٌ أَوْ خَالَطَهُ سَقَمٌ فَلَمْ يَسْتَطِعِ الْخُرُوجَ فَلْيُجَهِّزْ رَجُلًا مِنْ مَالِهِ ثُمَّ لْيَبْعَثْهُ مَكَانَهُ.

عبارت امام که فرمود: (رجلا اراد الحج) مطلق است و هر حج واجبی را شامل می شود چه حج واجب باشد و چه حج مستحب و اطلاقش هم صورتی را که یک نفر را به حج بفرستد شامل می شود و هم موردی را که در یک سال چند نفر را نیابتا به حج بفرستد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۲۸ اسفند ماه ۸۷/۱۲/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث اخلاقی امروز اندکی در مورد آداب ممدوح و مذموم عید نوروز صحبت می کنیم.

در بحث فقهی امام در فرع چهارم از مسئله ی ۱۹ قائل است که در سال واحد اگر دو نفر را استیجار کنیم که یکی از آنها در سال واحد حج واجب و دیگری حج مستحب منوب عنه را به جا آورند جایز است. دلیل ما اطلاقات ادله است.

در فرع پنجم سخن از این است که از طرف منوب عنه چند نفر می توانند حجه الاسلام او را انجام دهند. دلیل این مسئله این است اگر امر به طبیعت تعلق گرفته باشد آن طبیعت را می توان هم در خلال یک فرد انجام داد و هم در خلال چند فرد در عرض واحد.

بله باید مراعات کنند که عملشان با هم تمام شود زیرا اگر عمل یک زودتر تمام شود وجوب از منوب عنه برداشته می شود و موردی برای عملی که نائب دیگر به نیت وجود انجام داده است باقی نمی ماند و در این صورت نائب دیگر باید حج را مانند حج فاسد تمام کند تا بتواند از احرام بیرون بیاید.

ص: ۳۶۷

و اما تمام بحث:

درس اخلاقی:

بحث امروز در مورد عید نوروز است. بعضی این عید را عیدی مذهبی می دانند و روایاتی هم نقل می کنند ولی روایاتی که آن را عیدی مذهبی بداند در دست نیست این عید عیدی است و حاکی از خوش ذوقی ایرانیان است که آغاز بهار را جشن می گیرند.

در این عید مراسمی وجود دارد که ممدوح و مواردی هم مذموم و گاه مراسمی در آن است که نه ممدوح است و نه مذموم

اما مراسم ممدوح آن عبارت اند از ظاهر و باطن را پاک کردن، لباسها را نو کردن و خانه را تمیز کردن و از طرفی دیگر کینه ها را کنار گذاشتن و با هم آشتی کردن و به دیدار هم رفتن، به نیازمندان کمک کردن و مسائلی مانند این.

اما کارهای مذموم آن عبارت است از مراسم چهارشنبه سوری که موجب نقص عضو و امثال آن می شود. از عیوب دیگر نشان دادن چشم و هم چشمی ها است و اینکه بخواهند خودبرتربینی را ثابت کنند.

البته بعضی از وهابیون این عید را حرام می دانند زیرا می گویند که در زمان پیغمبر نبود. آنها حتی عید میلاد پیغمبر را هم ایراد می گیرند و آن را بدعت می دانند. آنها نمی دانند که بدعت اگر نوآوری عرفی باشد حرام نیست زیرا مساجد خانه های نوع لباس ها و بسیار چیز دیگر در زمان پیغمبر نبوده است کسی می تواند قائل شود که همه ی اینها بدعت است.

ص: ۳۶۸

بله اگر به معنای مذهب باشد بدعت است ولی کسی این کار نمی کند زیرا کسی نمی گوید که در شرع آمده است که مثلا در اول سال باید سفره هفت سین گذاشت و یا مناره های بلند برای مساجد درست کرد. بلکه همه ی این موارد از باب مسائل عرفی است و کسی آن را به عهده ی شرع نمی گذارد.

ثانیا اگر این کارها بدعت باشد پس آنچه در قرآن از قواعد تجوید مانند وقف و غیر آن اضافه کرده اند همه بدعت است.

بحث فقهی:

امام در فرع چهارم از مسئله ی نوزدهم می فرماید: و کذا یجوز إن کان أحدهما واجبا و الآخر مستحبا.

این فرع در این مورد است که اگر دو نفر را استیجار کنیم که یکی از آنها در سال واحد حج واجب زید را انجام دهد و دیگری حج مستحب او را این امر جایز است.

اقوال علماء:

این مسئله را کمتر کسی متعرض شده است. صاحب جواهر در خلال بحثها این مسئله را متعرض شده و از لحن کلام ایشان استفاده می شود که در میان اهل سنت احمد حنبل مخالف است. ایشان در ج ۱۷ ص **۳۹۴** می فرماید: بل الظاهر صحه الحجین وإن تقدم إحرام حجه غیر حجه الاسلام و لو المندوبه (حتی اگر اول به مندوب محرم شوند) لوقوعهما فی عام واحد (آنی که ممنوع است این است که امسال فقط حج مندوب را به جا آورند و سال بعد حج واجب را ولی در فرض ما هر دو در یک سال انجام می شوند) و إنما یبطل المندوب أو المنذور أو ینصرف إلی الفرض إذا أخل بالواجب (یعنی بعضی گفته اند که امسال به انجام حج واجب اخلال وارد شود اگر نیت مندوب را هم بکند حج باطل نیست در هر صورت حج اول منصرف به حج واجب می شود) خلافا للمحکی عن أحمد فصرف السابق إلی حجه الاسلام و إن نوی الندب أو النذر (به عقیده ی احمد حج اول در هر صورت به حجه الاسلام منصرف می شود) ... نعم عن الشهید احتمال وجوب تقدیم حجه الاسلام بناء علی وجوب ذلک علی الحاج عن نفسه ، مع أنه لا یخفی ما فیه أیضا (زیرا خودش در یک سال هرچند نمی تواند دو حج را به جا آورد ولی دو نائب می توانند این کار را بکنند از این رو قیاس نائب به خود فرد فی غیر محله می باشد)

دلیل مسئله:

ادله ی نیابت در حج واجب و مندوب مطلق است زیرا مثلا ادله ی نیابت می گوید حجه الاسلام را می توان از فرد نیابت کرد و این ادله مطلق است چه فرد دیگری هم از او حج مندوب به جا آورد و یا نیاورد و هکذا در ادله ی نیابت از حج مندوب. نتیجه ی عمل به اطلاق هر دو دسته روایت جواز عمل به هر دو در عرض یک سال می شود (و جواب شهید را هم در کلام صاحب جواهر ذکر کردیم)

فرع پنجم: در این فرع بحث در این است که دو نفر از یک فرد می توانند در یک سال حجه الاسلام را نیابت کنند مثلا منوب عنه به دلیل احتیاط و یا وسواس دو یا چند نفر را برای حجه الاسلام به حج می فرستد که اگر حج یکی خراب بود حج دیگری صحیح باشد و یا اینکه به منظور اینکه ثواب بیشتری نصیب منوب عنه شود و چند نفر را از طرف حجه الاسلام او به حج واجب بفرستند.

اامام می فرماید: بل یجوز استیجار أجیرین لحج واجب واحد کحجه الاسلام فی عام واحد فیصح قصد الوجوب من کل منهما و لو کان أحدهما أسبق شروعا لکنهما یراعیان التقارن فی الختم .

این مسئله در کتب قدما وجود ندارد و در نصوص هم نصی در این مورد نیست.o:p

دلیل مسئله:

بر جواز این امر دو دلیل می توان ذکر کرد:

دلیل اول: روایاتی که می گوید برای فرد می توان نائب شد مطلق است و در آن این قید نیست که در مورد حج واجب فقط یک نفر را باید نائب کرد.

ص: ۳۷۰

لکن بعید است این اطلاقات را قبول کنیم زیرا اولا در یکسری از این روایات صحبت از رجلا است که یک فرد می باشد و ثانیا اطلاقات از این امر منصرف است زیرا کسی به ذهنش نمی آید که در یک سال چند نفر را از یک حج واجب نائب کند.

دلیل دوم: اگر امر به طبیعت تعلق گرفته باشد آن طبیعت را می توان هم در خلال یک فرد انجام داد و هم در خلال چند فرد در عرض واحد. مثلا مولی گفت: (اسقنی ماء باردا) و طبعت آب خنک را اراده کرد. برای امتثال هم می توان یک لیوان آب آورد و هم چند لیوان و در عرف اگر چند لیوان آب بیاورد کسی او را مذمت نمی کند. بله اگر یک لیوان آب بیاورد و بعد لیوان دوم را کسی از او نمی پذیرد از این رو گفتیم که باید در عرض واحد باشد. در این مورد امتثال به احدهما معنا ندارد و باید گفت که امتثال به کلیهما است.

البته نباید از یک نکته غافل شد و آن این است که یکی از این نائب ها می تواند اول محرم شود و دیگری بعدا زیرا هنوز وجوب حج باقی است و عمل به حج تمام نشده است ولی اگر یکی زودتر اعمال حج را تمام کند نیت وجوب در دومی از بین می رود زیرا امتثال به انجام فعل نائب اول انجام شد و دیگر موردی برای قصد وجود در نائب دوم نمی ماند از این رو علماء می گویند که انتهای عمل باید همزمان باشد.

ص: ۳۷۱

حال این سؤال مطرح می شود که اگر نائب دوم عملش دیرتر انجام شد باید چه کند زیرا نیت مستحب نمی تواند بکند چرا که از ابتدا نیت واجب کرده بود و از طرفی نمی تواند حج را رها کند و باید آن را تمام کند. حکم این است که این مانند حج فاسد است که باید آن را تمام کند تا بتواند از احرام بیرون بیاید.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۸ فروردین ماه ۸۸/۰۱/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در باب وصیت در حج است و امام در مسئله ی اول چهار فرع را بیان میکند: فرع اول در مورد وصیت به حج واجب است که امام قائل است از اصل مال پرداخت می شود مگر اینکه در وصیت تصریح کند که از ثلث پرداخت گردد. دلیل اول ما اجماع است که البته مدرکی می باشد. دلیل دوم اصلی است که در مورد دیون مطرح است که از اصل باید پرداخت گردد و حج هم جزء دیون است و دلیل آخر ما روایات می باشد.

و اما تمام بحث:

باب فی الوصیه فی الحج

مساله ی اول داری چهار فرع است:

(فرع اول) لو أوصی بالحج أخرج من الأصل (ابتدا هزینه ی حج را از اصل مال کنار می گذارند و بعد ما بقی را بین ورثه تقسیم می کنند) لو کان واجبا ، إلا أن یصرح (در وصیتش) بخروجه من الثلث (که از ثلث مالش برداشت شود) فأخرج منه فإن لم یف (اگر ثلث کافی نباشد) أخرج الزائد من الأصل (فرع دوم:)و لا فرق فی الخروج من الأصل بین حجه الاسلام و الحج النذری و الافسادی (حجی را که انجام داده ولی به شکلی آن حج فاسد بوده است) (فرع سوم:) و أخرج من الثلث (زیرا انسان بعد از فوت می تواند تا یک ثلث مالش وصیت کند و ما بقی بین ورثه تقسیم می شود) لو کان ندبیا، (فرع چهارم:) و لو لم یعلم کونه واجبا أو مندوبا فمع قیام قرینه أو تحقق انصراف فهو (یعنی باز از اصل خارج می شود) و إلا فیخرج من الثلث إلا أن یعلم وجوبه علیه سابقا (که حج سابقا بر او واجب بود) و شک فی أدائه (و ما شک داریم که آن حج واجب را ادا کرده است یا نه) فمن الأصل.

ص: ۳۷۲

قبل از ورود به بحث باید به دو نکته اشاره کرد:

نکته ی اول: امام مسائل هفده گانه ی این باب را در مسئله ی وصیت مطرح کرده است و حال آنکه بعضی از این مسائل مربوط به وصیت نیست. مضافا بر اینکه بعضی از این مسائل قبلا ذکر شده است مثلا اینکه حج استطاعتی را باید از اصل مال

برداریم در مسئله ی ۵۵ از شرائط وجوب حج آمده است ذیل آن هم که حج نذری است در مسئله ی نذر آمده است.

نکته ی دوم: در بعضی از فروع این مسائل دلیل خاصی وجود ندارد و باید آنها را مطابق قاعده حل کرد و این بهانه ای می شود که مواردی از مسائل باب وصیت را در اینجا مطرح کنیم و راه حل آن را بیان نمائیم.

اما فرع اول:

فرع اول این است که اگر وصیت کند که حج واجبش را از طرف او به جا آورند هزینه ی آن از اصل مال پرداخت می شود مگر اینکه در وصیتش تصریح کند که از ثلث خودش پرداخت گردد که به آن عمل می شود و اگر ثلث کافی نباشد ما زاد آن از اصل پرداخت می شود: لو أوصی بالحج أخرج من الأصل لو کان واجبا إلا أن یصرح بخروجه من الثلث فأخرج منه فإن لم یف أخرج الزائد من الأصل.

اقوال علماء:

اقوال علماء شیعه:

مرحوم نراقی در کتاب مستند ج ۱۱ ص ۱۴۱ می گوید: من أوصی بحجه تنصرف إلی المیقاتی... ثم المأخوذ (پولی که بر می دارند) یکون من أصل المال إن کان حجه الاسلام و من الثلث إن کان غیرها بلا خلاف یعرف لصحیحتی معاویه بن عمار و غیرهما.

ص: ۳۷۳

فاضل اصفهانی در کشف اللثام ج ۵ ص ۱۷۴ می گوید: لو اوصی بحج واجب اخرج من الاصل ان کان حج الاسلام اتفاقا و ان کان غیره (نذری یا افسادی) فمن الخلاف الماضی. (در اختلافی که او در کتاب خودش قبل از این مطلب بیان کرده است)

صاحب جواهر ج ۱۷ ص ۳۹۶ می گوید: اذا اوصی ان یحج عنه تخرج من الاصل اذا کانت واجبه اسلامیه لما عرفت سابقا کونها کالدین.

اقوال عامه:

نووی در مجموع ج ۱۵ ص ۴۴۹ می گوید: أما إذا أوصی أن یحج عنه حجه الاسلام المکتوبه من الثلث أو یقضی دینه من الثلث فقال الشافعی: و لو أوصی أن یحج عنه و لم یحج حجه الاسلام فإن بلغ ثلثه حجته من بلده أحج عنه من بلده و ان لم یبلغ أحج عنه من حیث بلغ. قال المزنی: والذی یشبه قوله أن یحج عنه من رأس ماله لأنه فی قوله دین علیه

با این بیان قول عامه در بعضی موارد با ما مخالف است و بعضی مانند شافعی قائلند که از ثلث است و بعضی می گویند که باید از اصل برداشته شود.

ابن قدامه می گوید ج ۹ ص ۵۶۳: ان یوصی بالواجب (مراد حج واجب است) و یطلق فهو من رأس المال ... و هذا قول أکثر أصحاب الشافعی و ذهب بعضهم إلی أن الواجب من الثلث.

دلیل مسئله:

دلیل اول: اجماع است که در اینجا مدرکی می باشد.

دلیل دوم: صاحب جواهر قائل است که اصل در دیون این است که از اصل برداشته شود

ص: ۳۷۴

خوب بود به این آیه نیز استدلال می شد که قرآن می فرماید: (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصى بِها أَوْ دَيْنٍ) (نساء / ١١) یعنی اول باید دین و وصیت را جدا کرد و بعد از آن ارث بین ورثه تقسیم می شود. از این رو صغری و کبرای ما چنین است که حج از دیون است و دیون از اصل مال برداشته می شود در نتیجه حج از اصل ما برداشته می شود. (البته در حج نذری و افسادی باید دید که آیا مصداق دین هستند یا نه که ان شاء الله در فرع دوم آن را بحث می کنیم.)

دلیل سوم: روایات است که در باب ۲۵ از ابواب وجوب الحج و شرائطه آمد است که فردی در مورد حج وصیت کرده است و امام می فرماید اگر حج واجب است از اصل خارج می شود.

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ مَاتَ فَأَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ قَالَ إِنْ كَانَ صَرُورَةً فَمِنْ جَمِيعِ الْمَالِ (اگر صروره باشد یعنی فرد واجب الحج بوده و به جا نیاورده است باید از جمیع مال یعنی از اصل مال پرداخت شود) وَ إِنْ كَانَ تَطَوُّعاً فَمِنْ ثُلُثِهِ.

این روایت صحیحه است.

ح ۴: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رَجُلٍ تُوُفِّيَ وَ أَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ قَالَ إِنْ كَانَ صَرُورَةً فَمِنْ جَمِيعِ الْمَالِ إِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الدَّيْنِ الْوَاجِبِ وَ إِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ (و در نتیجه این حج که وصیت کرده است حج ندبی باشد) فَمِنْ ثُلُثِهِ (و شاید بگوئیم که حج نذری هم در این شق داخل می باشد)

این روایت نیز صحیحه است و شاید هر دو، یک روایت باشد که به دو بیان نقل شده است.

ح ۵: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَارِثٍ بَيَّاعِ الْأَنْمَاطِ أَنَّهُ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِحَجَّةٍ فَقَالَ إِنْ كَانَ صَرُورَةً فَهِيَ مِنْ صُلْبِ مَالِهِ إِنَّمَا هِيَ دَيْنٌ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ فَهِيَ مِنَ الثُّلُثِ.

ح ۶: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَ أَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ قَالَ إِنْ كَانَ صَرُورَةً حُجَّ عَنْهُ مِنْ وَسَطِ الْمَالِ (یعنی از اصل مال و قرینه ی بر اینه وسط المال به معنای اصل مال است جمله ی بعد است که می فرماید:) وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ صَرُورَةٍ فَمِنَ الثُّلُثِ.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۹ فروردین ماه ۸۸/۰۱/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در این است که امام در فرع دوم مسئله ی اول قائل است که حج منذور و افسادی هم مانند حج واجب باید از اصل ترکه پرداخت شود.

اشکال آن این است که ما حج منذور را جزء دیون نمی دانیم و از روایات هم استفاده می شود که باید هزینه ی آن از ثلث پرداخت شود.

و اما تمام بحث:

بحث فرع اول از اولین مسئله در این بود که اگر فرد وصیت کند که حج واجبش را از طرف او به جا آورند هزینه ی آن از اصل مال پرداخت می شود مگر اینکه در وصیتش تصریح کند که از ثلث خودش پرداخت گردد که به آن عمل می شود و اگر ثلث کافی نباشد ما زاد آن از اصل پرداخت می شود.

ص: ۳۷۶

علاوه بر اقوالی که در جلسه ی سابق گذشت دو فرد دیگر نیز ادعای اجماع کرده اند:

شریف مرتضی در ناصریات ص ۳۱۲می گوید: من أوصی بالحج حج من جمیع ماله بمنزله الدین إن کان صروره ... و الدلیل علی صحته إجماع الطائفه.

محقق اردبیلی هم در مجمع الفائده ج ۶ ص ۸۰ می گوید: وجوب قضاء الحج من أصل ماله لا من ثلثه لأنه دین کسائر الدیون بعد مضی وقت یمکنه ادراک الحج متصفا بشرائط الوجوب، ثم مات الظاهر أنه اجماعی، و لا نزاع فیه.

و اما در فرع دوم امام می فرماید: و لا فرق فی الخروج من الأصل بین حجه الاسلام و الحج النذری و الافسادی

امام در این فرع قائل است که علاوه بر حجه الاسلام که باید از اصل مال و قبل از اینکه بین ورثه تقسیم شود پرداخت گردد هکذا حج نذری و افسادی هم باید از اصل پرداخت شوند.

صاحب عروه نظرش مطابق نظر امام است ولی جمعی از محشین در مورد حج نذری و افسادی این نظر را قبول ندارند از این رو این مسئله مانند فرع قبل اجماعی نیست.

اقوال علماء:

صاحب ریاض در ج ۶ ص ۹۸ و ۹۹ در بیان اقوال گفته است: یخرج المنذور من الثلث وفاقا للاسکافی و الصدوق و النهایه و التهذیب و المبسوط و المعتبر و الجامع و فیه وجه آخر (قول دومی در حج نذری وجود دارد) و هم خروج المنذوره من الاصل کحجه الاسلام اختاره الحلی و اکثر المتاخرین

ص: ۳۷۷

در موسوعه ی کویته ج ۴۳ ص ۲۷۰ هم در مورد مذاهب عامه ابتدا می گوید که همه ی علماء اتفاق نظر دارند که تبرعات از ثلث است و بعد اضافه می کند: اما دیون الله تعالی کنفقه حج فریضه و زکاه و نذر (معلوم نیست مراد فقط نذور مالی است یا حج منذور را هم شامل می شود) و کفاره فتخرج عند الحنفیه من ثلث المال فقط و تؤدی عند الجمهور من رأس مال الترکه لا من الثلث.

دلیل مسئله:

ابتدا باید اصلی را تأسیس کنیم. در ما ترک میت اگر مورد چیزی شک کنیم که باید از ثلث پرداخت شود یا از اصل مال، اصل و قاعده ی کلی این است که (ما ترک المیت فلوارثه.) از این قاعده حج فریضه و دیون (مانند مهریه بدهکاری و امثال آن) خارج شده است

صاحب عروه استدلال می کند که نذر از واجبات مالیه است و واجب مالی از اصل پرداخت می شود.

این دلیل از لحاظ صغری و کبری مخدوش است:

اما صغری ثابت نیست زیرا به نظر ما حج واجب مالی نمی باشد زیرا حج فقط مقدماتش واجب مالی است نه خودش مثلا برای نماز باید وضو گرفت و وضو گاه احتیاج به مقدمات مالی دارد مانند خریدن آب وضو ولی این دلیل نمی شود که خود وضو واجب مالی باشد و هکذا برای روزه گرفتن باید سحری خورد و آن هم احتیاج به خرج و هزینه دارد ولی کسی روزه را واجب مالی نمی داند هکذا حج هم واجب مالی نیست.

ص: ۳۷۸

البته باید دقت داشت که استطاعت مالی از شروط حج استطاعتی است ولی بحث ما در حج نذری است. بله مقداری از اعمال حج واجب مالی است ولی ذات حج واجب مالی نیست بلکه مقدماتش واجب مالی است.

و اما کبری هم مخدوش است زیرا فقط دیون باید از اصل برداشته شود و صرف واجب مالی بودن کافی نیست که بگوئیم از اصل خارج شود و بعضی از این باب گفته اند که نذر واجب مالی است و دین است مخصوصا که می گوئید (لله علی) که لام دلالت بر ملکیت دارد ولی به نظر ما این کلام صحیح نیست و حتی نذر بر اطعام فقرا هم که واجب مالی است به آن دین اطلاق نمی شود. و لام (لله علی) هم دلیل بر این نیست که مراد از آن ملکیت باشد مثلا اگر کسی بگوید: (لک علی ان اعلمک هذا الکتاب) یعنی برای تو بر من باد که این کتاب را به تو تعلیم دهم و لام در اینجا برای اختصاص است و هکذا در (الجل للفرس) که معنا ندارد که فرس مالک زین باشد.

مضافا بر اینکه اگر میت در مورد نماز و روزه ی واجبش وصیت به ادای آن نکند بر ورثه لازم نیست که هزینه ی آن را پرداخت کنند و اگر اجازه دهند هزینه ی آن از ثلث پرداخت می شود.

با این بیان دلیل اول قائلین به اینکه حج نذری از اصل خارج می شود مخدوش می شود.

دلیل دوم این است که بله نمی گوئیم نذر، واجب مالی است بلکه به شکل دیگری صغری و کبری را درست می کنیم و می گوئیم: النذر دین و کل دین یخرج من الاصل

ص: ۳۷۹

در این مورد کبرای را قبول داریم ولی صغری برای ما قابل قبول نیست زیرا حج منذور دین نیست بلکه صرفا فعلی است که باید انجام شود هرچند مسامحه می گویند حج نذری جزء دیون الهیه و حق الله است. ولی در واقع اگر چنین باشد باید گفت که تمام احکام تکلیفیه دیون الهیه است از این همه ی آنها تبدیل به احکام وضعیه می شود یعنی تبدیل به دین شده و حکم دین را پیدا کنند و حال آنکه این کلام را احدی نگفته است و کسی قائل نشده است که بازگشت تمام احکام تکلیفیه به احکام وضعیه است.

با این بیان راهی برای اثبات اینکه حج نذری از اصل پرداخت شود وجود ندارد و اصل در مسئله اقتضا می کند که از ثلث باشد.

اما روایات: باب ۲۹ از ابواب وجوب حج

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ رَجُلٍ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ نَذَرَ نَذْراً فِي شُكْرٍ لِيُحِجَّنَّ بِهِ رَجُلًا إِلَى مَكَّةَ فَمَاتَ الَّذِي نَذَرَ قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَفِيَ بِنَذْرِهِ الَّذِي نَذَرَ قَالَ إِنْ تَرَكَ مَالًا يُحَجُّ عَنْهُ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ مِنْ جَمِيعِ الْمَالِ (یعنی از اصل مال پرداخت می شود) وَ أَخْرَجَ مِنْ ثُلُثِهِ مَا يُحَجُّ بِهِ رَجُلًا لِنَذْرِهِ وَ قَدْ وَفَى بِالنَّذْرِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ تَرَكَ مَالًا بِقَدْرِ مَا يُحَجُّ بِهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ حُجَّ عَنْهُ بِمَا تَرَكَ وَ يَحُجُّ عَنْهُ وَلِيُّهُ حَجَّةَ النَّذْرِ إِنَّمَا هُوَ مِثْلُ دَيْنٍ عَلَيْهِ

این روایت صحیحه است.

اشکال نشود که امام در صدر این روایت می فرماید که حج نذری از ثلث مال است (وَ أَخْرَجَ مِنْ ثُلُثِهِ مَا يُحِجُّ بِهِ رَجُلًا لِنَذْرِهِ) و در ذیل امام می فرماید که حج نذری مثل دین است: (وَ يَحُجُّ عَنْهُ وَلِيُّهُ حَجَّةَ النَّذْرِ إِنَّمَا هُوَ مِثْلُ دَيْنٍ عَلَيْهِ) و واضح است که دین را باید از اصل پرداخت کرد.

زیرا امام می فرماید که حج نذری مثل دین است نه خود دین. بله احتمال بعید دیگری هم هست که ضمیر در (انما هو) به حجه الاسلام بخورد. این احتمال خلاف ظاهر است.

اشکال دیگری که در تمسک به این روایت است این است که این حدیث در مورد احجاج است نه حج یعنی او نذر کرده است که کسی را به حج بفرستد نه آنکه خودش به حج برود.

ان قلت: به قیاس اولویت اگر نذر احجاج لازم العمل باشد و باید از ثلث پرداخت شود به طریق اولی حج نذری خود انسان هم باید از ثلث باشد. و یا با الغاء خصوصیت حج نذری را بر نذر بر احجاج منطبق کنیم.

قلت: احجاج واجب مالی است و فقط ناذر باید پول بدهد ولی نذر بر انجام حج واجب عملی است و فقط مقدمه ی آن واجب مالی است.

بله می توان گفت که وقتی واجب مالی باید از ثلث پرداخت شود هزینه ی واجب عملی که همان نذر به حج است هم به طریق اولی باید از ثلث پرداخت گردد.

از این رو تمسک به این حدیث خوب است و از آن می توان استفاده کرد که در مورد حج نذری باید مخارج را از ثلث پرداخت نمود.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۱۰ فروردین ماه ۸۸/۰۱/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در این جلسه ابتدا به روایتی که دلالت دارد حج نذری از ثلث است اشاره می کنیم.

امام در مورد حج افسادی قائل است که هزینه ی آن از اصل پرداخت می شود. حل این مسئله به این امر منوط است که در حج فاسد که سال بعد هم باید حج دیگری صحیحا انجام دهد کدام یک از دو حج را حجه الاسلام بدانیم. ما هم مطابق امام فتوی می دهیم زیرا حج سال بعد را حجه الاسلام می دانیم نه حج سال اول را که فاسد شده است.

فرع سوم در مورد وصیت به حج ندبی است که بلا اشکال از ثلث پرداخت می شود.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی اول از مسائل وصیت به حج است گفتیم که اقوی در حج نذری این است که از ثلث خارج شود هرچند امام و صاحب عروه قائل بودند که از اصل خارج شود.

در جلسه ی قبل یک روایت را مطرح کردیم و اکنون به روایت دوم می پردازیم:

باب ۲۹ از ابواب وجوب حج

ح ۳: عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع رَجُلٌ نَذَرَ لِلَّهِ إِنْ عَافَى اللَّهُ ابْنَهُ مِنْ وَجَعِهِ (خدا او را از دردی که دارد شفا بخشد) لَيُحِجَّنَّهُ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ (او را به حج بفرستد) فَعَافَى اللَّهُ الِابْنَ وَ مَاتَ الْأَبُ فَقَالَ الْحَجَّةُ عَلَى الْأَبِ يُؤَدِّيهَا عَنْهُ بَعْضُ وُلْدِهِ قُلْتُ هِيَ وَاجِبَةٌ عَلَى ابْنِهِ الَّذِي نَذَرَ فِيهِ (آیا بر آن فرزندی که نذر به خاطر او بوده است حج واجب است؟) فَقَالَ هِيَ وَاجِبَةٌ عَلَى الْأَبِ مِنْ ثُلُثِهِ أَوْ يَتَطَوَّعُ ابْنُهُ فَيَحُجُّ عَنْ أَبِيهِ. (اگر پسر مایل باشد بدون اخذ پول خودش به حج برود و احجاجی که بر گردن پدر بود را انجام می دهد.)

ص: ۳۸۲

این روایت صحیحه است.

در این روایت هم مانند روایت قبلی سخن از نذر به احجاج است (فرستادن کسی به حج) نه نذر به انجام دادن حج ولی همان طور که گفتیم می توان با قیاس اولویت گفت که هزینه ی حج نذری را هم باید از ثلث برداشت زیرا وقتی احجاج که حج مالی است از ثلث باشد جائی که حج فعل خودش باشد هم به طریق اولی باید از ثلث باشد.

ان قلت: در این روایات سخنی از وصیت نیست و حال آنکه بحث ما در مورد وصیت به حج نذری است زیرا فقط در صورتی که میت وصیت کند از ثلث او برایش هزینه کرد و الا ـ حتی در مورد واجبات هم لازم نیست ورثه از ثلث او برای میت اقدام کنند.

قلنا: این از باب تعبد است که بدون وصیت هم باید از ثلث هزینه ی آن پرداخت شود.

و اما در مورد حج افسادی که آیا هزینه ی حج افسادی باید از ثلث پرداخت شود یا از اصل.

حج افسادی همان حجه الاسلام است که با بعضی از تروک احرام فاسد می شود مثلا مواقعه با همسر عالما و عامدا اگر قبل از وقوفات باشد موجب می شود که حج فاسد گردد. وقتی حج فاسد می شود دو دستور وجود دارد: اول اینکه محرم باید عمل حج را تا آخر انجام دهد تا از احرام خارج شود و دیگر اینکه سال بعد هم باید حج را انجام دهد.

در مورد حج افسادی بحث مفصلی مطرح شده است که حجه الاسلام در حقیقت حج اولی است یا دومی. به این معنا که آیا حجه الاسلام حج اولی است و حج دوم عقوبت است یا اینکه حج دومی حجه الاسلام است و اتمام حج اول عقوبت می باشد.

ص: ۳۸۳

صاحب جواهر در ج ۲۰ در بیان تروک احرام ص ۳۵۳ چند صفحه ای را به این امر اختصاص می دهد.

از کسانی نقل شده است که قائلند حج دوم حجه الاسلام است نه حج اولی از ابن ادریس در سرائر، شیخ در خلاف، علامه در قواعد، منتهی و مختلف می باشند و دلیل آورده اند که حج اولی چون حج فاسد است ظاهرش این است که صحیح نیست و جنبه ی عقوبت دارد از این رو حج دوم صحیح است و حجه الاسلام می باشد.

همچنین در ابواب کفارات استمتاع از زوجه باب سوم روایت ۸ روایتی صحیحه وجود دارد که اگر مواقعه عالما و عامدا باشد حج فاسد است:

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ فِی حَدِیثٍ وَ الرَّفَثُ (مواقعه) فَسَادُ الْحَجِّ

صاحب جواهر بعد از کلام طویلی قول دوم را نقل می کند که اولی حجه الاسلام است مانند سایر تروک احرام که بعد از ارتکاب آن کفاره و عقوبتی در کار است ولی حج را از بین نمی برد.

از نهایه ی شیخ، جامع ابن سعید، ظاهر محقق در نافع و جماعت دیگری که به این قول قالند.

این گروه هم به روایتی صحیحه تمسک کرده اند که روایت نه همان باب است.

وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِیزٍ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ مُحْرِمٍ غَشِیَ امْرَأَتَهُ وَ هِیَ مُحْرِمَهٌ... قُلْتُ: فَأَیُّ الْحَجَّتَیْنِ لَهُمَا قَالَ الْأُولَی الَّتِی أَحْدَثَا فِیهَا مَا أَحْدَثَا وَ الْأُخْرَی عَلَیْهِمَا عُقُوبَهٌ.

ص: ۳۸۴

این دو روایت با هم تعارض دارند و فی الجمله می گوئیم که تعبیر به فساد تعبیری است صریح تر و روشن تر و اینکه باید حج را تکمیل کند از باب عقوبت نیست بلکه از این باب است که باید آن را تکمیل کند که بتواند از احرام بیرون بیاید و سال بعد هم باید حج واجب خود را به جا آورد.

اضف الی ذلک که تعبیر به اینکه حج سال بعد عقوبت است معنای شفافی ندارد زیرا عقوبت یا کفارات است یا ذبح گوسفند و گاه و سایر موارد و در جائی وجود ندارد که حج کامل از باب عقوبت باشد و تعبیری که در صحیح زراره آمده است معنایش این است که حجه الاسلام را باید دوباره انجام دهد زیرا اولی را خراب کرده است و باید این عقاب را تحمل کند که سال دیگر هم حج صحیح را انجام دهد.

لا ـ اقل اگر شک کنیم که این دو روایت با هم متعارض است باید اصاله الاشتغال به حج استطاعتی را جاری کنیم از این رو باید حج صحیح را سال بعد انجام دهد.

و تمام الکلام فی محله.

ثمره ی این بحث در ما نحن فیه کارساز است زیرا اگر گفتیم که حجه الاسلام در بحث افسادی حج دومی است هزینه ی آن باید از اصل پرداخت شود زیرا حج واجب است و گفتیم حج واجب باید از اصل پرداخت گردد.

و اگر قائل شویم که حج اولی درست بوده و دومی از باب عقوبت است هزینه ی آن باید از ثلث پرداخت شود.

ص: ۳۸۵

هذا تمام الکلام فی الفرع الثانی.

و اما الکلام فی الفرع الثالث:

حج مستحبی بلا اشکال از ثلث است.

اقوال علماء:

صاحب جواهر در – ج ۱۷ – ص ۳۹۶ می فرماید: لا اشکال بل و لا خلاف فی خرجها (الحجه) من الثلث إذا کانت ندبا کغیرها من الوصایا.

مرحوم حکیم در مستمسک ج ۱۱ ص ۷۷ می فرماید: و ان علم انه ندبی فلا اشکال فی خروجه من الثلث علی المشهور المعروف المدعی علیه الاجماع من جماعه و المصرح به فی النصوص المدعی تواترها معنی

روایات: این روایات عمده در باب ۲۵ از ابواب وجوب الحج است. ح ۱، ۲، ۴، ۵، ۶.

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ مَاتَ فَأَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ قَالَ إِنْ كَانَ صَرُورَةً فَمِنْ جَمِيعِ الْمَالِ وَ إِنْ كَانَ تَطَوُّعاً فَمِنْ ثُلُثِهِ.

سند این حدیث صحیح است.

ح ۴ و ۶ هم از معاویه بن عمار است و همین مضمون را دارد و شاید یک روایت باشد به سه بیان.

ح ۲: وَ عَنْهُ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع مِثْلَ ذَلِكَ.

این حدیث هم صحیحه است

در باب ۲۹ هم حدیث دیگری وجود دارد:

ح ۲: عَنْ حَارِثٍ بَيَّاعِ الْأَنْمَاطِ أَنَّهُ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِحَجَّةٍ فَقَالَ إِنْ كَانَ صَرُورَةً فَهِيَ مِنْ صُلْبِ مَالِهِ إِنَّمَا هِيَ دَيْنٌ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ فَهِيَ مِنَ الثُّلُثِ.

ص: ۳۸۶

در ابواب نیابت هم باب ۴ حدیث دوم و در کتاب الوصیه ج ۱۳ علی الخصوص در باب ۴۱ احادیثی وجود دارد.

روایات داله بر این فرع متضافر هستند ولی به نظر ما به حد تواتر نمی رسند و اجماع هم در این مورد اقامه شده است.

تم الکلام فی الفرع الثالث.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۱۵ فروردین ماه ۸۸/۰۱/۱۵

Your browser does not support the audio tag.

خلاصه ی بحث:

بحث در فرع چهارم از مسئله ی اول است. در این فرع میت به حج وصیت کرده است و نمی دانیم که آیا وصیت به حج واجب کرده که از اصل برداشته شود یا حج مستحبی که از ثلث گرفته شود. به نظر ما این فرع به سه صورت تقسیم می شود و در همه ی این موارد قائل هستیم که هزینه ی آن باید از ثلث گرفته شود.

و اما تمام بحث:

بحث در مورد مسئله ی اول از مسائل وصیت در حج است که به فرع چهارم رسیدیم که بر خلاف سه فرع قبلی که در مقام ثبوت بود این فرع در مقام اثبات است یعنی میت وصیت کرده است که برایش حجی به جا آورند و ما نمی دانیم که آیا حج واجب است که از اصل برداشت شود و یا حج ندبی است که از ثلث استخراج شود.

کمتر کسی متعرض این فرع شده است و صاحب عروه از کسانی است که مفصل به این فرع پرداخته است.

این فرع سه صورت دارد:

ص: ۳۸۷

الصوره الاولی: این است که قائل به انصراف به حج واجب شویم یعنی بگوئیم حجی که میت به آن وصیت کرده است به حج واجب منصرف می شود و باید از اصل برداشت شود.

صاحب عروه ودیگران معتقد هستند که کسانی که در مناطق دوردست زندگی می کنند غالبا به حج مستحبی وصیت نمی کنند و در اکثر موارد مرادشان از وصیت به حج وصیت به حج واجب است. از این رو به دلیل کثرت وجود حج واجب، وصیت این دسته افراد به همان حج واجب منصرف می شود.

محقق نائینی در حاشیه ی عروه در صحت این انصراف اشکال می کند و می گوید: گاهی مردم به حج احتیاطی وصیت می کنند یعنی حج واجب را به جا آورده اند ولی برای احتیاط وصیت می کنند که حجی برایشان به جا آورند (البته تصریح نمی

کنند که حج احتیاطی است و الا دیگر جای بحث نبود). این مورد فرد نادر نیست از این رو دیگر نمی توان گفت که انصراف به حج وجوبی دارد.

کلام ایشان متقن است و موجب عدم انصراف به حج واجب می شود.

الصوره الثانیه: صورتی است که این حج حالت سابقه دارد یعنی تا مدتی در زمان حیاتش می دانستیم که او حج واجبش را به جا نیاورده است ولی شک داریم که بعدا ادا کرد یا نه.

نکته: این استصحاب در شبهات موضوعیه است نه در شبهات حکمیه زیرا اصل این حکم که حج واجب از اصل مال برداشته می شود حج ندبی از ثلث حکمی است مسلم ولی در موضوع شک داریم که آیا حجی که به گردن میت است واجب بوده است یا حج مستحب.

ص: ۳۸۸

به این استصحاب دو اشکال وارد شده است:

اشکال اول این است که در استصحاب شک موصی شرط است نه شک وصی و ما نمی دانیم که آیا وصیت کننده هم شک کرده است که ما استصحاب کنیم یا نه زیرا عمل عملی است که مربوط به موصی است و ما نمی توانیم استصحاب را به جای او اجرا کنیم.

جواب این اشکال واضح است که شک در تکلیف وصی است نه تکلیف موصی زیرا شک در این است که وصی باید هزینه ی آن را از اصل بردارد یا از ثلث. موصی از دنیا رفته است و دیگر تکلیفی متوجه او نیست.

اشکال دوم: قاعده ی حمل کردن فعل مسلم بر صحت، بر استصحاب مقدم است به این معنا که من نمی دانم میت گناه کرده و حجش را به جا نیاورده است یا اینکه آن را ترک کرده و مرتکب معصیت شد در اینجا باید فعل او را بر صحت حمل کنیم و بگوئیم او فرد معتقدی بود و ان شاء الله گناه نکرده و حج واجبش را به جا آورده است.

به بیان دیگر اگر فعل مسلم را بر صحت حمل نکنیم و سراغ استصحاب برویم به مشکل بر می خوریم زیرا بعد از فوت هر مسلمانی شک می کنیم که آیا زکات داده است یا نه و هکذا در خمس و ادای دین و دهها مورد دیگر.

باید توجه داشت: که حمل فعل مسلم بر صحت فقط در مورد فعل مسلم نیست یعنی فقط در این نیست که مسلمانی فعلی را انجام داده باشد که آن را بر صحت حمل کنیم بلکه در مورد وظیفه ی مسلم هم جاری می شود مثلا مهمان کسی می شویم و نمی دانیم اهل خمس و زکات است تا غذایش حلال باشد یا نه در اینجا قاعده ی حمل فعل مسلم بر صحت موجب می شود حکم کنیم که این وظیفه را ادا کرده است و غذایش حلال است.

اضف الی ذلک که قاعده ی ید می گوید که تمام این مالی که تا زمان وفات در اختیار او بوده است ملک او بوده است یعنی در آن سهم زکات و خمس و امثال آن نیست و همه ی آن مال از آن اوست. بله قاعده ی استصحاب می گوید که اگر یا زمانی می دانید او خمس مالش را در زمان حیاتش نداده است الان هم نداده است ولی قاعده ی ید بر آن مقدم است.

خلاصه آنکه در مواردی که حالت سابقه داشته باشد استصحاب به نظر ما جاری نیست.

اما الصوره الثالثه: نه حالت سابقه ای دارد و نه انصرافی وجود دارد. فقط وصیتِ میت در دست ماست که گفته است برایش حجی بجا آورده شود.

این امر داخل در مسئله ی شبهه ی مصداقیه ی مخصص است. یعنی عامی داریم که عبارت است از وجوب عمل به وصیت و استثنائی داریم که مستحبات از ثلث برداشت می شود و ما شک داریم که این مورد داخل در عام است و یا داخل در خاص.

در اصول آمده است که در شبهات مصداقیه ی مخصص تمسک به عام جایز نیست. مثلا در اکرم العلماء و لا تکرم الفساق منهم اگر در زید شک کنیم که عالم است یا فاسق نمی توانیم در این مورد نه به عموم اکرم العلماء تمسک کنیم و نه به عموم لاـ تکرم الفساق من العلماء. در این صورت در مورد وجوب اکرام زید اصل برائت جاری کرده وجوب اکرام در مورد او را منتفی می کنیم.

در ما نحن فیه هم باید سراغ قدر متیقن رویم و بگوئیم قاعده ی کلی این است که (ما ترک المیت فلوارثه الا الثلث.) یعنی قدر متیقن این است که اگر میت وصیت کند باید از ثلث خارج شود و الا هر آنچه ترک کرده است مال ورثه است.

از این رو اگر در فرع چهارم قائل می شویم که هزینه ی آن باید از ثلث خارج شود.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۱۶ فروردین ماه ۸۸/۰۱/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در مسئله ی دوم از احکام وصیت در حج است که امام می فرماید حج واجب از میقات شروع می شود و مازاد آن باید از ثلث گرفته شود و اگر میت وصیت کند که از بلدش به حج بروند هزینه ی بلد تا میقات از ثلث است و ما زاد از اصل. در حج مستحب همه ی هزینه ها از ثلث است.

قاعده اقتضا می کند که حج از میقات واجب باشد. در روایات نیز طوائفی از روایات وارد شده است که طائفه ی اول با این قاعده منافات دارد.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی دوم از مسائل وصیت به حج است. امام در تحریر می فرماید:

مسأله ۲ - یکفی المیقاتی سواء کان الموصی به واجبا أو مندوبا ، لکن الأول من الأصل والثانی من الثلث ، ولو أوصی بالبلدیه فالزائد علی أجره المیقاتیه من الثلث فی الأول وتمامها (هزینه) منه (از ثلث) فی الثانی.

فرع اول در این است که در وصیت به حج اگر مطلق وصیت کرده باشد و نگوید که حج را از کجا بجا آورند می توانند فقط از میقات به حج روند و لازم نیست که حج را از بلد میت به جا آورند چه حج واجب باشد و چه مستحب. فقط هزینه ی حج واجب را از اصل می گیرند و حج مستحبی را از ثلث.

ص: ۳۹۱

فرع دوم در این است که اگر میت وصیت کند که حج را از بلدش بجا آورند چون در حج واجب فقط واجب است که از میقات به حج روند و ما زاد بر آن واجب نیست ما زاد بر آن یعنی از بلد تا میقات حتی در حج واجب از ثلث برداشته می شود و در حج مستحبی کل هزینه از ثلث است.

این مسئله را امام قبلا در بحث حج استطاعتی مسئله ی ۵۸ مطرح کرده است و در آنجا گفته است: و لو اوصی و لم یعین شیئا (میقاتی باشد یا بلدی) کفت المیقاتیه الا اذا کان هناک انصراف الی البلدیه (کما اینکه در زمان ما چنین است) او قامت قرینه

علی ارادتها (ای اراده بـدلیه مثلا پولی را که تعیین می کنـد مبلغش سه میلیون است و اگر از میقاتی باشـد هزینه ی آن حـدود یک میلیون می بود) کفت المیقاتیه فحینئذ (که گفته بلدی بجا آورده شود) تکون الزیاده علی المیقاتیه من الثلث.

امام در مسئله ی ۵۸ همچنین گفته است: و لو اوصی بالبلدی یجب و یحسب الزائد علی اجره المیقاتیه من الثلث.

شاید علت اینکه امام این مسئله را تکرار کرده است این باشد که در این مسئله هم حج مستحبی مطرح شده است و هم واجبی.

اقوال علماء:

علامه در مختلف ج ۴ ص ۳۶۹ می گوید: لو أوصی بالحج أخرج عنه من أقرب الأماکن إلی المیقات اختاره الشیخ فی المبسوط و صرح ابن ادریس بلزوم الحج من الموضوع الذی مات فیه من بلده و هو الذی ورد فی روایات اصحابنا

ص: ۳۹۲

فاضل اصفهانی در کشف اللثام ج ۵ ص ۱۷۴ می گوید: ان اللازم الحج من المیقات من اقرب الاماکن (یعنی میقات نزدیک تر معیار است) و علی قول آخر من بلد الموت

صاحب حدائق هم در ج ۱۴ ص ۱۷۶می گوید: لا خلاف بین الاصحاب فی انه اذا استقر الحج فی ذمته ثم مات یقضی من اصل الترکه انما الخلاف فی المکان الذی یجب الاستیجار منه و المتداول فی کتب اکثر الاصحاب ان الخلاف هنا منحصر فی قولین احدها انه من اقرب الاماکن الی مکه و هو الذی علیه الاکثر و ثانیهما انه من بلده.

بعد اضافه می کند که مفهوم عبارت محقق در شرایع این است که قول ثالثی هم وجود دارد و آن این است که اگر پولش کفایت کند از بلد به حج می روند و الا از میقات باید بروند.

از این رو خلاصه ی اقوال چنین است:

قول اکثر: حج از میقات باشد

قول غیر اکثر: حج از بلد باشد

قول سوم تفصیل (که در کلام اخیر صاحب حدائق گذشت)

قول چهارمی هم می توان اضافه کرد و گفت که بلد موت مراد باشد نه بلد وطن و نه میقات.

دلیل مسئله:

بیان قاعده: قاعده در اینجا می گوید که حج از میقات شروع می شود بنابراین فاصله ی بین بلد و میقات مقدمه است و واجب نیست.

علامه در مختلف مثال های خوبی می زند: اگر انسانی قصد حج نداشت و وقتی به میقات رسید ایام حج بود و حج واجب هم به گردنش بود لذا تصمیم گرفت به حج رود حج او یقینا صحیح است و از حجه الاسلام کفایت می کند.

ص: ۳۹۳

همچنین اگر کسی از شهر خودش برای تجارت به جای دیگری رود و ایام حج شود و او از آنجا بخواهد به حج رود هرچند از بلد خودش نیست باز حجه الاسلام او صحیح است.

خلاصه اینکه ارکان حج از میقات شروع می شود و سایر کارها مانند حرکت از بلد به سمت میقات جزء مقدمه است. حال که برای خود فرد مستطیع حکم چنین است برای نائب هم چنین می باشد.

این حکمی است منهای روایات و بر اساس قاعده به آن رسیدیم.

دلالت روایات:

روایات این باب چند طائفه هستند و طائفه ی اولی خلاف نظر مشهور را بیان می کند. (که حج باید از بلد باشد)

باب ۲ از ابواب نیابت

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يَبْلُغْ جَمِيعُ مَا تَرَكَ إِلَّا خَمْسِينَ دِرْهَماً قَالَ يُحَجُّ عَنْهُ مِنْ بَعْضِ الْمَوَاقِيتِ الَّتِي وَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ قُرْبٍ.

سند این روایت صحیح است.

مفهوم این روایت این است که اگر هزینه ی او به اندازه ی کافی است باید از بلد به حج برود و به عبارت دیگر اینکه در ذهن سائل بود که اگر پولش برسد باید از بلد به حج روند و امام هم آن را نفی نکرد و او را از این تصور اشتباه در نیاورد دلیل بر این است که فقط در این شق باید از میقات بروند و الا اگر پول کافی داشت باید از بلدش به حج می رفتند.

ح ۲: عَنْ مُحَمَّدٍ وَ أَحْمَدَ ابْنَيِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِمَالِهِ فِي الْحَجِّ فَكَانَ لَا يَبْلُغُ مَا يُحَجُّ بِهِ مِنْ بِلَادِهِ قَالَ فَيُعْطَى فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي يُحَجُّ بِهِ عَنْهُ

در ذهن این سائل هم این بود که بایـد حج از بلدش باشد و امام هم فرمود از همان جا که پول می رسد به حج روند و بیش از آن لازم نیست.

ح ۳: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ فَيُوصِي بِالْحَجِّ مِنْ أَيْنَ يُحَجُّ عَنْهُ قَالَ عَلَى قَدْرِ مَالِهِ إِنْ وَسِعَهُ مَالُهُ فَمِنْ مَنْزِلِهِ وَ إِنْ لَمْ يَسَعْهُ مَالُهُ فَمِنَ الْكُوفَهِ فَإِنْ لَمْ يَسَعْهُ مِنَ الْكُوفَهِ فَمِنَ الْمَدِينَهِ.

دلالت این روایت هم کاملا شفاف است و امام تصریح می کند که اگر مالش می رسد باید از بلدش به حج روند.

ح ۷: عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَسِّنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع رَجُلٌ أُوصِيَ بِحَجَّهٍ فَلَمْ تَكْفِهِ قَالَ فَيُقَدِّمُهَا حَتَّى يُحَجَّ دُونَ الْوَقْتِ (وقت به معنای میقات است)

همه ی این روایات که گروه اول بود ظاهرش خلاف مشهور است و باید روایات بعدی را هم بخوانیم و بعد نتیجه گیری کنیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۱۷ فروردین ماه ۸۸/۰۱/۱۷

ص: ۳۹۵

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در مورد کسی است که به شکل مطلق وصیت کرده است که از طرف او حجی بجا آورند که باید دید آیا حج او باید از بلدش صورت گیرد یا از میقات هم کافی است. در اینجا چهار قول است و ما به پنج طائفه از روایات اشاره می کنیم.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی دوم از مسائل وصیت به حج است و گفتیم لازم نیست که از بلد میت حج را به جا آورند بلکه اگر از میقات هم به جا آورده شود کافی است. البته اگر میت در وصیت تصریح کند که از بلد به حج بروند و یا قرینه ای بر آن اقامه شده باشد باید از بلد به سمت حج رفت. در این مورد چهار قول بود که عبارت اند از:

قول اکثر: حج از میقات باشد

قول غیر اکثر: حج از بلد باشد

قول سوم تفصیل به اینکه اگر پول به اندازه ی بلدی بود فبها و الا حج میقاتی باید به جا آورند. (باز گشت این قول هم به قول قبل است زیرا وقتی هزینه ی مال برای رفتن از بلد کافی نیست چاره ای نیست که از مکانی که هزینه ی آن کافی است باید بروند.)

قول چهارمی هم می توان اضافه کرد و گفت که بلد موت مراد باشد نه بلد وطن و نه میقات.

نکته ای که باید به آن در همه ی این موارد توجه داشت این است که نائب فرع اصل است حال اگر خود انسان از بلد قصد حج نداشت و به قصد تجارت به مدینه آمد و آنجا تصمیم که انجام حج گرفت یقینا حجش صحیح است و کسی نمی گوید که می بایست از خود بلد به قصد حج به راه می افتاد از این رو در نیابت در حج هم باید همین گونه باشد و الا لازم می آید که فرع بر اصل زیادت داشته باشد.

ص: ۳۹۶

روایات ما در سه باب وجود دارد.

باب دوم از ابواب نیابت

باب سوم از ابواب نیابت

باب بیست و هشت از ابواب وجوب حج

این روایات به پنج گروه تقسیم می شود و با این تقسیم دوباره بررسی روایات را از اول شروع می کنیم:

الطائفه الاولی: تعداد زیادی از این روایات همراه با قرینه است که از بلد باشد و از این رو از بحث ما خارج است زیرا بحث ما در وصیتی است که مطلق است که می خواهیم ببینیم باید از بلد حج کرد و یا از میقات: (ح ۲، ۵، ۶، ۷، ۸ و ۹ از باب دوم)

ح ۲: عَنْ مُحَمَّدٍ وَ أَحْمَدَ ابْنَی الْحَسَنِ عَنْ أَبِیهِمَا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُکَیْرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَی بِمَالِهِ فِی الْحَجِّ فَکَانَ لَا یَبْلُغُ مَا یُحَجُّ بِهِ مِنْ بِلَادِهِ قَالَ فَیُعْطَی فِی الْمَوْضِعِ الَّذِی یُحَجُّ بِهِ عَنْهُ.

در این روایت در ذهن سائل این بود که حج از بلد باشد و امام هم ذهن راوی را قبول کرد که اگر پولش به اندازه ی حج از بلد بود باید از همان جا به حج بروند و حال که پولش کافی نیست از هر جا که پولش کافی است به حج روند.

ح ۵: عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ أَوْ عَنْ رَجُلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ عَمَّنْ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَوْصَی بِعِشْرِینَ دِرْهَماً فِی حَجَّهٍ قَالَ یَحُجُّ بِهَا رَجُلٌ مِنْ مَوْضِعٍ بَلَغَهُ

سند این مشکل دارد زیرا در آن سهل بن زیاد و محمد بن سنان است و همچنین عن رجل دارد ولی چون روایات متعدد است به مشکل چند روایت اهمیت نمی دهیم.

ح ۶: عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رَجُلٍ أُوصِيَ بِحَجَّةٍ فَلَمْ تَكْفِهِ (مال) مِنَ الْكُوفَةِ تُجْزِي حَجَّتُهُ مِنْ دُونِ الْوَقْتِ (یعنی قبل از میقات از هر جا که بشود).

ح ۷: عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَسِّنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع رَجُلٌ أُوصِيَ بِحَجَّةٍ فَلَمْ تَكْفِهِ قَالَ فَيُقَدِّمُهَا حَتَّى يُحَجَّ دُونَ الْوَقْتِ

ح ۸: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَمَّنْ سَأَلَهُ قَالَ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ أَوْصَى بِعِشْرِينَ دِينَاراً فِي حَجَّةٍ فَقَالَ يَحُجُّ لَهُ رَجُلٌ مِنْ حَيْثُ يَبْلُغُهُ

الطائفه الثانیه: روایاتی است که تصریح می کند که حج باید از بلد باشد.

از باب ۲ از ابواب نیابت

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يَبْلُغْ جَمِيعُ مَا تَرَكَ إِلَّا خَمْسِينَ دِرْهَماً قَالَ يُحَجُّ عَنْهُ مِنْ بَعْضِ الْمَوَاقِيتِ الَّتِي وَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ قُرْبٍ

سند این روایت صحیح است.

مفهوم این روایت این است که اگر هزینه ی او به اندازه ی کافی است باید از بلد به حج برود و به عبارت دیگر اینکه در ذهن سائل بود که اگر پولش برسد باید از بلد به حج روند و امام هم آن را نفی نکرد و او را از این تصور اشتباه در نیاورد دلیل بر این است که فقط در این شق باید از میقات بروند و الا اگر پول کافی داشت باید از بلدش به حج می رفتند.

ص: ۳۹۸

ح ۱ باب ۳ از ابواب نیابت: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ كَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحُصَيْنِيُّ أَنَّ ابْنَ عَمِّي أَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ بِخَمْسَةَ عَشَرَ دِينَاراً فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ لَيْسَ يَكْفِي (یعنی کفایت نمی کند که از بلد به حج روند) مَا تَأْمُرُ فِي ذَلِكَ؟ فَكَتَبَ ع يَجْعَلُ حَجَّتَيْنِ فِي حَجَّةٍ (یعنی پول دو حج را روی هم می گذارند که به اندازه ی یک حج برسد و سپس از طرف او به حج می روند) فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَالِمٌ بِذَلِكَ

امام در این روایت می توانست بفرماید از هر کجا که می شود از طرف او به حج روند حال اینکه فرمود هزینه ی دو حج را روی هم بگذارند و از بلد به حج روند دلیل بر این است که حج بلدی باید انجام شود. از طرفی ممکن است عبارت هر سال به حج روند در حج استحبابی ظهور داشته باشد و شاید حج سال اول واجب باشد و ما بقی مستحب و در هر حال در این روایت ابهاماتی وجود دارد.

ح ۲ باب ۳: وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ وَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ ع إِنَّ مَوْلَاكَ عَلِيَّ بْنَ مَهْزِيَارَ أَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ مِنْ ضَيْعَةٍ صَيَّرَ رُبُعَهَا لَكَ فِي كُلِّ سَنَةٍ حَجَّةً إِلَى عِشْرِينَ دِينَاراً وَ إِنَّهُ قَدِ انْقَطَعَ طَرِيقُ الْبَصْرَةِ فَتَضَاعَفَ الْمُؤَنُ (مخارج چند برابر شده است) عَلَى النَّاسِ فَلَيْسَ يَكْتَفُونَ بِعِشْرِينَ دِينَاراً وَ كَذَلِكَ أَوْصَى عِدَّةٌ مِنْ مَوَالِيكَ فِي حِجَجِهِمْ فَكَتَبَ ع يُجْعَلُ ثَلَاثُ حِجَجٍ حَجَّتَيْنِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ

در این روایت علی بن مهزیار ملکی داشت که یک چهارم را به امام داده است و سه چهارم برای خودش مانده است و وصیت کرده است که هر سال حجی برای او به جا آورند و مبلغش از بیست دینار بیشتر نباشد. حال بدلیل مسدود شدن جاده ی بصره بایـد از راه طولانـی تر رونـد و مخـارج آن هم از بیست دینار بیشتر می شود. امام در جواب نفرمود حال که مسـیر عوض شـده است از نزدیکترین مکانی که می توان به حـج رفت برونـد بلکه می فرماید هزینه ی چند سال حج را جمع کنند و یک حج از بلد به جا آورند.

الطائفه الثالثه: روایاتی که تصریح می کند که اگر مال دارد از بلد و الا از میقات به حج روند.

ح ۳ از باب ۲: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ فَيُوصِي بِالْحَجِّ مِنْ أَيْنَ يُحَجُّ عَنْهُ قَالَ عَلَى قَدْرِ مَالِهِ إِنْ وَسِعَهُ مَالُهُ فَمِنْ مَنْزِلِهِ وَ إِنْ لَمْ يَسَعْهُ مَالُهُ فَمِنَ الْكُوفَهِ فَإِنْ لَمْ يَسَعْهُ مِنَ الْكُوفَهِ فَمِنَ الْمَدِينَهِ.

در سند این روایت محمد بن عبد الله است که بین چند نفر مشترک است.

دلالت این روایت هم کاملا شفاف است و امام تصریح می کند که اگر مالش می رسد باید از بلدش به حج روند.

این همان تفصـیل محقق است که به قول به بلـد بر می گردد زیرا وقتی هزینه از رفتن به بلد کافی نیست چاره ای ندارند که از جائی که هزینه برای رفتن به حج کافی باشد حج را به جا آورند.

ص: ۴۰۰

الطائفه الرابعه: روایتی است که می گوید فقط از میقات باید به حج رفت.

ح ۴ باب ۲ از ابواب نیابت: عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَ أَوْصَى بِحَجَّةٍ أَ يَجُوزُ أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ مِنْ غَيْرِ الْبَلَدِ الَّذِی مَاتَ فِيهِ فَقَالَ أَمَّا مَا كَانَ دُونَ الْمِيقَاتِ فَلَا بَأْسَ

در سند این روایت سهل بن زیاد است.

الطائفه الخامسه: روایات باب ۲۸ از ابواب وجوب حج است که روایاتی است مطلق و در آن نه به میقایت تصریح شده است و نه به بلد که ظاهر اطلاق این است که فرد مخیر است بین هر دو و این روایات کثیره است. این روایات مختص به وصیت هم نیست.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۱۸ فروردین ماه ۸۸/۰۱/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در مورد وصیت به حج که مطلق باشد و در آن نیامده باشد که حج از بلد انجام شود یا از میقات پنج طائفه از روایات را مطرح کردیم و امروز در وجه جمع و رفع تعارض آنها قائل می شویم که حج میقاتی کافی است.

اگر میت وصیت کند که حج از بلدش باشد چون به نظر ما حج واجب از میقات به بعد است هزینه ی بلد تا میقات باید از ثلث اخذ شود و ما بقی از اصل و در حج مستحب همه از ثلث برداشت می شود.

و اما تمام بحث:

ص: ۴۰۱

بحث در مسئله ی دوم از مسائل وصیت به حج است و گفتیم لازم نیست که از بلد میت حج را به جا آورند بلکه اگر از میقات هم به جا آورده شود کافی است. البته اگر میت در وصیت تصریح کند که از بلد به حج بروند و یا قرینه ای بر آن اقامه شده باشد باید از بلد به سمت حج رفت. ادله ی مسئله را بیان کردیم که دلیل اول به حسب قواعد بود و دلیل بعد طوائفی از روایات بود که با هم مخالف بودند. که اکنون باید تعارض آن را حل کنیم.

قبل از بیان این امر نکته ای را بیان می کنیم: و آن اینکه در ابواب نیابت باب ۱۱ حدیث معتبری است که دلالت بر حج میقاتی می کند که آن را می توان به طائفه ی چهارم ضمیمه کرد:

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَعْطَى رَجُلًا حَجَّةً يَحُجُّ عَنْهُ مِنَ الْكُوفَهِ فَحَجَّ عَنْهُ مِنَ الْبَصْرَهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ إِذَا قَضَى جَمِيعَ الْمَنَاسِكِ فَقَدْ تَمَّ

حَجُّهُ

کلام امام که می فرماید: (إِذَا قَضَی جَمِیعَ الْمَنَاسِکِ فَقَدْ تَمَّ حَجُّهُ) به منزله ی علت و معیاری است که در همه جا قابل جریان و تسری است یعنی آنچه مهم است اتمـام تمام مناسک حـج است از این رو اگر حـج از میقات شـروع شود و به انتها برسـد حج کاملی به حساب می آید و کافی است.

ص: ۴۰۲

اما وجه جمع بین آن ۵ طائفه احادیث.

اما طائفه ی اول که همراه با قرینه بود که حج از بلد باشد این طائفه از بحث جدا می شود زیرا بحث در جائی است که قرینه ای در کار نباشد.

طائفه ی سوم که بین وسعت و ضیق مال تفصیل می داد آن هم به گروه دوم که حج بلدی است بر می گردد. (زیرا اگر پول وسعت نداشته باشد که از بلد به حج روند چاره ای نیست جز این که از مکان نزدیک تر و حتی از میقات به حج روند که پول کفایت کند)

طائفه ی پنجم هم مطلقا بیان می کرد که حجی که بر گردن میت است باید از طرف او قضا شود. حال محل ادای حج از بلد باشد یا میقات دیگر در این روایت بیان نشده است بنابراین می توان گفت که اگر حج بلدی واجب می بود چرا در این همه روایات این طائفه که تعدادشان بسیار است حتی یک مورد هم به حج بلدی اشاره نشده است. در هر حال چون روایت این طائفه مطلق است ولی حج بلدی و میقاتی مقید می باشند این طائفه هم از بحث خارج می شود.

فقط طائفه ی دوم و چهارم باقی می ماند که طائفه ی دوم می گوید باید حج را از بلد به جا آورد این طائفه فقط یک روایت معتبر دارد که در آن مبلغی تعیین نشده بود (دیگر روایات این باب در آنها مبلغ تعیین شده بود از این رو شاید آنها بیشتر به دلیل تعیین مبلغ به سمت قرینه بودن پیش روند) اما در طائفه ی چهارم دو روایت وجود داری (که یکی را امروز مطرح کردیم) و هر دو روایت معتبر است و باید بین این دو دسته تصمیم بگیریم.

ص: ۴۰۳

ابتدا می گوییم اینکه صاحب حدائق قال شد که اخبار کثیره ای در این مقام وارد شده است صحیح نیست زیرا فقط دو طائفه با چند روایت باقی می ماند.

در این دو طائفه از روایات دو جمع دلالی متصور است:

روایاتی که از حج بلدی سخن می گوید در موردی است که قرینه ای در کار باشد مثلا انصراف به بلد باشد و یا تعیین مبلغ و امثال آن صورت گرفته باشد که قرینه بر این باشد که میت می خواست که حج از بلدش انجام شود.

راه دیگر این است که روایاتی که می گوید حج از میقات کافی است نص است ولی روایاتی که می گوید حج از بلد باشد ظاهر است و آن را می توان حمل بر استحباب کرد.

ان قلت: اگر حج از بلد باشد چون هزینه ی بیشتری دارد موجب ضرر به ورثه می شود خصوصا اگر در میان ورثه صغیر هم باشد.

قلنا: چون روایات می گوید که حج از بلد مستحب است ما هم به آن عمل می کنیم.

حال اگر جمع دلالی را قبول نکردیم و یا از باب ضرر به ورثه حج بلدی را مستحب ندانستیم باید به مرجحات مراجعه کنیم یکی از مرجحات این است: (خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر) و از آنجا که شهرت فتوائی با حج میقاتی است، ما روایات میقاتی را مقدم می داریم.

نتیجه اینکه حج میقاتی مقدم است یا از باب جمع دلالی بین روایات و یا از باب مرجحات عند التعارض و دو مؤید هم وجود دارد:

ص: ۴۰۴

اول اینکه فرع نمی تواند زائد بر اصل باشد زیرا اگر فرد مستطیع بخواهد حج به جا آورد و بدون نیت حج و مثلا برای تجارت به مدینه برود و ایام حج شود همه می گویند که از همانجا می تواند به حج رود و لازم نیست که به بلدش بر گردد و از آنجا حج را نیت کند. حال که در خود فرد در زمان حیات می تواند از میقات به حج رود نائب هم که فرع آن است هم باید بتواند چنین کند و فرع نمی تواند زائد بر اصل باشد.

دوم اینکه حقیقت حج، ارکان است و ما بقی همه مقدمه می باشند و مقدمه اگر به هر شکلی حاصل شود لازم نیست دوباره آنها را به جا آوریم از این رو حرکت از شهر تا میقات مقدمه است و اگر حاصل باشد مثلا ما با کسی در نزدیکی میقات ارتباط برقرار کنیم که به حج رود کافی است و بسیار بعید است که بگوئیم این نائب به شهر میت رود و از آنجا به نیت حج حرکت کند چرا که این کار از باب تحصیل حاصل است؛ مقدمه اکنون حاصل شده است و لازم نیست دوباره آن را تحصیل کرد.

فتلخص که حج میقاتی کافی است.

بحث تا به حال در جائی بود که میت مطلقا وصیت کرده است که از طرف او حجی به جا آورند در فرع سوم هم که میت تصریح کند که از بلدش به حج روند در این مورد آنها که قائل هستند که حج باید از بلد باشد قائل می شوند که تمام هزینه در حج واجب از اصل برداشت می شود و در حج مستحب از ثلث ولی به نظر ما که میقاتی هستیم می گوئیم آن مقدار که مربوط به هزینه ی میقات به بعد است را در حج واجب باید از اصل برداشت کرد و مازاد بر آن یعنی هزینه ی بلد تا میقات را در حج واجب باید از ثلث بگیرند. واضح است که در حج مستحب همه از ثلث اخذ می شود.

ص: ۴۰۵

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۱۹ فروردین ماه ۸۸/۰۱/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث اخلاقی امروز به روایتی از پیامبر اکرم می پردازیم که به نمونه از تخلق به اخلاق خداوند اشاره می کند و می فرماید خداوند رحیم است و هر کس که رحیم باشد را دوست دارد.

در بحث فقهی به فرع او از مسئله ی سوم می پردازیم که در مورد این است که به نظر امام اگر وصی مقدار اجرت برای حج را معین نکند باید به اجره المثل قناعت شود. به نظر ما از باب جمع بین حق وصی که باید به هر چه وصیت کرد عمل شود و حق ورثه که در ما ترک میت غیر از دین و وصیت، مالک تمام آن هستند باید به حد اقل اجرت قناعت شود.

و اما تمام بحث:

در بحث اخلاقی امروز به حدیثی که در جلد هشتم وسائل در باب ۱۲۴ از ابواب آداب العشره آمده است می پردازیم:

ح ۶: الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطُّوسِيُّ فِي مَجَالِسِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَمَاعَةٍ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ شَرِيكٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَنِ الْحَارِثِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَحِيمٌ يُحِبُّ كُلَّ رَحِيمٍ

برای روشن شدن حقیقت این حدیث باید به صفات خداوند عز و جل نگاهی بیاندازیم.

صفات خداوند بر دو گونه است.

صفات جمال و جلال: این صفات عین ذات خداوند است یعنی ذات خداوند منهای همه چیز دارای این صفات است مثلا خداوند عالم، قادر، حی، ابدی و ازلی است. صفات سلبیه هم در این قسم می گنجد مثلا خداوند قابل رؤیت نیست، زمان و مکان ندارد، جسم نیست و امثال آن. این صفات عین ذات است و همانطور که ذات خداوند ابدی و ازلی است آنها هم ابدی و ازلی هستند.

ص: ۴۰۶

صفات فعل: صفاتی است که اضافه به فعلی از افعال خارجیه می شود مثلا خداوند رازق است که باید ابتدا بنده هائی باشند تا خداوند به آنها روزی دهد هکذا صفات رب العالمین که عالمین را ربوبیت و تربیت می حکند و همچنین صفات هادی بودن، جواد بودن، کریم بودن و امثال آن. این صفات خارج از ذات و حادث است و به بیان دیگر این صفات اضافه ای است بین موجودات و خداوند و این اضافه در ذهن ما محقق می شود یعنی انتزاعاتی است که ذهن ما به آن می رسد بدین معنا که وقتی خداوند به بندگان روزی می دهد ما از آن رازق بودن را انتزاع می کنیم. این صفات در خداوند نیست که بگوئیم چون

حادث است موجب تغيير در ذات خداوند می شود. اکثر صفات خداوند صفات فعل است و از هزار اسمی که در دعای جوشن کبير است شايد حدود ده بيست مورد آن صفات ذات باشد اکثر آنها صفات فعل می باشد. در سوره ی حمد حدود ده صفات فعل آمده است مانند الرحمان، الرحيم، رب العالمين، هادی (اهدنا الصراط المستقيم) و امثال آن.

جمله (تخلقوا باخلاق الله) چه حديث باشد و چه کلام علماء واقعيتی است که بايد به آن عمل کرد يعنی شعاعی بسيار کم از آن صفات عظيم الهی را در خود ايجاد کنيم؛ خداوند عالم است ما هم بکوشيم عالم شويم، خداوند قادر است ما هم سعی کنيم قدرت مند شويم و امثال آن.

بعضی که دنبال سير و سلوک هستند راه را بعضا اشتباه می کنند و تصور می کنند که اين کار با گوشه نشينی و ذکر اذکار حاصل می شود و حال آنکه انسان اگر هم به مقدار زياد عبادت کند ولی صفت رحمانيت و رحيميت و امثال آن را در خود ايجاد نکند آن عبادات نيز به کارش نمی آيد.

بـا تـوجه به این مطلب معنـای روایت فـوق را متـوجه می شویم که خداونـد رحیم است و کسـانی را که رحیم هسـتند و به این صفت الهی متخلق شده اند را دوست دارد. انسان باید به پدر و مادر، دوسـتان و نزدیکان، به حیوانات و حتی نسـبت به طبیعت رحیم باشـد. در قرآن که در صـفات مؤمنین می فرماید: (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُم) (فتح / ۲۹) کلمه ی (معه) معنا دارد یعنی آنها که با پیامبر هستند اخلاق پیامبر را در خود ایجاد کرده و بین خودشان رحیم هستند.

دنیـائی که مـا در آن زنـدگی می کنیم دنیای رحمت نیست و بیشتر مردم دنبال سودجوئی و تعـدی به دیگران انـد ولی اسـلام مردم را به رحمت دعوت می کند.

بحث فقهی:

امام در مسئله ی سوم از مسائل وصیت به حج، پنج فرع را مطرح می کند که همه مربوط به اجرت حج است. فردی که وصیت کرده برای او حجی به جا آورند گاه مبلغی را معین می کند و گاه نه.

در این مسئله نص خاصی وجود ندارد و فقط باید آن را با قواعد حل کرد. قواعدی که در اینجا راه دارد از این قبیل است:

اطلاقاتی که می گوید اگر کسـی وصـیت کرد که از طرفش حج به جا آورند باید به جا آورند (که باید ببنینم آیا منصـرف به اجره المثل است و یا چیز دیگر.)

قاعـده ی دیگر این است که تمام اموال میت مال ورثه است مگر به مقـدار دین و وصـیت. حال باید بین مالکیت ورثه و قاعده ی وجوب عمل به وصیت جمع کنیم مخصوصا در جائی که پای صغیر در میان باشد. (جمع بین الحقین)

ص: ۴۰۸

بعضـی از فروع این مسئله، قبلا در کلام امام شده است امام در مسئله ی ۵۷ و ۶۱ از مسائل وجوب حج به بعضـی از این ۵ فرع اشاره کرده است و الان این بحث را کامل تر مطرح می کند.

امـام در فرع اول می فرمایـد: لو لم یعین الاـجره فاللازم علی الوصـی مع عـدم رضـی الورثه او وجود قاصـر فیهم (مراد صـغیر و مجنون است) الاقتصار علی اجره المثل. نعم لغیر القاصر ان یؤدی لها من سهمه بما شاء.

اطلاقـات ما بیشتر روایاتی است که در باب ۲۸ و ۲۵ وجود دارد که قبلا هم مطرح شده. این اطلاقات مختلف است در بعضـی آمده است: (من جمیع ماله) و در بعضی (من صلب ماله) و یا (من وسط ماله) که در اینجا به معنای جمیع مال است.

گفته اند که این اطلاقات منصرف به اجره المثل است.

به نظر ما این از باب انصراف نیست بلکه از باب جمع بین حقین است. حق میت این است که خواسته اش در مورد آنچه به آن وصیت کرده است برآورده شود و حق ورثه این است که حداکثر مال میت را استفاده کند.

البته این امر باقی می ماند که چرا شما اجره المثل را ملاک قرار می دهید. به نظر ما حد اقل ممکن، معیار است. مثلا اگر کسی برای خـدا نصف اجره المثل را اخـذ کنـد ما حق نـداریم سـراغ کس دیگری رویم و یا به او هم به انـدازه ی اجره المثل دهیم. جمع بین الحقین ایجاب می کند که ما حد اقل را معیار قرار دهیم. فروع آینده نیز با همین مبنا درست می شود.

ص: ۴۰۹

بله اگر دلیل ما انصراف بود باید قائل به اجره المثل می شدیم ولی مبنای ما جمع بین الحقین است نه انصراف.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۲۲ فروردین ماه ۸۸/۰۱/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در مسئله ی سوم از مسائل وصیت به حج است. در فرع اول قائل شدیم که از باب جمع بین حق میت و حق ورثه باید به حد اقل اجرت برای نیابت در حج بسنده کنیم. ولی امام قائل به اجره المثل بود.

در فرع دوم می گوئیم که اگر کسی به کمتر از اجره المثل رضایت داد باید به سراغ او برویم ولی امام طبق مبنایش این امر را جایز می داند. البته باید فحص کنیم که ببینیم کسی پیدا می شود که کمترین قیمت را بگیرد یا نه.

در فرع سوم سخن از این است که اگر کسی حاضر شد مجانی به حج برود به نظر ما انجام حج در همان فرد متعین می شود ولی به نظر امام اکتفاء به آن فرد جایز است.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی سوم از مسائل وصیت به حج است. تمام این مسئله که دارای ۵ فرع است در مورد اجرت وصیت به حج است.

چهار فرع از این فروع مربوط به جائی است که وصیت کننده اجرتی را معین نکرده است که باید ببینیم تکلیف ما چیست. فرع پنجم در موردی است که اجرتی را معین کرده است.

گفتیم در این مسئله نص خاصی نیست و باید از طریق قواعد آن را حل کنیم.

ص: ۴۱۰

صاحب جواهر در ج ۱۷ ص ۳۹۶ اشاره ی گذرائی به این مسئله می کند.

فرع اول را قبلا مطرح کردیم که امام قائل بود که باید اجره المثل پرداخت شود و در جلسه ی قبل کنیم که دلیل قائل شدن به اجره المثل چیست.

صاحب عروه و جمعی دیگر دلیل را انصراف وصیت به حج به اجره المثل دانسته اند یعنی اینکه میت وصیت کرده است حج به جا بیاوریم انصراف به این دارد که به کسی که حج را به جا می آورد اجره المثل پرداخت شود. مثلا اگر کسی به فردی بگوید که برود یکسری وسائل مورد نیاز او را بخرد انصراف به این دارد که اجره المثل به او داده شود.

ولی ما گفتیم که راه صحیح این است که از باب جمع بین ادله ی و به عبارت دیگر از باب جمع بین حقین جلو رویم.

دلیل معتبری در روایات اقامه شده است که ما ترک المیت من مال (او حق) فلوارثه در کافی ج ۷ ص ۱۶۸ ح ۱ آمده است: (مَنْ مَاتَ وَ تَرَکَ مَالًا فَلِوَرَثَتِه)

مضافا بر آن آیات متعددی بر این امر دلالت دارد مثلا در آیه ی ۷ سوره ی نساء آمده است: (لِلرِّجالِ نَصیبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصیبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثُرَ نَصیباً مَفْرُوضاً)

در این آیه به (ما ترک) تصریح شده است که تمام اموال (و حتی حقوق را هم) شامل می شود.

در آیه ی ۱۷۶ از سوره ی نساء که در مورد ارث کلاله (ارث برادر و خواهر) صحبت می کند عبارت (ما ترک) دو بار تکرار شده است. (إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَکَ وَ هُوَ یَرِثُها إِنْ لَمْ یَکُنْ لَها وَلَدٌ فَإِنْ کانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمَّا تَرَکَ)

ص: ۴۱۱

در آیه ی ۱۲ سوره ی نساء (وَ لَکَمْ نِصْفُ ما تَرَکَ أَزْواجُکَمْ إِنْ لَمْ یَکَنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکَمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّهٍ یُوصینَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُم)

همه ی این تعبیرات نشان می دهد که آنچه میت به جا می گذارد از آن ورثه است ولی باید حدود آن را معین کرد و استثنائات آن را بررسی نمود مثلا در آیه ی فوق آمده است: (مِنْ بَعْدِ وَصِیَّهٍ یُوصینَ بِها أَوْ دَیْنٍ) یعنی به استثناء دین و وصیت.

این از باب حق ورثه بود و از آن سو ادله ی وصیت هم می گوید که واجب است به وصیت عمل شود. جمع بین این عام و خاص این است که مقدار لازم برای دین و وصیت از ما ترک جدا می شود و ما بقی برای ورثه باقی می ماند. از این رو اگر کسی کمتر از اجره المثل را قبول می کند ما هم باید همان مقدار را پرداخت کنیم زیرا به آن مقدار به وصیت میت عمل می شود و ما دلیل نداریم که پول بیشتری از آن را از ورثه کم کنیم و به فرد بدهیم. حال حد اقل گاه کمتر از اجره المثل است و گاه بیشتر.

تم الکلام فی الفرع الاول

امام در فرع دوم می فرماید: و لو کان هناک من یرضی بالاقل منها (من اجره المثل) وجب علی الوصی استیجاره مع الشرط المذکور و یجب الفحص عنه علی الاحوط مع عدم رضا الورثه او وجود قاصر فیهم بل وجوبه لا یخلو عن قوه خصوصا مع الظن بوجوده. نعم الظاهر عدم وجوب الفحص البلیغ.

ص: ۴۱۲

این سؤال در کلام امام مطرح می شود که اگر ایشان قائل به انصـراف است چرا اینجا قائل به اقل است البته در جواب می توان گفت که ممکن است این از باب انصـراف در انصـراف باشد یعنی رفتن به سـراغ اجره المثل منصـرف به جائی است که کسی یافت نشود که کمتر از اجره المثل به حج رود.o:p

عبارت (مع الشـرط المـذکور) به این معنا است که اخذ به اقل در جائی است که ورثه راضـی نباشـند که ما زاد بر اقل پرداخت شود ولی اگر راضی باشند و حق صغیر هم در کار نباشد هر قدر که آنها راضی شدند و لو اجرت زیاد باشد اشکالی ندارد.

حـال این بحث مطرح می شود که آیا لازم است فحص کنیم و یا هر کس که به او اعتماد داریم اگر به اجره المثل بسـنده کرد به او همان را بدهیم و نگردیم به این احتمال که کسی را که کمتر از او اخذ کند را پیدا کنیم.

گفته اند که در موضوعات فحص لازم نیست ولی این کلام صـحیح نیست. در بعضـی از موضوعات فحص لازم است و عقلاء در جـائی که طبیعت مسـئله به گونه ای است که اگر فحص نشود وضـعیتش واضـح نمی شود فحص را لازم می داننـد. (وجب فحص عقلائی است نه عقلی). به موارد ذیل توجه کنید:

مثلا کسـی در بیابان گرفتار شـده است و آب وضو در اختیار نـدارد او نمی تواند فقط اطراف نزدیک خود را ببیند و با ندیدن آب برای نماز تیمم کنـد دلیل روائی می گویـد که باید مقداری جسـتجو کند اگر کسـی از طرف زید وکیل شود که خانه ای برای او بخرد اگر او به اولین بنگاهی مراجعه کند و سایر قیمت ها را نسنجد عقلاء به او اعتراض می کنند. در مورد زکات اگر کسـی شک دارد که سـهمش به اندازه ی نصاب است یا نه نمی تواند بگوید که اصل این است که به حد نصاب نرسیده و در موضوعات هم فحص لازم نیست. او باید فحص کند تا مطمئن شود زکات به گردنش آمده است یا نه. هکذا اگر کسـی شک دارد که برای حج مستطیع شدهن است یا نه باید فحص کند تا وضعیت آن برایش روشن شود.

از این رو ما قائل هستیم که این فحص علی الاقوی واجب است بله همانطور که امام هم قائل است فحص کامل و گسترده لازم نیست زیرا اگر دلیل لزوم فحص، بناء عقلاء است آنها فحص عادی را کافی می دانند.

فرع سوم در مورد این است که فردی یافت شده است و حاضر شده است که مجانا حج را از طرف میت به جا آورد حکمش چیست.

اامام در فرع سوم از این مسئله می فرماید: و لو وجد متبرع عنه یجوز الاکتفاء به بمعنی عدم وجوب المبادره الی الاستیجار بل هو الاحوط (این احوط استحبابی است زیرا قبلش فتوا داده است) مع وجود قاصر فی الورثه فان اتی به صحیحا کفی و الا وجب الاستیجار.

این فرع طبق مبنای ما که قائل به جمع بین الحقین بوده و قائل به حد اقل هستیم کاملا روشن است و به نظر ما چه در میان ورثه، صغیر و مجنون باشد یا نه در هر صورت باید به همان متبرع بسنده کنند و نباید فرد دیگری را اجیر کنند. ولی امام و آنها که قائل به انصراف هستند قائل به جواز می شوند.

وو اما آنجا که امام می فرماید: فان اتی به صحیحا کفی و الا وجب الاستیجار

می گوئیم بیان این شرط در اینجا برای چیست زیرا این شرط در همه جا وارد می شود در هر مورد اگر حج صحیح باشد کافی است و الا باید دوباره به جا آورده شود و وجه اینکه امام فقط این شرط را در مورد متبرع بیان کرده است برای ما روشن نیست.

ص: ۴۱۴

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۲۳ فروردین ماه ۸۸/۰۱/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در مسئله ی سوم از مسائل وصیت به حج است. امام در فرع چهارم قائل است که اگر کسی پیدا نشود که با اخذ اجره المثل اجیر شود و تقاضای پول بیشتری کند، در حج واجب باید از اصل مال هزینه ی او را بدهند و نباید تا سال بعد صبر کنند ما نیز اضافه می کنیم که اگر اجیر در تقاضای مبلغ اجحاف کند قاعده ی لا ضرر و انصراف ادله ی عمل به وصیت از این مورد، وجوب عمل به وصیت در آن سال را بر می دارد.

امام در فرع پنجم می فرماید: اگر میت مبلغی را برای حج معین کند اگر مطابق اجره المثل باشد مشکلی در آن نیست و اگر کمتر باشد باید ما بقی را از اصل گرفته به آن ضمیمه کنند و اگر بیشتر باشد باید ما زاد را از ثلث بگیرند. ما که قائل به حد اقل هستیم در هر سه مورد، وضعیت را با حد اقل می سنجیم.

مسئله ی چهارم در این است که در اجیر گرفتن باید شؤون میت ملاحظه شود.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی سوم از مسائل وصیت به حج است. تمام این مسئله که دارای ۵ فرع است در مورد اجرت وصیت به حج است.

چهار فرع از این فروع مربوط به جائی است که وصیت کننده اجرتی را معین نکرده است که باید ببینیم تکلیف ما چیست. فرع پنجم در موردی است که اجرتی را معین کرده است. سه فرع را بررسی کردیم و اکنون سراغ فرع چهارم می رویم:

ص: ۴۱۵

امام در بیان فرع چهارم می فرماید: و لو لم یوجب من یرضی باجره المثل (بیشتر از آن را تقاضا می کنند) فالظاهر وجوب دفع الازید لو کان الحج واجبا و لا یجوز التاخیر الی العام القابل و لو مع العلم بوجود من یرضی باجره المثل او الاقل (زیرا حج واجب فوری است) و کذا لو اوصی بالمبادره بالحج المندوب.

این فرع ضد فرع سابق است که افرادی پیدا می شوند که به اقل از اجره المثل راضی می شوند و یا فردی یافت می شود که تبرعا حج را به جا می آورد.

در این فرع مطابق مبنای ما که قائل به جمع بین الدلیلین و جمع بین الحقین بودیم و هم طبق مبنای امام که قائل به اجره المثل بود باید ما زاد بر اجره المثل را بپردازیم زیرا حج واجب فوری است و هر چه باشد را باید پرداخت کرد اگر چیزی از اصل باقی مانند بین ورثه تقسیم می شود و الا نه.

در اینجـا این سؤال مطرح می شود که اگر افرادی که به عنوان نـائب به آنهـا مراجعه می کنیم اجحاف کننـد مثلا ده برابر اجره المثـل تقاضا کننـد آیا آن را هم بایـد قبول کرد؟ نظیر این مطلب را در مورد آب وضو هم مطرح است که اگر آب وضو را به قیمت اضعاف مضاعف می فروشند آیا باز هم باید آن را پرداخت کرد؟

جواب این است که در بحث وضو می گویند که آن مورد مانند جائی است که فرد به آب وضو دسترسـی ندارد و قاعده ی لا ضرر و لاـ حرج جلو خریـدن آن را می گیرد در بحـث مـا هـم همیـن گـونه است و به عبـارت دیگر اطلاقـات ادله ی وجـوب استیجار از چنین موردی انصراف دارد و انجام وجوب عمل به وصیت او در امسال برداشته می شود.

ص: ۴۱۶

اما فرع پنجم: این فرع در موردی است که مبلغ اجرت را تعیین کرده است این خود سه حالت دارد: گاه مبلغ تعیین شده به اندازه ی اجره المثل است و گاه بیشتر است و یا کمتر. هر سه حالت را باید بررسی کرد.

امام در این فرع می فرماید: و لو عین الموصی مقدارا للاجره تعین و خرج من الاصل فی الواجب ان لم یزد علی اجره المثل و الا فالزیاده من الثلث و فی المندوب کله من الثلث فلو لم یکف ما عینُّه للحج فالواجب التتمیم من الاصل فی الحج الواجب و فی المندوب تفصیل.

امام در این فرع قائل است که اگر آنچه موصی تعیین کرده است به اندازه ی اجره المثل باشد مشکلی در آن نیست و اگر بیشتر باشد باید در حج واجب ما زاد از ثلث خارج شود و اگر کمتر از اجره المثل باشد باید از اصل مال روی آن بگذارند تا تکمیل شود.

اقوال علماء:

صاحب حدائق در ج ۱۴ ص ۳۰۳ ضمن کلام مفصلی می گوید: و الظاهر ان التعیین یرجع الی اجره المثل کما فهمه الاصحاب (بسیاری از اصحاب متعرض این مسئله نشدند و مراد ایشان کسانی است که این مسئله را مطرح کرده اند) فیکون المخرج من الاصل (فی الواجب) و الثلث (در مستحب) هو اجره المثل و حینئذ یکون الزائد علیها (اجره المثل) یخرج من الثلث.

بعد از شیخ در مبسوط و علامه در منتهی نقل می کند که آنها قائل به اقل ما یمکن هستند.

سپس صاحب حدائق به کلام ایشان اشکال می کند که اقل ما یمکن صحیح نیست زیرا اولا اطلاق ادله می گوید که باید اجره المثل را پرداخت کرد و ثانیا شارع مقدس حال ورثه را ملاحظه نکرده است زیرا می گوید حج بلدی باید به جا آورند (طبق مختار ایشان) و حال آنکه حج میقاتی را می توان انجام داد. از این رو نباید به خاطر ملاحظه ی حق ورثه سراغ اقل ما یمکن نرفته و به سراغ اجره المثل می رویم.

نقول: ما که قائل به حـج میقاتی هستیم دیگر دلیل صاحب حدائق برای ما کارساز نیست. و طبق مبنای خود که قائل به حد اقل بودیم می گوئیم: مبلغی که موصـی معین کرده است یـا از حـد اقـل کمتر است یـا مسـاوی است و یـا بیشتر. اگر مساوی باشـد مشـکلی در آن نیست و اگر کمتر باشـد از ثلث گرفته و تکمیلش می کنیم و اگر بیشتر باشـد، در حـج واجب ما زاد را از ثلث می گیریم.

تم الکلام فی المسئله الثالثه.

اسـاس مسـئله ی چهارم بر این است که آیا شؤون میت را در استیجار بایـد رعایت کنیم یا نه. به این معنا که افرادی هسـتند که حاضـر می شوند با مبلغ کم از طرف دیگران به حج روند ولی در شان میت نیسـتند (مثلا افراد خوش نامی نیستند) هرچند حج را هم درست به جا می آورنـد حال آیا می توان آنها را برای میت که صاحب نام و یا از علماء است اجیر کرد یا آنکه باید در این مورد شان میت را ملاحظه نمود و فرد صاحب نامی را اجیر کرد؟

نظیر این مسـئله در لبـاس کفن و محل قبر هم مطرح است زیرا هزینه ی هر دو از اصل مال برداشـته می شود حال اگر میت فرد محترمی است آیا بایـد رعایت او را کرد و لباس کفن خوب و محل قبر مناسبی برای او انتخاب کرد یا آنکه رعایت شأن او در این موارد لازم نیست.

واضح است که شأن میت باید رعایت شود.

امام در این مسئله می فرماید: یجب الاقتصار علی استیجار اقل الناس اجره مع عدم رضی الورثه او وجود قاصر فیهم (تا اینکه در مسئله ی قبل گذشته است) و الاحوط لکبار الورثه ان یستاجروا ما یناسب حال المیت شرفا.

ص: ۴۱۸

امام در مسئله ی ۶۴ از شرایط وجوب حج صدر این مسئله را تکرار کرده است.

صاحب عروه شکل مسئله را به گونه ای ذکر کرده است که تکرار در آن نباشد و گفته است: هل اللازم فی تعیین اجره المثل علی اقل الناس اجره او یلاحظ اجره من یناسب شأن المیت فی شرفه و ضعته لا یبعد الثانی و الاحوط الاظهر الاول و مثل هذا الکلام یجری ایضا فی الکفن.

اگر لا یبعد فتوی باشد ایشان قائل است که باید شرف میت را ملاحظه کرد. بله الاظهر از لا یبعد بالاتر است از این رو نظر ایشان این است که باید اقل الناس اجره را انتخاب نمود.

باید توجه داشت که با اینکه مذهب امام اجره المثل بود چرا در اینجا قائل به اقل شده است؟

جواب این است که مراد ایشان اقل اجره المثل است یعنی اجره المثل مبلغ معینی نیست و حد اقل و حد اکثر دارد در این مورد باید حد اقل آن را حساب کرد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۲۴ فروردین ماه ۸۸/۰۱/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در مسئله ی چهارم از مسائل وصیت در حج در مورد این است که آیا هنگام اجیر گرفتن باید شؤون میت را رعایت کرد یا آنکه می توان به حد اقل بسنده نمود و لو در شأن میت نباشد.

ما قائل به تفصیل هستیم که اگر عدم رعایت شؤون موجب اهانت به میت می شود رعایت آن لازم است و الا نه.

ص: ۴۱۹

و اما تمام بحث:

گفتیم که بحث در مسئله ی چهارم از مسائل وصیت در مورد این است که هنگام اجیر گرفتن آی باید سراغ اقل اجرت رویم و حق ورثه را رعایت کنیم یا اینکه باید شان میت را مراعات کرده فردی را اجیر کنیم که با شرف و شأن میت هماهنگ باشد.

قبل از وارد شدن به بحث سه نکته را به عنوان مقدمه مطرح می کنیم:

اول اینکه این مسئله منحصر به باب حج نیست و در ابواب مختلفی مطرح است مواردی همچون: کفن و قبر که باید از اصل مال اخذ شوند در هر دو مورد بحث فوق مطرح است که آیا باید سراغ حد اقل رویم و یا اینکه شان میت را ملاحظه کنیم و هر لباس و هر محلی را برای قبر انتخاب نکنیم. برای صغار می خواهیم قیمی انتخاب کنیم و صغار از سادات آبرومند هستند

این قیم برای کار خود حقوق می گیرد آیا باید در انتخاب قیمی که قابل اعتماد است حد اقل را لحاظ کنیم یا شان آن خانواده را در نظر بگیریم. هکذا در باب متولی وقف که متولی آن را حاکم شرع تعیین می کند و مطابق اجره المثل حقوق آن را می پردازد این مسئله باید مراعات شود. موقوفه گاه حمام عمومی است که متولی آن هر کس می تواند باشد ولی گاه مدرسه ی علمیه ی صاحب نامی است در این مورد آیا می توان هر متولی هرچند در شان مدرسه و طلاب نباشد را به صرف اینکه هزینه اش کمتر است انتخاب کرد یا آنکه باشد شؤون مدرسه و طلاب را در نظر گرفت. اجره المثل غالبا مقطوع نیست بلکه ذو مراتب بوده بین اقل و اکثر نوسان دارد بنابراین امام که در این مسئله می فرماید باید حد اقل را رعایت کنیم مرادشان حد اقل در اجره المثل است و با حد اقلی که ما می گفتیم که منظور حد اقل موجود در آن زمان است فرق دارد. این مسئله هم طبق مبنای ما و هم طبق مبنای اجره المثل قابل بحث است. به این معنا که آیا باید احد اقل ممکن (و یا احد اقل اجره المثل) را پرداخت کنیم و حق ورثه را ملاحظه کنیم یا آنکه باید شؤون میت را مراعات نمائیم.

ص: ۴۲۰

در این مسـئله اقوالی وجود ندارد و تا آنجا که گشتیم چیزی در این مورد نیافتیم. ظاهرا این مسـئله از زمان صاحب عروه به بعد مطرح شده است.

در این مسئله سه احتمال وجود دارد:

یـک احتمال همان است که امام و صاحب عروه مطرح کرده انـد که همان حـد اقل است (حـد اقل اجره المثل در کلام امام و حـد اقـل موجـود بنـا به مختـار مـا.) دلیـل این قول رعـایت کردن حق ورثه است زیرا قاعـدای کلی داریم که (مـا ترک المیت فلوارثه) از مـا ترک میت قبر، کفن، حـج و کل دیون و ... خارج شـده است و ما بقی مال ورثه است از این رو جانب آنها باید مراعات شود. احتمال دوم این است که اجره المثل را در نظر بگیریم و از آنجا که اجره المثل مراتب دارد ما هم بین مراتب آن مخیر هستیم و می توانیم حـد اقـل را انتخاب کنیم و یا حتی حـد اکثر را. دلیل این احتمال اخـذ به اطلاق است؛ اطلاقی که می گویـد به وصـیت میت باید عمل کرد و آن اطلاقات به معنای این است که هزینه ی آن به قیمت روز باشد و قیمت روز هم ذو مراتب است و همه ی آنهـا صـحیح است. احتمـال سوم این است که واجب است شـان میت رعایت شود. دلیل ما در این مورد انصراف است یعنی اطلاقات مزبور منصرف است به جائی که شان میت در آن رعایت شود.

ما قائل به تفصیل می شویم و آن این است که شؤون دو رقم است گاه اگر شؤون رعایت نشود در حقیقت به میت اهانت شده است مثلا کسـی وارد مجلس می شود، عالمی که سید است و صاحب نام و تالیفات مختلف است شأن او این است که صاحب مجلس او را در صـدر مجلس بنشانـد حال اگر او را در وسط مجلس بنشانـد اهانتی به شـمار نمی آید ولی اگر او را در انتهای مجلس و در صف نعال بنشاند قطعا به او اهانت می شود.

ص: ۴۲۱

اگر کار به اهانت کشیده شود قطعا اطلاقات از آن منصرف است. با این مطلب بین حق ورثه و حق میت جمع کرده ایم البته با رعایت عدم اهانت به میت.

نکته ی دیگر این است که فتوائی که صاحب عروه در اینجا داده است با فتوائی که در باب کفن داده است متناقض است.

صاحب عروه در اینجا می گوید: هل اللازم فی تعیین اجره المثل علی اقل الناس اجره او یلاحظ اجره من یناسب شأن المیت فی شرفه و ضعته لا یبعد الثانی و الاحوط الاظهر الاول و مثل هذا الکلام یجری ایضا فی الکفن.

ایشان در باب کفن مسئله ی ۲۰ می گوید: لو فرضنا ان الاقتصار علی اقل الواجب (لنگ، رداء و یک سرتاسری) هتک لحرمه المیت یؤخذ المستحبات ایضا من اصل الترکه

و ایشان در مسئله ی قبر می گوید: الا ان یکون ما هو اقل قیمه هتکما لحرمه المیت و حینئذ لا یبعد خروجه (خروج زائد) من اصل الترکه.

حال رفع تناقض در اینجا به این است که به همان تفصیلی که ما گفته ایم پناه ببریم یعنی اگر رعایت نکردن شؤون موجب توهین شود هرگز جایز نیست و عدم جواز آن جزء مستقلات عقلیه است. نسبت به هیچ مسلمانی نباید اهانت کرد در غیر این صورت می توان شؤون میت را نادیده گرفت.

تم الکلام فی المسئله الرابعه

مسئله ی پنجم مرکب از دو مسئله ی متباین است که امام هر دو را با هم ادغام کرده است.

یک فرع آن در مورد این است که که اگر در وصیت خود به مره و تکرار تصریح کند و یا نکند حکمش چیست.

فرع دوم در مورد این است که اگر میت فرد خاصی را برای نیابت معین کند حکمش چه می باشد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۲۵ فروردین ماه ۸۸/۰۱/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در مسئله ی ۵ است که در فرع اول آن بحث در این است که اگر میت به حج وصیت کند گاه تعداد آن را معین می کند که باید به همان عمل شود و گاه معین نمی کند. در صورت دوم عده ای مطابق دو روایت ضعیف السند قائل شده اند که باید تا ثلث کفایت می کند مکررا حج به جا آورده شود ولی قاعده اقتضاء می کند که با انجام یک حج به وصیت عمل می شود. نظر ما هم همین است و ما روایات را به جائی حمل می کنیم که در آن قرینه دال بر اینکه حج را باید مکررا انجام داد وجود داشته باشد.

و اما تمام بحث:

بحث در مسائل مربوط به وصیت در حج است و به مسئله ی ۵ رسیدم

این مسئله دو فرع اصلی دارد یکی در مورد این است که اگر میت به حج وصیت کند حال یا تعداد آن را مشخص می کند و یا نه در هر صورت حکمش چیست. این فرع در مورد حج مندوب است (زیرا در حج واجب تکرار نیست) و یا حج منذور متعدد.

فرع دوم در این است که اگر میت فرد خاصی را برای نیابت معین کند حکمش چه می باشد. زیرا گاه آن فرد معین قبول می کند و گاه نمی کند و فروعات دیگر. این فرع هم حج واجب را شامل می شود و هم حج مندوب را.

ص: ۴۲۳

در فرع اول چهار صورت ذکر شده است که ما آنها را ابتدا علی القواعد بحث می کنیم.

صورت اول: امام می فرماید: لو أوصی و عین المره أو التکرار بعدد معین تعین.

که اگر در وصیت خود به مره و تکرار تصریح کند باید به همان عمل شود. در این مورد همه ی هزینه ها از ثلث برداشت می شود و در مورد تکرار هم تا جائی که ثلث کفاف کند وصیت نافذ است مثلا اگر گفته است برایش ۵ بار حج به جا آوردند و ثلث آن فقط به اندازه ی ۳ حج کفاف می کند در این صورت به همان ۳ بار بسنده می شود..

صورت دوم: امام می فرماید: و لو لم یعین کفی حج واحد إلا مع قیام قرینه علی إرادته التکرار.

در این صورت عدد حج مشخص نیست و مبهم است. این صورت محل بحث زیادی واقع شده است.

دلیل آن این است که امر دلالت دارد که طبیعت باید اتیان شود و طبیعت هم با انجام یک فرد اتیان می شود. بله یک مورد استثناء وجود دارد و آن جائی است که قرینه بر تکرار وجود داشته باشد مثلا ـ میت گفته است با تمام ثلثم برایم حجی به جا آورید و ثلث هم بسیار بیشتر از یک حج می باشد این قرینه است که مراد او تکرار بوده است. در اوامر مولی هم همین کلام را تکرار می کنیم که امر مولی دلالت بر اتیان طبیعت می کند و با یک بار امتثال اتیان می شود مگر اینکه در کلام مولی قرینه ای بر تکرار باشد.

ص: ۴۲۴

صورت سوم: امام می فرماید: و لو اوصی بالثلث و لم یعین الا الحج لا یبعد لزوم صرفه فی الحج

اگر میت بگوید ثلث من را برای من مصرف کنیم و بعد تصریح کند که برای من حج به جا آورید آیا معنای این جمله این است که تمام ثلث را در راه حج صرف کنیم و آنقدر حج تکرار کنیم تا تمام شود یا اینکه معنایش این است که یک حج برای او به جا آورده ما بقی را در کارهای خیر مصرف کنیم.

امام قائل است که بعید نیست که همه را در حج مکرر صرف کنند. ولی به نظر ما باید به لحن عبارت وصیت نامه دقت کنیم؛ گاه لحن آن قرینه بر این است که تمام آن را باید در حج مصرف کنیم و گاه باید مطابق کلام امام عمل کنیم. بله قاعده اقتضا می کند که مطابق کلام امام عمل کنیم مگر اینکه لحن وصیت نامه غیر از این باشد و اقتضاء کند که حج مکرر به جا آورده شود.

صورت چهارم: امام می فرماید: و لو اوصی بتکرار الحج کفی مرتان الا ان تکون قرینه علی الازید.

به نظر ما عبارات وصیت نامه متعدد است و گاه دلالت بر حج مکرر و امثال آن می کند بله علی القاعده دو بار حج کفایت می کند.

ما در این فروع چهار گانه طبق مبنای خود که جمع بین الحقین است جلو می رویم یعنی هم حق ورثه را رعایت می کنیم و هم حق میت را از این رو جمع بین حقین این است که اگر وصیت مطلق است انجام یک حج کافی است و ما بقی به ورثه منتقل می شود.

در میان این چهار صورت، صورت دوم که حج مبهم است دارای دو روایت است:

باب ۴ از ابواب حج نیابی

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِی جَعْفَرٍ (امام جواد) جُعِلْتُ فِدَاکَ قَدِ اضْطُرِرْتُ إِلَی مَسْأَلَتِکَ فَقَالَ هَاتِ فَقُلْتُ سَعْدُ بْنُ سَعْدٍ أَوْصَی حُجُّوا عَنِّی مُبْهَماً (تعداد حج را مشخص نکرده است) وَ لَمْ یُسَمِّ شَیْئاً وَ لَا یُدْرَی کَیْفَ ذَلِکَ فَقَالَ یُحَجُّ عَنْهُ مَا دَامَ لَهُ مَالٌ.

سند شیخ طوسی به موسی بن قاسم صحیح است. در سند این روایت محمد بن الحسن (الاشعری او ابن ابی نجران) و یا محمد بن الحسین در هر صورت فردی است مجهول الحال است از این رو سند این روایت ضعیف است. بله محقق خوئی در معجم خود قائل است که چون سعد بن سعد این فرد را به عنوان وصی انتخاب کرده است از این رو این فرد عادل است.

جواب آن این است که از عمل سعد وثاقت آن فرد در عمل ثابت می شود ولی وثاقت در سخن را نمی توان ثابت کرد. خصوصا که در روایت نیامده است سعد او را وصی خود قرار داده باشد بلکه در روایت آمده است: (أَوْصَی حُجُّوا عَنِّی مُبْهَماً)

این روایت مخالف قاعده است زیرا قاعده می گفت طبیعت امر با یک فرد حاصل می شود ولی این روایات بیان می دارد که تا جائی که ثلث جا دارد باید برایش حج به جا آورند.

صاحب وسائل سند دیگری هم برای این حدیث نقل می کند:

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَورَمَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْأَشْعَرِيِّ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ مَا دَامَ لَهُ مَالٌ يَحْمِلُهُ (که آن مال آن حج را حمل کند)

این هم دلالت بر این دارد که تا جائی که ثلث کفاف می کند برایش حج به جا آورده شود.

ح ۲: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَبَّاسِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي خَالِدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ مُبْهَماً فَقَالَ يُحَجُّ عَنْهُ مَا بَقِيَ مِنْ ثُلُثِهِ شَيْ ءٌ.

در سند این روایات همان طور که گفتیم مراد از محمد بن الحسین همان ابن خالد الاشعری است که همان محمد بن الحسن است.

دلالت این حدیث هما مانند قبل است.

این دو روایت هر دو ضعیف السند هستند و ظاهر آنها هم در بدو نظر این است که مخالف قواعد است ولی جمعی به آن عمل کردند.

اقوال علماء:

شیخ در مبسوط ج ۱ ص ۳۰۶ می گوید: من اوصی ان یحج عنه و لم یذکر کم مره و لا بکم من ماله حج عنه ما بقی من ثلثه بشیء.

مرحوم ابن ادریس در سرائر ج ۱ ص ۶۵۰ بر خلاف ایشان فتوی داده است: من اوصی ان یحج عنه و لم یذکر کم مره و لا بکم من ماله وجب علی الورثه اخراج حجه واحده فحسب.

مرحوم نراقی در مستند ج ۱۱ ص ۱۴۳ این مسئله را مشروحا بیان کرده است و خلاصه ی کلام ایشان این است: اذا اوصی احد ان یحج عنه ندبا اگر مرادش معلوم باشد به همان عمل می شود و اگر مبهم باشد قاعده اقتضا می کند که یک بار کافی است ولی دو روایت است که نمی توانیم از آنها چشم پوشی کنیم و سپس ایشان به روایات فتوی می دهد.

ص: ۴۲۷

صاحب حدائق هم از کسانی است که به اصولیون طعنه می زند که عده ای مطابق اصول روایت امام جواد را کنار گذاشته اند در حالی که باید به روایت های مذکور عمل می شد.

مرحوم محقق در شرایع گفته است که یک بار کافی است.

جماعتی مطابق شیخ تعبد به روایات را پذیرفته اند.

نقول: ما سه راه برای انتخاب داریم

اول اینکه این دو حدیث ضعیف است و هرچند عده ای به آن عمل کرده اند ولی به قدری نیستند که موجب جبران ضعف سند این حدیث شود. از این رو به قاعده عمل می کنیم و این دو حدیث را کنار می گذاریم.

راه دوم این است که تعبدا می گوئیم در این مورد باید بر خلاف قاعده عمل کرد. این تعبد خشکی است زیرا در باب وصایا نباید تعبد عمل کرد و فقط باید مطابق متن وصیت نامه عمل شود حال اگر ظهور وصیت در یک بار است بعید است که به تعبد خشک قائل شده و بگوئیم تا ثلث اقتضا دارد حج را مکررا به جا آورند.

راه سوم که بهترین راه است و مختار ما هم همین است این است که حدیث را حمل بر قاعده کنیم یعنی روایات که می گوید حج را مکررا انجام دهند در جائی است که در متن وصیت قرینه ای بوده است که دلالت بر تکرار می کرده است با انتخاب این قول، ما هم حدیث را از تعبد خشک خارج کرده ایم و هم از قاعده عدول نکرده ایم.

ص: ۴۲۸

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۲۶ فروردین ماه ۸۸/۰۱/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث اخلاقی امروز در مورد گذشت و قبول کردن عذر دیگران است که موجب می شود کینه ها از بین برود.

در بحث فقهی به این مسئله می پردازیم که اگر میت وصیت کند که فرد خاصی حج را از طرف او به جا آورد حکمش چیست.

تفصیل آن این است که گاه حج واجب است و گاه مستحب و در هر صورت گاه اجیر به آن مقدار راضی می شود و یا نمی شود و اگر راضی نمی شود مال به اندازه ی تقاضای اجیر هست یا نه. شقوق مزبور را امروز بررسی خواهیم کرد.

و اما تمام بحث:

در بحث اخلاقی امروز از جلد هشتم وسائل باب ۱۲۵ از ابواب عشرت تحت عنوان (استحباب قبول العذر) به حدیث ۱ و ۳ می پردازیم:

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ع فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ص لِعَلِيٍّ ع قَالَ يَا عَلِيُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْ مُتَنَصِّلٍ (از شخص پشیمان) عُذْراً صَادِقاً كَانَ أَوْ كَاذِباً لَمْ يَنَلْ شَفَاعَتِي.

ح ۳: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ آبَائِهِ ع فِي حَدِيثٍ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع قَالَ لِوَلَدِهِ: إِنْ شَتَمَكَ رَجُلٌ عَنْ يَمِينِكَ ثُمَّ تَحَوَّلَ (إِلَيْكَ عَنْ) يَسَارِكَ فَاعْتَذَرَ إِلَيْكَ فَاقْبَلْ عُذْرَهُ.

ص: ۴۲۹

اثر قبول عذر از لحاظ فردی و اجتماعی قابل تامل است.

اولین نکته این است که هر کس در زندگی در برابر خداوند گناه و لغزشی را مرتکب می شود و از خداوند تقاضا می کند که بعد از توبه عذر او را بپذیرد حال اگر کسی می خواهد خداوند عذرش را بپذیرد او هم باید عذر دیگران را پذیرا باشد.

نکته ی دوم این است که پذیرش عذر به معنای پایان خشونت است زیرا خشونت ها اگر پایان نپذیرد به صورت تصاعدی پیش می رود. خشم و کینه بالاخره باید در نقطه ای به پایان برسد و یکی از این نقاط پایان هنگامی است که هنگامی که فرد عذر می خواهد عذر او را بپذیرد و نگذارد که کینه ها در دل ها بماند زیرا اگر کینه ها روزی بروز کند منشا فساد می شود. جالب این است که این حدیث می گوید فرد چه صادق باشد و چه کاذب در هر صورت باید عذر او پذیرفته شود هرچند که

بدانیم اگر عذری می آورد دروغ می گوید.

اگر به این حدیث در سطح دولت ها عمل شود آثار مثبت بسیاری دارد که اگر دولتی از دیگری عذر خواست آن را بپذیرند و نگذارند پیوند بینشان تیره شود.

بحث فقهی:

امروز به فرع دوم مسئله ی ۵ رسیده ایم و عنوان این فرع این است که میت فرد خاصی را معین کرده است که برای او حج را انجام دهد. امام برای این فرع دو صورت را ذکر فرموده است یکی در حج واجب و دیگری در حج مندوب:

ص: ۴۳۰

و لو أوصی فی الحج الواجب و عین أجیرا معینا تعین فإن کان لا یقبل إلا بأزید من أجره المثل خرجت الزیاده من الثلث إن أمکن و إلا بطلت الوصیه و استؤجر غیره بأجره المثل إلا أن یأذن الورثه وکذا فی نظائر المسأله

و لو أوصی فی المستحب خرج من الثلث فإن لم یقبل إلا بالزیاده منه بطلت فحینئذ إن کانت وصیه بنحو تعدد المطلوب یستأجر غیره منه و إلا بطلت.

اقوال علماء:

بسیاری از علماء این مسئله را متعرض شده اند که از جمله ایشان صاحب جواهر در ج ۱۷ صفحه ی ۴۰۵ و مرحوم نراقی در مستند ج ۱۱ ص ۱۵۱ که مفصل این مسئله را بیان کرده اند:

مرحوم نراقی در مستند این فرع را در چهار شق بیان می کند و می گوید که در تعیین اجیر در حج واجب و مستحب در هر کدام یا مبلغ تعیین ذکر شده است و یا نه (امام در این مسئله، تعیین مبلغ را ذکر نکرده است و آن را در مسئله ی ۷ بیان می کند)

صاحب مدارک برای این مسئله ۸ صورت ذکر کرده و به ۴ مورد فوق هر کدام دو شق اضافه می کند و آن اینکه آن فرد معین بپذیرد و یا نه.

دلیل مسئله:

در این مسئله نه اجماعی است و نه روایتی بلکه باید از طریق قاعده آن را حل کنیم.

اما صورت اول: که عبارت است از تعینی اجیر در حج واجب این خود سه حالت دارد

ص: ۴۳۱

حالت اول اینکه اجیر اجره المثل را در حج واجب می پذیرد در این شق علی القاعده مشکلی وجود ندارد و دلیل عمل به وصیت و اطلاق روایات می گوید که باید به این وصیت عمل شود.

حالت دوم این است که اجیر به اجره المثل راضی نمی شود و تقاضای بیشتر می کند در اینجا تا حد اجره المثل را از اصل می گیریم و ما زاد را از ثلث بر می داریم. دلیل این شق هم وجوب عمل به وصیت است.

حالت سوم این است وقتی اجیر معین، تقاضای اجرتی زائد بر اجره المثل می کند و مال میت به آن اندازه نیست قاعده اقتضا می کند که وصیت در اینجا باطل می شود زیرا هر وصیتی که قابل عمل نیست باطل است. حال چون حج واجب بود و باید ادا شود (به دلیل اطلاقات وجوب ادای حج واجب) در اینجا باید فرد دیگری را پیدا کنیم که با اخذ اجره المثل (و یا ما زاد بر آن تا جائی که ثلث به آن وفا کند) به حج رود.

این سه حالت بر طبق مبنای کسی است که اساس را اجره المثل می دانند ولی ما که اساس را حد اقل می دانیم در همه ی موارد فوق به جای اجره المثل به حد اقل قائل هستیم به این معنا که اگر کسی پیدا شود که اجره المثل کمتر بگیرد همان مبلغ متعین می شود و هنگامی که می خواهیم به اجیر معین هزینه را بدهیم به اندازه ی آن حد اقل از اصل و ما بقی را از ثلث می دهیم.

ص: ۴۳۲

و اما در حج مستحب هم چند حالت است

حالت اول این است که فرد معین حجه المثل را قبول می کند و همه ی آن از ثلث پرداخت می شود.

حالت دوم این است که تقاضای هزینه ی اضافه می کند و ثلث هم کفاف می کند در این صورت هم مازاد را از ثلث گرفته به او می دهند.

حالت سوم این است که ثلث کفاف نمی کند در اینجا وصیت باطل می شود

حال که وصیت در مورد اینکه آن فرد معین را به حج بفرستیم باطل شده است آیا باید فرد دیگری را برای حج مستحب بفرستیم یا نه؟

مسئله دو حالت دارد: یا وصیت از باب تعدد مطلوب است و یا وحدت مطلوب یعنی اگر آن اجیر معین اگر به حج نرفت میت حج دیگری را طلب نمی کند در اینجا که وحدت مطلوب است وصیت باطل شده و کسی دیگری را هم به حج نمی فرستیم ولی اگر از باب تعدد مطلوب باشد یعنی یک مطلوب این است که آن فرد معین به حج رود و مطلوب دیگر انجام دادن خود حج است در اینجا باید حج دیگری را برای او به جا آورد. این دو حالت از قرائن موجود در وصیت فهمیده می شود مثلا می گوید که حج برای من به جا آورید و اگر مانعی نیست زید را به حج بفرستید.

حال اگر شک داریم که وحدت مطلوب است یا تعدد اصل در اینجا قاعده اقتضای برائت دارد یعنی وصی از انجام وصیت بریء الذمه است به این معنا که اگر وحدت مطلوب باشد وصی لازم نیست کاری انجام دهد زیرا وصیت باطل شده است و کسی را هم نباید به حج بفرستد ولی اگر تعدد مطلوب باشد باید فرد دیگری را به حج بفرستد و شک داریم که کدام شق است از این رو آیا تکلیفی بر گردن زید هست یا نه اصل برائت تکلیف را ساقط می کند.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۲۹ فروردین ماه ۸۸/۰۱/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در مسئله ششم در این است که اگر کسی وصیت کند که هر سال با مبلغ معینی از طرف او به حج روند و مبلغ کفاف نکند باید هزینه ی دو یا چند سال را روی هم بگذارند و حج را به جا آورند. دلیل این مسئله قاعده ی میسور است (البته به این قاعده و به اجرای آن در مقام اشکال شده است که ما آن اشکال را مطرح کرده جواب می دهیم) همچنین دو روایت ضعیف السندی هم وارد شده است که هرچند ضعیف است ولی چون مطابق قاعده است عمل به آن مانعی ندارد.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی ششم از مسائل وصیت در حج است این مسئله مربوط به جائی است که شخصی وصیت کرده است که هر سال با مبلغ معینی حجی برایش به جا آوردند. بعد مشخص می شود که این مبلغ برای حج رفتن کفایت نمی کند حال در این مسئله این امر بررسی می شود.

این مسئله چهار فرع دارد:

مسئله ی ۶: لو أوصی بصرف مقدار معین فی الحج سنین معینه و عین لکل سنه مقدارا معینا و اتفق عدم کفایه ذلک المقدار لکل سنه صرف نصیب سنتین فی سنه (هزینه ی دو سال را روی هم گذاشته و در یک سال مصرف می کنیم) أو ثلاث سنین فی سنتین مثلا و هکذا.

اقوال علماء:

این مسئله چون در مورد آن روایت وارد شده است در کلمات قدماء و متاخرین مطرح است.

ص: ۴۳۴

صاحب جواهر الکلام ج ۱۷ ص ۴۰۰ بعد از مطرح کردن این مسئله می گوید: بلا خلاف أجده فیه بل فی المدارک هذا الحکم مقطوع به فی کلام الأصحاب و فی کشف اللثام نسبته إلی عملهم. (یعنی گفته است عمل الاصحاب الی هذا الحکم).

صاحب ریاض در ج ۶ ص ۱۱۶ می گوید: فیما قطع به الأصحاب علی الظاهر المصرح به فی کلام جماعه حد الاستفاضه.

نراقی در مستند ج ۱۱ ص ۱۴۴ می گوید: بل بدعوی عمل الأصحاب کافه کما قیل و بالشهره المحققه.

ایشان دعوای شهرت می کند و حال آنکه مسئله بالاتر از شهرت است زیرا مخالفی در مسئله نیست.

صاحب حدائق هم در ج ۱۴ ص ۲۹۷ می گوید: أن الحکم اتفاقی بین الأصحاب.

دلیل مسئله:

ابتدا مسئله را طبق قواعد بررسی می کنیم و بعد به سراغ روایات می رویم:

قاعده ی اول قاعده ی المیسور است. (المیسور لا یترک بالمعسور) صاحب مستند به این قاعده اشاره کرده می گوید: هی ضعیفه جدا

صاحب عروه هم این را در مسئله ی ۶ مطرح می کند تصریح می کند که به قاعده ی میسور نباید استناد کرد زیرا این قاعده مربوط به مجعولات شرع است. (مراد ایشان از مجعولات احکام کلیه است نه احکام جزئیه)

صاحب مستند اصل قاعده را تضعیف می کند ولی صاحب عروه اجرای آن را در ما نحن فی ممنوع می داند.

به نظر ما می توان از هر دو کلام جواب داد:

ص: ۴۳۵

اما اصل قاعده: این قاعده حجت است و ما در جلد دوم قواعد فقهیه آن را مفصلا مطرح کردیم و گفتیم که قاعده ای عقلائی است زیرا عقلاء می گوید که اگر انجام مرحله ی بالا امکان ندارد لا اقل باید به مرحله ی پائین تر قناعت کرد. مثلا آنها که کنار رودخانه چادر می زنند به همین قاعده عمل می کنند یعنی وقتی هتل پیدا نمی شود یا گران است لا اقل در چادر بمانند. در اشعار هم به این قاعده اشاره شده است مانند آنجا که شاعر می گوید:

گر نباید فرش ابریشم طراز با گلیم کهنه ی مسجد بساز

در روایات هم سه روایات ضعیف السند وجود دارد که با شهرت، ضعف سند آن جبران می شود مثلا در ابواب نیابت باب ۲ آمده است:

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يَبْلُغْ جَمِيعُ مَا تَرَكَ إِلَّا خَمْسِينَ دِرْهَماً قَالَ يُحَجُّ عَنْهُ مِنْ بَعْضِ الْمَوَاقِيتِ الَّتِي وَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ قُرْبٍ

در این روایت نظر وصیت کننده به این بوده است که حج بلدی باشد و امام می فرماید حال که مبلغ کافی نیست از میقات به حج بروند.

ح ۲: عَنْ مُحَمَّدٍ وَ أَحْمَدَ ابْنَيِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِمَالِهِ فِي الْحَجِّ فَكَانَ لَا يَبْلُغُ مَا يُحَجُّ بِهِ مِنْ بِلَادِهِ قَالَ فَيُعْطَى فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي يُحَجُّ بِهِ عَنْهُ.

ص: ۴۳۶

ح ۷: عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَسِّنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع رَجُلٌ أُوصِیَ بِحَجَّهٍ (از بلد) فَلَمْ تَکْفِهِ قَالَ فَیُقَدِّمُهَا حَتَّی یُحَجَّ دُونَ الْوَقْتِ (یعنی قبل از میقات حج به جا آورده شود)

در تمام این موارد امام به قاعده ی میسور عمل کرده است. حکم امام در این موارد از باب تعبد نیست بلکه از این باب است که حال که از بلد نمی شود از آنجا که امکان دارد به جا آورده شود.

و اما جواب از صاحب عروه که گفته است این قاعده فقط در مجعولات شرع یعنی در احکام کلیه جاری است نه در احکام جزئیه این کلام هم صحیح نیست زیرا سه روایت بالا ـ در مورد حکم جزئی است نه حکم کلی. همچنین در موارد دیگری که به این قاعده تمسک می شود مواردی که در احکام جزئیه به آن تمسک شده است بسیار دیده می شود.

از این رو تمسک به قاعده ی میسور هیچ مشکلی ندارد بدین معنا که چون هزینه ی معین شده در هر سال برای رفتن به حج کافی نیست به ناچار هزینه ی دو سال را جمع کرده در یک از طرف میت کسی را به حج می فرستند.

قاعده ی عقلائیه دیگری نیز در اینجا راه دارد و آن قاعده ی وحدت و تعدد مطلوب است. یعنی در بعضی چیزها اگر به طبیعت آن نظر کنیم می بینیم در آن تعدد وجود دارد یعنی اگر یک مطلوب را نتوانستیم به جا آوریم مطلوب دوم را می توان مستقلا به جا آورد مثلا میتی که وصیت کرده است هر سال برایش طبق مبلغ خاصی به حج روند دو مطلوب را اراده کرده است: یکی حج به جا آوردن در هر سال دوم حج به جا آوردن با مبلغ خاص. حال که آن مبلغ نشد مبلغ دو سال را ضمیمه می کنیم و حج را به جا می آوریم یعنی حال که در سال اول با دو میلیون نمی توان به حج رفت هزینه ی سال بعد را هم به این سال ضمیمه می کنیم تا به حد لازم برسد و بتوان امسال به حج رفت.

لعل که هر دو قاعده یک چیز باشد یعنی المیسور لا یترک بالمعسور در جائی است که تعدد مطلوب وجود داشته باشد.

خلاصه به حسب قاعده حکم این مطلب واضح می شود.

روایات باب:

عمده دلیل بر حکم مذکور در مسئله همین روایات است و بعید است که علماء تصمیم داشته باشند که از طریق قاعده حکم مسئله را روشن کنند. باب ۳ از ابواب نیابت:

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ كَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحُصَيْنِيُّ أَنَّ ابْنَ عَمِّي أَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ بِخَمْسَةَ عَشَرَ دِينَاراً فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ لَيْسَ يَكْفِي مَا تَأْمُرُ فِي ذَلِكَ فَكَتَبَ ع: يَجْعَلُ حَجَّتَيْنِ فِي حَجَّةٍ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَالِمٌ بِذَلِكَ.

در این روایت اینکه امام متن حکم را برای چه کسی نوشت معلوم نیست از این رو این روایت مضمره است.

علاوه بر این در سند روایت علی بن محمد الحصینی مجهول الحال است و در مورد ابراهیم بن مهزیار یک حدیث وارد شده است که می گوید او از وکلای امام علیه السلام بوده است و نجاشی در رجال به آن حدیث اشاره می کند و آن اینکه این فرد اموالی در دستش بود که به یکی از نواب اربعه تحویل داد. که گفته اند از این حدیث برداشت می شود که او خودش از وکلای امام بوده است. ولی سند این روایت ضعیف است و ما دلیل دیگری برای وثاقت آن فرد نداریم.

البته سند دیگری برای این روایت مطرح شده است که آن را صحیح می دانند ولی در آن هم ابراهیم بن مهزیار وجود دارد و همین مشکل وجود خواهد داشت.

ص: ۴۳۸

بله دلالت این حدیث روشن است و اینکه امام می فرماید هزینه ی دو سال را در یک سال خرج کنند از باب مثال است یعنی هزینه ی سه سال را هم در یک سال و یا دو سال می توان مصرف کرد.

ح ۲: وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ وَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ ع إِنَّ مَوْلَاكَ عَلِيَّ بْنَ مَهْزِيَارَ أَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ مِنْ ضَيْعَةٍ صَيَّرَ رُبُعَهَا لَكَ فِي كُلِّ سَنَةٍ حَجَّةً إِلَى عِشْرِينَ دِينَاراً وَ إِنَّهُ قَدِ انْقَطَعَ طَرِيقُ الْبَصْرَةِ فَتَضَاعَفَ الْمُؤَنُ (مخارج چند برابر شده است) عَلَى النَّاسِ فَلَيْسَ يَكْتَفُونَ بِعِشْرِينَ دِينَاراً وَ كَذَلِكَ أَوْصَى عِدَّةٌ مِنْ مَوَالِيكَ فِي حِجَجِهِمْ فَكَتَبَ ع يُجْعَلُ ثَلَاثُ حِجَجٍ حَجَّتَيْنِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ

در سند این روایت هم ابراهیم بن مهزیار است (زیرا گفته است بهذا الاسناد) که همان مشکل قبلی تکرار می شود.

در خاتمه می گوئیم که این روایات هرچند ضعیف هستند ولی مطابق قاعده هستند و در عمل به آن اشکالی وجود ندارد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۳۰ فروردین ماه ۸۸/۰۱/۳۰

Your browser does not support the audio tag.

خلاصه بحث :

اگر میت وصیت کند که هر سال از طرف او طبق مبلغ خاصی به حج روند و آن مبلغ تعیین شده برای انجام حج کافی نباشد باید مبلغ دو سال را به هم ضمیمه کنند و در یک سال برای او حج را به جا آورند حال اگر از این مبلغ چیزی اضافه آید به نظر امام باید در وجوه بر مصرف شود و به نظر ما باید در راه حج مصرف گردد.

ص: ۴۳۹

اگر میت وصیت کند که هر سال از بلد او طبق مبلغ معینی به حج روند و هنگام عمل به وصیت یا باید مبلغ دو سال را به یک سال اختصاص بدهند تا بتوانند از بلد به حج روند یا اینکه مبلغ را حفظ کرده حج را از میقات انجام دهند که هزینه ی کمتری احتیاج داشته باشد امام قائل است که باید حج از بلد باشد و هزینه ی دو سال را به هم ضمیمه کنند. به نظر ما مطابق قاعده مخیر هستیم و ان شاء الله دلالت اخبار را در جلسه ی آتی بررسی خواهیم کرد.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی ششم از مسائل وصیت به حج است که گفتیم در آن چهار فرع وجود دارد. فرع اول این بود که اگر کسی از دنیا رفته و وصیت کرده است که با مبلغ معینی چند سال از طرف او حج به جا آورند اگر مبلغ هر سال برای رفتن به حج کافی نیست هزینه ی دو سال را روی هم گذاشته از طرف او حج به جا می آورند و هکذا.

اما فرع دوم: حال هزینه ی دو سال را روی هم گذاشتیم ولی مقداری اضافه آمد مثلا میت وصیت کرده بود که صد دینار بدهیم هر سال فردی برایش حج به جا آورد ما دیدیم که مبلغ یک حج از صد دینار بیشتر است از این رو هزینه ی دو سال را روی هم گذاشتیم شد دویست دینار و وقتی فرد به حج رفت خرجش صد و پنجاه دینار شد حال با آن پنجاه دینار اضافی چه

کار کنیم؟

ص: ۴۴۰

امام می فرماید که آن را صرف وجوه بر کنیم. صاحب عروه سه احتمال می دهد.

امام در تحریر می فرماید: و لو فضل من السنین فضله لا تفی بحجه و لو من المیقات فالأوجه صرفها فی وجوه البر

صاحب عروه سه احتمال می دهد و ظاهرا این سه احتمال را از صاحب جواهر در ج ۱۷ ص ۴۰۱ گرفته است این احتمالات عبارتند از:

عودها میراثا (جزء ارث شده بین ورثه تقسیم می شود.

صرفها فی وجوه البر (همان احتمال امام در تحریر)

تزاد علی أجره بعض السنین یعنی اجره کسی که به حج می رود را بیشتر می کنیم و به او هزینه ای ما زاد بر آنچه متعارف است می دهیم.

اکثر محشین قائل شده اند که باید صرف در وجوه بر شود.

اما دلیل اینکه جزء میراث شود این است که اگر ما نتوانیم به وصیت عمل کنیم مال به میراث بر می گردد مثلا کسی وصیت کرده است که برای او حجی به جا آوریم حال راه بسته است و یا مثلا وصیت کرده است که برده ای خریده آزاد کنیم و حال برده ای پیدا نمی شود در این مورد می گویند که وصیت باطل شده و مال بین ورثه تقسیم می شود.

اما دلیل اینکه باید در وجوه برّ مصرف شود این است که این مورد از قبیل تعدد مطلوب می باشد زیرا قاعدتا تصمیم میت این بوده است که کار خیری انجام شود حال که حج نشد به دلیل قاعده ی المیسور صرف وجوه بر می کنیم.

ص: ۴۴۱

و اما دلیل اینکه چرا به اجیر هزینه ی بیشتری دهیم این است که آن میت می خواست این هزینه در راه حج مصرف شود حال که فرد هزینه ی کمتر می گیرد یا به او بیشتر دهیم یا فرد معتبرتری پیدا کنیم که اجرتش به اندازه ی تمام آن مبلغ باشد که چیزی اضافه نیاید.

در میان این سه وجه اکثرا وجه دوم را پذیرفته اند و روایتی هم این وجه را تائید می کند.

ما احتمال چهارمی می دهیم که به نظر ما اقرب از سایر احتمالات است و آن این است که ببینیم کدام حاجی در راه مانده است و احتیاج به مال دارد. مال را به او بدهیم. روایتی هم در این مورد وارد شده است که فرد داخل مسجد الحرام رود و به حجاج بگوید که چه کسی احتیاج به مال دارد و هزینه ی اضافی را به او بدهد. این شق هم مصرف در وجوه بر است ولی از وجوه بر منحصرا در مورد حج می باشد.

وجه اقربیت این وجه این است که آن فرد از باب تعدد مطلوب می خواست آن مال در حج مصرف شود و بالخصوص از باب نیابت از او باشد حال که نیابت از او نشد آن را دوباره فقط در حج مصرف می کنیم.

و اما روایاتی که دلالت یا اشعار بر این دارد که مال اضافی را می توان در وجوه بر مصرف کرد:

کتاب وسایل باب ۳۷ از کتاب الوصایا ج ۱۳

ح ۲: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ زَیْدٍ النَّرْسِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَزْیَدٍ صَاحِبِ السَّابِرِیِّ قَالَ أَوْصَی إِلَیَّ رَجُلٌ بِتَرِکَتِهِ فَأَمَرَنِی أَنْ أَحُجَّ بِهَا عَنْهُ فَنَظَرْتُ فِی ذَلِکَ فَإِذَا هِیَ شَیْ ءٌ یَسِیرٌ لَا یَکْفِی لِلْحَجِّ فَسَأَلْتُ أَبَا حَنِیفَهَ وَ فُقَهَاءَ أَهْلِ الْکُوفَهِ فَقَالُوا تَصَدَّقْ بِهَا عَنْهُ إِلَی أَنْ قَالَ فَلَقِیتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع فِی الْحِجْرِ فَقُلْتُ لَهُ رَجُلٌ مَاتَ وَ أَوْصَی إِلَیَّ بِتَرِکَتِهِ أَنْ أَحُجَّ بِهَا عَنْهُ فَنَظَرْتُ فِی ذَلِکَ فَلَمْ یَکْفِ لِلْحَجِّ فَسَأَلْتُ مَنْ عِنْدَنَا مِنَ الْفُقَهَاءِ (فقهای اهل سنت) فَقَالُوا تَصَدَّقْ بِهَا فَقَالَ: مَا صَنَعْتَ؟ قُلْتُ: تَصَدَّقْتُ بِهَا قَالَ: ضَمِنْتَ إِلَّا أَنْ لَا یَکُونَ یَبْلُغُ مَا یُحَجُّ بِهِ مِنْ مَکَّهَ. (یعنی اگر می توانستی حج میقاتی هم به جا آوری می بایست به جا می آوردی) فَإِنْ کَانَ لَا یَبْلُغُ مَا یُحَجُّ بِهِ مِنْ مَکَّهَ فَلَیْسَ عَلَیْکَ ضَمَانٌ وَ إِنْ کَانَ یَبْلُغُ مَا یُحَجُّ بِهِ مِنْ مَکَّهَ فَأَنْتَ ضَامِنٌ.

در سند این روایت زید نرسی و علی بن مزید قرار دارند که هر دو مجهول الحال هستند.

طبق این روایت امام اجمالاـ صرف کردن مال در وجوه بر را امضاء کرده است یعنی فرد اگر نمی توانست با آن مبلغ به حج رود مال را که صدقه داده است صحیح بوده و ضامن نیست.

وسائل کتاب الوصایا باب ۷۷

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی أَيُّوبَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى أَنْ يُعْتَقَ عَنْهُ نَسَمَةٌ (برده ای را از طرف او آزاد کنند) مِنْ ثُلُثِهِ بِخَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ فَاشْتَرَى الْوَصِيُّ بِأَقَلَّ مِنْ خَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ وَ فَضَلَتْ فَضْلَةٌ فَمَا تَرَى فِی الْفَضْلَهِ فَقَالَ تُدْفَعُ إِلَى النَّسَمَهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُعْتَقَ ثُمَّ تُعْتَقُ عَنِ الْمَيِّتِ

سند این روایت صحیح است.

دلالت این روایت از این باب است که دادن آن مال به برده از باب وجوه البر است.

فرع سوم: اگر کسی هم مبلغ را تعیین کند و هم بلد را مثال گفته است هر سال صد دینار به کسی بدهید که از شهر من که مثلاـ کوفه است به حج رود. حال می بینیم که بین این دو باید یکی را انتخاب کنیم مثلا اگر بخواهیم حج از بلد باشد باید هزینه ی دو سال را به یک سال اختصاص دهیم تا بتوانیم از بلد به حج رویم ولی اگر از میقات باشد با همان مبلغ می توانیم حج را به جا آوریم و در هر صورت نمی توان بین هر دو جمع کرد یا باید مبلغ را بیشتر کرد و یا از بلد به حج نرفت حال بهتر است کدام شق را انتخاب کنیم. امام قائل است که باید حج از بلد باشد و هزینه ی دو سال را به یک سال اختصاص داد

امام در این فرع می فرماید: و لو کان الموصی به الحج من البلد و دار الأمر بین جعل أجره سنتین مثلا لسنه و بین الاستیجار بذلک المقدار من المیقات لکل سنه یتعین الأول

صاحب عروه در این مورد می گوید: فیه وجهان و لا یبعد التخییر بل أولویه الثانی إلا أن مقتضی إطلاق الخبرین (که می گفت هزینه ی دو سال را به یک سال اختصاص دهیم) الأول

اکثر محشین عروه اطلاق همان دو خبر را مقدم دانسته قائل شدند که حج از بلد باشد و مبلغ دو سال را در یک سال خرج کنند. فقط آیه الله گلپایگانی می گوید که خبری وجود دارد که حاکم بر این دو خبر است که دلالت دارد باید حج از میقات باشد و در نتیجه به قیمت دست نزد.

قبل از بیان اخبار می گوئیم که مقتضای قاعده این است که بین هر دو مخیر باشیم زیرا در هر صورت یک طرف وصیت به زمین می ماند و ما جدای از دلالت اخبار مخیر هستیم که یک طرف را انتخاب کنیم.

ان شاء الله جلسه ی بعد اخبار را بررسی خواهیم کرد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۳۱ فروردین ماه ۸۸/۰۱/۳۱

Your browser does not support the audio tag.

خلاصه ی بحث:

گفتیم که اگر موصی به مبلغ معین و به بلد خود وصیت کند و امکان عمل به هر دو نباشد مقتضای قاعده تخییر است ولی امام قائل است که باید بلد را حفظ کنند و به مبلغ معین عمل نکنند. به نظر ما هم به دلالت دو روایت ابراهیم بن مهزیار باید به همین حکم فتوی داد.

ص: ۴۴۴

بله این بحث ها مربوط به جائی است که وصیت کننده مبلغ یا ذکر بلد را به شکل قید بیان نکرده باشد و الا در صورت عدم عمل به آن وصیت باطل شده و مال به ملک ورثه بر می گردد.

و اما تمام بحث:

بحث در وصیت به حج است و به مسئله ی ششم رسیدیم گفتیم که در این مسئله چهار فرع است و اکنون به ادامه ی فرع سوم می پردازیم. عنوان این فرع بود که اگر کسی هم مبلغ را تعیین کند و هم بلد را و ما بین این دو قید باید یکی را انتخاب کنیم مثلا اگر بخواهیم حج از بلد باشد باید هزینه ی دو سال را به یک سال اختصاص دهیم تا بتوانیم از بلد به حج رویم ولی اگر از میقات باشد با همان مبلغ می توانیم حج را به جا آوریم. در هر صورت نمی توان بین هر دو جمع کرد حال بهتر است کدام شق را انتخاب کنیم.

گفتیم: امام (همانند غالب محشین عروه) قائل است که باید حج از بلد باشد و هزینه ی دو سال را به یک سال اختصاص داد و صاحب عروه قائل به تخییر شده است. در میان محشین آیه الله گلپایگانی می گوید که خبری وجود دارد که حاکم بر این دو خبر است که دلالت دارد باید حج از میقات باشد و در نتیجه به قیمت دست نزد.

همچنین گفتیم که مقتضای قاعده تخییر است زیرا نمی توانیم هر دو قید را با هم انجام دهیم و هیچ قیدی بر دیگری ترجیح ندارد و به عبارت دیگر هم مبلغ و هم از بلد بودن هر دو از باب مقدمه برای حج است و در خود اعمال حج دخالتی ندارد از این رو بر اساس قاعده باید قائل به تخییر شویم.

دلالت روایات:

ظاهر دو روایت از ابراهیم بن مهزیار که قبلاـ خوانده ایم این است که باید بلد حفظ شود و هزینه ی دو سال به یک سال اختصاص داده شود.

این دو روایت را دوباره تکرار می کنیم:

باب ۳ از ابواب نیابت:

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ كَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحُصَيْنِيُّ أَنَّ ابْنَ عَمِّي أَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ بِخَمْسَةَ عَشَرَ دِينَاراً فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ لَيْسَ يَكْفِي مَا تَأْمُرُ فِي ذَلِكَ فَكَتَبَ ع: يَجْعَلُ حَجَّتَيْنِ فِي حَجَّةٍ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَالِمٌ بِذَلِكَ.

اما در مورد سند این روایت بحث بیشتری را مطرح می کنیم:

در این روایت علی بن محمد بن حصینی مجهول الحال است و در مورد ابراهیم بن مهزیار می گوئیم: جماعتی از رجالیون وقتی او را ذکر کرده اند سکوت کرده اند و او را نه توثیق کرده اند و نه تضعیف. نجاشی، کشی و حتی علامه در خلاصه و بعضی دیگر همه سکوت اختیار کرده اند.

از دو نفر نقل شده است که آنها ابراهیم را توثیق کرده اند:

یکی علامه هنگامی که طریق صدوق را به یکی از کتاب هایش نقل می کند تصریح می کند که طریق صدوق به این کتاب صحیح است (این در حالی است که ابراهیم بن مهزیار هم در این طریق وجود دارد.) حال در مورد علامه این سؤال مطرح می شود که چرا ایشان در کتاب خلاصه در مورد ایشان سکوت کرده است.

ص: ۴۴۶

نفر دوم ابن طاووس در کتاب ربیع الشیعه است که می گوید (هو من سفراء الصاحب علیه السلام الابواب المعروفین الذین لا یختلف الاثنی عشریه فیهم) حال اگر این توصیف ابن طاووس صحیح باشد چرا جماعتی سکوت و بعضی او را تضعیف کرده اند.

از طرف دیگر صاحب جواهر در مورد هر دو روایت به (خبر) تعبیر می کند و سیره ی او چنین است که اگر در روایتی اشکال ببیند از آن به خبر تعبیر می کند

صاحب ریاض هم در ج ۶ ص ۱۱۶ می گوید: ان المکاتبتین المنجبر ضعفهما لعدم وضوح وثاقه الراوی و ان صرح به بعضهم و یشهد له بعض القرائن، بعلم الاصحاب.

از این رو نمی توانیم به اطمینان این دو حدیث را صحیحه بدانیم. بله حسن این دو حدیث این است که با عمل اصحاب ضعف سند آن دو بر طرف می شود و اشکالی در آن وجود نخواهد داشت.

در دلالت این حدیث آنجا که سائل می گوید: (وَ لَیْسَ یَکْفِی) مرادش یا از بلد است (لیس یکفی من البلد) و یا از میقات هرچند ظاهرش این است که از بلد کافی نیست و البته می توان گفت که اطلاق دارد و کلا پول حتی از میقات هم کم است و در هر صورت امام می فرماید که حج دو سال را در یک سال انجام دهند. حال اگر این حدیث در بلدی ظهور داشته باشد عین مسئله ی مورد بحث ما می شود و اگر بگوئیم که اطلاق دارد به این معنا که هم بلدی را شامل می شود و هم میقاتی را باز این را ثابت می کند که باید بلد حفظ شود.

ص: ۴۴۷

بله حدیث دوم صراحت در بلد دارد:

ح ۲: وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ وَ کَتَبْتُ إِلَیْهِ ع إِنَّ مَوْلَاکَ عَلِیَّ بْنَ مَهْزِیَارَ أَوْصَی أَنْ یُحَجَّ عَنْهُ مِنْ ضَیْعَهٍ صَیَّرَ رُبُعَهَا لَکَ فِی کُلِّ سَنَهٍ حَجَّهً إِلَی عِشْرِینَ دِینَاراً وَ إِنَّهُ قَدِ انْقَطَعَ طَرِیقُ الْبَصْرَهِ فَتَضَاعَفَ الْمُؤَنُ (مخارج چند برابر شده است) عَلَی النَّاسِ فَلَیْسَ یَکْتَفُونَ بِعِشْرِینَ دِینَاراً وَ کَذَلِکَ أَوْصَی عِدَّهٌ مِنْ مَوَالِیکَ فِی حِجَجِهِمْ فَکَتَبَ ع یُجْعَلُ ثَلَاثُ حِجَجٍ حَجَّتَیْنِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ

در این حدیث فقط مسیر رفتن از بلد به سمت میقات به دلیل بسته شدن طریق بصره ایجاب می کند که هزینه ی بیشتری پرداخت شود که امام می فرماید که بلد حفظ شود هرچند قیمت به هم بخورد.

ظاهرا دلیل محشین عروه و امام که حفظ بلد را ترجیح داده اند دلالت همین دو حدیث بوده است.

و اما دلالت فتوای آیه الله گلپایگانی موثقه ی ابن بکیر است. (ابن بکیر فطحی است)

باب ۲ از ابواب نیابت:

ح ۲: عَنْ مُحَمَّدٍ وَ أَحْمَدَ ابْنَیِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِیهِمَا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُکَیْرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَی بِمَالِهِ فِی الْحَجِّ فَکَانَ لَا یَبْلُغُ مَا یُحَجُّ بِهِ مِنْ بِلَادِهِ قَالَ فَیُعْطَی فِی الْمَوْضِعِ الَّذِی یُحَجُّ بِهِ عَنْهُ.

این حدیث دلالت دارد که میقات معیار است نه بلد.

ح ۵: عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ أَوْ عَنْ رَجُلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ عَمَّنْ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَوْصَی بِعِشْرِینَ دِرْهَماً فِی حَجَّهٍ قَالَ یَحُجُّ بِهَا رَجُلٌ مِنْ مَوْضِعٍ بَلَغَهُ.

ح ۸: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَمَّنْ سَأَلَهُ قَالَ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ أَوْصَی بِعِشْرِينَ دِينَاراً فِی حَجَّةٍ فَقَالَ يَحُجُّ لَهُ رَجُلٌ مِنْ حَيْثُ يَبْلُغُهُ.

نقول: این احادیث از بحث ما خارج است زیرا این روایات در موردی است که فرد می خواهد یک حج به جا آورد ولی بحث ما در مورد حج های متعدد است که این بحث پیش می آید که هزینه ی دو حج را در یک سال صرف کنیم یا نه.

مضافا بر این که دلالت سه حدیث مذکور از واضحات است زیرا اگر پول به اندازه ی رفتن از بلد کافی نیست چاره ای جز این نیست که از هر جا که پول بسنده می کند باید به حج روند.

خلاصه اینکه اگر امر بین حفظ بلد و حفظ مبلغ مردد شود حفظ بلد مقدم است.

اما فرع چهارم: امام می فرماید: هذا کله إذا لم یعلم من الوصی إراده الحج بذلک المقدار علی وجه التقیید و إلا فتبطل الوصیه إذا لم یرج إمکان ذلک بالتأخیر أو کانت مقیده بسنین معینه .

یعنی این بحث ها از اول این مسئله تا اینجا همه مربوط به جائی است که وصیت کننده مبلغ یا ذکر بلد را به شکل قید بیان نکرده باشد و الا اگر موصی گفته باشد که باید به همین مبلغ معین به حج روید و الا اصلا حج به جا نیاورید. مثلا فرد می خواهد مصلحت ورثه را در نظر بگیرد و یا نذر کرده است که فقط با آن مبلغ وصیت کند که از طرف او به حج بروند و یا ملاحظات دیگر.

ص: ۴۴۹

حال اگر بفهمیم که این شرایط در عناوین به شکل قید بوده است در صورت عدم عمل به این قیود وصیت باطل می شود و هزینه به ملک ورثه بر می گردد.

بله یک استثناء در این مورد وجود دارد و آن این است که احتمال ندهند که سال ها بعد قیمت ها مناسب شود تا بتوانند به قیود موجود در وصیت نامه عمل کنند که اگر احتمال دهند باید صبر کنند و در سال های بعد اقدام کنند مگر اینکه موصی وصیت کرده باشد که انجام این وصیت در سال های معینی باشد. اگر موصی وصیت را مقید به سال های معینی کند و در آن سال ها نتوانند به آن قیود عمل کنند دوباره وصیت باطل می شود البته اگر مقید بودن به سنین معین از باب قید باشد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۱ اردیبهشت ماه ۸۸/۰۲/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در مسئله ی هفتم از مسائل حج است که میت به حج وصیت کرده و مبلغی هم تعیین نموده حال گاه این مبلغ مطابق اجره المثل است و گاه بیشتر و گاه در مورد حج واجب است و گاه حج مستحب و هکذا گاه به نحو تقیید بیان شده است و گاه به نحود تعدد مطلوب. فروع این مسئله را سابقا بیان کرده ایم و این مسئله تکرار شده است.

در مورد مسئله ی هشتم هم سخن از این است که اگر میت اجرتی برای حج معین کند که کسی در آن رغبت نمی کند حکمش چیست.

ص: ۴۵۰

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی هفتم از مسائل وصیت به حج است.

امام در تحریر می فرماید: لو اوصی و عین الاجره فی مقدار فان کان واجبا و لم یزد علی اجره المثل او زاد و کفی ثلثه بالزیاده او اجازت الورثه (اگر بیش از ثلث باشد ورثه رضایت دهند) تعین و الا بطلت (وصیت باطل می شود) و یرجع الی اجره المثل.

در این فرع سه حالت وجود دارد که همه در مورد حج واجب است که میت به انجام آن وصیت کرده است و مقداری را هم برایش معین نموده است در هر سه حالت روایتی وارد نشده است و باید طبق قواعد حل شود:

حالت اول این است که آنچه میت معین کرده است مطابق اجره المثل باشد در این صورت باید به وصیت عمل کرد و آیه ی قرآن هم تصریح می کند (مِنْ بَعْدِ وَصِیَّهٍ یُوصی بِها أَوْ دَیْن) (نساء / ۱۱) هزینه ی این حج واجب باید از اصل پرداخته شود و حتی اگر میت وصیت نمی کرد می بایست حج را از طرف او قضا می کردند.

حالت دوم این است که آنچه میت معین کرده است از اجره المثل بیشتر باشد در اینجا آن مقدار که به قدر اجره المثل است از اصل پرداخت می شود و ما زاد آن از ثلث پرداخت می شود البته این در صورتی است که ثلث برای پرداخت ما زاد از اجره المثل کفایت کند و اگر کفایت نمی کند ورثه اجازه دهند که آن مال پرداخت شود و از سهمشان کم شود. در اینجا هم ادله ی وجوب به وصیت می گوید که ما زاد را باید از ثلث پرداخت کرد و و ادله ی وجوب قضای دیون می گوید که هزینه ی حج تا مقدار اجره المثل را باید از اصل پرداخت کرد.

ص: ۴۵۱

حالت سوم این است که آنچه معین کرده است از اجره المثل بیشتر است و ثلثش هم وفا نمی کند و ورثه هم مازاد بر اجره المثل را اجازه نمی دهند در این صورت چون وصیت قابل عمل نیست باطل می شود. از آن سو حج واجب که دین است را باید از طرف میت انجام دهند در این جا هزینه ی آن که به اندازه ی اجره المثل است را از اصل پرداخت می کنند.

البته طبق نظر ما در همه ی این موارد معیار حد اقل اجرت است نه اجره المثل از این رو کمترین مبلغی که برای انجام حج پیشنهاد می شود همان مقدار از اصل پرداخت می شود و مازاد بر آن یا از ثلث و یا با اجازه ی ورثه باید انجام شود و الا وصیت باطل می شود و هکذا.

و اما فرع دوم که در مورد حج مستحبی است و آن هم سه صورت دارد:

امام در این مورد می فرماید: و ان کان مندوبا فکذلک مع وفاء الثلث به و الا فبقدر وفائه اذا کان التعیین لا علی وجه التقیید و ان لم یف به حتی من المیقات و لم یاذن الورثه او کان علی وجه التقیید بطلت.

حالت اول آن است که برای حج مندوب وصیت کرده است و ثلث هم به آن مقدار می رسد در این حالت طبق ادله ی وجوب عمل به وصیت باید به وصیت او عمل کنند.

حالت دوم آن است که ثلث وافی نیست این خود دو حالت دارد:

یکی این است که مبلغی را معین کرده است ولی می دانیم آن را بر وجه تقیید نگفته است بلکه از باب تعدد مطلوب بوده است یعنی یک مطلوب این بود که اصل حج مستحبی برایش انجام شود و مطلوب دوم این است که آن حج با فلان مبلغ معین انجام شود حال که ثلث از آن مقدار کمتر است اصل حج را می توان کمتر از آن مقدار تعیین شده انجام داد.

حالت بعد این است که طبق ثلث میت حتی نمی توانند از میقات هم به حج روند و یا اینکه تعیین مبلغ از باب تقیید باشد یعنی می گوید حج مستحب باید به آن مقدار انجام شود و الا مثلا اگر کمتر باشد چون آبروی خود را در معرض خطر می بیند به آن راضی نبوده است و بدون آن مبلغ اصل حج را هم نمی خواهد در این صورت اصل وصیت باطل می شود و از بین می رود.

مسئله ی هشتم: لو عین للحج أجره لا یرغب فیها أحد ولو للمیقاتی وکان الحج مستحبا بطلت الوصیه إن لم یرج وجود راغب فیها وتصرف فی وجوه البر إلا إذا علم کونه علی وجه التقیید فترجع إلی الوارث من غیر فرق فی الصورتین بین التعذر الطاری وغیره ، ومن غیر فرق بین ما لو أوصی بالثلث وعین له مصارف وغیره .

این مسئله کلاً در مورد حج مستحب است و در موردی است که میت برای حج اجرتی را معین کرده است که هیچ کس حاضر نمی شود با آن مقدار به حج رود در اینجا وصیت باطل می شود مگر اینکه امید داشته باشند که اگر حج را به سال بعد موکول کنند بتوانند با آن قیمت کسی را پیدا کنند.

ص: ۴۵۳

حال که اصل وصیت باطل شده است این بحث مطرح می شود که با آن مبلغ چه کنند در اینجا همان بحث های قبلی مطرح می شود که طبق نظر امام باید در وجوه بر مصرف شود. بله در این صورت اگر متوجه شویم که آن مبلغی را که برای حج تعیین کرده است از باب تقیید بوده است که در این صورت که حج را نمی توانند با آن مبلغ به جا آوردند وصیت باطل می شود و چون از باب تقیید بوده است در وجوه بر هم مصرف نمی شود و به ملک ورثه بر می گردد.

اقوال علماء در اینجا به این گونه است که در صورتی که مبلغی که کسی به آن رغبت ندارد را تعیین کرده است به گونه ای بوده است که ابتدا مردم به آن رغبت داشتند ولی اکنون به دلیل بسته شدن راه ها و امثال آن قیمت ها بالا رفته است و دیگر کسی با آن مبلغ به حج نمی رود و صورت بعد جائی است که از همان اول میت بدلیل بی خبر بودن از قیمت مبلغی را تعیین کرده است که از همان اول کسی حاضر نمی شد با آن مبلغ به حج رود حال باید این دو مورد را بررسی کنیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۲ اردیبهشت ماه ۸۸/۰۲/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

در بحث اخلاقی امروز روایتی در مورد فضیلت مصافحه می خوانیم.

در بحث فقهی به مسئله ی ۸ از مسائل وصیت به حج می پردازیم که در مورد این است که اگر میت برای حج اجرتی را معین کرده باشد که کسی حاضر نشود با آن مقدار به حج رود در این مورد به نظر امام اگر از باب تعدد مطلوب باشد وصیت صحیح است و حج را که نمی توان با آن مبلغ انجام داد آن را در وجوه برٌ مصرف می کنند ولی اگر از باب تقیید باشد وصیت باطل شده و مال به ملک ورثه بر می گردد.

ص: ۴۵۴

در میان اقوال علماء سه قول مطرح است که آنها را بیان می کنیم و ان شاء الله در جلسه ی آتی نظر خود را بیان خواهیم کرد.

و اما تمام بحث:

بحث اخلاقی:

در وسائل باب ۱۲۶ از ابواب العشره هجده روایت در مورد مصافحه وارد شده است و ما در بحث اخلاقی این هفته به حدیث هفدهم می پردازیم:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ الْجُهَنِيِّ قَالَ أَقْبَلَ إِلَيَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ أَنْتُمْ وَ اللَّهِ شِيعَتُنَا إِلَى أَنْ قَالَ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَصِفَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ وَ يَقُومَ بِهِ (حق مؤمن را بر مؤمن دیگر توصیف کند و بتواند حق مؤمن را ادا کند) مِمَّا (از آن حقوقی که) أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ وَ اللَّهِ يَا مَالِكُ إِنَّ الْمُؤْمِنَيْنِ لَيَلْتَقِيَانِ

فَيُصَافِحُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ فَمَا يَزَالُ اللَّهُ نَاظِراً إِلَيْهِمَا بِالْمَحَبَّهِ وَ الْمَغْفِرَهِ وَ إِنَّ الذُّنُوبَ لَتَحَاتُّ (می ریزد از ماده ی حتٌّ به معنای ریزش و فرو ریختن است مخصوصا در مورد برگ های پائیزی که از درخت می ریزد) عَنْ وُجُوهِهِمَا وَ جَوَارِحِهِمَا حَتَّى يَفْتَرِقَا فَمَنْ يَقْدِرُ عَلَى صِفَهِ اللَّهِ وَ صِفَهِ مَنْ هُوَ هَكَذَا عِنْدَ اللَّهِ.

در میان هجده روایت این باب واژه ی (تحات) که به معنای فرو ریختن گناه است در بسیاری از روایات این باب که در مورد مصافحه است آمده است.

به حسب ظاهر مصافحه کردن، امری است کوچک و نه زحمتی دارد و نه مؤنه ای ولی دارای این همه برکات است این نشان می دهد که اسلام دین محبت است که مظهر کوچکی از آن، تا این قدر اهمیت دارد. واقعیت این است که مهمترین سرمایه ای که مسلمانان در مقابل دشمن دارند همین مسئله ی دوستی و محبت است. در آغاز انقلاب هم محبت و صمیمت بی سابقه ای در میان مردم ایران ایجاد شده بود و همه به فکر دیگران بودند و به یکدیگر کمک می کردند و همین یکی از عوامل مهم پیشرفت انقلاب بود. اکثر انقلاب هائی که به نتیجه رسیده است با کمک کشورهای مختلف بوده است ولی انقلاب ما انقلابی بود درونی و به دلیل همبستگی شدید مردم با هم در مدت کوتاهی به نتیجه رسید.

ص: ۴۵۵

عکس آن نیز امروزه دیده می شود که دشمنان تصمیم گرفته اند چهره ی اسلام را وارونه ترسیم کنند.

مصافحه ی بعد از نماز هم روایت معتبری ندارد و به قصد رجا می توان آن را انجام داد ولی نباید تصور کرد که جزء تعقیبات نماز است.

بحث فقهی:

مسئله ی هشتم: لو عین للحج أجره لا یرغب فیها أحد ولو للمیقاتی وکان الحج مستحبا بطلت الوصیه إن لم یرج وجود راغب فیها وتصرف فی وجوه البر إلا إذا علم کونه علی وجه التقیید فترجع إلی الوارث من غیر فرق فی الصورتین بین التعذر الطاری وغیره ، ومن غیر فرق بین ما لو أوصی بالثلث وعین له مصارف وغیره .

بحث در مسئله ی هشتم در این است که میت برای حج اجرتی را معین کرده است که هیچ کس حاضر نمی شود با آن مقدار به حج رود در این مورد اگر از باب تعدد مطلوب باشد وصیت صحیح است یعنی میت دو مطلوب داشته است یکی حج و دیگر اینکه به اندازه ی مبلغ مزبور باشد در اینجا حج را که نمی توان با آن مبلغ انجام داد آن را در وجوه برٌ مصرف می کنند.

بله اگر تعیین مبلغ از باب تقیید باشد یعنی بدانیم که در صورتی که کسی پیدا نشود که با آن مبلغ به حج رود وصیت باطل می شود و مال به ملک ورثه بر می گردد.

سپس امام اضافه می کند که در این مورد فرقی نمی کند که از اول کسی حاضر نمی شد با این مبلغ به حج برود و یا اینکه اول با این قیمت به حج می رفتند ولی بعد به دلیل بسته راه ها و و یا تورم، دیگر کسی با آن مبلغ به حج نمی رود. کما اینکه فرقی نیست بین اینکه میت در ثلث در مورد کارهای خیر دیگر وصیت کرده است یا نه.

اقوال مسئله:

مرحوم در مستند ج ۱۱ ص ۱۵۴ می گوید: لو عین الموصی الاجره و کانت بقدر لا یرغب فیها اجیر اصلا بطلت الوصیه بالحج قطعا لبطلان التکلیف بغیر الممکن (زیرا نمی شود به ما لا یطاق تکلیف کرد) و هل تبقی الوصیه بمقدار المعین من المال بحالها (یعنی آن مبلغی را که میت برای حج معین کرده به هر حال در موردش وصیتی صورت گرفته است) فیکون کمجهول المالک فیصرف فی وجوه البر کما اختاره فی الشرایع و المنتهی بل جعله فی المدارک المشهور بین الاصحاب او یعود میراثا کما اختاره فی المدارک او الاول (مصرف در وجوه برّ) ان طرء القصور العارض (یعنی اول با آن مبلغ به حج می رفتند ولی بعد به دلیل تورم و امثال آن قصور عارض شد و کسی با آن مبلغ به حج نمی رود) و الثانی (عود به میراث) ان قصرت الاجره ابتداء (از اول کسی با این مبلغ به حج نمی رفت) کما حکی عن المحقق الثانی و استوجهه ثانی الشهیدین ایضا. احسنها اوسطها (بهترین قول این است که میراث شود)

امام و صاحب عروه و بسیاری از محشین عروه هم قول اول را انتخاب کرده است یعنی باید در وجوه بر مصرف شود.

نقول: در اینجا دو نقد داریم یکی نقدی بر کلام مستند است و نقدی بر کلام عروه

اما نقدی که بر کلام مستند وارد است این است که در کلام ایشان عبارت مجهول المالک بودن صحیح نیست (ایشان قائل به مجهول المالک شد و در نتیجه قائل است که باید در مورد وجوه بر مصرف شود) زیرا مجهول المالک در مورد کسی است که می دانیم مالکی دارد ولی مالک را نمی شناسیم ولی در ما نحن فیه یا ملک میت است و یا ملک ورثه.

ص: ۴۵۷

مضافا بر این ما قائل هستیم که مالی که مجهول المالک است فقط باید از طرف مالک اصلی صدقه داده شود و مال مجهول المالک را نمی توان در مطلق وجوه بر مصرف کرد.

و اما نقدی که بر کلام صاحب عروه وارد است این است که ایشان می گوید که مصرف در وجوه برّ از باب قاعده ی میسور نیست بلکه از باب تعدد مطلوب است. دلیل اینکه از باب قاعده ی میسور نیست این است که این قاعده در مرکبات شرعیه جاری می شود مانند نماز که اگر کسی نتوانست ایستاده بخواند نشسته می خواند و یا خوابیده و امثال آن و قاعده ی مزبور در موضوعات خارجیه مانند جاری نیست مانند حج که کسی را پیدا نمی کنیم که با آن مبلغ به حج رود.

اشکال دوم ایشان این است که قاعده ی میسور در جائی است که مورد از باب جنس و فصل باشد یعنی جنس مانده و فصل از بین رفته است و ما نحن فیه اینگونه نیست و وجوه برّ نسبت به حج از قبیل جنس و فصل نیست از این رو ما نحن فیه باید از باب تعدد مطلوب حل شود به این معنا که میت دو مقصد داشت یکی اینکه کار خیری انجام شود و دوم اینکه آن کار خیر در مورد حج باشد و حال که حج نشد آن را در مورد کار خیر مصرف می کنیم.

به نظر ما کلام صاحب عروه سه اشکال دارد که ان شاء الله در جلسه ی بعد مطرح می کنیم.

ص: ۴۵۸

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۵ اردیبهشت ماه ۸۸/۰۲/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

خلاصه ی بحث:

بحث در مسئله ی هشتم است که اگر میت وصیت کند که با مبلغ خاصی از طرف او به حج روند و کسی به آن مبلغ به حج نمی رود حکمش چیست. نظر ما همانند امام ر این است که اگر وصیت میت از باب تعدد مطلوب باشد باید آن مال را در وجوه بر مصرف کرد و اگر از باب تقیید باشد آن مبلغ به ملک ورثه منتقل خواهد شد.

و اما تمام بحث:

بحث در مسئله ی هشتم در این است که میت برای حج اجرتی را معین کرده است که هیچ کس حاضر نمی شود با آن مقدار به حج رود در این مورد اگر از باب تعدد مطلوب باشد وصیت صحیح است یعنی میت دو مطلوب داشته است یکی حج و دیگر اینکه به اندازه ی مبلغ مزبور باشد در اینجا حج را که نمی توان با آن مبلغ انجام داد آن را در وجوه برٌ مصرف می کنند. ولی اگر از باب تقیید باشد وصیت باطل می شود و در اینکه با آن پول چه کرد سه قول وجود داشت.

قول اول این بود که در وجوه بر مصرف شود

قول دوم اینکه به ملک ورثه بر گردد

قول سوم اینکه اگر از ابتدا افرادی پیدا می شدند که با آن پول به حج روند و بعد بدلیل ایجاد مشکلی قیمت ها بالا رفته است و کسی با آن پول به حج نمی رود در اینجا باید در وجوه بر مصرف شود ولی اگر از ابتدا کسی با آن پول به حج نمی رفت به ملک ورثه بر می گردد.

ص: ۴۵۹

گفتیم که صاحب عروه قائل بود که مصرف در وجوه برٌ از باب قاعده ی میسور نیست بلکه از باب تعدد مطلوب است. دلیل اینکه از باب قاعده ی میسور نیست این بود که ایشان می گفت این قاعده در مرکبات شرعیه جاری می شود مانند نماز که اگر کسی نتوانست ایستاده بخواند نشسته می خواند و یا خوابیده و امثال آن و قاعده ی مزبور در موضوعات خارجیه مانند حج که کسی را پیدا نمی کنیم که با آن مبلغ به حج رود.

دلیل دوم ایشان این بود که که قاعده ی میسور در جائی است که مورد از باب جنس و فصل باشد یعنی جنس مانده و فصل از بین رفته است و ما نحن فیه اینگونه نیست و وجوه برٌ نسبت به حج از قبیل جنس و فصل نیست از این رو ما نحن فیه باید از باب تعدد مطلوب حل شود به این معنا که میت دو مقصد داشت یکی اینکه کار خیری انجام شود و دوم اینکه آن کار خیر در مورد حج باشد و حال که حج نشد آن را در مورد کار خیر مصرف می کنیم.

به نظر ما کلام صاحب عروه سه اشکال دارد

اشکال اولا ـ قاعده ی میسور قاعده ای است عقلائی و در همه جا جاری می شود هم در مسائل عرفی و هم در موضوعات شرعی و علاوه بر بناء عقلاء و روایات، دلیل دیگری هم برای آن وجود دارد که عبارت است از استقراء یعنی اگر کسی احکام شرع را استقراء کند متوجه می شود که در جائی که حکم شرعی به شکل کامل قابل پیاده شدن نبوده است به این قاعده عمل شده است. به مواردی از آن توجه کنید:

ص: ۴۶۰

مثلا در مورد مال مجهول المالك می گویند که باید از طرف مالك صدقه داده شود زیرا این مال باید به دست مالك برسد و حال که مالکش معلوم نیست باید از طریق صدقه دادن آن را به دست مالکش رساند. یا در در قرآن در داستان ایوب که قسم خورده بود صد ضربه به همسرش بزند و بعد فهمید اشتباه قضاوت کرده بود قرآن می فرماید یک دسته چوب باریک صدتائی بگیر و به آن بزن و قسمت را حنث نکن و این همان میسور از صد ضربه شلاق است.

در روایات حج هم روایات متعددی بود که سائل می پرسید پولی است که با آن نمی توان از بلد به حج رفت که امام می فرمود از هر جا که می شود به حج بروند.

هکذا در باب نذر به پیاده رفتن به حج که اگر فرد ناتوان شود در روایات آمده است که در آن موارد سواره برود و نذر باطل نمی شود. و یا در مورد وضو که اگر کسی نمی تواند وضو بگیرد باید تیمم کند.

اشکال دوم: و اما اشکال ما به کلام دوم صاحب عروه که سخن از جنس و فصل گفته بود این است که شرع با جنس و فصل کاری ندارد و آن دو در مورد منطق و فلسفه است. مسائل شرعی با عرف سر و کار دارد و عقلا در کارهای روزمره ی خود به این مباحث فلسفی توجه ندارند.

اشکال سوم این است که این تعدد مطلوبی که ایشان بیان می کند همان قاعده ی میسور است. زیرا صاحب عروه می گوید که آن فرد دو مطلوب را در نظر داشت یکی اینکه این پول در مورد کار برٌ مصرف شود و مطلوب دوم این که این کار برٌ در مورد حج باشد حال که حج نشد همان مصرف در وجوه بر باقی می ماند. این همان قاعده ی میسور است که حال که نمی شود به هر دو مطلوب عمل کرد لا اقل به میسور آن که یک مطلوب است عمل شود.

اما دلیل اقوال ثلاثه:

اما دلیل قول به اینکه حال که نمی توان به وصیت عمل کرد باید مال مزبور به ملك ورثه بر گردد این است در باب وصایا آمده است که هر وصیتی که غیر قابل عمل شود هزینه اش باید به ملك ورثه برگردد.

نقول: این کلام در جائی صحیح است که وصیت میت به نحو تقیید باشد یعنی میت گفته باشد که فقط باید با آن مبلغ حج به جا آورد و لا غیر در اینجا می توان گفت که وصیت قابل عمل نیست و به ملك ورثه بر می گردد ولی اگر مورد از باب تقیید نباشد بلکه از باب تعدد مطلوب باشد (کما هو الغالب که غالبا کسانی که به انجام حج وصیت می کنند از این باب است که در کار خیری مصرف شود و آن کار خیر حج باشد و کم پیش می آید که میت بخواهد فقط در مورد حج باشد و الا مال اصلا مصرف نشود) در این صورت با عدم صرف آن در حج مال را باید در وجوه بر مصرف کرد.

بله اگر شك کردیم که مورد از باب وحده مطلوب است یا تعدد باید بگوئیم که مورد از باب وحده مطلوب است.

اما دلیل قول به تفصیل که می گفت: اگر از اول با این مبلغ به حج می رفتند ولی بعد بدلیل تورم و امثال آن دیگر کسی با آن پول به حج نمی رود در اینجا باید در وجوه بر مصرف شود. و اگر از ابتدا کسی با آن پول به حج نمی رفت به ملك ورثه بر می گردد.

دلیل شق اول این است که حال که از اول کسانی با این پول به حج می رفتند، این پول، دیگر از ملک ورثه خارج شده است و حال که خارج شده است اگر می توان به آن عمل کرد فبها و الا باید در وجوه بر مصرف شود.

ولی در شق اول از همان اول نمی شد به این وصیت عمل کرد از این رو به ملک ورثه بر می گردد.

نقول: شرط وصیت امکان عمل است و از همان اول که می شد با آن پول به حج بروند این امر مراعی بود یعنی معلق به این بود که هنگام عمل به مشکل بر نخوریم و حال وقتی که تصمیم به عمل به وصیت گرفتیم به مشکل بر خورد کردیم باز وصیت باطل می شود و اینکه از اول می شد به آن عمل کرد تاثیری در حکم ندارد بلکه زمان عمل معیار است

بله این کلام بر طبق مبنای تعدد مطلوب و قاعده ی میسور جائی ندارد.

و اما قول مشهور که در وجوه بر مصرف شود این به دو دلیل است:

یکی به دلیل قاعده ی میسور است که همان تعدد مطلوب است و دلیل دیگر آن روایت علی بن مزید است روایت ۲ باب ۳۷ از کتاب وصایا

ح ۲: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ زَیْدٍ النَّرْسِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَزْیَدٍ صَاحِبِ السَّابِرِیِّ قَالَ أَوْصَی إِلَیَّ رَجُلٌ بِتَرِکَتِهِ فَأَمَرَنِی أَنْ أَحُجَّ بِهَا عَنْهُ فَنَظَرْتُ فِی ذَلِکَ فَإِذَا هِیَ شَیْ ءٌ یَسِیرٌ لَا یَکْفِی لِلْحَجِّ فَسَأَلْتُ أَبَا حَنِیفَهَ وَ فُقَهَاءَ أَهْلِ الْکُوفَهِ فَقَالُوا تَصَدَّقْ بِهَا عَنْهُ إِلَی أَنْ قَالَ فَلَقِیتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع فِی الْحِجْرِ فَقُلْتُ لَهُ رَجُلٌ مَاتَ وَ أَوْصَی إِلَیَّ بِتَرِکَتِهِ أَنْ أَحُجَّ بِهَا عَنْهُ فَنَظَرْتُ فِی ذَلِکَ فَلَمْ یَکْفِ لِلْحَجِّ فَسَأَلْتُ مَنْ عِنْدَنَا مِنَ الْفُقَهَاءِ (فقهای اهل سنت) فَقَالُوا تَصَدَّقْ بِهَا فَقَالَ: مَا صَنَعْتَ؟ قُلْتُ: تَصَدَّقْتُ بِهَا قَالَ: ضَمِنْتَ إِلَّا أَنْ لَا یَکُونَ یَبْلُغُ مَا یُحَجُّ بِهِ مِنْ مَکَّهَ. (یعنی اگر می توانستی حج میقاتی هم به جا آوری می بایست به جا می آوردی) فَإِنْ کَانَ لَا یَبْلُغُ مَا یُحَجُّ بِهِ مِنْ مَکَّهَ فَلَیْسَ عَلَیْکَ ضَمَانٌ وَ إِنْ کَانَ یَبْلُغُ مَا یُحَجُّ بِهِ مِنْ مَکَّهَ فَأَنْتَ ضَامِنٌ.

در سند این روایت زید نرسی و علی بن مزید قرار دارند که هر دو مجهول الحال هستند ولی ضعف سند آن با عمل مشهور جبران می شود.

طبق این روایت امام اجمالاـ صرف کردن مال در وجوه بر را امضاء کرده است یعنی فرد اگر نمی توانست با آن مبلغ به حج رود مال را که صدقه داده است صحیح بوده و ضامن نیست.

خلاصه اینکه اگر وصیت به شکل تقیید نباشد می توانیم مال را در وجوه بر مصرف کنیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۶ اردیبهشت ماه ۸۸/۰۲/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

بحث در مسئله ی هشتم است که میت برای حج اجرتی را معین کرده است که هیچ کس حاضر نمی شود با آن مقدار به حج رود در این مورد اگر از باب تعدد مطلوب باشد وصیت صحیح است یعنی میت دو مطلوب داشته است یکی حج و دیگر اینکه به اندازه ی مبلغ مزبور باشد در اینجا حج را که نمی توان با آن مبلغ انجام داد آن را در وجوه برٌ مصرف می کنند. ولی اگر از باب تقیید باشد وصیت باطل می شود و به ملک ورثه بر می گردد.

و در خاتمه باید دو مطلب را بحث کنیم که بر اساس کلامی است که امام در آخر مسئله بیان کرده است که می فرماید: فترجع إلی الوارث من غیر فرق فی الصورتین بین التعذر الطاری وغیره و من غیر فرق بین ما لو أوصی بالثلث و عین له مصارف و غیره.

مطلب اول این است که در عروه در آخر مسئله ی هشتم و هکذا در تحریر آمده است که فرقی نمی کند که میت وصیت به ثلث کرده باشد یا نه. (البته صاحب عروه می گوید این امر که باید در وجوه بر مصرف شود در این حالت واضح تر است.)

ص: ۴۶۴

مثلا میت وصیت کرده است که ثلث مالش را در راه خیر خرج کنند و یک حج هم به مبلغ مثلا صد دینار استیجار کنند حال که به ثلث وصیت کرده است که در وجوه خیر مصرف شود فهمیدن تعدد مطلوب در آن واضح تر است و حال که کسی با صد دینار به حج نمی رود می توان آن را در وجوه بر مصرف کرد.

مطلب دوم این است که اولی یا احوط این است که از میان وجوه بر آنی را انتخاب کنیم که به حج اقرب باشد.

گفتیم هنگامی که نمی توان به وصیت میت عمل کرد در اینکه با این پول باید چه کرد سه احتمال وجود داشت یکی اینکه به شکل عام در وجوه بر مصرف شود دوم اینکه به ملک ورثه بر گردد و قول سوم تفصیل بود و ما (همان طور که قبلا هم این بحث را مطرح کردیم) قائل هستیم که باید در خصوص حج مصرف شود و این بدلیل قاعده ی میسور است یعنی حال که انجام حج میسر نیست لا اقل آن را در مسیر حج استفاده کرد مثلا به جای حج، از طرف میت عمره به جا آوریم و یا به کسی

که در راه حج مانده است بدهیم و امثال آن و روایتی هم می تواند مؤید این قول باشد:

باب ۲۲ از ابواب مقدمات طواف

ح ۶: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ حَرِیزٍ عَنْ یَاسِینَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع یَقُولُ إِنَّ قَوْماً أَقْبَلُوا مِنْ مِصْرَ فَمَاتَ مِنْهُمْ رَجُلٌ فَأَوْصَی بِأَلْفِ دِرْهَمٍ لِلْکَعْبَهِ فَلَمَّا قَدِمَ الْوَصِیُّ مَکَّهَ سَأَلَ فَدَلُّوهُ عَلَی بَنِی شَیْبَهَ فَأَتَاهُمْ فَأَخْبَرَهُمُ الْخَبَرَ فَقَالُوا قَدْ بَرِئَتْ ذِمَّتُکَ ادْفَعْهَا إِلَیْنَا فَقَامَ الرَّجُلُ فَسَأَلَ النَّاسَ فَدَلُّوهُ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ع قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع فَأَتَانِی فَسَأَلَنِی فَقُلْتُ إِنَّ الْکَعْبَهَ غَنِیَّهٌ عَنْ هَذَا انْظُرْ إِلَی مَنْ أَمَّ هَذَا الْبَیْتَ فَقُطِعَ بِهِ أَوْ ذَهَبَتْ نَفَقَتُهُ أَوْ ضَلَّتْ رَاحِلَتُهُ وَ عَجَزَ أَنْ یَرْجِعَ إِلَی أَهْلِهِ فَادْفَعْهَا إِلَی هَؤُلَاءِ الَّذِینَ سَمَّیْتُ لَکَ فَأَتَی الرَّجُلُ بَنِی شَیْبَهَ فَأَخْبَرَهُمْ بِقَوْلِ أَبِی جَعْفَرٍ ع فَقَالُوا هَذَا ضَالٌّ مُبْتَدِعٌ لَیْسَ یُؤْخَذُ عَنْهُ وَ لَا عِلْمَ لَهُ وَ نَحْنُ نَسْأَلُکَ بِحَقِّ هَذَا وَ بِحَقِّ کَذَا وَ کَذَا لَمَّا أَبْلَغْتَهُ عَنَّا هَذَا الْکَلَامَ قَالَ فَأَتَیْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع فَقُلْتُ لَهُ لَقِیتُ بَنِی شَیْبَهَ فَأَخْبَرْتُهُمْ فَزَعَمُوا أَنَّکَ کَذَا وَ کَذَا وَ أَنَّکَ لَا عِلْمَ لَکَ ثُمَّ سَأَلُونِی بِالْعَظِیمِ إِلَّا أَبْلَغْتُکَ مَا قَالُوا قَالَ وَ أَنَا أَسْأَلُکَ بِمَا سَأَلُوکَ لَمَّا أَتَیْتَهُمْ فَقُلْتَ لَهُمْ إِنَّ مِنْ عِلْمِی أَنْ لَوْ وَلِیتُ شَیْئاً مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِینَ لَقَطَعْتُ أَیْدِیَهُمْ ثُمَّ عَلَّقْتُهَا فِی أَسْتَارِ الْکَعْبَهِ ثُمَّ أَقَمْتُهُمْ عَلَی الْمِصْطَبَّهِ ثُمَّ أَمَرْتُ مُنَادِیاً یُنَادِی أَلَا إِنَّ هَؤُلَاءِ سُرَّاقُ اللَّهِ فَاعْرِفُوهُمْ

که فردی برای کعبه مبلغی را نـذر کرده بود و از دار دنیا رفت. وصـی او به مکه آمد. بنی شیبه که خود را متولی خانه ی خدا می دانسـتند از او مبلغ را درخواست کردنـد ولی او نـداد و نزد امـام آمـد و حضـرت دسـتور داد که به وامانـدگان در راه حج بدهد.

از این رو احوط این است که مالی که برای کعبه (و حج) نذر شده است را در راهی که مناسب همان است مصرف کرد.

مسئله ی ۹ در مورد کسـی است که وصـیت کرده است که حج پیاده و یا پا برهنه برایش انجام دهند (به حج همراه با یک قید وصیت کرده است.)

این وصیت سه حالت دارد:

یا وصـیتش در مورد حـج واجب است یعنی وصـیت کنـد که کسـی را اجیر کننـد که برای حج واجبش پابرهنه به خانه ی خدا رود.

وصیتش در مورد حج مندوب بوده است.

میت نذر کرده بود که خودش مثلا پیاده به خانه ی خدا رود و قبل از اینکه به نذرش عمل کند از دنیا رفته است.

امام در تحریر در مسأله ۹ می فرماید: لو أوصی بأن یحج عنه ماشیا أو حافیا أو مع مرکوب خاص صح و اعتبر خروجه من الثلث إن کان نـدبیا و خروج الزائد عن أجره الحج المیقاتی و کذا التفاوت بین المذکورات و الحج المتعارف إن کان واجبا و لو کان علیه حـج نـذری ماشـیا و نحوه خرج من أصـل الـترکه أوصـی به أم لاـ و لو کـان نـذره مقیـدا بالمباشـره فالظـاهر عـدم وجوب الاستیجار إلا إذا أحرز تعدد المطلوب.

ص: ۴۶۶

علماء قسم سوم را متذکر شده اند و غالبا به فرع اول و دوم اشاره نکرده اند. ولی ما این مسئله را قبلا در مسئله سوم حج نذری مطرح کرده بودیم و اینجا دوباره تکرار شده است

در فرع اول سه قاعده جاری است.

قاعده ی اول این است که حج واجب باید از اصل مال قضا شود چه میت به آن وصیت کند و چه نکند.

قاعده ی دوم این است که اگر میت به حج مندوب وصیت کند هزینه ی آن از ثلث قضا می شود.

قاعده ی سوم این است که آنچه از ثلث بیشتر می شود باید با اذن ورثه باشد.

حال این میت که وصیت کرده است حج واجبش را پیاده و یا پابرهنه انجام دهند هزینه ی آن بیشتر می شود از این رو آنچه ما زاد بر انجام خود واجب است را از ثلث می گیرند.

و اما فرع دوم که وصیت در حج مندوب باشد. حکم این فرع واضح است و باید کل هزینه ها از ثلث پرداخت شود حال اگر ثلث به آن وفا کند فبها و اگر ثلث کافی نباشد ظاهر این است که چون وصیتش از باب تعدد مطلوب بوده است حال که انجام دادن قید امکان ندارد حج را راکبا انجام دهند و وصیت باطل نمی شود.

و اما فرع سوم که میت نذر کرده بود که خودش مثلا پیاده به خانه ی خدا رود و قبل از اینکه به نذرش عمل کند از دنیا رفته است.

ص: ۴۶۷

سابقا هم گفتیم که مشهور قائل هستند که نذر از اصل پرداخت می شود و جمعی هم قائل شدند که از ثلث باید پرداخت گردد صاحب ریاض در ج ۶ ص ۱۱۹ می گوید: و المنذوره من الثلث وفاقا للإسکافی و الصدوق و النهایه و التهذیب و المبسوط و المعتبر و الجامع.

دلیل قائلین به اصل این است که این حج، واجبی است مانند دین و نذر هم دینی است الهی است زیرا می گوید (لله علی) و دیون هم باید از اصل پرداخت شوند زیرا در قرآن آمده است (مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصی بِها أَوْ دَیْن) (نساء / ۱۱)

و اما قائلین به ثلث می گویند که حج نذری دین نیست بلکه واجبی است که به ذمه ی فرد است و نمی توان گفت که هر واجبی دین است و لام در لله برای ملکیت نیست لام اگر بر سر اموال بیاید مانند: (لزید هذا المال) دلالت بر ملکیت می کند ولی اگر لام را بر سر افعال در آید مانند (لک علیّ که کمکت کنم) این دیگر دلالت بر تمیلک نمی کند فعلی هذا قائلین به ثلث می گویند که دلیلی وجود ندارد که این حج از اصل پرداخت شود.

و ان شاء الله فردا نظر سومی که در مسئله وجود دارد را مطرح می کنیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۷ اردیبهشت ماه ۸۸/۰۲/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

بحث در مسائل وصیت به حج است و به مسئله ی نهم رسیدیم و گفتیم این مسئله در مورد کسی است که وصیت کرده است که حج پیاده و یا پا برهنه برایش انجام دهند (به حج همراه با یک قید وصیت کرده است.)

ص: ۴۶۸

گفتیم این وصیت سه حالت دارد:

یا وصیتش در مورد حج واجب است یا مندوب و یا خودش نذر کرده بود مثلا پیاده به خانه ی خدا رود و قبل از اینکه نذرش عمل کند از دنیا رفته است.

امام در این مسئله می فرماید: لو أوصی بأن یحج عنه ماشیا أو حافیا أو مع مرکوب خاص (مثلا می گوید با شتر به حج روید زیرا می خواهم سنت عصر رسول الله اجرا شود) صح و اعتبر خروجه من الثلث إن کان ندبیا و خروج الزائد عن أجره الحج المیقاتی و کذا التفاوت بین المذکورات و الحج المتعارف إن کان واجبا و لو کان علیه حج نذری ماشیا و نحوه خرج من أصل الترکه أوصی به أم لا و لو کان نذره مقیدا بالمباشره فالظاهر عدم وجوب الاستیجار إلا إذا أحرز تعدد المطلوب.

در جلسه ی قبل بحث در مورد حج واجب و حج ندبی را مطرح کردیم و اکنون به سراغ حج نذری می رویم: امام قائل است که حج نذری باید از اصل ترکه پرداخت شود چه به آن وصیت بکند چه نه.

در بحث حج نذری گفتیم که در حج نذری سه عقیده وجود دارد.

مشهور قائلند که حج نذری از اصل است.

بعضی قائلند که حج نذری از ثلث است.

صاحب مدارك قائل است که اگر به حج نذری وصیت کند از ثلث است و الا نه از اصل است نه از ثلث. اگر ورثه اجازه ندهند آن را به جا نمی آورند.

ص: ۴۶۹

علی القاعده آنهائی که می گویند باید از اصل برداشته شود می گویند که این دین است و هر دینی از اصل است زیرا در قرآن آمده است: (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصى بِها أَوْ دَيْن) (نساء / ۱۱)

به نظر دلیلی وجود ندارد که ثابت کند نذر هم دین است و حتی اگر در مورد حجه الاسلام روایات عدیده ای نبود که تصریح کند حج هم جزء دیون است در آن هم قائل می شدیم که بدون وصیت لازم نیست آن را ادا کنند. بنابراین حج نذری را از اصل ادا نمی کنند و اگر وصیت نکند از ثلث هم لازم نیست آن را به جا آورند مگر اینکه قائل شویم قضا کردن حج نذری اجماعی است کما اینکه صاحب جواهر می گوید ادای حج نذری مقطوع به است ولی به نظر ما هم مسئله اجماعی نیست و اگر باشد مدرکی است زیرا قائلین به وجوب تصور می کردند که حج نذری دین است.

البته ما در این مسئله احتیاط می کنیم چون روایاتی در این مورد آمده است (هرچند در آن روایات سخن از نذر به احجاج است نه نذر به حج.(از این رو باید از ثلث آن را بپردازند و ورثه هم باید به این کار رضایت بدهند و ذمه ی میت را از حج نذری و سایر چیزهای نذری خلاص کنند.

نکته: در مورد مسئله ی هشتم که گفتیم میت به مبلغی وصیت کند که کسی با آن مبلغ به حج نمی رود مرحوم نراقی فرعی را مطرح کرده است و آن اینکه اگر بتوانیم با آن مبلغ کار کنیم تا نمائاتی پیدا کند و زیاد شود که در نتیجه بتوان با آن کسی را پیدا کرد که به حج رود آیا انجام این کار واجب است یا نه؟

ایشان می فرماید: از همان اول که کسی با آن پول به حج نمی رفت وصیت باطل شده و دیگر لازم نیست آن پول را نگه دارند تا کار کنند و مبلغش را زیاد کنند.

و لکن لا یبعد که احتیاط این است که کمی صبر کنیم تا مبلغش زیاد شود و در همان راه حج مصرف شود.

مسئله ی ۱۰: لو أوصی بحجتین أو أزید وقال إنها واجبه علیه صدق وتخرج من أصل الترکه إلاـ أن یکون إقراره فی مرض الموت وکان متهما فیه فتخرج من الثلث

تا به حال آنچه بحث کردیم در مقام ثبوت بود یعنی در واقع اگر نذر کند حکمش چیست که باید از ثلث انجام شود یا اصل و هکذا ولی بحث در مسئله ی ۱۰ در مقام اثبات است یعنی اگر اقرار کند که حجی بر گردنش است و به جا نیاورده است و هکذا آیا می توان اقرارش را قبول کرد یا نه.

امام می فرماید اقرارش قبول می شود مگر اینکه این اقرار در مرض موت باشد و متهم به این باشد که راست نمی گوید مثلا ورثه با او دشمنی کردند و امکان دارد که او با اقرار کردن به چند حج واجب تصمیم گرفته است ورثه را مجبور سازد که همه را از اصل پرداخت کند تا چیزی برای ورثه نماند.

این بحث در منجزات مریض مطرح است. یعنی گاه مریض به چیزهائی اقرار می کند و یا بخشش، معاملات زیر قیمت، وقف و امثال آن انجام می دهد که به ورثه ضرر می زند آن هم در زمانی که در مرض موت قرار دارد.

ص: ۴۷۱

اما اینکه مرض موت چیست باید بحث شود مثلا کسی سرطان دارد و چهار سال مبتلا هست و با همان مرض فوت کرده است آیا همان مرض موت است یا مراد از مرض موت کسی است که در آستانه ی مرگ قرار داد.

آیا هر کس که در مرض موت باشد این بحث در او مطرح است یا اینکه فقط در مورد کسی است که متهم باشد.

این بحث (اقرار به حج واجب) را غالبا مطرح نکرده اند از این رو باید این مسئله را بر اساس قواعد حل کنیم.

ان شاء الله در جلسه ی بعد این مسئله را پی گیری می کنیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۸ اردیبهشت ماه ۸۸/۰۲/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

قبل از اینکه ادامه ی مسئله ی ۱۰ را بیان کنیم می گوئیم:

گفته بودیم که وقتی هزینه را در وجوه برٌ مصرف می کنیم باید آن را در خصوص حج مصرف کنیم و حدیث ۱ باب ۱۹ از ابواب نیابت در حج، بر این امر دلالت دارد.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ يَعْنِي ابْنَ بَزِيعٍ قَالَ أَمَرْتُ رَجُلًا أَنْ يَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَأْخُذُ مِنْ رَجُلٍ حَجَّةً فَلَا تَكْفِيهِ (هزینه اش برای انجام حج کافی نیست) أَ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ رَجُلٍ آخَرَ حَجَّةً أُخْرَى وَ يَتَّسِعَ بِهَا وَ تُجْزِي عَنْهُمَا جَمِيعاً أَوْ يَتْرُكُهُمَا جَمِيعاً إِنْ لَمْ يَكْفِهِ إِحْدَاهُمَا فَذَكَرَ أَنَّهُ قَالَ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ تَكُونَ خَالِصَةً لِوَاحِدٍ (بهتر این است که برای یک نفر نیت کند) فَإِنْ كَانَتْ لَا تَكْفِيهِ فَلَا يَأْخُذْ

ص: ۴۷۲

سند این حدیث خوب است و مشکلی ندارد.

در این حدیث اگر بگوئیم که (احب الیّ) استحباب را می رساند که اگر با آن مخالفت کند هم اشکالی نداشته باشد متوجه می شویم که اگر از کس دیگری هم هزینه ای بگیرد و هر دو را با هم ضمیمه کند می شود ولی بهتر این است که نیت یک نفر را بیشتر نکند.

حدیث ۲: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَخَذَ حَجَّةً مِنْ رَجُلٍ فَقُطِعَ عَلَيْهِ الطَّرِيقُ فَأَعْطَاهُ رَجُلٌ حَجَّةً أُخْرَى يَجُوزُ لَهُ ذَلِكَ (زیرا تا آنجا را با پول فرد دیگری آمد و وقتی دزدان او را غارت کردند حج دیگری را از فرد دیگری گرفت و اکنون می پرسد که آیا می تواند از همانجا برای دومی به حج رود) فَقَالَ جَائِزٌ لَهُ ذَلِكَ مَحْسُوبٌ لِلْأَوَّلِ وَ الْآخِرِ وَ مَا كَانَ يَسَعُهُ غَيْرُ الَّذِي فَعَلَ إِذَا وَجَدَ مَنْ يُعْطِيهِ الْحَجَّةَ.

و اما بحث در مسئله ی دهم بود که امام در این مسئله فرموده است: لو أوصى بحجتين أو أزيد وقال إنها واجبه عليه صدق

وتخرج من أصل التركه إلا أن يكون إقراره فی مرض الموت وكان متهما فيه فتخرج من الثلث

يعنی اگر اقرار كند كه حجی بر گردنش است و به جا نياورده است و امثال آيا می توان اقرارش را قبول كرد يا نه. كه امام می فرمايد اقرارش قبول می شود مگر اينكه اين اقرار در مرض موت باشد و متهم به اين باشد كه راست نمی گويد.

اين مسئله را می توان توسعه داد به اين معنا كه اگر كسی در وصيت نامه اقرارهائی را مندرج نمود مثلا اقرار كرد كه فلان خانه را وقف كرده است و يا مثلا بين دو بچه ی دو قلو اقرار كرد كه فرزند بزرگتر فلانی است (برای حبوه و يا وجوب به جا آوردن نماز پدر و امثال آن) حال آيا اين اقرارها از ميت پذيرفته است يا نه؟

ص: ۴۷۳

هکـذا گفتیم که تـا به حـال آنچه در مسائـل گذشـته بحث کردیم در مقـام ثبوت بود یعنی می دانستیم آن فرد حجی بـدهکار است و امثال آن ولی بحث در مسئله ی ۱۰ در مقام اثبات است یعنی اگر اقرار کند که حجی بر گردنش است و به جا نیاورده است و هکذا آیا می توان اقرارش را قبول کرد یا نه.

بسیاری از علماء خواستند که این مسئله را از باب اقرار عقلاء علی انفسهم جایز حل کنند.

ما می گوئیم که اقرارات انسان بر دو قسم است

گاه بر ضد خودش اقرار می کند مثلا می گوید که من بدهکارم و یا اینکه این خانه را فروختم و یا وقف کرده ام.

ولی گـاه اقرار بر علیه خودش نیست مثلاـ می گویـد آن پسـر من کوچکتر است و آن بزرگتر و یـا اینکه ده امانت نزد اوست و همه هم با خبر هسـتند و فقط می گوید که هر کدام مال چه کسی است. و یا اینکه موقوفه ای دارد و همه هم خبر دارند (اقرار به وقف نیست) ولی می گویـد که مصـرف آن را برای عزاداری امـام حسـین قرار دادم و یا متولی آن را زیـد قرار دادم و (اگر حج نذری را از باب دین ندانستیم کما هو الحق) اگر اقرار کند که حجی نذری بر ذمه ی اوست ولی آن را انجام نداده است.

حال باید ببینیم که دومی هم حجت است یا نه زیرا این موارد از باب اقرار علی انفسهم (بر ضد خودش) نیست.

علماء همانطور که گفتیم این بحث را از باب اقرار العقلاء علی انفسهم داخل کرده اند.

اما اصل حدیث مزبور: محقق خوئی می گوید که این حدیث ضعیف است ولی ما در قواعد فقهیه در قاعده ی ۲۹ این قاعده را مطرح کردیم و مدارک زیادی دارد که از آن جمله می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

دلیل اول: اجماع است (اگر آن را مدرکی ندانیم) علامه ی نراقی می گوید: اجمعت الخاصه و العامه علی نفوذ اقرار کل عاقل علی نفسه بل هو ضروری جمیع الادیان

دلیل دوم که عمده دلیل بر حجیت اقرار است بناء عقلاء می باشد یعنی حتی غیر صاحبان ادیان اقرار را حجت می دانند و البته همه فرد متهم را استثناء می کنند مثلا اگر کسی بدون تصدیق رانندگی کند و کسی را بکشد به فرد دیگری که در کنارش است و تصدیق دارد می گوید که تو مسئله را به عهده بگیر زیرا می داند که خودش مقصر است.

دلیل سوم استقراء است و اگر کسی ابواب مختلف فقهی را مطالعه کند به مقدار زیاد به مصادیق اقراری که قبول شده است دست می یابد.

مضافا بر این روایات کلیه ای را در کتاب قواعد فقهیه ذکر کرده ایم هم بر جواز آن دلالت دارند.

اما اقرارهائی که علی انفسهم نیست که اکثر اقرارها از این نوع است.

ظاهر این است که همه این گونه اقرار ها را می پذیرند و سیره ی عقلاء بر پذیرفته شدن آن اقامه شده است زیرا این اقرار از مواردی است که (لاـ یعلم الاـ من قِبَله) و اگر اقرار او را قبول نکنند علم به آن مواردی که فقط خود او به آن علم دارد میسر نمی شود ولی این ارتباطی به اقرار العقلاـ علی انفسهم ندارد بلکه از باب اقرار به چیزی است که غالبا (لا یعلم الا من قِبَله) است از این رو اگر او اقرار کند که چند حج واجب به گردن اوست باید کلام او پذیرفته شود.

ص: ۴۷۵

بله همانطور که امام می فرماید اگر اقرار او در مرض موت باشد و متهم باشد به اینکه با این اقرار می خواهد به ورثه ضرر بزند در اینجا فقط به مقدار ثلث به وصیت آن عمل می کند. نام این را منجزات مریض می گویند که در مقابل آن معوقات مریض است که مراد از آن وصیت هائی که بعد از موت به آن عمل می شود. (وصیت هائی که بعد از موت به آن عمل می شود و معلق بر این است که اول موت حاصل شود بعد به آنها عمل شود.)

مرحوم صاحب جواهر این مسئله را در ج ۲۶ کتاب الحجر (زیرا میت هنگام مرگ از تصرف در اموال خود محجور می شود) ص ۶۳ تا ۹۳ و در ج ۲۸ در کتاب الوصایا ص ۴۶۵ تا ۴۸۱ این مسئله را مطرح کرده است.

اقوال در اینجا مختلف است و سید محمد بحر العلوم در ج ۳ ص ۶۹ نُه قول را در این مسئله نقل می کند و ما نیز بعد از مسائل وصیت به حج ان شاء الله آنها مسائل را مطرح می کنیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۹ اردیبهشت ماه ۸۸/۰۲/۰۹

Your browser does not support the audio tag.

بحث اخلاقی:

در بحث اخلاقی امروز به بحث مصافحه می پردازیم. ح ۲ از ابواب ۱۲۷ از ابواب العشره در ج ۸ وسائل.

عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ كُنْتُ زَمِيلَ أَبِي جَعْفَرٍ ع (یعنی من و حضرت هم مرکب بودیم یعنی در داخل کجاوه بودیم و هر یک در یک سمت کجاوه نشسته بودیم) وَ كُنْتُ أَبْدَأُ بِالرُّكُوبِ ثُمَّ يَرْكَبُ هُوَ فَإِذَا اسْتَوَيْنَا سَلَّمَ وَ سَاءَلَ مُسَاءَلَةَ رَجُلٍ لَا عَهْدَ لَهُ بِصَاحِبِهِ (به گونه ای سلام کرد که گویا تازه به هم رسیده ایم) وَ صَافَحَ قَالَ وَ كَانَ إِذَا نَزَلَ نَزَلَ قَبْلِي (هنگام پیاده شدن به خاطر احترام از من زودتر پیاده می شد) فَإِذَا اسْتَوَيْتُ أَنَا وَ هُوَ عَلَى الْأَرْضِ سَلَّمَ وَ سَاءَلَ مُسَاءَلَةَ مَنْ لَا عَهْدَ لَهُ بِصَاحِبِهِ (گویا تازه من را دیده است) فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّكَ لَتَفْعَلُ شَيْئاً مَا يَفْعَلُهُ مَنْ قِبَلَنَا (کسانی که نزد ما هستند اینگونه عمل نمی کنند) وَ إِنْ فَعَلَ مَرَّةً فَكَثِيرٌ (اگر یک بار هم این کار را بکنند باز هم زیاد است) فَقَالَ أَ مَا عَلِمْتَ مَا فِي الْمُصَافَحَةِ إِنَّ الْمُؤْمِنَيْنِ يَلْتَقِيَانِ فَيُصَافِحُ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ فَلَا تَزَالُ الذُّنُوبُ تَتَحَاتُّ عَنْهُمَا كَمَا يَتَحَاتُّ الْوَرَقُ عَنِ الشَّجَرِ وَ اللَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا حَتَّى يَفْتَرِقَا.

ص: ۴۷۶

البته این نکته قابل توجه است که این کار بین ما معمول نیست ولی این در واقع بیان اهمیت و تاکید است و گاه امام این عمل را سه بار انجام می دهد تا لا اقل مردم یک بار هم که شده آن را انجام دهند.

در هیچ مکتب اخلاقی تا این حد بر صمیمت و محبت و اظهار دوستی نسبت به یکدگر تاکید نشده است و اگر ما بتوانیم این اسلام را به درستی به جامعه خود و به دنیا معرفی کنیم یقینا در دنیا پیشرفت از آن ما خواهد بود. قرآن با صراحت می فرماید: (لا يَنْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

الْمُقْسِطِينَ) (ممتحنه / ۸) یعنی آنهائی که با شـما جنگ ندارند و شما را از وطنتان بیرون نکردند خدا مانع نمی شود که به آنها نیکی کنید و با آنها به عدالت رفتار کنید.

غیر مسلمین چهار دسته است اهل ذمه، معاهدین، مهادنین و محاربین و بجز محاربین با بقیه می توان به خوبی زندگی کرد.

و اما بحث فقهی:

بحث در مسائل وصیت به حج است و به مسئله ی یازدهم می پردازیم. این مسئله را فقط مؤخرین از علماء متعرض شده اند.

امام در این مسئله می فرماید: لو أوصی بما عنده من المال للحج ندبا ولم یعلم أنه یخرج من الثلث (ای بمقدار الثلث) أم لا لم یجز صرف جمیعه ، ولو ادعی أن عند الورثه ضعف هذا أو أنه أوصی بذلک وأجازوا الورثه یسمع دعواه بالمعنی المعهود فی باب الدعاوی ، لا بمعنی إنفاذ قوله مطلقا.

این مسئله در موردی است که میتی وصیت می کند که آنچه پول در نزد او است را برای حج مستحبی خرج کنید. و ما نمی دانیم که آن مقدار پول به اندازه ی ثلث است یا بیشتر مثلا وصیت می کند که آنچه در حساب بانکی من است را برای حج مستحبی خرج کنید و ما نمی دانیم که تمام مال او همان است یا اینکه دو برابر آن را مثلا به شکل املاک در نزد ورثه دارد که در این صورت آنچه در حساب بانکی اوست به اندازه ی ثلث است و خرج آن در راه حج ندبی اشکال ندارد و این احتمال هم هست که آن حساب بانکی از ثلثش بیشتر است ولی او رضایت ورثه را جلب کرده است و یا احتمال می دهیم که شاید از ثلث بیشتر باشد ولی او ورثه را هم راضی نکرده است.

امام در این صورت می فرماید که باید ابتدا وضع روشن شود و نمی شود به صرف وصیت میت همه را خرج کنند.

فرع دوم این است که خود میت ادعا می کند که دو برابر این پول را به ورثه داده است و یا اقرار کند که هرچند به آنچه وصیت کرده است بیشتر از ثلث است ولی ورثه اجازه داده اند.

صاحب عروه در این مسئله می فرماید که در این مورد دو وجه است و محشین عروه هم دو نظر دارند.

وجه سومی هم به نظر می رسد و آن این است که اگر ادعا کند دو برابر نزد ورثه است حرفش را قبول می کنند ولی اگر بگوید همه ی اموالم همین مقدار است و ورثه هم اجازه داده اند در اینجا کلامش را قبول نکنند. (البته این صرف فرض است)

امام هم می فرماید که ادعایش به همان معنائی که در ابواب دعاوی معهود است قبول می شود نه به این معنا که مطلقا سخن او را بپذیریم.

در اینجا دو نکته وجود دارد:

اول اینکه این بحث در مورد مقام اثبات است. در مقام ثبوت بیش از یک سوم نمی شود وصیت کرد مگر اینکه ورثه اجازه دهند.

دوم اینکه این بحث در کتب قدماء مطرح نشده است و نصی هم در مورد آن وجود ندارد از این رو باید آن را مطابق قواعد بحث کنیم.

مطابق قواعد یک عامی داریم که همه ی اموال به ورثه منتقل می شود و تخصیصی هم داریم که ثلث از آن مقدار خارج شده است حال نمی دانیم این مورد مصداق عام است یا مصداق خاص و این از باب تمسک به عام در شبهه ی مصداقیه ی خود عام است حال آیا باید به این قاعده تمسک کنیم و یا اینکه به قاعده ی دیگری باید رجوع کنیم و ان شاء الله جلسه ی بعد آن را بررسی می کنیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۱۲ اردیبهشت ماه ۸۸/۰۲/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

به مسئله ی ۱۱ رسیدیم و گفتیم که این بحث در مقام اثبات است. این مسئله دارای دو فرع می باشد:

فرع اول این است که کسی گفته است جمیع اموالی که در خانه ی من است را برای من حج مستحبی به جا آورید و ما نمی دانیم غیر از این اموال، مال دیگری هم دارد یا نه و احتمال دارد که دو ثلث اموالش نزد ورثه باشد و وصیت مزبور به یک ثلث بوده و عمل به آن جایز باشد و یا از ورثه اجازه گرفته است که بیش از ثلث می خواهد وصیت کند. حال آیا باید فعلش را بر صحت حمل کنیم و وصیتش را نافذ بدانیم یا نه؟

ص: ۴۷۹

فرع دوم در این است که اقرار می کند دو برابر آنچه وصیت کرده است نزد ورثه است و یا اقرار می کند که این مقدار که به آن وصیت کرده است بیش از ثلث است ولی ورثه اجازه داده اند. (باید توجه داشت که اگر میت در زمان حیات وصیت کند و بیش از ثلث باشد و ورثه هم همان موقع اجازه دهند وصیت نافذ بوده و بعد از فوت موصی دیگر نمی توانند از اجازه ی خود بر گردند.)

علماء کمتر متعرض این مسئله شدند و بیشتر، معاصرین بعد از صاحب عروه متعرض آن شده اند. و نص خاصی در این مسئله نیست.

در فرع اول صاحب عروه قائل است که ما نمی توانیم به این وصیت عمل کنیم زیرا این وصیت مشکوک است و معلوم نیست بیشتر از ثلث است یا نه؟

امام قائل است که وصیت او پذیرفته می شود البته با این قید که آنچه در احکام دعاوی مطرح است اینجا هم باشد و به عبارت دیگر به شرطی کلام او پذیرفته می شود که دو شاهد عادل هم به صدق کلام او شهادت دهند.

نقول: این مسئله را باید طبق قواعد حل کنیم.

به حسب ظاهر عمومات وصیت می گوید که این وصیت به طور کامل نافذ است. آیه ی سوره ی نساء و سایر آیات می گوید: (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصى بِها أَوْ دَيْنٍ)

هکذا در آیه ی ۱۸۱ از سوره ی بقره: (فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ ما سَمِعَهُ فَإِنَّما إِثْمُهُ عَلَى الَّذينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَميعٌ عَليمٌ) ظاهر این آیه این است که وصیت به طور کامل مورد قبول است و کسی نباید بعد از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد.

ص: ۴۸۰

به این آیه یک استثناء خورده است و آن روایات متعددی است که در وسائل الشیعه ج ۱۳ باب ۱۱ از ابواب وصایا آمده است که وصیت بیش از ثلث جایز نیست. روایات متعددی آمده است که در زمان اهل بیت، مردم وصیت می کردند که تمام اموالشان به امام داده شود و امام می فرمود یک ثلث را بدهید و بقیه را به ورثه برمیگرداند.

حتی گفته شده است که آیه ی ۱۸۲ سوره ی بقره هم دلالت بر همین دارد: (فَمَنْ خافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفاً أَوْ إِثْماً فَأَصْلَحَ بَيْنَهُم) به این بیان که مراد از جنف که ظلم است همان وصیت به مازاد بر ثلث است.

حال نمی دانیم این مورد مصداق عام است یا مصداق خاص و این از باب تمسک به عام در شبهه ی مصداقیه ی خود عام است در اینجا نه به عام می شود تمسک کرد و نه به مخصص و باید توجه داشت که اصل اولیه در باب عقود و ایقاعات، حمل بر فساد است.

حال باید دید که آیا قاعده ی حمل فعل مسلم بر صحت می تواند مشکل را حل کند و بگوئیم که چون موصی مسلمان است لابد مالی که به آن وصیت کرده است به اندازه ی ثلث بوده و یا ورثه را راضی کرده است. اگر این قاعده جاری شود دیگر مشکل حل می شود.

این نکته را هنگام بیان فرع دوم بررسی می کنیم.

فرع دوم: در جائی است که موصی اقرار کرده است که دو برابر آنچه وصیت کرده است نزد ورثه است و یا اقرار می کند که این مقدار که به آن وصیت کرده است بیش از ثلث است ولی ورثه اجازه داده اند.

ص: ۴۸۱

در اینجا در بین محشین عروه اختلاف نظر است. بعضی قائلند که قول موصی قبول می شود و بعضی گفته اند که قبول نمی شود.

آیه الله خوئی در کتاب حج می گوید تنها چیزی که ممکن است به آن استدلال کنند اصاله الصحه در عمل یا قول مسلم است یعنی قول و فعل مسلم را بر صحت حمل کنیم. بعد می گوید که این قاعده در اینجا جاری نیست به این بیان که قاعده ی حمل بر صحت در جائی است که ولایت مکلف بر فعل معلوم باشد بعد شک کنیم که صحیح انجام داده است یا نه (مثلا می دانیم فرد وکیل است و ولایت دارد که صیغه ی عقد را بخوانیم ولی نمی دانیم که صیغه را درست خواند یا نه در این فعل او را حمل بر صحت می کنیم) در اینجا ولایت بر فعل ثابت است و فقط شک در صحیح انجام دادن فعل است.

در ما نحن فیه اصل ولایت بر فعل (مال) مشکوک است یعنی بعد از وفات فقط بر ثلث ولایت دارد و ما نمی دانیم که آن مال به مقدار ثلث است که ولایت داشته باشد و بتواند همه را مصرف کند یا بیشتر است که ولایت نداشته باشد. از این رو فقط اصاله الفساد باقی می ماند.

ان شاء الله فردا نقد کلام ایشان را مطرح می کنیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۱۳ اردیبهشت ماه ۸۸/۰۲/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

در بحث وصیت به حج به مسئله ی ۱۱ رسیده ایم و بحث در فرع دوم این مسئله است که در جائی است که موصی اقرار کرده است که دو برابر آنچه وصیت کرده است نزد ورثه است و یا اقرار می کند که این مقدار که به آن وصیت کرده است بیش از ثلث است ولی ورثه اجازه داده اند.

ص: ۴۸۲

آیه الله خوئی قائل بودند که این بحث با اجرای اصاله الصحه در عمل مسلم حل نمی شود زیرا برای اجرای اصاله الصحه ابتدا باید ولایت بر انجام کار ثابت شود مثلا بدانیم فلانی وکیل بر اجرای صیغه ی عقد است حال در مرحله ی بعد اگر شک کنیم که عقد را صحیح انجام داده است یا نه اصاله الصحه جاری می شود ولی اگر در اصل وکیل بودن او شک کنیم اجرای اصاله الصحه معنا ندارد. هکذا در ما نحن فیه وقتی ثابت نیست که واقعا دو برابر آنچه وصیت کرده است نزد ورثه است و یا آنها رضایت داده اند نمی توانیم اصاله الصحه را جاری کنیم.

نقول: در اجرای اصاله الصحه ایراد ایشان وارد است ولی می توانیم از راهی دیگر مسئله را حل کنیم و آن این است که از طریق شهادت ذو الید وارد شویم.

توضیح ذلک: مواردی داریم که ولایت فرد بر مال ثابت نیست ولی فرد ذو الید است. مثلا فرد می گوید خانه ای که من در آن هستم مال زید است و اختیار آن را به دست من داده و اجازه داده است که مهمانان خود را هم در خانه بیاوردم در اینجا ما

نمی دانیم که آن فرد صحیح می گوید یا نه و اصل ولایت او بر این خانه را نمی دانیم (از این رو اصاله الصحه جاری نیست) ولی از آنجا که او ذو الید است، شهادتش بر مال تحت اختیار او قبول می شود.

هکذا اگر کسی بگوید که زکات و یا خمس مالش را داده است و یا ماهی ای را برای خوردن آورده و ادعا می کند که این ماهی فلس دارد در اینجا معلوم نیست که درست می گوید و یا نه و یا از بازار مسلمین خریده است یا نه و امثال آن ولی چون ذو الید است حرف او را قبول می کنیم. و سیره ی مسلمین بر قبول کلام او جاری شده است.

ص: ۴۸۳

از این رو آنچه که محقق حکیم فرموده است که قـدر مـتیقین از شـهادت ذو الیـد در آنجـاست که فرد بر علیه خود اقرار کند صحیـح به نظر نمی آیـد زیرا در مثـال هـای فوق معلوم شـد که مـا کلام ذو الیـد را قبول می کنیم (البته در جائی که فرد متهم نباشد)

از این رو وقتی فرد اقرار می کنـد که آنچه را که وصـیت کرده است یک سوم مال است و دو سوم دیگر دست ورثه است و یا اینکه ورثه اجـازه داده انـد در اینجا کلام او بـدلیل اینکه ذو الیـد است قبول می شود. و ظاهرا از محشـین عروه کسانی که قول موصی را در این فرع قبول کرده اند به همین قبول قول ذو الید عمل کرده اند.

بقی هنا شـیء: وجه سومی هم در مسـئله متصور است و آن اینکه اگر موصـی بگوید که دو سوم آنچه وصـیت کرده است نزد ورثه می باشـد قولش را قبول می کنیم ولی اگر بگوید که آنچه وصـیت کرده است مازاد بر ثلث است ولی ورثه رضایت داده انـد بگوئیم که قول او قبول نمی شود. زیرا در شق دوم موصـی شـهادت بر علیه دیگری می دهد یعنی وقتی می گوید که ورثه رضـایت داده انـد ایـن اقرار بر علیـه آنهـا اسـت زیرا حـق آنهـا از مـازاد بر ثلث از بین می رود و اقرار بر علیه فرد دیگر را نمی پذیرند مگر اینکه شاهد و بینه برای خود داشته باشد.

هـذا و لکن الانصـاف این است که این تفصـیل صـحیح نیست و در هر دو صورت قول او قبول می شود زیرا موصـی در فرض مسـئله ذو الید است و کسـی با کلام او معارض نیست و خود موصـی هم بدون اتهام است از این رو قول او قبول می شود مثلا در همـان مثـال اول که گفتیم که فردی خـانه ای در دست اوست و اقرار می کنـد که مالـک اصـلی خـانه اجازه داده است که مهمانان خود را در این خانه وارد کند در اینجا اقرار او بر علیه صاحب خانه است ولی سـیره بر این است که قول او را قبول می کنند. هکذا در ما نحن فیه که ادعا می کند ورثه تصرف در مازاد بر ثلث را اجازه داده اند.

مسأله ۱۲ در این مسئله هم بحث در مثام اثبات است نه مقام ثبوت. بحث در این است که ما پولی را به اجیر داده ایم. حال اجیر اگر حج را به جا آورده باشد هم ذمه ی خودش ادا می شود و هم ذمه ی میت. حال اجیر فوت کرده است و ما شک داریم که آیا حج را انجام داده است یا نه.

امام این مسئله را به صورت دو فرع بیان کرده است:

فرع اول این است که ذمه ی میت بریء می شود یا نه؟ که آیا ورثه باید فرد دیگر را اجیر کنند یا یقین به برائت ذمه ی میت پیدا کنند یا آنکه این کار لازم نیست؟

فرع دوم این است که آیا این اجیر مستحق اجرت شده است یا نه که بتوانیم آن هزینه را از ترکه اش برداریم.

امام فرع اول این مسئله را به سه صورت تقسیم می کند و می فرماید: - لو مات الوصی (یا مستاجر) بعد قبض أجره الاستیجار من الترکه و شک فی استیجاره له قبل موته (قبل از مرگش کسی را برای رفتن به حج اجیر کرده است و یا اگر اجیر کرده است مستاجر حج را به جا آورده است یا نه) (صورت اول:) فإن کان الحج موسعا یجب الاستیجار من بقیه الترکه إن کان واجبا (صورت دوم:) و کذا إن لم تمض مده یمکن الاستیجار فیها (صورت سوم:) بل الظاهر وجوبه (وجوب استیجار دیگر) لو کان الوجوب فوریا و مضت مده یمکن الاستیجار فیها و من بقیه ثلثها إن کان مندوبا (اگر حج مندوب است باید از بقیه ی ثلثش دوباره حج مستحبی به جا آوریم البته اگر ثلثش کفایت کند)

ص: ۴۸۵

اصـل در این مسـئله این است که در هر سه صورت اشـتغال یقینی اقتضا می کنـد که به برائت یقینیه حاصل شود. از این رو در همه ی سه صـورت بالاـ یقین داریم که ذمه ی میت مشـغول بـوده است از این رو بایـد مطمئن شـویم که ذمه ی او بریء شـده است. و حتی اگر حج مسـتحب باشد یقین داریم که ذمه ی وصـی یا اجیر مشـغول بوده است و باید مطمئن شویم که ذمه ی او بریء شده است.

حال بایـد دیـد که آیا قاعـده ای هست که اصاله الاشـتغال را کنار بزنـد یا نه؟ نهایت چیزی که به ذهن می رسـد این است که قاعده ی حمل فعل مسلم بر صحت اقتضا می کند که وصی و استیجار به وصیت عمل کرده اند.

ولی این قاعده اجرا نمی شود زیرا حمل فعل مسـلم بر صـحت در جائی است که بدانیم فعلی انجام شده است یا نه و سـپس در صحت و فساد آن شک کنیم ولی در ما نحن فیه اصل اینکه حج به جا آورده شد یا نه شک داریم.

از این رو در هر سه صورت اشتغال ذمه وجود دارد و باید از نو کسی را برای انجام حج اجیر کنیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۱۴ اردیبهشت ماه ۸۸/۰۲/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

بحث در وصـیت به حج است و به مسـئله ی ۱۲ رسـیده ایم. گفتیم که بحث در این مسـئله در مقـام اثبات است نه ثبوت به این معنـا که در این مسـئله حکم کلی ثابت است و شک ما فقط در حکم جزئی است مثلا می دانیم حکم کلی کر این است که به مقدار ظرفی باشد که طول و عرض و ارتفاع آن سه وجب و نیم است. ولی شک داریم که این آب موجود به مقدار کر هست یـا نه بنابراین شک ما در حکم جزئی است. در ما نحن فیه هم اصل حکم، معلوم است زیرا شخصـی وصـی شـده است و حکم کلی این است که اگر وصـی به وصـیت عمـل کنـد هم ذمه ی خـودش و هم ذمه ی میت بریء می شود. ولی این وصـی فوت کرده است و ما نمی دانیم که به وصیت عمل کرده است یا نه از این رو شک ما در موضوع خارجی است که همان مقام اثبات می باشد.

ص: ۴۸۶

نص خاصی در این مسئله نیست و اصحاب هم معترض آن نشده اند و بیشتر متاخرین این مسئله را عنوان کرده اند.

امام برای این مسـئله سه صورت را مطرح می کنـد و در هر سه صورت ذمه ی میت مشـغول است تا ثابت شود که برای او حج را انجام داده اند و هکذا ذمه ی وصی مشغول است تا مطمئن شویم که به وصیت عمل کرده است.

صورت اولی: این است که واجب به شـکل موسع بوده است مثلا نذر کرده بود که در طول چند سال حجی به جا آورد یا نذر به حـج منـدوب کرده بود. از آنجا که وصـی مجبور نیست هنگامی که وقت عمل به وصـیت وسـیع است عجله کند. از این رو اگر فوت کنـد نمی دانیم که قبل از وفات، به وصـیت عمل کرده است یا نه. هیچ قاعده ای در اینجا به ما نمی گوید که وصـی به وصیت عمل کرده است. قاعده ی حمل فعل مسلم بر صحت هم در اینجا جاری نیست زیرا اصل انجام فعل او ثابت نیست تا

در آن صحت را جاری بدانیم.

صورت دوم: وقت انجام واجب، مضیق است و احتمال می دهیم وصی قبل از استیجار و قبل از توان بر استیجار فوت کرده باشد در اینجا هم قاعده ی اشتغال ایجاب می کند که دوباره برای رفتن به حج کسی را استیجار کنیم. اصاله الصحه در اینجا جاری نیست.

صورت سوم: واجب فوری بود و او هم تا قبل از زمانی که انتظار می رفت برای آن اقدام کند اقدام نکرد و فوت کرد. آیا در اینجا می توان از اصاله الصحه استفاده کرد و گفت که چون مسلمان است کسی را اجیر کرده است زیرا آدم مسلمان کار خلاف نمی کند و فعلش حمل بر صحت می شود.

ص: ۴۸۷

صاحب عروه در این فرع به اصاله الصحه عمل کرده است و می گوید: الظاهر حمل أمره علی الصحه و غالب محشین هم با او مخالفت کرده اند.

آیه الله خوئی در اینجا در کتاب حج ج ۲ ص ۱۴۷ تا ۱۵۰ در این مسئله صحبت می کند و می گوید اینجا جای حمل فعل مسلم بر صحت نیست زیرا این قاعده یا در عقود ایجاد میشود یا در ایقاعات و یا در عبدات و در هر صورت ابتدا باید فعلی انجام شود که بعد اگر شک کنیم که صحیح واقع شده است یا نه ولی در اینجا در اصل انجام فعل شک داریم.

و لکن غیر از حمل فعل مسلم بر صحت قاعده ی دیگری را می توان در اینجا مطرح کرد و آن این است که در روایات آمده است که (ضع امر اخیک علی احسنه) یعنی بگو برادر مسلمانت به حسب ظاهر حال وظیفه اش را انجام می دهد.

مثلا کسی از پدرش ارث برده است و نمی دانیم که خمس مالش را پرداخت کرده است یا نه و یا نمازها و سایر واجباتش را انجام داده است یا نه حال وظیفه ی پسر بزرگتر چیست در اینجا هم در اصل انجام شدن فعل شک داریم و قاعده ی حمل فعل مسلم بر صحت جاری نیست ولی سیره ی مسلمین بر این است که می گویند ان شاء الله وظیفه ی خود را انجام داده است و این همان حمل فعل مؤمن بر احسن وجه است و اگر این قاعده جاری نشود ورثه و دیگران به زحمت شدید افتاده و به احتمال هر چیز باید در صدد ادای آن بر آیند.

در ما نحن فیه هم می گوئیم که ان شاء الله وصی به وظیفه ی خود عمل کرده است و ذمه ی وصیت کننده و خودش را بریء کرده است.

از این رو در صورت اخیر نظر ما با امام مخالف است ولی در صورت اول و دوم می گوئیم که دلیلی بر انجام وصیت نیست.

حال در صورت اول و دوم وظیفه ی ورثه این است که اگر حجی که به گردن میت بوده است حج واجب است باید دوباره از اصل مال هزینه ی حج را برداشته برای میت حجی به جا آورند و در حج مندوب این هزینه را از ثلث بر دارند (البته اگر ثلثی برای انجام حج کافی باشد.)

و اما فرع دوم این است که تکلیف وصی چه می شود زیرا اموالی را برای انجام حج به او تحویل داده ایم و او الان فوت کرده است در اینجا گاهی پول موجود است و گاهی نیست و اگر موجود است گاه در آن تصرفات مالکانه شده است (مثلا خانه ای بوده است که او در آن نشسته است که این شاید قرینه شود که او به وظیفه اش عمل کرده است که در نتیجه در این مال تصرف می کند) و گاه دست نخورده باقی مانده است که ان شاء الله در جلسه ی بعد این شقوق را بررسی خواهیم کرد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۱۵ اردیبهشت ماه ۸۸/۰۲/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

بحث در مسائل مربوط به وصیت به حج است و به مسئله ی ۱۲ رسیدیم. بحث در این است که ما پولی را به وصی داده ایم که به وصیت به حج عمل کند و او فوت کرده است حال اگر او کسی را برای حج اجیر کرده باشد هم ذمه ی خودش ادا می شود و هم ذمه ی میت ولی ما شک داریم که آیا او این کار را کرده است یا نه و بحث در این است که آیا اصلی داریم که به آن تمسک کنیم و یا باید سراغ اصل عدم، اشتغال و عدم برائت ذمه برویم.

ص: ۴۸۹

گفتیم که در این مورد سیره بر این است که می گویند او مسلمان بوده است و ان شاء الله و ظیفه ی خود عمل کرده است. برای تبیین آن سه مثال می زنیم:

بسیاری از مردم یا خمسی به اموالشان تعلق می گیرد، یا زکات و یا اینکه بالاخره مدیون می شوند. حال فردی پدرش از دنیا رفته است و نمی دانند که این دیون بر گردن او هست یا نه. آیا می توان گفت که سیره و رسم بر این است که که ورثه، تمام دیون مشکوک و خمس و زکات مشکوک را بپردازند. مسلم است که آنها چنین کاری نمی کنند و می گویند که ان شاء الله این پدر مسلمان به وظیفه اش عمل کرده است. پسر بزرگتر باید نماز و روزه ی والدین را قضا کند آیا سیره بر این است که فرزند بزرگتر اگر شک داشته باشد که والدینش نماز و روزه ای به گردن دارند همه ی آن مشکوکات را انجام دهد. در اینجا همه ی مسلمانان می گویند که ان شاء الله والدین به وظیفه ی خود عمل کرده اند و چیزی به گردن پسر بزرگتر نیست. یکی از مطهرات این است که فرد مسلمانی غائب شود مثلا فرد مسلمانی است که از بینی اش خون آمد و بعد از مدتی رفت و فردا

دوباره آمد و ما نمی دانیم که دیروز خون بدنش را آب کشید یا نه. مشهور و معروف میان علماء این است که می گویند این غیبت جزء مطهرات است. البته در این مورد روایتی وارد نشده است و بعضی هم گفته که اگر احتیاط در این موراد لازم باشد این امر موجب عسر و حرج می شود و بعضی هم در این مورد به اجماع روی آوردند و صاحب مستمسک قائل است که بهترین دلیل در این مورد سیره ی مسلمین است زیرا سیره می گوید که وقتی وظیفه ای به گردن مسلمانی آمده است و ما شک کنیم که از عهده ی آن وظیفه بیرون آمده است یا نه باید بگوئیم که فرد مسلمان وظیفه ی خود را انجام داده است.

ص: ۴۹۰

از این رو حکم مسئله ی مورد نظر واضح می شود زیرا بالاخره همه ی وصی ها می میرند و این شک هم در بسیاری از وصیت ها پیش می آید که بالاخره وصی وظیفه اش را انجام داده است یا نه. سیره بر این نیست که بعد از فوت وصی تمامی وصایای پدر را از نو انجام دهند. اسم این را می توان اصاله الصحه و یا اصاله عمل مسلم به وظیفه و امثال آن گذاشت و به هر حال در فرع اول که شک می کنیم بعد از فوت وصی، آیا او به وظیفه اش که عمل به وصیت بوده عمل کرده است یا نه باید بگوئیم که او مسلمان بوده هست و فرد مسلمان وظیفه ی خود را انجام می دهد.

و اما الفرع الثانی: این فرع در این است که ما مال الحج را به وصی داده ایم و نمی دانیم حج را به جا آورده است یا نه آیا می توانیم این مال را از او پس بگیریم یا نه. این فرع سه حالت دارد:

گاه مال موجود است یعنی به همان حسابی که سه میلیون به وصی داده بودیم در همان حساب همان مبلغ موجود است و یا عین مالی که به او داده ایم در دست او باقی مانده است در این مورد امام و صاحب عروه قائل اند که اگر همان مال موجود باشد می تواند آن مال را بگیرد. حال صاحب عروه که در فرع قبل قائل شده بود که اگر شک کنیم که وصی کسی را استیجار کرده است یا نه باید بگوئیم که ان شاء الله کرده است و حج را انجام داده است از این رو چرا در این فرع قائل می شود که باید پول موجود را بگیریم. این به ظاهر تناقض در کلام اوست. (بله در کلام امام این اشکال وارد نیست زیرا ایشان در فرع قبل قائل است که باید حج را دوباره به جا آورند.) مالی که به وصی داده ایم در دست او موجود نیست در این فرع نمی توان مال را از اموال وصی اخذ کرد زیرا احتمال دارد که این مال توسط متلف سماوی و یا به غیر از افراط و تفریط تلف شده باشد و وصی هم امین است و امین بدون افراط و تفریط ضامن نیست. امام قائل است که با اینکه ورثه نمی توانند از وصی چیزی بگیرند باید حج را برای پدرشان به جا آورند. (البته ما قائل بودیم که لازم نیست عند الشک در عمل به وصیت برای پدر حج دیگری به جا آورند) مال موجود است ولی وصی قبل از مرگ در آن تصرف مالکانه کرده بود و یا بعد از مرگش ورثه در مال چنین تصرفی کرده اند مثلا وصی مال الحج را که از طرف موصی نزد او بوده به دیگری هبه کرده است و یا اگر لباسی بوده آن را پوشیده است و امثال آن. علماء این مورد را با تردید عنوان کرده اند که آیا این دلیل بر این می شود که وصی چون به وصیت عمل کرده بود از این رو مال را از آن خود دانسته و در آن تصرف کرده است یا نه و امام قائل است که در این صورت بعید نیست که بگوئیم که اخذ این مال جایز نباشد.

ص: ۴۹۱

کلام امام در فرع دوم از مسئله ی ۱۲: و الأقوی عدم ضمانه (وصی) لما قبض و لو کان المال المقبوض موجودا عنده أخذ منه نعم لو عامل معه معامله الملکیه فی حال حیاته أو عامل ورثته کذلک لا یبعد عدم جواز أخذه علی إشکال (زیرا امام قائل است که در فرع اول باید گفت که حج انجام نشده است از این رو اگر در این فرع قائل شود که مال را نباید از آنها گرفت مستلزم این است که بین این دو حکم تناقض باشد زیرا نمی توانیم بگوئیم هم حج انجام نشده و هم این مال از آن وصی نمی توان گرفت چون حج را انجام داده است) خصوصا فی الأول. (یعنی جائی که خود وصی در زمان حیاتش در مال تصرف مالکانه کرده است زیرا بعد از مرگ وصی می توان اصاله الصحه جاری کرد ولی انجام این کار در حال حیات مشکل است)

نقول: از آنجا که ما در فرع اول قائل بودیم که اصل این است که مسلمان به وظیفه ی خودش عمل کرده است و در نتیجه باید بگوئیم که وصی قبل از مرگ به وصیت عمل کرده و نباید مال را به هیچ وجه از اموال او اخذ کرد.

مسأله ۱۳ – لو قبض الوصی الأجره و تلفت فی یده بلا تقصیر (وصی مال الاجاره را گرفت که حج را به جا آورد ولی هنوز به جا نیاورده بود که مال تلف شد) لم یکن ضامنا و وجب الاستیجار من بقیه الترکه أو بقیه الثلث و إن اقتسمت استرجعت و لو شک فی أن تلفها کان عن تقصیر أولا لم یضمن ، ولو مات الأجیر قبل العمل ولم یکن له ترکه أو لم یمکن أخذها من ورثته یستأجر من البقیه أو بقیه الثلث.

ص: ۴۹۲

این مسئله سه صورت دارد:

می دانیم که وصی در تلف مال تقصیری نداشته است. می دانیم وصی مقصر بوده است. شک داریم که تلف شدن مال از باب افراط و تفریط بوده است یا نه.

این مسئله را می توان گسترده تر مطرح کرد یعنی در مورد ولی صغیر هم این مسئله مطرح است و هکذا در مورد شخصی که چیزی را به عنوان عاریه گرفته است و یا شخصی که از طرف فرد دیگری وکیل بوده است و مالی را گرفته است و یا کسی که عامل مضاربه بوده است و سرمایه ای را گرفته است که با آن تجارت کند و در همه ی این موارد مالی که در درست فرد بوده است تلف شده است و نمی دانیم تلف مال ناشی از تقصیر او بوده است یا نه.

خلاصه هر جا که پای امینی در کار است یعنی فردی است که تصرف او در مال به حق است و غاصبانه نیست و مال می بایست در دست او باشد ولی تلف شده است و ما نمی دانیم بدون افراط و تفریط بوده است یا نه.

تفریط این است که در حفظ مال دقت لازم را اعمال نکند مثلا درب خانه و یا صندوق را قفل نکند و دزدی به راحتی مال را ببرد.

تعدی و افراط آن است که در مورد مال زیاده روی کند مثلا مرکبی را که فقط توان دارد روزی سه فرسخ راه برود را هشت فرسخ راه ببرد.

ان شاء الله این صور سه گانه را در جلسه ی بعد مطرح می کنیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت ماه ۸۸/۰۲/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

وسائل الشیعه ج ۸ باب ۱۲۸ از ابواب العشره تحت عنوان آداب استقبال القادم و تشییعه.

یکی از مسائلی که در نظر ما ساده است ولی اسلام به آن اهمیت داده است که باید نسبت به برادر و خواهر و حتی مهمان غیر مسلمان رعایت شود استقبال و بدرقه است.

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْخِصَالِ وَ فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرِ عَنْ يُوسُفَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمَّا جَاءَهُ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنَ الْحَبَشَةِ قَامَ إِلَيْهِ وَ اسْتَقْبَلَهُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ خُطْوَةً (دوازده قدم به سوی او رفت) وَ عَانَقَهُ وَ قَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ إِلَى أَنْ قَالَ: وَ بَكَى فَرَحاً بِرُؤْيَتِهِ.

ح ۲: فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَنْبَسَةَ عَنْ دَارِمِ بْنِ قَبِيصَةَ وَ نُعَيْمِ بْنِ صَالِحٍ جَمِيعاً عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: إِنَّ مِنْ حَقِّ الضَّيْفِ أَنْ تَمْشِيَ مَعَهُ فَتُخْرِجَهُ مِنْ حَرِيمِكَ إِلَى الْبَابِ. (یکی از حقوق میهمان این است که لا اقل تا درب خانه او را بدرقه کنید)

در این روایت نیامده است که فرد مسلمان و یا شیعه باشد یا نه و اطلاق آن هر میهمانی را شامل می شود.

در روایت دیگری هم آمده است که فردی یهودی در قافله ای همراه علی علیه السلام بود و حضرت می خواست به کوفه برود و آن یهودی به شام وقتی که سر دوراهی کوفه و شام رسیدند فرد یهودی دید که علی علیه السلام همراه او به جاده ی شام می رود. وقتی فرد یهودی این امر را پرسید حضرت فرمود در دستورات دینی آمده است که باید کسی را که در سفر همراه انسان است را تا مدتی بدرقه کرد. فرد یهودی نیز با دیدن این امر مسلمان شد.

ص: ۴۹۴

محبت در دل کافی نیست و باید انسان این محبت درونی را ابراز کند و به شکل احترام و شخصیت قائل شدن در عمل خارج آن را نمایان سازد.

بحث فقهی:

بحث در مسئله ی ۱۳ از وصایای مربوط به حج است.

مسأله ۱۳ – لو قبض الوصی الأجره وتلفت فی یده بلا تقصیر لم یکن ضامنا ، ووجب الاستیجار من بقیه الترکه أو بقیه الثلث ، وإن اقتسمت استرجعت ، ولو شک فی أن تلفها کان عن تقصیر أولا لم یضمن ، ولو مات الأجیر قبل العمل ولم یکن له ترکه أو لم یمکن أخذها من ورثته یستأجر من البقیه أو بقیه الثلث .

این مسئله در عروه در مسئله ی ۱۴ بیان شده است.

این مسئله در موردی است که وصی حج را به جا نیاورده است و مال هم در دست او تلف شده است که باید دید وظیفه ی وصی و ورثه موصی چیست.

در مورد وصی سه صورت وجود دارد:

می دانیم که وصی در تلف مال تقصیری نداشته است. می دانیم وصی مقصر بوده است. شک داریم که تلف شدن مال از باب افراط و تفریط بوده است یا نه.

در صورت اول می گویند که وصی ضامن نیست علماء غالبا این مسئله را در باب حج مطرح نکرده اند ولی در کتاب وصایا و سایر کتب مطرح کرده اند. (این مسئله در حدود هفت باب از ابواب فقهی مطرح شده است مثلا در کتاب ودیعه گفته اند که مالی که نزد شخص امانت دار (ودعی) است اگر بدون افراط و تفریط تلف شود و هکذا در کتاب عاریه، وصایا، کتاب رهن (که عین مرهونه تلف شود)، کتاب مضاربه، کتاب الاجاره و کتاب المزارعه و سایر ابواب)

ص: ۴۹۵

در این موارد گفته اند که فرد امین ضامن نیست و امین کسی است که تصرفات غاصبانه در مال ندارد.

تفریط این است که در حفظ مال دقت لازم را اعمال نکند مثلا درب خانه و یا صندوق را قفل نکند و دزدی به راحتی مال را ببرد.

تعدی و افراط آن است که در مورد مال زیاده روی کند مثلا مرکبی را که فقط توان دارد روزی سه فرسخ راه برود را هشت فرسخ راه ببرد.

اقوال در مسئله:

این مسئله بین علماء اجماعی است:

علامه ی حلی در تحریر الأحکام ج ۳ ص ۳۸۱ می فرماید: الوصی أمین لا یضمن ما یتلف فی یده إلا بالتفریط أو التعدی.

محقق ثانی در جامع المقاصد ج ۱۱ ص ۲۸۵می گوید (بتلخیص منا): لا خلاف بین أهل الإسلام فی أن الوصی أمین و معناه أنه لا یضمن ما بیده إلا بتعد أو تفریط.

صاحب حدائق در ج ۲۲ ص ۵۸۱ می گوید: الخامسه: لا خلاف بین الأصحاب فی أن الوصی أمین لا یضمن ما بیده من الأموال التی تعلقت بها الولایه إلا بتعد أو تفریط.

صاحب جواهر ج ۲۸ ص ۴۲۲ می فرماید: و کیف کان ف الوصی أمین بلا خلاف أجده فیه

شهید ثانی در مسالک ج ۶ ص ۲۶۰ و صاحب ریاض در ج ۹ ص ۴۹۶ ادعای لا خلاف کرده اند.

اقوال عامه:

ابن قدامه در مغنی ج ۱۰ ص ۳۶۲ می گوید: الأمین لا یضمن ما لم یوجد منه تفریط أو عدول (عدول همان تعدی است)

ص: ۴۹۶

ما به همین مناسبت بحثی اجمالی در مورد عدم ضمان امین مطرح می کنیم. ما در جلد دوم قواعد الفقهیه این بحث را مفصلا مطرح کرده ایم.

اولین نکته این است که بحث در تلف شدن ما است نه اتلاف و تلف کردن مال.

اتلاف این است که فرد عمدا مال را بشکند مثلا حواسش نبود و در خواب یا بیداری مال را از بین ببرد مثلا مال از دستش بیفتد و بشکند. در این صورت او یقینا ضامن است.

تلف شدن هم دو شکل است گاه اسباب عامه دارد مثلا زلزله و یا سیل آمد (و سایر تلف شدن های سماوی) و اموال نابود شد آن هم بدون تفریط و تعدی. در این شق فرد ضامن نیست.

گاه اسباب عمومی ندارد مثلا دزدی به خانه آمد و اموال خود او سایر امانات را دزدیده است. در اینجا هم اگر بدون تفریط و تعدی باشد ضامن نیست.

دلیل بر عدم ضمان امین سه مورد است. کتاب الله، روایات و بناء عقلاء که ان شاء الله در جلسه ی بعد مطرح خواهیم کرد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۲۱ اردیبهشت ماه کتاب الحج

.Your browser does not support the audio tag

بحث در احکام وصیت به حج است و به مسئله ی ۱۳ رسیده ایم. این مسئله دارای دو فرع می باشد اول اینکه اگر مبلغ وصیت نزد وصی باشد و مال قبل از اینکه او به وصیت عمل کند تلف شود. در این فرع گفتیم که این مسئله سه صورت دارد:

می دانیم که وصی در تلف مال تقصیری نداشته است. می دانیم وصی مقصر بوده است. شک داریم که تلف شدن مال از باب افراط و تفریط بوده است یا نه.

ص: ۴۹۷

صورت اول این مسئله خود دو حالت دارد:

اتلاف مال به سبب عام بوده است یعنی سیل و امثال آن آمده است و مال را از بین برده است. اتلاف مال به سبب خاص بوده است یعنی شبی سارقی به خانه آمد و اموال وصی و مبلغ وصیت را دزدید.

در این دو مورد علماء عامه و خاصه اجماع دارند که وصی ضامن نیست زیرا امین بوده است و در حفظ مال هم کوتاهی نکرده است.

گفتیم که قاعده ی عدم ضمان امین منحصر به باب وصیت به حج نیست و در ابواب مختلف فقه مانند: وکالت، اجاره، ودیعه،

مضاربه و امثال آن جاری است.

این قاعده سه دلیل دارد و ما آن را به طور مستوفی در جلد دوم قواعد فقهیه ذکر کرده ایم:

دلیل اول آیه ی ۹۱ سوره ی توبه است که می فرماید: (لَيْسَ عَلَى الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَى الْمَرْضى وَ لا عَلَى الَّذينَ لا يَجِدُونَ ما يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ ما عَلَى الْمُحْسِنينَ مِنْ سَبيلٍ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ)

یعنی سه گروهند که اگر به میدان جهاد نیایند بر آنها حرجی نیست یکی از آنها ضعیفان اند مانند پیران و همچنین مریضان و کسانی که به اندازه ی کافی پول ندارند که به جهاد بروند (زیرا در آن زمان هزینه ی رفتن به جنگ مانند خرید مرکب و سلاح و امثال آن بر عهده ی خود افراد بود. البته گاه پیغمبر آنها را کمک می کرد و از این رو غنائم جنگی هم بین آنها تقسیم می شد) البته این افراد که نمی توانند به جهاد بروند باید در راه خدا و رسولش نصیحت کنند یعنی ما بقی را به رفتن به جهاد تشویق نمایند. این گونه افراد محسن هستند و مشکلی بر آنها نیست.

ص: ۴۹۸

گفته شـده است که این کبری عام است و منحصـر به میـدان جهاد و مستضـعفین و مریضان و امثال آن نمی باشد در نتیجه می توانیم به ابواب ضمان امین به (ما علی المحسنین من سبیل) استدلال کنیم.

نقول: این اسـتدلال اخص از مدعی است زیرا امین گاه مصداق محسـنین است و گاهی نیست مثلا کسـی که ودیعه ای را قبول کرده است محسن است و اگر دزد مسـلحی آن را برد می توان گفت (مـا علی المحسـنین من سبیـل) و هکـذا قیم بلاـ مزد و یا متولی بـدون اجرت. اما در بعضـی موارد، امین محسن نیست مثلا کسـی که چیزی را به عنوان عاریه می گیرد و از آن اسـتفاده می کند او دیگر محسن نیست و یا مثلا در باب اجاره کسـی که خانه را اجاره کرده است محسن نیست زیرا در مقابل اسـتفاده از منافع پول داده است و در خانه نشسـته است حال اگر خانه به هر دلیلی خراب شود نمی توان به آیه ی ما علی المحسـنین من سبیل استدلال کرد.

دلیل دوم و هو العمده: روایات

روایات کثیره ای که به بیش از شش گروه تقسیم می شود دلالت بر این امر دارد از جمله:

گروه اول: روایاتی که مطلق است ماننـد (عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ لَيْسَ عَلَى الْمُؤْتَمَنِ ضَـمَانٌ) (مسـتدرک ج ۱۴ ص ۱۶ ح ۴).

گروه دوم: روایـات متعـددی که امـام از باب قیاس منصوص العله بیان می کنـد یعنی امام می فرمایـد که فلان اجیر که خیانت نکرده ضامن نیست لانه امین است. این بدان معنا است که امین ضامن نیست و در بعضی حتی لفظ (لانه) هم نیست و فقط امام می فرماید امین ضامن نیست.

ص: ۴۹۹

گروه سوم: روایاتی است که در موارد خاصه آمده است که مثلا امام فرموده است که حمامی نسبت به لباس فرد ضامن نیست و یا وصـی و قیم ضامن نیست و امثال آن که اگر این موارد استقراء شود و خصوصیت مورد را از آنها الغاء کنیم از آن عمومیت را استفاده کنیم.

گروه چهارم: روایاتی که فرد را بـدلیل اینکه تعـدی و تفریط کرده است ضامن می داند مفهوم این دسـته از روایات این اسـت که اگر تعدی و تفریط نمی کرد ضامن نبود.

گروه پنجم: روایاتی که می گوید که امین عند الاشتراط ضامن است یعنی اگر شرط کنیم که امین ضامن باشد در آن صورت ضامن می شود مفهوم این دسته از روایات این است که اگر ضامن بودن امین را شرط نکنیم او ضامن نیست.

مخفی نمانـد که این روایـات، معارضاتی هم دارد روایاتی وارد شـده است که امین را ضامن می دانـد مثلا اگر مالی را دسـت فردی دادی که آن را اصلاح کرد و آن مال خراب شد آن فرد ضامن است.

بین این روایات به چند صورت جمع دلالی کرده اند:

جمع دلالی اول: یکی از طرق جمع این است که این روایات را حمل بر اتلاف کنیم زیرا اتلاف در هر حال موجب ضـمان می شود چه فرد امین باشد یا نه مثلا فردی کاسه ای را به عاریت گرفته است و در خواب دسـتش به آن خورد و شـکست در اینجا او ضـامن است هرچنـد امین است. زیرا دلیـل این کـار این است که (من اتلف مال الغیر فهو له ضامن) و این دلیل اطلاق دارد. (این مورد شاهد جمع دارد.)

ص: ۵۰۰

جمع دلالی دوم این است که روایات ضمان مربوط به جائی است که فرد تعدی و تفریط کرده باشد. (برای این مورد نیز می توان شاهد جمع پیدا کرد.)

جمع دلالی سوم این است که در مواردی که حکومت دست امام بوده مردم بعضا به امام می گفتند که مال ما که دست افراد است که آن را رنگ کنند، بشویند، تعمیر کنند بعضا خراب می شود و آنها هم خیالشان راحت است که ضامن نیستند در آن زمان چون بی مبالاتی زیاد شده بود امام به طور موقت آن افراد را ضامن کرده بود مثلا در روایاتی آمده است که علی علیه السلام آنها را ضامن کرده بود.

جمع دلالی چهارم این است که بعضی موارد خاص، طبیعتشان در شرع ضمان است مثل عاریت ذهب و فضه که فرد هرچند امین هم باشد و افراط و تفریط هم نکند باز ضامن است زیرا حفظ ذهب و فضه هشیاری زیادی می طلبند از این رو شارع دستور داده است که این موارد را یا به عاریت نگیرند و اگر بگیرند در هر صورت ضامن هستند.

جمع دلالی پنجم این است که امین ضامن نیست مگر در صورتی که متهم باشد مثلا فردی است که سابقه ی خوبی ندارد و غالبا مال در دستش خراب می شود.

مضافا بر این موارد اگر این وجوه جمع را هم کنار بگذاریم بین این دو دسته روایات طائفه ای که می گوید امین ضامن نیست هم مشهور است و هم مطابق کتاب و باید به آن عمل شود.

دلیل سوم عدم ضمان امین: بناء عقلا است زیرا عقلا هم امین را تا حدودی ضامن نمی دانند یعنی اگر امانتی نزد کسی بود و سیلاب خانه و تمام وسائل که از جمله مال فرد را برده است کسی به دادگاه مراجعه نمی کند که فرد امین را محاکمه کنند. شاید روایات ما از بناء عقلا اوسع باشد و یا امضاء ما عند العقلاء باشد

از این رو واضح شد که وصی که اموال موصی نزد او از بین رفت دیگر ضامن نیست. حال ورثه باید ببینند که اگر حج واجب بوده است از اصل مال و اگر مستحب بوده است از ثلث مال حج دیگری را برای میت به جا آورند و اگر اموال را هم بین خود تقسیم کرده باشند باید آن را برگردانند و حج را به جا آورند. همانطور که امام می فرماید: و وجب الاستیجار من بقیه الترکه أو بقیه الثلث و إن اقتسمت استرجعت.

صورت دوم: بله اگر بدانیم که وصی در نگهداری مال تعدی و تفریط کرده است او به حکم عقلاء و به حکم روایات متعدده ضامن است و اجماع هم بر این امر واقع شده است.

صورت سوم: جائی است که ما شک داریم وصی مقصر بوده است یا نه. مثلا خود وصی می گوید که دزد مسلحی آمد و مال را برد و ادعا می کند که مال را در جای مطمئنی نگه داری کرده بود.

در این صورت باید سراغ اصول و قواعد برویم. ما در این مورد دو حکم داریم یکی عبارت است از (لیس علی الامین ضمان) و خاصی هم است که می گوید (من تعدی او فرط ضامن) و نمی دانیم ما نحن فیه جزء مصادیق خاص است یا عام این از باب شبهه ی مصداقیه ی مخصص است. مثلا مولی گفته است اکرم العلماء و بعد گفته است لا تکرم الفساق منهم و ما شک کردیم که زید عالم عادل است یا فاسق در این مورد نه به عموم عام می توان عمل کرد و نه به مخصص و باید سراغ اصول عملیه رفت.

ص: ۵۰۲

اصلی که در اینجا جاری است برائت است زیرا شک در تکلیف است زیرا شک داریم که او ضامن است یا نه و حالت سابقه هم ندارد.

آیه الله خوئی این مسئله را در جلد دوم کتاب حج ص ۱۵۱ به صورت مفصل متعرض شده است.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا در باب اموال بناء عقلاء بر برائت است یا بر تضمین مثلا اگر کسی مال کسی را به عاریت و امانت گرفته است و در دست او تلف شده است و نمی دانیم که او تعدی کرده است یا نه. آیا عقلاء می گویند او امین است و ضامن نیست یا اینکه می گویند اصل در اموال ضمان است مگر اینکه ثابت شود که تلف شدن مال بدون تعدی و تفریط بوده است؟ ان شاء الله این مسئله را در جلسه ی بعد پیگیری خواهیم کرد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۲۲ اردیبهشت ماه ۸۸/۰۲/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

بحث در وصیت به حج است و در مسئله ی ۱۳ در فرع اول گفتیم که اگر مال وصیت نزد وصی از بین برود او ضامن نیست زیرا امین است و اگر شک کنیم که او تعدی و تفریط کرده است یا نه امام، صاحب عروه و محشین عروه قائل به عدم ضمان شدند.

ما گفتیم که اصل در اموال برائت است زیرا شک در تکلیف است و حالت سابقه هم ندارد و البته باید بحث کنیم که آیا اصل در اموال احتیاط است یا نه.

این مسئله چون مهم است بهتر است فرع دوم را هم مطرح کنیم و بعد این مسئله را تحت بقی هنا شیء مطرح کنیم.

ص: ۵۰۳

الفرع الثانی: لو مات الأجیر قبل العمل و لم یکن له ترکه أو لم یمکن أخذها من ورثته یستأجر من البقیه أو بقیه الثلث.

این فرع در مورد اجیری هست که پول حج را گرفته و قبل از اینکه به حج برود فوت کند مال اجاره هم یا نزد او نیست و اگر هست نمی توانند آن مال را پس بگیرند. در این صورت ورثه ی موصی باید ببینند که اگر حج واجب بوده است از اصل مال و اگر مستحب بوده است از ثلث ما ترک، حج دیگری را برای میت به جا آورند و اگر اموال را هم بین خود تقسیم کرده باشند باید آن را برگردانند و حج را به جا آورند. زیرا ذمه ی میت همچنان مشغول است و تا عمل انجام نشود ذمه ی او بریء نمی شود.

امام در مسئله ی فوق این بحث را مطرح نکرده است که حکم اجیر چیست زیرا او حج را انجام نداد و از دنیا رفت و مالی هم ندارد یا اگر دارد ورثه ی او حاضر به اعطاء آن نیستند. در این صورت همان سه حالت قبلی مطرح می شود که اگر او در تلف مال تعدی و تفریطی نداشته است که ضامن نیست و اگر مقصر باشد ضامن است و اگر شک داشته باشیم امام قائل است که

ضامن نیست.

بقی هنا شیء: در تمام ابواب ضمانات آنجا که شک حاصل شود که فرد ضامن است یا نه آیا اصل برائت است یا اینکه اصل ضمان و احتیاط می باشد.

و به عبارت دیگر در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا در باب اموال بناء عقلاء بر برائت است یا بر تضمین مثلا اگر کسی مال کسی را به عاریت و امانت گرفته است و در دست او تلف شده است و نمی دانیم که او تعدی کرده است یا نه. آیا عقلاء می گویند او امین است و ضامن نیست یا اینکه می گویند اصل در اموال ضمان است مگر اینکه ثابت شود که تلف شدن مال بدون تعدی و تفریط بوده است؟

ص: ۵۰۴

این مسئله حالاتی مختلفی دارد گاه وصی از دنیا رفته است و نمی توان از او سؤال کرد و گاه زنده است و می توان از او سؤال نمود حال اگر سؤال شود گاه او ثقه است و گاه متهم است

ظاهر عبارت عروه، تحریر و بسیاری از حواشی این است که در هیچ یک از این صور ضامن نیست حتی اگر متهم باشد. ایشان همه به برائت تمسک کرده اند زیرا دلیل علی الید ما اخذت حتی تؤدی عام است و فقط فرد امین خارج شده است و در ما نحن فیه شک داریم که فرد تعدی و تفریط کرده است یا نه این از باب شبهه ی مصداقیه عام می شود و در آن نه به عام می توان تمسک کرد و نه به خاص از این رو باید سراغ اصول رویم و در اینجا اصل برائت جاری است. و همانطور که اگر کسی در اصل وجوب تکلیفی شک کند اصل برائت است اگر شک در وجوب ضمان هم حاصل شود اصل برائت می باشد.

وقتی به موارد دیگری از کتب فقهی مراجعه می کنیم می بینیم که مشهور قائل به ضمان شده اند بعضی می گویند که فرد متهم ضامن است.

ما قائل به ضمان می شویم زیرا می گوئیم که در اموال باید احتیاط کرد دلیل ما در این مورد بناء عقلاء و روایات است.

مثلا اگر کسی اجیر شد که متاعی را از جائی به جای دیگر ببرد مثلا راننده ای است که مال را می خواهد به جائی برساند و بعد ادعا می کند که طناب نگهدارنده ی متاع پاره شده مال از بین رفته است. آیا صاحب مال اگر شک داشته باشد که او راست می گوید یا دروغ به راحتی حکم به عدم ضمان می کند و آیا عقلاء او را بریء الذمه لحاظ می کنند؟ حال اگر او در رعایت امانت متهم باشد و یا اینکه شک داشته باشیم که تعدی و افراط کرده است یا نه آیا به راحتی او را بی گناه حساب می کنیم؟

به نظر ما ظاهر بناء عقلاء بر تضمین است مگر اینکه فرد امینی باشد که ثقه بوده به صحت قول او اطمینان داشته باشیم.

مضافا بر این در وسائل ج ۱۳ کتاب الاجاره باب ۲۸، ۲۹ و ۳۰ روایات متعددی است که ارباب حرفه ها و کسانی که اجیر می شوند ضامننـد البته بعضـی از روایـات می گویـد که آنها ضامن نیستند و جمع دلالی بین آنها به متهم بودن و ثقه بودن است یعنی اگر متهم نباشد و ثقه باشد ضـامن نیست. در این روایـات شاهـد جمع هم وجود دارد. (و ممکن است نزاع بین قائلین به ضمان و عـدم ضـمان نزاع لفظی باشد یعنی آنها که می گوینـد ضامن است یعنی در جائی که فرد متهم باشد و یا ثقه نباشد و آنها که می گویند ضامن نیست به موردی نظر دارند که فرد متهم نیست و یا ثقه می باشد)

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع أُتِيَ بِصَاحِبِ حَمَّامٍ وُضِعَتْ عِنْدَهُ الثِّيَابُ فَضَاعَتْ فَلَمْ يُضَمِّنْهُ وَ قَالَ إِنَّمَا هُوَ أَمِينٌ.

مفهوم این روایت این است که او چون امین است ضامن نمی باشد از این رو اگر در امانت متهم باشد ضامن است.

ح ۲: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ كَانَ لَا يُضَمِّنُ صَاحِبَ الْحَمَّامِ وَ قَالَ إِنَّمَا يَأْخُذُ الْأَجْرَ عَلَى الدُّخُولِ إِلَى الْحَمَّامِ. (یعنی حمامی فقط پول می گیرد که فرد به حمام رود و مسئول حفظ حمام نیست)

ص: ۵۰۶

مفهوم این روایت این است اگر او اجیر بر حفظ ثیاب باشد و مال از بین برود و او بگوید که در حفظ آن کوتاهی نکرده است از او قبول نمی کنند.

ح ۳: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُّوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيّاً ع كَانَ يَقُولُ لَا ضَمَانَ عَلَى صَاحِبِ الْحَمَّامِ فِيمَا ذَهَبَ مِنَ الثِّيَابِ لِأَنَّهُ إِنَّمَا أَخَذَ الْجُعْلَ (پول) عَلَى الْحَمَّامِ وَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الثِّيَابِ.

باب ۲۹

ح ۵: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَصَّارٍ (لباس شوی) دَفَعْتُ إِلَيْهِ ثَوْباً فَزَعَمَ أَنَّهُ سُرِقَ مِنْ بَيْنِ مَتَاعِهِ قَالَ فَعَلَيْهِ أَنْ يُقِيمَ الْبَيِّنَةَ أَنَّهُ سُرِقَ مِنْ بَيْنِ مَتَاعِهِ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْ ءٌ فَإِنْ سُرِقَ مَتَاعُهُ كُلُّهُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْ ءٌ.

اگر بینه بیاورد که در بین متاع او، متاع آن فرد ربوده شده است و او تقصیری نداشته است چیزی بر او نیست و هکذا اگر تمام لباس ها ربوده شود زیرا ربوده شدن تمام لباس ها قرینه بر این است که او راست می گوید.

ح ۶: وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يُضَمِّنُ الصَّبَّاغَ (رنگ رز) وَ الْقَصَّارَ (لباس شوی) وَ الصَّائِغ (ریخته گر مانند کسی که کارهای طلا و نقره را انجام می دهد) احْتِيَاطاً عَلَى أَمْتِعَةِ النَّاسِ وَ كَانَ لَا يُضَمِّنُ مِنَ الْغَرَقِ وَ الْحَرَقِ وَ الشَّيْ ءِ الْغَالِبِ (مانند سیل) الْحَدِيث

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۲۳ اردیبهشت ماه ۸۸/۰۲/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

در بحث اخلاقی امروز به حدیث ۵ باب ۱۳۰ از ابواب آداب العشره می پردازیم.

أَحْمَدُ بْنُ فَهْدٍ فِی عُدَّهِ الدَّاعِی عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِیِّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَى ع قَالَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِیهِ وَ أُمِّهِ (برادر پدری و مادری) مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنِ اتَّهَمَ أَخَاهُ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ غَشَّ أَخَاهُ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ لَمْ یَنْصَحْ أَخَاهُ (نصیحت نسبت به برادر مؤمن این است که نسبت به او آنچه که به نفع اوست و جنبه ی نصیحت دارد بیان کند.) مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنِ احْتَجَبَ عَنْ أَخِیهِ (اگر حاجتی دارد او خود را از برادر مؤمنش مخفی کند و مشکلش را حل ننماید) مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنِ اغْتَابَ أَخَاهُ.

تعبیر به (أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِیهِ وَ أُمِّهِ) یا در روایات دیگر نیست و یا بسیار کم است.

(لعن) همانطور که در کتاب مفردات راغب آمده است به معنای طردی است که همراه با خشم باشد. لعن از سوی خداوند (لعنهم الله فی الدنیا و الاخره) به معنای دور کردن افراد از رحمت و توفیق است یعنی خداوند در دنیا رحمت های دنیوی را از آنها دور می کند و در آخرت لعن به معنای عذاب اخروی است.

در این حدیث ۵ حق که برادر مؤمن نسبت به برادر خود دارد بیان شده که جامع همه ی آنها این است که آبروی مسلمان نباید ریخته شود حال چه از طریق تقلب و غش باشد و یا تهمت و غیبت و یا از طریق احتجاب و امثال آن که اگر کسی چنین کند امام با تاکید فرموده است که او ملعون است و از رحمت خداوند دور می باشد و کسی که چنین صفاتی در او باشد ده بار گرفتار لعن الهی است.

ص: ۵۰۸

هر کس باید در زندگانی شخصی اش این مسئله را رعایت کند همچین کاسبین بازار و مسئولین ادارات و غیره که نباید خود را از مردم دور کنند و در صورت توان، حاجات مردم را ادا نکنند که در غیر این صورت ملعون هستند.

نتیجه ی دولت هائی که به افراد دیگر ظلم می کنند و جنگ و خونریزی راه انداخته دولت های زیر دست را به خاک و خون می کشانند این است که حتی در همین دنیا به لعن الهی گرفتار می شوند. تمام شکست های اقتصادی و مشکلاتی لا ینحل ناشی از همین تعدی ظالمانه است.

و اما بحث فقهی:

بحث در این بود که اصل در اموال ضمان است یا عدم ضمان. در جلسه ی قبل به چند روایت در این زمینه اشاره کردیم و اینک این بحث را ادامه می دهیم.

باب ۲۹ از کتاب الاجاره

ح ۱۱: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُوسَى عَنْ يُونُسَ مَوْلَى عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ يَعْنِی الْمُرَادِیَّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَا يُضَمَّنُ الصَّائِغُ (ريخته گر مانند کسی که کارهای طلا و نقره را انجام می دهد) وَ لَا الْقَصَّارُ (شوينده) وَ لَا الْحَائِکُ (بافنده) إِلَّا أَنْ يَکُونُوا مُتَّهَمِينَ فَيُخَوِّفُ بِالْبَيِّنَةِ وَ يَسْتَحْلِفُ (و قسمش می دهند) لَعَلَّهُ يَسْتَخْرِجُ مِنْهُ شَيْئاً (شايد نکته ای از او دريابند که با تعدی و تفريط بوده است يا نه) الحديث

ح ۱۲: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ کَانَ عَلِیٌّ ع يُضَمِّنُ الْقَصَّارَ وَ الصَّائِغَ يَحْتَاطُ بِهِ عَلَى أَمْوَالِ النَّاسِ وَ کَانَ أَبُو جَعْفَرٍ ع يَتَفَضَّلُ عَلَيْهِ إِذَا کَانَ مَأْمُوناً

ص: ۵۰۹

علت حکم امیر مؤمنان به تضـمین آنها این بود که در آن زمان ظاهرا بی مبالاتی در نگهداری اموال مردم زیاد شده بود از این رو حضرت آنها را ضامن کرده بود ولی این مشکل در زمان امام باقر وجود نداشت.

و از ذیل حدیث استفاده می شود که علی علیه السلام حتی کسانی که مامون هم بودند را ضامن می کرد.

ح ۲۱: فِی کِتَابِ إِکْمَالِ الـدِّینِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِیِّ عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ عِیسَـی الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ طَاهِرٍ الْقُمِّیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَحْرٍ الشَّیْبَـانِیِّ عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْـرُورٍ عَنْ سَـعْدِ بْنِ عَبْـدِ اللَّهِ عَنْ مَوْلَانَـا صَـاحِبِ الزَّمَانِ ع فِی حَـدِیثٍ أَنَّهُ قَالَ لِأَحْمَدَ بْنِ إِسْـحَاقَ وَ قَدْ حَمَلَ إِلَیْهِ هَدَایَا مِنَ الشِّیعَهِ فَأَوَّلُ صُـرَّهٍ (کیسه ی پول) أَخْرَجَهَا قَالَ لَهُ الْإِمَامُ ع هَذِهِ لِفُلَانٍ وَ عَدَدُهَا کَذَا وَ فِیهَـا ثَلَـاثَهُ دَنَـانِیرَ حَرَامٌ وَ الْعِلَّهُ فِی تَحْرِیمِهَـا أَنَّ صَـاحِبَ هَـذِهِ الْحَمْلَهِ وَزَنَ عَلَی حَائِکٍ مِنَ الْغَزْلِ مَنّاً وَ رُبْعَ مَنٍّ (پشم تابیـده را به بافنـده ای داد که وزنش یک من و ربع بود) فَسُـرِقَ الْغَزْلُ فَأَخْبَرَ بِهِ الْحَائِکُ صَاحِبَهُ فَکَـذَّبَهُ وَ اسْتَرَدَّ مِنْهُ بَـدَلَ ذَلِکَ مَنّاً وَ نِصْـفَ مَنٍّ غَزْلًـا أَدَقَّ مِمَّا دَفَعَهُ إِلَیْهِ (هم به جـای یـک من و ربـع، یـک من و نصـف گرفت و آن هم از رشـته ای که باریـک تر بود و ارزش بیشتری داشت) وَ اتَّخَذَ مِنْ ذَلِکَ ثَوْباً کَانَ هَذَا مِنْ ثَمَنِهِ الْحَدِیثَ

از این حـدیث اسـتفاده می شود که اصـل تضـمین حائـک درست بوده است و فقط اضافه ای که صاحب مال از حائک گرفته است که حاصلش سه دینار شده است حرام بوده است.

مضافا بر این روایات احادیث ۲، ۳، ۶، ۱۶ از باب ۳۰ هم دلالت بر این دارد که آنها اگر مامون نباشند ضامن هستند.

در مقابل این احادیث روایات دیگری هم هست که بیان می دارد که آنها ضامن نیستند:

باب ۲۹

ح ۱۴: عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی وَ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّبَّاغِ وَ الْقَصَّارِ فَقَالَ لَیْسَ یُضَمَّنَانِ

این روایت مطلق است و شیخ در توجیه آن می گوید: اذا کانا مامومنین.

باب ۳۰

ح ۱۵: عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِیِّ قَالَ کَتَبْتُ إِلَیْهِ یَعْنِی أَبَا الْحَسَنِ (امام کاظم) رَجُلٌ أَمَرَ رَجُلًا یَشْتَرِی لَهُ مَتَاعاً أَوْ غَیْرَ ذَلِکَ فَاشْتَرَاهُ فَسُرِقَ مِنْهُ أَوْ قُطِعَ عَلَیْهِ الطَّرِیقُ. مِنْ مَالِ مَنْ ذَهَبَ الْمَتَاعُ مِنْ مَالِ الْآمِرِ أَوْ مِنْ مَالِ الْمَأْمُورِ؟ فَکَتَبَ ع مِنْ مَالِ الْآمِرِ

طریق جمع بین این روایات این است که روایات عدم الضمان را به جائی حمل کنیم که فرد مامون باشد و روایاتی که می گوید او ضامن است مربوط به جائی باشد که فرد متهم باشد.

دو نکته باقی مانده است:

نکته ی اول این است که در بعضی از روایات آمده است که متهم باید بینه بیاورد و بعضی می گوید که باید قسم بخورد. حکم بینه واضح است زیرا شخص متهم مدعی است و باید بینه بیاورد حال این سؤال مطرح می شود که دیگر قسم برای چه لازم است. این روایات را باید به جائی حمل کنیم که صاحب مال با قسم خوردن راضی می شود.

نکته ی دوم این است که در بعضی از روایات بحث در اتلاف است مثلا در یکی از روایات آمده است که نجاری هنگام اصلاح در میخی را محکم به در زد و آن را شکست که حضرت می فرماید ضامن است این روایات ارتباطی به بحث ما ندارد زیرا بحث اتلاف امر دیگری است و در آن فرد حتی اگر امین هم باشد ضامن است. اتلاف مطلقا موجب ضمان می شود حتی اگر فرد در خواب به اشتباه مالی را نابود کند.

خلاصه اینکه اشخاصی که چیزی را بر عهده گرفته اند اگر معلوم نباشد که مقصر هستند یا نه علی الظاهر ضامن هستند مگر اینکه ثقه باشند و یا بینه بیاورند و یا صاحب مال به قسم خوردن او راضی شود.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۲۶ اردیبهشت ماه ۸۸/۰۲/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

بحث در مسائل مربوط به حج است و به مسئله ۱۴ رسیده ایم اما در این مسئله می فرماید:

مسأله ۱۴ – یجوز النیابه عن المیت فی الطواف الاستحبابی و کذا عن الحی إذا کان غائبا عن مکه أو حاضرا و معذورا عنه و أما مع حضوره و عدم عذره فلا تجوز و أما سائر الأفعال فاستحبابها مستقلا و جواز النیابه فیها غیر معلوم حتی السعی و إن یظهر من بعض الروایات استحبابه.

خلاصه ی مسئله این است که از طرف میت می توان برای انجام طواف استحبابی نائب شد و همچنین از طرف حی ولی با دو قید: اول اینکه یا در مکه نباشد و یا اگر باشد نتواند خودش طواف کند و الا اگر این دو قید نباشد نمی توان از حی در طواف مستحبی نیابت کرد.

ص: ۵۱۲

نکته ی بعدی در کلام امام این است که غیر از طواف که جداگانه انجام دادنش مستحب است انجام دادن استحباب در سایر افعال حج به تنهائی و نیابت در آنها ثابت نشده است مثلا اینکه کسی برای ثواب برود رمی جمرات انجام دهد و یا یک شب در منی بماند و امثال آن سپس اضافه می کند که هرچند از بعضی از روایات استفاده می شود که انجام سعی بین صفا و مروه به طور مستقل مستحب باشد. (ولی استحباب سعی نزد امام ثابت نشده است.)

قبل از شروع به بحث در این مسئله می گوئیم که این مسئله ارتباطی به وصیت ندارد و ما ابتدا آخر مسئله را بحث می کنیم و آن اینکه کدام یک از افعال حج را می توان به طور مستقل و جداگانه انجام داد به این معنا که انجام دادن آن به تنهائی ثواب داشته باشد.

در مورد طواف ظاهرا همه ی اصحاب متفقند که طواف را می توان مستقلا و خارج از حج و عمره انجام داد و روایات متضافره یا متواتره ای بر جواز این امر دلالت دارد.

این روایات در ج ۸ و ۹ وسائل در ابواب مختلفه در بیش از ده باب آمده است که از جمله در ج ۹ باب ۴، ۶، ۷، ۸، ۹ و ۱۰ از ابواب طواف و ۸در جلد باب ۱۸، ۲۱، ۲۵، ۲۶ و ۴۰ از ابواب نیابت ذکر شده است.

در روایات این ابواب مشکلی وجود دارد و آن این است که در بسیاری از این روایات ثواب کسی که دور خانه ی خدا طواف کند بیان شده است که در آنها هم احتمال می رود که مراد طواف مستقل باشد و هم اینکه طواف در ضمن حج اراده شدئه باشد از این رو این روایات به کار ما نمی آید زیرا بحث ما در مورد طواف مستقل است خصوصا که در بعضی از این روایات آمده است که اگر کسی احرام ببندد فلان ثواب برایش نوشته می شود تا آنجا که ذکر می کند که اگر طواف کند ثوابش این است و هکذا که قرینه بر این است که مراد از آن، طواف در ضمن حج است از این رو باید دنبال قرینه ای بود که مشحص کند مراد، طواف مستقل است مثلا در روایتی آمده است که حاجی خوب است ۳۰۰ شوط طواف کند که واضح است مراد طواف مستقل است.

ص: ۵۱۳

به نمونه هائی از این روایات اشاره می کنیم و از آنجا که این روایات متعدد است به اسناد آنها نمی پردازیم:

باب ۴ از ابواب طواف

ح ۷: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عِیسَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: کَانَ مَوْضِعُ الْکَعْبَهِ رَبْوَهً مِنَ الْأَرْضِ بَیْضَاءَ تُضِی ءُ کَضَوْءِ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ حَتَّی قَتَلَ ابْنَا آدَمَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ فَاسْوَدَّتْ فَلَمَّا نَزَلَ آدَمُ رَفَعَ اللَّهُ لَهُ الْأَرْضَ کُلَّهَا حَتَّی رَآهَا قَالَ یَا رَبِّ مَا هَذِهِ الْأَرْضُ الْبَیْضَاءُ الْمُنِیرَهُ؟ قَالَ هِیَ أَرْضِی وَ قَدْ جَعَلْتُ عَلَیْکَ أَنْ تَطُوفَ بِهَا کُلَّ یَوْمٍ سَبْعَمِائَهِ طَوَافٍ.

مراد از هفتصد طواف در این روایت ممکن است کنایه از تکثیر باشد و در صورت در حج واجب این مقدار طواف وجود ندارد از این رو مراد طواف مستقل است.

باب ۶ از ابواب طواف

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِی الْفَرَجِ قَالَ سَأَلَ أَبَانٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع أَ کَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص طَوَافٌ یُعْرَفُ بِهِ؟ (که مخصوص پیامبر باشد) فَقَالَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص یَطُوفُ بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ عَشَرَهَ أَسَابِیعَ (ده طواف هفت شوطی) ثَلَاثَهً أَوَّلَ اللَّیْلِ وَ ثَلَاثَهً آخِرَ اللَّیْلِ وَ اثْنَیْنِ إِذَا أَصْبَحَ وَ اثْنَیْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ وَ کَانَ فِیمَا بَیْنَ ذَلِکَ رَاحَتُهُ (بین اینها استراحت می کرد)

باب ۷ از ابواب طواف

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ یُسْتَحَبُّ أَنْ یَطُوفَ ثَلَاثَمِائَهٍ وَ سِتِّینَ أُسْبُوعاً عَلَی عَدَدِ أَیَّامِ السَّنَهِ فَإِنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَثَلَاثَمِائَهٍ وَ سِتِّینَ شَوْطاً فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَمَا قَدَرْتَ عَلَیْهِ مِنَ الطَّوَافِ

باب ۸ از ابواب طواف

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ طَوَافٌ فِی الْعَشْرِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ طَوَافاً فِی الْحَجِّ

اين حديث معتبره است و مراد از عشر در اين روايت دهه ی ذی الحجه است. در اين روايت وقتی می گويد كه طواف در دهه ی ذی حجه ار هفتاد طواف در ايام حج بهتر است معنايش اين است كه مراد از طواف در دهه ی ذی الحجه طواف مستحبی و مستقل است.

باب ۹ از ابواب طواف

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَنْ أَقَامَ بِمَكَّةَ سَنَةً فَالطَّوَافُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّلَاةِ (طواف از نماز خواندن در مسجد الحرام بهتر است) وَ مَنْ أَقَامَ سَنَتَيْنِ خَلَطَ مِنْ ذَا وَ مِنْ ذَا (گاهی طواف به جا آورد و گاهی نماز و ثواب هر دو مساوی است) وَ مَنْ أَقَامَ ثَلَاثَ سِنِينَ كَانَتِ الصَّلَاةُ لَهُ أَفْضَلَ مِنَ الطَّوَافِ.

از اين روايت معلوم می شود كه طواف چون مقابل نماز است طواف مستقل از حج و عمره مراد است.

باب ۱۰ از ابواب طواف

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ طَوَافٌ قَبْلَ الْحَجِّ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ طَوَافاً بَعْدَ الْحَجِّ

سند این روایت به دلیل وجود سهل ضعیف است.

در این روایت هم قرینه ی شفافی است که مراد از طواف، طواف مستحب است.

و اما الکلام فی استحاب السعی مستقلا: قبل از پرداختن به استحباب مستقل سعی به عنوان قاعده می گوئیم که اگر شک کنیم که اجزاء یک عبادت به طور مستقل مستحب است یا نه چه اصلی جاری است؟ مثلا در نماز می دانیم که سجده به طور مستقل مستحب است حال انجام رکوع به تنهائی آیا مستحب است یا نه و یا مثلا در اعتکاف که سه روز است کسی به نیت اعتکاف یک روز در مسجد بماند.

اصل در این موارد عدم استحباب است زیرا قائل شدن به استحباب یک جزء به طور مستقل اگر دلیلی از شرع به جواز آن دلالت نکند موجب بدعت می شود از این رو در افعال حج هم همین اصل جاری است و انجام دادن آن به طور مستقل ثواب ندارد مگر در جائی که دلیل خ اص داشته باشد مانند طواف.

آیه الله خوئی در کتاب الحج ج ۲ ص ۱۵۴ می گوید: لا ریب فی عدم استحباب سائر أفعال الحج مستقلا کالوقوفین أو المبیت فی منی و رمی الجمار لعدم الدلیل علیه و أما السعی فربما یقال باستحبابه مستقلا لصحیح محمد بن قیس.

صحیحه ی محمد بن قیس روایت ۱۵ از باب ۱ از ابواب سعی است:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ إِذَا سَعَيْتَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ كَانَ لَکَ عِنْدَ اللَّهِ أَجْرُ مَنْ حَجَّ مَاشِياً مِنْ بِلَادِهِ وَ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَعْتَقَ سَبْعِينَ رَقَبَهً مُؤْمِنَهً

ص: ۵۱۶

در این حدیث باید دید که آیا مراد انجام دادن سعی به شکل مستقل است یا مراد از سعی در روایت سعیی است که در ضمن حج انجام می شود.

ح ۲: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ یُونُسَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ مَا مِنْ بُقْعَهٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْمَسْعَى لِأَنَّهُ یُذِلُّ فِیهَا کُلَّ جَبَّارٍ

گفته شده است که در سند این روایت محمد بن اسلم قرار دارد که مجهول الحال است.

در دلالت این روایت هم باید دقت کرد که آیا مراد سعیی است که در ضمن حج است یا سعی مستقل که انشاء الله در جلسه ی بعد این مطلب را پی گیری خواهیم کرد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۲۷ اردیبهشت ماه ۸۸/۰۲/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

بحث در مسائل وصیت به حج است و به مسئله ی چهارده رسیدیم. در این مسئله بحث در این است که آیا اعمال حج را می توان به شکل مستقل و جدای از حج به نیت استحباب انجام داد یا نه؟ گفتیم که این کار جایز نیست مگر در طواف.

بعضی تمایل دارند بگویند که سعی را هم می توان مستقلا انجام داد و به دو روایت استدلال کرده اند:

صحیحه ی محمد بن قیس روایت ۱۵ از باب ۱ از ابواب سعی است:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیُّ فِی الْمَحَاسِنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ إِذَا سَعَیْتَ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ کَانَ لَکَ عِنْدَ اللَّهِ أَجْرُ مَنْ حَجَّ مَاشِیاً مِنْ بِلَادِهِ وَ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَعْتَقَ سَبْعِینَ رَقَبَهً مُؤْمِنَهً

ص: ۵۱۷

گفته شده است که مراد از سعی در این روایت سعی مستقل از حج است نه سعیی که در ضمن حج انجام می شود.

صاحب وسائل این حدیث را در ج ۸ ابواب الحج باب ۲ ح ۷ نقل کرده است آن روایت صدری دارد و آن این است که سائلی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد که می خواهد ثواب حجش را بداند پیامبر تک تک اعمال را ذکر کرد تا به سعی می رسد:

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع یُحَدِّثُ النَّاسَ بِمَکَّهَ فَقَالَ إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ جَاءَ إِلَى النَّبِیِّ ص یَسْأَلُهُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنْ شِئْتَ فَاسْأَلْ وَ إِنْ شِئْتَ أُخْبِرُکَ عَمَّا جِئْتَ تَسْأَلُنِی عَنْهُ فَقَالَ أَخْبِرْنِی یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ جِئْتَ تَسْأَلُنِی (مَا لَکَ فِی حَجَّتِکَ وَ عُمْرَتِکَ وَ أَنَّ لَکَ) إِذَا تَوَجَّهْتَ إِلَى سَبِیلِ الْحَجِّ ثُمَّ رَکِبْتَ رَاحِلَتَکَ ثُمَّ

قُلْتَ بِسْمِ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ ثُمَّ مَضَتْ رَاحِلَتُکَ لَمْ تَضَعْ خُفّاً وَ لَمْ تَرْفَعْ خُفّاً إِلَّا کُتِبَ لَکَ حَسَنَهٌ وَ مُحِیَ عَنْکَ سَیِّئَهٌ فَإِذَا أَحْرَمْتَ وَ لَبَّیْتَ کَانَ لَکَ بِکُلِّ تَلْبِیَهٍ لَبَّیْتَهَا عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَ مُحِیَ عَنْکَ عَشْرُ سَیِّئَاتٍ فَإِذَا طُفْتَ بِالْبَیْتِ الْحَرَامِ أُسْبُوعاً کَانَ لَکَ بِذَلِکَ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدٌ وَ ذُخْرٌ یَسْتَحْیِی أَنْ یُعَذِّبَکَ بَعْدَهُ أَبَداً فَإِذَا صَلَّیْتَ الرَّکْعَتَیْنِ خَلْفَ الْمَقَامِ کَانَ لَکَ بِهِمَا أَلْفَا حَجَّهٍ مُتَقَبَّلَهٍ فَإِذَا سَعَیْتَ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَه...

هرچنـد صاحب وسائل اگر حـدیثی را تقطیع کند به این امر اشاره می کند ولی در حدیثی که در ابواب سعی آورده است این نکته را متذکر نشده و همین سبب گمان عده ای شده است که به آن در مورد استحباب سعی به شکل مستقل استدلال کنند.

ص: ۵۱۸

ح ۲ از باب ۱: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مَا مِنْ بُقْعَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْمَسْعَى لِأَنَّهُ يُذِلُّ فِيهَا كُلَّ جَبَّارٍ

گفته شده است که در سند این روایت محمد بن اسلم قرار دارد که در بعضی نسخ محمد بن مسلم است ولی این حرف صحیح نیست زیرا محمد بن مسلم نمی تواند از یونس نقل کند و هکذا محمد بن الحسین هم نمی تواند از ابن مسلم نقل کند از این رو نسخه ی محمد بن اسلم صحیح است که او هم فردی مجهول الحال است.

در متن این روایت عبارت مسعی آمده است ولی در نسخه ی دیگری سعی آمده که مستدلین به آن استدلال کرده اند.

نقول: اگر نسخه ی سعی هم صحیح باشد باز دلالت بر مدعای آنها ندارد زیرا این حدیث در مقام بیان استحباب سعی به شکل مستقل نیست بلکه فقط بیان می کند که عمل سعی موجب ذلیل شدن متکبرین می شود و کبرشان فرو می ریزد.

مضافا بر این آیه ی ۱۵۸ سوره ی بقره نیز اشعار دارد که سعی صفا و مروه همیشه در ضمن حج است آنجا که خداوند می فرماید: (إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما) از ذیل این آیه برداشت می شود که مراد از سعی در ضمن حج و عمره است.

خلاصه اینکه عمل سعی به شکل مستقل مستحب نیست و نباید آن را به نیت استحباب و خارج از حج و عمره انجام داد و حدیث من بلغ هم ضعف سند را از میان بر می دارد نه ضعف دلالت را.

ص: ۵۱۹

و امـام هم در مسأله ۱۴ فرمود: و أمـا سـائر الأفعال فاسـتحبابها مسـتقلا و جواز النیابه فیها غیر معلوم حتی السـعی و إن یظهر من بعض الروایات استحبابه.

البته عبارت ایشان که قائل از بعضی روایات استحباب آن برداشت می شود را قبول نداریم.

اکنون به سراغ بحث دوم می رویم و آن اینکه آیا در طواف مستحب می توان از میت یا حی نیابت کرد یا نه

امام در صدر مسئله ی ۱۴ می فرماید: یجوز النیابه عن المیت فی الطواف الاسـتحبابی و کذا عن الحی إذا کان غائبا عن مکه أو حاضرا و معذورا عنه و أما مع حضوره و عدم عذره فلا تجوز.

این مسئله ۳ حالت دارد:

گاه از شـخص میت نیابت می کنـد (این امر مسـلما جایز است) گاه از شـخص حیی که از مکه غائب است نیابت می کند (این امر هم بلا اشـکال است.) گاه از شـخص حاضر در مکه نیابت کند (این مورد تنها در صورتی جایز است که فرد نتواند خودش حج را به جا آورد مانند فرد بیهوش و یا کسی که مبطون است و یا هر مریضی که نمی توان آنها را طواف داد. البته باید توجه داشت که بعضـی از مریض ها را می توان طواف دارد مثلا کسـی تب شدیـدی دارد او را حمل کرده و گرد کعبه می گرداننـد ولی کسـی که نمی تواند بول و غائط خود را کنترل کند و یا زن حائض که نمی تواند به مسـجد الحرام بیاید و یا فرد بیهوشـی که نیت از او صـادر نمی شود همه جزء مریض هـائی هسـتند که نمی تواننـد آنهـا را طواف دهنـد و همه مشـمول این قسم می شوند.)

ص: ۵۲۰

اقوال علماء:

علامه در قواعد ج ۱ ص ۴۱۱ می گوید: و تجوز النیابه فی الطواف عن الغائب و المعذور کالمغمی علیه و المبطون لا عمن انتفی عنه الوصفان.

در کلام ایشان عبارت (الغائب) میت را هم به طریق اولی شامل می شود.

فاضل اصفهانی در کشف اللثام ج ۵ ص ۱۶۸ می گوید: و تجوز النیابه فی الطواف عن الغائب و الحاضر المعذور کالمغمی علیه و المبطون کما فی الجامع و الشرائع و المعتبر. أما الغائب فکأنه لا خلاف فیه حیا کان أو میتا و الأخبار به متظافره ویؤیده جواز الحج و العمره عنه.

صاحب حدائق هم ج ۱۴ ص ۲۹۱ کلامی شبیه فاضل اصفهانی دارد.

صاحب جواهر در هم در ج ۱۷ ص ۳۸۵ می فرماید: ظاهر المتن جواز الاستنابه للغائب مطلقا بل هو صریح الدروس و القواعد و محکی الجامع و غیره بل فی کشف اللثام کأنه لا خلاف فیه حیا کان أو میتا و الأخبار به متظافره.

دلیل مسئله:

از آنجا که اصل در نیابت عدم جواز است مگر در جائی که با دلیل خارج شده باشد، باید دلیل مسئله را بررسی کرد.

در ابواب نیابت باب ۱۸ سه روایت به بحث ما دلالت می کند.

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی حَدِیثٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ فَأَطُوفُ عَنِ الرَّجُلِ وَ الْمَرْأَهِ وَ هُمَا بِالْکُوفَهِ فَقَالَ نَعَمْ یَقُولُ حِینَ یَفْتَتِحُ الطَّوَافَ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنْ فُلَانٍ لِلَّذِی یَطُوفُ عَنْهُ.

ح ۲: عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنِ ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ وَصَلَ أَبَاهُ أَوْ ذَا قَرَابَةٍ لَهُ (با انجام طواف صله ی رحم انجام می دهد) فَطَافَ عَنْهُ كَانَ لَهُ أَجْرُهُ كَامِلًا وَ لِلَّذِي طَافَ عَنْهُ مِثْلُ أَجْرِهِ وَ يُفَضَّلُ هُوَ بِصِلَتِهِ إِيَّاهُ بِطَوَافٍ آخَرَ (چون نائب علاوه بر طواف صله ی رحم هم انجام داده است ثوابش بیشتر است) الْحَدِيثَ

سند این روایت به سهل بن زیاد و ابن ابی حمزه ضعیف است ولی دلالت این حدیث خوب است.

ح ۳: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَطُوفُ عَنِ الرَّجُلِ وَ هُمَا مُقِيمَانِ بِمَكَّةَ قَالَ لَا وَ لَكِنْ يَطُوفُ عَنِ الرَّجُلِ وَ هُوَ غَائِبٌ عَنْ مَكَّةَ قَالَ قُلْتُ وَ كَمْ مِقْدَارُ الْغَيْبَةِ قَالَ عَشَرَةُ أَمْيَالٍ

سند این روایت مرسله است. (عمن حدثه) مضافا بر اینکه در این روایت مقداری که غائب صدق می کند هم بیان شده است. و هر میل حدود دو کیلومتر است. یعنی فرد از مکه بیست کیلومتر دور باشد.

ان شاء الله در جلسه ی بعد بقیه ی بحث روائی را ادامه می دهیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۲ خرداد ماه ۸۸/۰۳/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

بحث در مسئله ی ۱۴ از مسائل وصیت به حج است و گفتیم که در میان اعمال حج، طواف را می توان به شکل مستقل و به نیت استحباب انجام داد ولی غیر از آن، انجام دادن عمل دیگری به شکل مستقل مستحب نمی باشد.

ص: ۵۲۲

طواف را هم می توان از طرف میت به جا آورد و هم از طرف احیائی که در مکه حاضر نباشند و اگر باشند قادر به انجام طواف نباشند که از طرف آنها می توان طواف مستحب را انجام داد. بله از طرف احیاء حاضر غیر معذور نمی توان طواف مستحبی انجام داد.

به بحث روائی رسیده بودم و گفتیم از آنجا که اصل در نیابت عدم جواز است مگر در جائی که با دلیل خارج شده باشد، باید روایات مسئله را نیز بررسی کرد. مضافا بر روایات جلسه ی قبل روایت دیگری را هم ذکر می کنیم.

وسائل ج ۹ باب ۵۱ از ابواب طواف

ح ۳: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَلَّامٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ بَكْرِ بْنِ عِصَامٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ لِي عَلَى رَجُلٍ مَالٌ (از کسی طلب داشتم) قَدْ خِفْتُ تَوَاهُ (می ترسیدم این مال از بین برود) فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ ذَلِكَ فَقَالَ لِي: إِذَا صِرْتَ بِمَكَّةَ فَطُفْ عَنْ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ طَوَافاً وَ صَلِّ رَكْعَتَيْنِ عَنْهُ وَ طُفْ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ طَوَافاً وَ صَلِّ

عَنْهُ رَكْعَتَيْنِ وَ طُفْ عَنْ آمِنَهَ طَوَافاً وَ صَلِّ عَنْهَا رَكْعَتَيْنِ وَ طُفْ عَنْ فَاطِمَهَ بِنْتِ أَسَدٍ طَوَافاً وَ صَلِّ عَنْهَا رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْكَ مَالَكَ قَالَ فَفَعَلْتُ ذَلِكَ ثُمَّ خَرَجْتُ مِنْ بَابِ الصَّفَا فَإِذَا غَرِيمِی (بدهکار) وَاقِفٌ يَقُولُ يَا دَاوُدُ حَبَسْتَنِی (من را معطل کردی و من منتظر تو هستم) تَعَالَ فَاقْبِضْ مَالَكَ

روایات در این مورد زیاد است و ما به ذکر همین مقدار بسنده می کنیم.

ص: ۵۲۳

اما در مورد احیائی که از مکه غائب هستند.

روایات زیادی دلالت دارد که از طرف ایشان می توان طواف مستحبی به جا آورد.

وسائل ج ۹ باب ۵۱ از ابواب طواف:

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ قَالَ: كُنْتُ إِلَى جَنْبِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ عِنْدَهُ ابْنُهُ عَبْدُ اللَّهِ أَوِ ابْنُهُ الَّذِي يَلِيهِ (یا پسر کوچکتر) فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ (خداوند تو را سلامت دارد) يَطُوفُ الرَّجُلُ عَنِ الرَّجُلِ وَ هُوَ مُقِيمٌ بِمَكَّةَ لَيْسَ بِهِ عِلَّةٌ فَقَالَ: لَا لَوْ كَانَ ذَلِكَ يَجُوزُ لَأَمَرْتُ ابْنِي فُلَاناً فَطَافَ عَنِّي سَمَّى الْأَصْغَرَ وَ هُمَا يَسْمَعَانِ.

مفهوم این حدیث بر مدعی دلالت دارد زیرا سؤال راوی از این بود که اگر کسی به حاضر باشد و مریض نباشد آیا می توان از طرف او حج به جا آورد که امام فرمود نمی شود و مفهوم آن این است که اگر حاضر نباشد و یا در صورت حضور، مریض باشد می توان از طرف او طواف به جا آورد و راوی هم کانه مسلم فرض کرده بود که طواف از حاضر مریض و از غائب جایز است و فقط مورد حاضری که مریض نیست سؤال کرد.

البته باید دید که آیا این روایت در مورد طواف مستحب است یا نه (مستدلین به این روایت آن را در مورد طواف مستحب مطرح کرده اند.)

ح ۲: عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنِ ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ وَصَلَ أَباً أَوْ ذَا قَرَابَةٍ لَهُ فَطَافَ عَنْهُ كَانَ لَهُ أَجْرُهُ كَامِلًا وَ لِلَّذِي طَافَ عَنْهُ مِثْلُ أَجْرِهِ وَ يُفَضَّلُ هُوَ بِصِلَتِهِ إِيَّاهُ بِطَوَافٍ آخَرَ الْحَدِيثَ

این روایت مطلق است و سخن از حی و میت در آن نیست از این رو به اطلاقش حی را هم شامل می شود و همچنین صاحب عذر و غیر آن و مقیم به مکه و غیر آن را هم به اطلاقش شامل می شود هرچند می توان گفت که بعید است کسی در مکه حاضر باشد و مریض هم نباشد ولی کسی از طرف او برای طواف مستحبی نیابت کند.

اما در مورد کسی که در مکه حاضر است و مریض می باشد هم روایات زیادی دلالت بر جواز نیابت در طواف مستحبی از طرف او دارد که در ابواب ۴۹، ۴۷ و ۴۵ آمده است و ما به بعضی از آن روایات اشاره می کنیم:

باب ۴۹:

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْمَرِيضُ الْمَغْلُوبُ (مریضی که قادر به حرکت نیست) وَ الْمُغْمَى عَلَيْهِ يُرْمَى عَنْهُ (از طرف او رمی می کنند) وَ يُطَافُ عَنْهُ.

ظاهر این روایت این است که مراد طواف مستحبی نیست زیرا در این روایت از رمی سخن گفته شده است.

مشکل دیگر در این روایت این است که در نسخه ی دیگری از این روایت (یطاف به) آمده است یعنی او را طواف می دهند ولی صاحب جواهر اصرار دارد که نسخه ی (یطاف عنه) را صحیح بداند.

ح ۲: وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَرِيزٍ أَنَّهُ رَوَى عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع رُخْصَةً فِی أَنْ يُطَافَ عَنِ الْمَرِيضِ وَ عَنِ الْمُغْمَى عَلَيْهِ وَ يُرْمَى عَنْهُ.

ص: ۵۲۵

این همان روایت اول است که به لفظ دیگری نقل شده است.

ح ۳: عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ الْمَبْطُونُ (کسی که نمی تواند خود را از خروج غائط نگه دارد) وَ الْکَسِیرُ (دست و پا شکسته) یُطَافُ عَنْهُمَا وَ یُرْمَی عَنْهُمَا.

این روایت هم به قرینه ی رمی در مورد طواف واجب است.

در مورد این روایات گفته شده است که وقتی در طواف واجب می شود از طرف فرد نیابت کنیم در طواف مستحب به طریق اولی می توانیم.

به نظر ما در طواف واجب چون فرد ناچار است که طواف را انجام دهد ولی نمی تواند می شود طواف را از طرف او به جا آورد ولی در مورد طواف مستحب این ضرورت وجود ندارد؟

و اما در مورد کسی که حاضر به مکه است و علت و مرضی هم ندارد:

روایت باب ۱۸ از ابواب نیابت

ح ۳: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ یَطُوفُ عَنِ الرَّجُلِ وَ هُمَا مُقِیمَانِ بِمَکَّهَ قَالَ لَا وَ لَکِنْ یَطُوفُ عَنِ الرَّجُلِ وَ هُوَ غَائِبٌ عَنْ مَکَّهَ قَالَ قُلْتُ وَ کَمْ مِقْدَارُ الْغَیْبَهِ قَالَ عَشَرَهُ أَمْیَالٍ

این روایت مرسله است.

ده میل حدود سه فرسخ و اندی می شود و هر میل حدود دو کیلومتر است.

ص: ۵۲۶

در این روایت هم قرینه ای بر اینکه مستحب است وجود ندارد.

مضافا بر این روایت ۱ باب ۵۱ از ابواب طواف (که روایت آن را در اول این بحث ذکر کردیم) هم دلالت دارد که حضرت فرمود اگر این طواف جایز بود می گفتم که فرزندم از طرف من طواف به جا آورد.

مشکلی که در این مقام وجود دارد این است که ولی عصر ارواحنا فداه هر سال در مکه و در موسم حاضر است و دو روایت در این زمینه آمده است. این دو روایت در ج ۸ وسائل باب ۴۶ از ابواب وجوب حج آمده است.

ح ۸: فِی کِتَابِ إِکْمَالِ الدِّینِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمْرِیِّ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ وَ اللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ یَحْضُرُ الْمَوْسِمَ کُلَّ سَنَةٍ فَیَرَی النَّاسَ وَ یَعْرِفُهُمْ وَ یَرَوْنَهُ وَ لَا یَعْرِفُونَهُ

ح ۹: عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِکٍ الْکُوفِیِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّیْرَفِیِّ عَنْ یَحْیَی بْنِ الْمُثَنَّی الْعَطَّارِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُکَیْرٍ عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ یَفْقِدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ فَیَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَیَرَاهُمْ وَ لَا یَرَوْنَهُ

حال مشکل این است که در میان شیعه سنت شده است که از طرف امام زمانشان طواف به جا می آورند و حال آنکه حضرت خود در زمان حج حاضر است و از طرف حاضری که مریض نیست نمی توان حج به جا آورد. آیا در مورد حضرت استثناء شده است یا اینکه نباید این کار را انجام داد.

ص: ۵۲۷

ان شاء الله فردا این مسئله را بررسی خواهیم کرد.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۳ خرداد ماه ۸۸/۰۳/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

بحث در مسئله ی ۱۴ از مسائل وصیت به حج است و گفتیم که از طرف کسی که در مکه حاضر نیست و یا هست و مریض است و هکذا از طرف میت می توان طواف مستحبی انجام داد ولی از طرف کسی که در مکه حاضر است و سالم می باشد نمی توان طواف مستحبی انجام داد.

بقی هنا امور:

الامر الاول: گفتیم که مطابق روایاتی ولی عصر سلام الله علیه هر سال در ایام حج در مکه حاضر می باشد و از طرف دیگر بین شیعیان عادت شده است که از طرف ایشان حج و طواف مستحب به جا می آورند حال آیا با حضور حضرت می توان چنین کاری کرد و امام استثناء شده است و یا اینکه شیعیان باید این کار را ترک کنند.

به روایاتی اشاره می کنیم که شیعه به انجام این کار عادت داشتند.

وسائل ج ۸ باب ۲۶ از ابواب نیابت

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ع: قَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَطُوفَ عَنْكَ وَ عَنْ أَبِيكَ فَقِيلَ لِي إِنَّ الْأَوْصِيَاءَ لَا يُطَافُ عَنْهُمْ فَقَالَ بَلَى طُفْ مَا أَمْكَنَكَ فَإِنَّ ذَلِكَ جَائِزٌ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ بِثَلَاثِ سِنِينَ (سه سال بعد به حضرت عرض کردم) إِنِّي كُنْتُ اسْتَأْذَنْتُكَ فِي الطَّوَافِ عَنْكَ وَ عَنْ أَبِيكَ فَأَذِنْتَ لِي فِي ذَلِكَ فَطُفْتُ عَنْكُمَا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ وَقَعَ فِي قَلْبِي شَيْ ءٌ فَعَمِلْتُ بِهِ (چیزی به ذهنم رسید و به آن عمل کردم) قَالَ وَ مَا هُوَ قُلْتُ طُفْتُ يَوْماً عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ الْيَوْمَ الثَّانِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع ثُمَّ طُفْتُ الْيَوْمَ الثَّالِثَ عَنِ الْحَسَنِ ع وَ الرَّابِعَ عَنِ الْحُسَيْنِ ع وَ الْخَامِسَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ الْيَوْمَ السَّادِسَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع وَ الْيَوْمَ السَّابِعَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع وَ الْيَوْمَ الثَّامِنَ عَنْ أَبِيكَ مُوسَى ع وَ الْيَوْمَ التَّاسِعَ عَنْ أَبِيكَ عَلِيٍّ ع وَ الْيَوْمَ الْعَاشِرَ عَنْكَ يَا سَيِّدِي وَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَدِينُ اللَّهَ بِوَلَايَتِهِمْ (اینها کسانی هستند که دین من ولایت داشته به آنها است) فَقَالَ إِذاً وَ اللَّهِ تَدِينَ اللَّهَ بِالدِّينِ الَّذِي لَا يَقْبَلُ مِنَ الْعِبَادِ غَيْرَهُ فَقُلْتُ وَ رُبَّمَا طُفْتُ عَنْ أُمِّكَ فَاطِمَةَ ع وَ رُبَّمَا لَمْ أَطُفْ فَقَالَ اسْتَكْثِرْ مِنْ هَذَا فَإِنَّهُ أَفْضَلُ مَا أَنْتَ عَامِلُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ

ص: ۵۲۸

این روایت صحیح السند است در سند این روایت حسن بن علی کوفی است که در رجال آمده است ثقه ثقه

عبارت (اسْتَكْثِرْ مِنْ هَذَا) ظاهرش این است که به طواف از حضرت فاطمه بر می گردد نه به همه ی آنها. البته واضح است که

ائمه به طواف های ما احتیاج ندارند ولی با اهداء این ثواب ها مقام آنها بالاتر می رود و تشهد هم می گوئیم: (و تقبل شفاعته و ارفع درجته)

حال سؤال این است که آیا این روایت اطلاق دارد و صورت حضور و غیبت امام در مکه را شامل می شود خصوصا اینکه انجام این طواف در میان شیعه معمول بوده است و در روایتی هم نیامده باشد که امام معصوم به مردم تذکر داده باشد که وقتی ما در مکه حاضر هستیم از طرف ما طواف به جا نیاورید.

مستدرک ج ۸ ص ۷۰:

ح ۴: الْقُطْبُ الرَّاوَنْدِیُّ فِی الْخَرَائِجِ، قَالَ إِنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ الدَّعْلَجِیَّ كَانَ لَهُ وَلَدَانِ وَ كَانَ مِنْ خِيَارِ أَصْحَابِنَا وَ كَانَ قَدْ سَمِعَ الْأَحَادِيثَ وَ كَانَ أَحَدُ وَلَدَيْهِ عَلَى الطَّرِيقَهِ الْمُسْتَقِيمَهِ وَ هُوَ أَبُو الْحَسَنِ وَ كَانَ يُغَسِّلُ الْأَمْوَاتَ وَ وَلَدٌ آخَرُ يَسْلُكُ مَسَالِكَ الْأَحْدَاثِ فِی فِعْلِ الْحَرَامِ (فرد بی بند و باری بود) وَ كَانَ قَدْ دُفِعَ إِلَى أَبِی مُحَمَّدٍ حَجَّهٌ يَحُجُّ بِهَا عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ ع وَ كَانَ ذَلِكَ عَادَهَ الشِّيعَهِ فَدَفَعَ إِلَى وَلَدِهِ الْمَذْكُورِ بِالْفَسَادِ شَيْئاً مِنْهَا وَ خَرَجَ إِلَى الْحَاجِّ فَلَمَّا عَادَ حَكَى أَنَّهُ كَانَ وَاقِفاً بِالْمَوْقِفِ فَرَأَى إِلَى جَنْبِهِ شَابّاً حَسَنَ الْوَجْهِ أَسْمَرَ اللَّوْنِ (گندم گون) مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ (در عالم خودش بود و مشغول بود) فِی الِابْتِهَالِ وَ الدُّعَاءِ وَ التَّضَرُّعِ وَ حُسْنِ الْعَمَلِ فَلَمَّا قَرُبَ نَفْرُ النَّاسِ (نفر مردم از عرفات) الْتَفَتَ إِلَيَّ وَ قَالَ يَا شَيْخُ أَ مَا تَسْتَحِی فَقُلْتُ مِنْ أَيِّ شَیْ ءٍ يَا سَيِّدِی فَقَالَ يُدْفَعُ إِلَيْكَ حَجَّهٌ عَمَّنْ تَعْلَمُ فَتَدْفَعُ إِلَى فَاسِقٍ يَشْرَبُ الْخَمْرَ فَيُوشِكُ أَنْ تَذْهَبَ عَيْنُكَ (احتمال دارد این چشمت را دست بدهی) وَ أَوْمَأَ إِلَى عَيْنِی وَ أَنَا مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ إِلَى الْآنَ عَلَى وَجَلٍ وَ مَخَافَهٍ وَ سَمِعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ ذَلِكَ قَالَ فَمَا مَضَى عَلَيْهِ أَرْبَعُونَ يَوْماً بَعْدَ مَوْرِدِهِ حَتَّى خَرَجَ فِی عَيْنِهِ الَّتِی أَوْمَأَ إِلَيْهَا قَرْحَهٌ فَذَهَبَت (کور شد)

ص: ۵۲۹

این روایت مرسله است. و در متن روایت شاهد عبارت (وَ کَانَ ذَلِکَ عَادَهَ الشِّیعَهِ) که بیان می کند انجام حج از طرف حضرت بین شیعیان عادت شده بود.

نقول: حال باید دید که از طرف امام و لو در مکه حاضر باشد می توان طواف و حج به جا آورد یا نه:

می توان گفت که اطلاق روایت اول که سندش خوب بود اقتضا می کند که از طرف امام چه در مکه حاضر باشد و یا نه می توان نیابت کرد.

می توانیم بگوئیم که وقتی مطابق روایت دوم می توان از طرف امام حج مستحبی به جا آورند و عادت شیعه هم بر این واقع شده است به طریق اولی می توان طواف را مستقلا از طرف او به جا آورد. (قبلاـ در اولویت اینکه وقتی در طواف واجب می شود از طرف فرد نیابت کنیم در طواف مستحب به طریق اولی می توان اشکال کرده بودیم ولی این اولویتی که در اینجا ذکر کرده ایم اشکالی ندارد.)

ایضا لعل آن زمان که برای حضرت طواف انجام می دهند حضرت خارج از مکه باشد. ولی مشکل این احتمال این است که زیرا یک عام داریم که از طرف دیگر می توان طواف را به جا آورد. به این عام تخصیص خورده است که از طرف حاضر سالم نمی توان حج به جا آورد و اکنون شک در مصداق داریم که هنگام طواف آیا آن فرد در مکه حاضر است یا نه در اینجا نه می توان به عام تمسک کرد و نه به خاص.

سر آخر می گوئیم بهتر است یکی از این دو کار را انجام دهیم:

یحتمل که امام از آن کبرای کلیه استثناء شده باشد از این رو عمل را رجاء انجام دهیم.

دوم اینکه عمل را به نیت خودمان انجام دهیم بعد ثوابش را به امام هدیه کنیم.

الامر الثانی: این امر در مورد مغمی علیه است زیرا در روایت آمده است که از طرف مبطون و مغمی علیه و کسیر (کسی که دست و پایش شکسته است) می توان طواف به جا آورد (و نمی توان آنها را طواف داد یعنی دور کعبه چرخاند) بله واضح است که مبطون زیرا خودش را به نجاست آلوده می کند نمی تواند طواف کند و باید از طرف او طواف کرد ولی چرا نتوان فرد بیهوش را آورد و دور کعبه چرخاند.

البته باید به این نکته توجه داشت که به نظر ما حکم مغمی علیه همانند فرد خوابیده است ولی بسیاری از بزرگان اغماء را در حکم جنون می دانند. از این رو کسی که در ماه رمضان مجنون شود روزه اش باطل است ولی اگر کسی بیهوش شود روزه اش صحیح است.

بعضی گفته اند که مغمی علیه هم غالبا خودش را آلوده می کند و شبیه مبطون است و واضح است که این امر ثابت نیست. در روایات آمده است که در حج واجب اگر فرد بیهوش شد او را طواف داده و دور کعبه بچرخانند ولی آن در مورد طواف واجب است ولی در مورد طواف مستحب این اجبار وجود ندارد.

ص: ۵۳۱

از این رو چرا نتوان مغمی علیه را دور کعبه چرخاند و باید از طرف او طواف کرد.پ

جواب این است که این انجام این عمل رجاء است.

الامر الثالث: این امر در مورد حائض است که آیا می توان از طرف او اگر در کعبه حاضر باشد طواف مستحب انجام داد؟

واضح است که زن حائض نمی تواند طواف واجب را انجام دهد و حج تمتع او به حج افراد تبدیل می شود یعنی با همان حالت حیض محرم شده به عرفات و منی و مشعر می رود و رمی را انجام می دهد و در همه ی اینها طهارت شرط نیست و هنگام باز گشت اگر پاک شد و توانست خودش طواف را به جا می آورد ولی اگر وقت ندارد و کاروان در حال حرکت است در آن زمان باید نائب بگیرد.

حال چه دلیلی وجود دارد که از طرف زن حائض بتوان طواف مستحبی به جا آورد. دلیل روایی فقط مبطون، کسی و مغمی علیه را اجازه می دهد از این رو از طرف زن حائض نمی توان طواف مستحبی انجام داد مگر اینکه بتوانیم الغاء خصوصیت کنیم و یا اینکه رجاء و یا از طریق اهداء ثواب این کار را انجام دهیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۴ خرداد ماه ۸۸/۰۳/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

گفتیم که غائب از مکه به کسی گفته می شود که ده میل از مکه دور باشد و گفتیم که هر میل حدود دو کیلومتر است. اکنون این امر را به استناد به کتب لغت بررسی می کنیم و می گوئیم که میل بر دو قسم است: میل بحری و میل بری. اما میل خشکی ۱۶۰۹ متر است و میل دریائی ۱۸۵۲ متر است و فرسخ هم سه میل است که اگر به متر حساب شود حدود ۵۰۰۰ متر می شود و ده میل حدود هفده کیلومتر خواهد شد.

ص: ۵۳۲

البته باید دید ده میلی که امام فرموده است از باب حقیقت شرعیه است یا عرفیه. شاید بتوان گفت که ده میل در آن زمان مصداق خارج از مکه بودن و آن زمان اگر کسی ده میل از مکه دور بود خارج از مکه حساب می شد و این از باب حقیقت شرعیه نبوده است.

مسئله ی ۱۵ از ابواب وصیت به حج

امام در این مسئله به پنج فرع می پردازد:

فرع اول این است که اگر کسی مالی را نزد دیگری امانت می گذارد و بعد خودش از دنیا می رود. امانت دار می داند که آن فرد حجی بر گردن داشته و آن را انجام نداده است و از طرفی هم می داند و یا ظن قوی دارد که اگر این مال را به ورثه یا وصی برگرداند آنها حج را به جا نمی آورند. در روایت آمده است که خود آن فرد امانت دار حج را به جا آورد و یا کسی

را بفرستد که این کار را بکند.

فرع دوم این است که سایر حج واجب (مانند حج نذری و یا افسادی) هم به حجه الاسلام ملحق می شود یا نه؟

فرع سوم این است که آیا می توانیم سایر واجبات را هم به حج واجب ملحق کنیم یعنی فردی است که خمس مالش را پرداخت نکرده است آیا ودعیٌ می تواند خودش آن را از مالی که نزدش مانده است پرداخت کند؟

فرع چهارم این است که آیا می توان از ودیعه به غیر از ودیعه تعدی کرد یعنی کسی است که به میت بدهکار بوده است و یا ملک اجاره نزد اوست آیا می تواند خودش حج را از طرف میت به جا آورد؟

ص: ۵۳۳

فرع پنجم در این است که اگر من می دانم که ورثه واجبات را انجام نمی دهند و یا منکر آن هستند ولی من می توانم آنها را از طریق قاضی مجبور به انجام آن کنم آیا اگر این کار را بکنم بهتر است و یا اینکه خودم بی خبر، آن را انجام دهم.

این مسئله در عروه در مسئله ی ۱۷ بیان شده است و صاحب عروه ادله ی مسئله را هم بیان کرده است.

امام در فرع اول می فرماید: لو کان عند شخص ودیعه و مات صاحبها و کان علیه حجه الاسلام و علم أو ظن أو الورثه لا یؤدون عنه إن ردها إلیهم وجب علیه أن یحج بها عنه و إن زادت عن أجره الحج رد الزیاده إلیهم و الأحوط الاستئذان من الحاکم مع الامکان.

اقوال مسئله:

ظاهرا در فرع اول بین علماء اختلافی نیست و اما هم قائل است که بر ودعی واجب است حج را بدون اطلاع دادن به ورثه انجام دهد.

مرحوم نراقی در مستند ج ۱۱ ص ۱۴۵ می گوید: لو کانت عند شخص ودیعه و مات صاحبها و علیه حجه الاسلام کان له أن یقتطع (جدا کند) قدر أجره الحج منها فیستأجره به و یرد الفاضل إن کان للورثه بلا خلاف فیه فی الجمله... و لکن الأکثر قیدوه بما إذا علم أنهم لا یؤدونه کما فی النافع و الشرائع و الارشاد و غیرها أو بما إذا ظن ذلک کالسرائر و بعض آخر.

ایشان به (کان له) تعبیر می کند یعنی این امر برای او جایز است (نه واجب) و عبارت فی الجمله برای این است که در فروع مسئله اختلاف است یعنی بعضی می گویند که از حاکم شرع اجازه بگیرد و بعضی این را لازم نمی دانند و هکذا بعضی می گویند که باید علم داشته باشد که ورثه این کار را انجام نمی دهند و بعضی ظن را هم کافی می دانند.

صاحب حدائق ج ۱۴ ص ۲۷۸ می گوید: قد ذکر الأصحاب ذلک.

صاحب ریاض ج ۶ ص ۱۱۶ می گوید: لا خلاف فیه.

دلیل مسئله:

علماء در بیان دلیل مسئله به روایت برید عجلی تمسک کرده اند که ح ۱ باب ۱۳ از ابواب نیابت است.

بعضی مضافا بر آن کانه می خواهند بگویند که این حکم مطابق قاعده نیز می باشد:

محقق در شرائع عبارتی دارد که صاحب جواهر هم در ج ۱۷ ص ۴۰۲ آن را تائید می کند: صاحب شرایع می گوید: (لانه خارج عن ملک الورثه) و صاحب جواهر اضافه می کند: و لصحیح برید العجلی.

بیان قاعده: در مورد بدیهی های میت چند مبنا وجود دارد:

مبای اول این است که با مرگ میت تمام مال حتی بدیهی ها و دیون میت به ملک ورثه منتقل می شود ولی ورثه در خصوص دیون ممنوع التصرف هستند و مثلا باید دین حج را کنار گذاشته و آن را بپردازند. طبق این مبنا ودعی کاره ای نیست زیرا این مال در ملک ورثه وارد شده است و او نباید در مال تصرف کند.

مبنای دوم این است که دیون بر ملک میت باقی می ماند و آنی که منتقل می شود غیر از دیون است و دیون میت همانند ثلثش (اگر به ثلث وصیت کرده باشد) در ملک خود او باقی است. بله ورثه وظیفه دارند که این دیون را ادا کنند و حج را مثلا به جا آورند.

مبنای سوم این است که طلبکاران مالک مشاع می باشند یعنی اگر پنجاه درصد ما ترک بدهی است آن مقدار در ملک طلبکاران وارد می شود و آنها در کل ماترک با ورثه به شکل مشاع شریک هستند.

ظاهر آیه ی ۱۱ سوره ی نساء که می گوید: (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصى بِها أَوْ دَيْن) این است که این مال به ملک ورثه در نمی آید حال یا به ملک میت باقی می ماند و یا به ملک مشاع در می آید. اگر دین میت به ورثه منتقل می شد ودعی حق نداشت که حج را انجام دهد ولی اگر دو مبنای اخیر را قبول کنیم ودعی می تواند آن را خودش انجام دهد.

حال این مسئله باقی می ماند که آیا حاکم شرع از باب امور حسبه باید اذن بدهد و یا اینکه ودعی از باب امر به معروف و نهی از منکر می تواند آن را خودش بدون اجازه از حاکم شرع انجام دهد (ودعی می داند که ورثه این مال را مصرف کرده و حج را به جا نمی آورند خودش از باب نهی منکر حج را به جا آورد) و ان شاء الله این بحث را بررسی می کنیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۹ خرداد ماه ۸۸/۰۳/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

بحث در مسئله ی ۱۵ از مسائل به حج است و گفتیم که این مسئله ۵ فرع دارد.

فرع اول آن این است که اگر ودیعه ای نزد کسی باشد و این مال به اندازه ی حج باشد و بداند که صاحب این مال حج واجب خود را به جا نیاورده است صاحب ودیعه باید از طرف او حج به جا آورد و اگر اضافه آید به ورثه برگرداند و البته این در جائی است که فرد ظن داشته باشد که اگر این مال به دست ورثه برسد آنها حج را به جا نمی آوردند.

ص: ۵۳۶

امام قائل است که علی الاحوط از حاکم شرع اجازه بگیرند و ما اقوال را ذکر کرده گفتیم که این مسئله اجمالا اتفاقی است.

بعد گفتیم که باید دید که آیا این کار مطابق قواعد است یا آنکه به صحیحه ی برید عجلی احتیاج داریم و سپس در این رابطه گفتیم که آیا معادل دینی که باید از طرف میت و برای حج پرداخت شود به ملک ورثه داخل می شود و یا در ملک میت باقی می ماند. گفتیم که در این مسئله سه نظر است:

نظر اول اینکه به ملک ورثه داخل می شود ولی آنها نسبت به آن مقدار که باید از طرف میت حج به جا آورند محجور عنه هستند و نباید در آن تصرف کنند. گفتیم که این احتمال بعید است و دلیلی بر آن نیست.

نظر دوم اینکه این در ملک میت باقی می ماند ولی باید فقط در مورد حج مصرف شود.

نظر سوم اینکه این مبلغ وارد ملک طلبکاران می شود (اگر میت به کسی بدهکار باشد) این احتمال هم بسیار بعید است و ظاهر ادله این است که این مبلغ در ملک میت باقی می ماند. و واضح است که میت می تواند مالک باشد همان طور که مالک ثلث خود است و اضافه کردیم که ظاهر آیه سوره ی نساء این است که این مالک به ملک ورثه داخل نمی شود زیرا سهام ارث بعد از دین و وصیت است. (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصى بِها أَوْ دَيْن) (نساء / ۱۱)

مضافا بر اینکه دو حدیث هم داریم که می تواند مؤید ما باشد:

ج ۱۳ وسائل باب ۲۸ از ابواب وصایات

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ أَوَّلُ شَیْ ءٍ یُبْدَأُ بِهِ مِنَ الْمَالِ الْکَفَنُ ثُمَّ الدَّیْنُ ثُمَّ الْوَصِیَّهُ ثُمَّ الْمِیرَاثُ

ظاهر (من المال) این است که این مال میت است.

این حدیث از سکونی است ولی چون مضمون حدیث متواتر است ضعف این حدیث مشکلی ایجاد نمی کند.

باب ۲۹ از کتاب وصایا

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی نَصْرٍ بِإِسْنَادِهِ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ یَمُوتُ وَ یَتْرُکُ عِیَالًا وَ عَلَیْهِ دَیْنٌ أَ یُنْفِقُ عَلَیْهِمْ مِنْ مَالِهِ قَالَ إِنِ اسْتَیْقَنَ أَنَّ الَّذِی عَلَیْهِ یُحِیطُ بِجَمِیعِ الْمَالِ (یعنی دین مستوعب است و تمام مال را باید برای دین مصرف کرد و به بدهکاران داد) فَلَا یُنْفِقُ عَلَیْهِمْ (زیرا این مال برای دین مصرف می شود و نباید از آن برای نفقه بر دارند و در نتیجه ی هزینه ی نفقه را باید از حاکم شرع بگیرند) وَ إِنْ لَمْ یَسْتَیْقِنْ فَلْیُنْفِقْ عَلَیْهِمْ مِنْ وَسَطِ الْمَالِ

این روایت مضمره است و شاهد در این روایت عبارت (أَ یُنْفِقُ عَلَیْهِمْ مِنْ مَالِهِ) است یعنی مال به ضمیر که به میت راجع است اضافه شده است یعنی این مال از آن میت است

اشکال نشود که این عبارت در کلام راوی است زیرا امام او را از استعمال این عبارت نهی نکرده است.

بله، ادای دین میت به عهده ی ورثه و وصی است و این دو در ادای دین بر دیگران اولویت دارد ولی اگر بدانیم که ورثه و وصی این دیون را ادا نمی کنند این موارد داخل در امور حسبیه می شود که حاکم شرع باید آن را انجام دهد.

ص: ۵۳۸

توضیح ذلک: کارهائی است که متولی خاص دارد مثلا بچه ای است که فردی متولی دادن نفقه به او است و هکذا در مورد اماکن وقفیه که متولی دارد ولی اموری است که متولی خاص ندارد ولی انجامش لازم است مانند جائی که بر اثر زلزله خراب می شود در اینجا کسی متولی سرپرستی ایتام و دادن نفقه به افراد نیست در این موارد حاکم شرع مسئول ادای این هزینه ها است. و هکذا در مورد اموال عام که متولی ندارد اینها هم داخل در امور حسبیه است که اموری است که باید انجام شود و متولی خاص هم ندارد. اینها همه بر عهده ی حاکم شرع است.

در این مورد اموری که مربوط به حکومت است بر عهده ی ولی فقیه است ولی اموری که مربوط به حکومت نیست بر عهده ی مجتهد است. مانند بچه ای که باید قیِّمی برایش تعیین کنند که مجتهد می تواند این کار را انجام دهد.

نقول: حال باید دید که آیا می توان از طریق امر به معروف و نهی از منکر وارد شد و گفت که امر به معروف و نهی از منکر گاه با قلب و لسان است و گاه با اعمال خشونت مثلا غاصبی است که مغازه ای را غصب کرده است و یا ظالمی وجود دارد که حق مظلومی را غصب کرده است در این موارد اگر افراد عادی بخواهند اقدام کنند هرج و مرج لازم می آید و باید این کار با اذن حاکم شرع باشد.

حال آیا از باب امر به معروف و نهی از منکر آیا کسی که مال ودیعه در نزد اوست و کسی هم خبر ندارد آیا می تواند بدون اذن از حاکم شرع مخفیانه حج را از طرف میت به جا آورد و می داند که اگر به ورثه یا وصی خبر دهد آنها برای حج اقدام نمی کنند در این موارد دیگر اجازه ی حاکم شرع لازم نیست مانند پیدا کردن لقطه که لازم نیست برای آن به حاکم شرع مراجعه کنند.

ص: ۵۳۹

و اینکه امام می فرماید احوط این است که از حاکم شرع اذن بگیرند از همین باب است.

خلاصه اینکه مسئله باید از طریق قواعد حل شود حال چه از باب حسبه و چه از باب امر به معروف و نهی از منکر. حال با این بیان می گوئیم که این امر به ودعی اختصاص ندارد و به مال مضاربه و غیره هم سرایت می کند همچنین به حج اختصاص ندارد بلکه سایر دیون را هم در بر می گیرد.

هذا کله بحسب القواعد.

و اما روایات:

وسائل ج ۸ باب ۱۳ از ابواب نیابت

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سُوَيْدٍ الْقَلَّاءِ عَنْ أَيُّوبَ عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اسْتَوْدَعَنِي مَالًا وَ هَلَكَ وَ لَيْسَ لِوُلْدِهِ شَيْ ءٌ وَ لَمْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ قَالَ حُجَّ عَنْهُ وَ مَا فَضَلَ فَأَعْطِهِمْ

این روایت علاوه بر کافی از صدوق و شیخ طوسی هم نقل شده است و همه به برید عجلی می رسد که ثقه است.

در این حدیث سه نکته وجود دارد که باید روشن شود.

اول اینکه: در این حدیث نیامده است که یقین یا ظن قوی داریم که ورثه انجام نمی دهند اللهم الا ان یقال که این ورثه چون هیچ مالی ندارند احتمال انجام ندادن حج در مورد آنها قوی است.

دوم اینکه: در این حدیث نیامده است که باید از حاکم شرع اجازه گرفت و امام فقط می فرماید حج را از طرف او انجام بده.

گفته شده است که همین دستور امام اجازه از طرف حاکم شرع است ولی باید دید که آیا ظاهر روایت فتوی است یا ظاهر آن اجازه ی حاکم شرع است. به نظر ما ظاهر این روایت فتوی است که باید این کار را انجام دهی و لحن امام لحن اجازه نیست.

نکته ی سوم اینکه آیا لازم است که حتما خودش انجام دهد یا به دیگری هم می تواند انجام حج را بسپارد؟ ظاهر این است که امام فقط به بیان مصداق پرداخته است و انجام حج از طرف ودعی خصوصیت ندارد و هر کسی می توان به انجام آن اقدام کند.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۱۰ خرداد ماه ۸۸/۰۳/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

بحث در مسئله ی ۱۵ از مسائل وصیت به حج است. گفتیم که در این مسئله ۵ فرع وجود دارد و فرع اول آن را بحث کردیم که عبارت بود از اینکه. اگر ودیعه ای نزد کسی باشد و این مال به اندازه ی حج باشد و بداند که صاحب این مال حج واجب خود را به جا نیاورده است صاحب ودیعه باید از طرف او حج به جا آورد و اگر اضافه آید به ورثه برگرداند و البته این در جائی است که فرد ظن داشته باشد که اگر این مال به دست ورثه برسد آنها حج را به جا نمی آوردند.

امام قائل است که علی الاحوط از حاکم شرع اجازه بگیرند

کلام امام در فرع اول چنین است: لو کان عند شخص ودیعه و مات صاحبها و کان علیه حجه الاسلام و علم أو ظن أو الورثه لا یؤدون عنه إن ردها إلیهم وجب علیه أن یحج بها عنه و إن زادت عن أجره الحج رد الزیاده إلیهم و الأحوط الاستئذان من الحاکم مع الامکان.

ص: ۵۴۱

سپس می افزاید: و الظاهر عدم الاختصاص بما إذا لم یکن للورثه شئ

به نظر ما این قید که امام مطرح کرده است که مربوط به تنگدست بودن و یا نبودن ورثه است موضوعیت ندارد و احتیاج به ذکر این قید نداریم.

گفتیم که علی القاعده این کار که ودعی باید از طرف میت حج به جا آورد یا از امور حسبه است یعنی کاری است زمین مانده که شخص ودعی با اجازه ی حاکم شرع باید حج را به جا آورد و یا اینکه این از باب امر به معروف و نهی از منکر است یعنی اگر این پول به دست ورثه برسد مال را مصرف می کنند و حج را به جا نمی آورند از این رو از باب نهی از منکر مال را به ورثه نداده و خودش حج را از طرف میت به جا می آورد.

باید توجه داشت که نهی از منکر اعم از دفع و رفع است یعنی لازم نیست که ابتدا منکری واقع شود و بعد ما آن را رفع کنیم بلکه حتی اگر مقدمات منکر هم آماده شده باشد می توان جلو انجام منکر را گرفت (دفع) از این رو ما نحن فیه از باب دفع

است نه رفع زیرا هنوز منکری واقع نشده است و اگر مال را به آنها بدهیم حج را به جا نیاورده و منکر واقع می شود.

بقی هنا امور:

امر اول: این امر در این است که آیا علم و ظن معتبر است یا نه؟

ظاهر روایت این است که علم و ظن معتبر نیست زیرا روایت مطلق است و در آن امام فرموده است که فرد ودعی خودش حج را به جا آورد و آن را مقید به خصوص علم و ظن نفرموده است.

وسائل ج ۸ باب ۱۳ از ابواب نیابت

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سُوَيْدٍ الْقَلَّاءِ عَنْ أَيُّوبَ عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اسْتَوْدَعَنِي مَالًا وَ هَلَكَ وَ لَيْسَ لِوُلْدِهِ شَيْ ءٌ وَ لَمْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ قَالَ حُجَّ عَنْهُ وَ مَا فَضَلَ فَأَعْطِهِمْ

لکن بایـد بگوئیم که روایت اطلاق ندارد زیرا در روایت آمده است که (لَيْسَ لِوُلْدِهِ شَيْ ءٌ) یعنی چون ورثه تنگدست هستند اگر مال به دست آنها برسد به احتمال قوی مال را خودشان مصرف می کنند.

اضف الی ذلک: روایاتی داریم که می گوید ادای دیون میت بر عهده ی ولی میت است و سیره هم بر این امر قائم شده است.

جمع این دسته از روایات با روایت برید عجلی که می فرمود خود ودعی حج را به جا آورد این است که روایت برید عجلی را مقید به جائی کنیم که علم یا ظن داریم به اینکه ورثه حج را انجام نمی دهند.

به چند نمونه از این روایات اشاره می کنیم:

وسائل ج ۱۳ کتاب الوصایا باب ۳۱

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يَحْيَى الْأَزْرَقِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع: فِي رَجُلٍ قُتِلَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ (دینی به گردنش بود) وَ لَمْ يَتْرُكْ مَالًا فَأَخَذَ أَهْلُهُ الدِّيَةَ مِنْ قَاتِلِهِ عَلَيْهِمْ أَنْ يَقْضُوا دَيْنَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ هُوَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً قَالَ إِنَّمَا أَخَذُوا الدِّيَةَ فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَقْضُوا دَيْنَهُ.

ص: ۵۴۳

این روایت دلالت دارد که ورثه باید دین میت را ادا کنند (و فقط در جائی که بدانیم دین را ادا نمی کنند باید خودمان ادا کنیم)

وسائل ج ۸ باب ۲۶ از ابواب وجوب الحج

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ ضُرَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ فِي رَجُلٍ خَرَجَ حَاجّاً حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَمَاتَ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ إِنْ مَاتَ فِي الْحَرَمِ فَقَدْ أَجْزَأَتْ عَنْهُ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ وَ إِنْ مَاتَ دُونَ الْحَرَمِ فَلْيَقْضِ عَنْهُ وَلِيُّهُ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ

حجه الاسلام جزو دیون است و این دین را باید ولی انجام دهد.

ح ۴: مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْمُفِيدُ فِي الْمُقْنِعَةِ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ ع مَنْ خَرَجَ حَاجّاً فَمَاتَ فِي الطَّرِيقِ فَإِنَّهُ إِنْ كَانَ مَاتَ فِي الْحَرَمِ فَقَدْ سَقَطَتْ عَنْهُ الْحَجَّةُ فَإِنْ مَاتَ قَبْلَ دُخُولِ الْحَرَمِ لَمْ يَسْقُطْ عَنْهُ الْحَجُّ وَ لْيَقْضِ عَنْهُ وَلِيُّهُ

این روایت مرسله است.

مضافا بر این. سیره ی عقلاء و سیره ی شرع بر این است که دیون میت را باید ولی و ورثه ی او انجام دهند و اگر کسی بخواهد از ما ترک میت دین او را ادا کند ورثه به او اعتراض می کنند که این امر به او ارتباطی ندارد.

امر دوم: آیا ودعی برای اینکه حج را از مال ودیعه پرداخت کند باید از حاکم شرع اجازه بگیرد یا نه؟

در حدیث نیامده است که باید از حاکم شرع اجازه گرفت و امام فقط می فرماید حج را از طرف او انجام بده.

ص: ۵۴۴

گفته شده است که همین دستور امام اجازه از طرف حاکم شرع است ولی به نظر ما ظاهر روایت فتوی است یعنی ودعی باید این کار را انجام دهد نه اجازه ی حاکم شرع است.

هذا بحسب الروایه ولی از باب قواعد گفتیم که اگر این امر از باب حسبه باشد اذن حاکم شرع لازم است ولی اگر از باب امر به معروف و نهی از منکر باشد اذن حاکم شرع لازم نیست. (البته در هر صورت ودعی باید در مصرف این مال در حج اقل قیمت را رعایت کند.)

امر سوم: آیا لازم است که ودعی خودش حج را به جا آورد یا اینکه می تواند به فرد دیگری بسپارد؟

بعضی گفته اند که ظاهر این روایت این است که حضرت به خود ودعی فرمود حج به جا آورد

ولی روایات متعدده ای داریم که هر کس از میت در مورد حج نیابت کند ذمه ی میت بریء می شود ظاهر روایت برید این است که امام فقط به بیان مصداق پرداخته است و انجام حج از طرف ودعی خصوصیت ندارد.

امام هم در این مورد می فرماید: و کذا عدم الاختصاص بحج الودعی بنفسه.

امر چهارم: در حدیث برید آمده است که ورثه چیزی ندارند. آیا این قید موضوعیت دارد یعنی ورثه چون تنگدست هستند مال را مصرف می کنند و اگر دارا باشند مال را باید به خود ورثه داد؟

انصاف این است که این قید لازم نیست زیرا چه بسا ورثه تنگدست هستند ولی دین را هم ادا می کنند و از آن طرف ورثه های پول هم چه بسا دین را ادا نکنند. از این معیار فقط علم و یا ظن به عدم اتیان است.

ص: ۵۴۵

امر پنچم: این فرع در تحریر نیامده است ولی محقق نراقی آن را در مستند (ج ۱۱ ص ۱۵۰) ذکر کرده است: اگر بعدا ورثه باخبر شوند و به سراغ ودعی آمدند. حال اگر ودعی ادعا کند که حج را به جا آورده است آیا اقرار او قبول می شود یا نه؟

در این مسئله دو قول است. کسانی که می گویند قول او قبول می شود او را مصداق امین قرار داده اند (به نظر ما او امین نیست زیرا قبول قول امین در موردی است که به کاری که به او سپرده اند ارتباط داشته باشد مثلا اگر ودعی بگوید که دزد مال ودیعه را ربود قول او قبول می شود ولی اگر بگوید که من حج را به جا آورده ام در این مورد قول او از باب امین قبول نخواهد شد.)

الفرع الثانی: تا به حال آنچه گفتیم در مورد حجه الاسلام بود حال آیا این روش در مورد حج نذری و یا حج افسادی هم جاری می شود یا نه؟

این مبنی بر این است که ما حج نذری را جزو دیون بدانیم یا نه؟ اگر دین باشند مشمول روایت برید عجلی و قاعده نمی شود ولی از آنجا که به نظر ما حج نذری جزء دیون نیستند (بحثش را قبلا مطرح کردیم.) ودعی حق ندارد آن را به جا آورد.

اما در مورد حج افسادی گفتیم که این همان حجه الاسلام است و چون حج را فاسد کرده است باید دوباره آن را به جا آورد از این رو مشمول روایت برید و قاعده می شود.

ص: ۵۴۶

امام هم در این فرع چنین می فرماید: و فی إلحاق غیر حجه الاسلام بها من أقسام الحج الواجب ...إشکال.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۱۱ خرداد ماه ۸۸/۰۳/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

بحث در مسئله ی ۱۵ از مسائل وصیت به حج است. گفتیم که در این مسئله ۵ فرع وجود دارد و اکنون به فرع سوم رسیده ایم: امام در این فرع می فرماید: و فی إلحاق ... غیر حجه الاسلام بها من أقسام الحج الواجب أو سائر الواجبات مثل الزکاه و نحوها إشکال

بحث در این است که ودعیٌ اگر می داند که ودیعت دهنده حجی به گردن داشته و فوت کرده است، می تواند از مال ودیعه حج را برای او به جا آورد حال سخن در این است که آیا این امر مختص به حج واجب است یا در سایر وجوبات مانند زکات و خمس و امثال آن هم جاری است.

امام قائل است که تسری به غیر حج مشکل است. علت آن این است که ایشان مسئله را علی القواعد بررسی نکرده اند و به روایت هم که تمسک کردند به مورد نص که خصوص حج است بسنده کرده الغاء خصوصیت را قبول نکردند.

صاحب جواهر طرفدار الحاق است و در ج ۱۷ ص ۴۰۴ می فرماید: بل یتجه الحاق غیر الحج من الحقوق المالیه کالخمس و الزکاه و الدیون و نحوها به فی الحکم المزبور خلافا لبعضهم.

به نظر ما الحاق اشکالی ندارد زیرا علی القواعد این امر اشکال ندارد چرا که حج خود یک دین است و این امر در سایر دیون نیز جاری است حال انجام این امر یا از باب امور حسبه است و یا از باب امر به معروف و نهی از منکر (که بحث آن مفصلا مطرح شد.)

ص: ۵۴۷

سلمنا که قاعده ای هم در کار نباشد. با این وجود حتی از نص هم می توان این حکم را استخراج کرد زیرا امام در روایت برید فرمود که ودعی حج را به جا آورد و ما با الغاء خصوصیت می گوئیم که این امر در همه ی دیون و حتی در دیون مردم به طریق اولی جاری است. تناسب حکم و موضوع در این مورد به ما می گوید که حکم ادا کردن است و موضوع هم دین است و این در همه ی موارد که دینی از میت باقی مانده باشد جاری است.

بسیار بعید که مراد امام در روایت برید تعبد خشک باشد که این امر فقط در حج جاری باشد ولی اگر مثلا دین صغیری به گردن میت باشد و ودعی از آن خبر دارد و می داند که اگر مال ودیعه را به ورثه بدهد آن را حیف و میل می کنند باز با این وجود باید مال را به ورثه بدهد و مال صغیر ضایع شود. این امر بسیار بعید است.

فرع چهارم: آیا حکم مزبور فقط مختص به مال ودیعه است یا در غیر ودیعه هم جاری است مثلا اتومبیلی از میت نزد فرد است

و یا مثلا آن فرد، مالی از میت ضایع کرده است و به میت بدهکار است و کسی هم خبر ندارد و هکذا در مال مضاربه و امثال آن آیا در این موارد هم اگر فرد بداند که اگر این مال را به ورثه بدهد آن را صرف ادای حج نمی کنند می تواند مال را به آنها ندهد و خودش برای ادای حج اقدام کند یا نه؟

ص: ۵۴۸

امـام در این مسـئله هم تردیـد کرده می فرمایـد: و کـذا فی إلحـاق غیر الودیعه کالعین المسـتأجره و العاریه و نحوهما فالأحوط إرجاع الأمر إلی الحاکم و عدم استبداده به.

امام در این مسئله هم، حکم را مطابق قواعد بررسی نفرموده است.o:p

مسـتند ج ۱۱ ص ۱۴۹ می گویـد: هـل الحکم مختص بـالودیعه کمـا حمـل علیه جمـاعه لاختصاص النص أو یتعـدی إلی سائر الحقوق المـالیه من الغصب و الـدین و غیرهما کما اختاره آخرون؟ التحقیق فیه: البناء علی ما ذکرنا من کون استئجار المسـتودع (که در نص آمده است) مخالفا للأصل او موافقا له فعلی الأول (که حکم مخالف قاعده باشد) یحکم بالاقتصار (فقط در ودیعه و لا غیر) و علی الثانی بالتعدی و علی ما ذکرنا فالحق هو: الثانی.

ما هم می گوئیم که کلام صاحب مستند صحیح است.

اضف الی ذلـک: اگر قاعـده را هم قبول نداشـته باشـیم بعیـد نیست که بتوان از نص الغـاء خصوصـیت کرد و مناسـبت حکـم و موضوع می گوید که مال ودیعه خصوصیت ندارد.

فرع پنجم: فرع پنجم در این است که اگر من می دانم که ورثه واجبـات را انجـام نمی دهنـد و یـا منکر آن هسـتند ولی من می توانم آنهـا را از طریق قاضـی مجبور به انجـام آن کنم آیا اگر این کار را بکنم بهتر است و یا اینکه خودم بی خبر، آن را انجام دهم.

اامام در این فرع می فرمایـد: و کذا الحال لو کان الوارث منکرا أو ممتنعا و أمکن إثباته عند الحاکم أو أمکن إجباره فیرجع فی الجمیع إلی الحاکم و لا یستبد به.

ص: ۵۴۹

امام قائل است که در اینجا بهتر است مال را به ورثه بدهیم و آنها را مجبور به ادای دین کنیم.

به نظر ما هم چنین بایـد کرد زیرا این از باب جمع بین حقوق است زیرا از یک سو ورثه و ولی میت باید دیون او را ادا کنند و از طرفی مال میت هم باید ادا شود بنابراین مال را به دست آنها می دهیم و مجبورشان می کنیم که دین را ادا کنند.

توجه: گفتیم که ورثه را مجبور می کنیم که هزینه ی حج را به کسی پرداخت کنند و آن فرد، حج را به جا آورد و نگفتیم که خودشان به حج بروند زیرا اگر آنها را مجبور کنیم که خودشان حج را به جا آورند چه بسا قصد قربت از آنها متمشـی نشود و عملشان خراب گردد.

مسئله ی پانزدهم تمام شد ولی از لابه لای کلمات علماء دو فرع دیگر هم می توان به این مسئله اضافه کرد:

فرع شـشم: اگر ودعی متعـدد باشـد یعنی میت اموال متعددی نزد چند فرد داشت و یا مثلا میت از چند نفر طلب داشت آیا باید گفت که نص مختص به جـائی است که ودعی یـک نفر باشـد و یـا این مورد را هم شامـل می شود به این معنـا که اگر ودعی یک باشد انجام این عمل از باب واجب عینی است ولی چند نفر باشد از باب وجود کفائی می شود.

راه دیگر این است که این از بـاب توزیع باشـد یعنی اگر سه ودعی وجود دارد هر کـدام یـک سوم مـال را برای حـج پرداخت کنند و همه باقی مانده را به ورثه برگردانند.

ص: ۵۵۰

صاحب جواهر در ج ۱۷ ص ۴۰۴ ابتدا توزیع را مطرح می کند و بعد در ذیل کلام می گوید: (و یحتمل الوجوب علیهم کفایه.)

به نظر ما از هر دو راه می توان اقدام کرد و فرقی بین آن دو نیست. مهم این است که واجب به زمین نماند. صحیح است که مورد نص فقط یک ودعی را شامل می شود ولی از آن الغاء خصوصیت می کنیم.

فرع هفتم: اگر ودعی حج را به جا نیاورد و به ورثه دهد و آنها هم مال را حیف و میل کنند آیا ودعی ضامن میت است یا نه؟

صاحب جواهر در ج ۱۷ ص ۴۰۴ می فرماید: بل قد یتجه ما صرح به بعضهم من الضمان بالدفع الی الوارث المتمکن من منعه مع عدم الاداء منه (الوارث)

دلیل ضمان این است که این مبلغ مال میت است و ما این مال را به کسی دادیم که می دانستیم آن را از بین می برند و حق میت را ادا نمی کنند و واضح است که (من اتلف مال الغیر فهو له ضامن.) مثلا صغیری هست و من به او طلبکارم و می دانم که اگر آن را به ولی صغیر بدهم آن را حیف و میل می کند در اینجا اگر آن را به ولی صغیر بدهم ضامن صغیر هستم و بالاخره باید آن را به دست او برسانم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۱۲ خرداد ماه ۸۸/۰۳/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

در مسائل مربوط به وصیت به حج به مسئله ی ۱۶ رسیده ایم: امام در این مسئله می فرماید: (فرع اول) یجوز للنائب بعد الفراغ عن الاعمال للمنوب عنه ان یطوف عن نفسه و عن غیره (فرع دوم) و کذا یجوز ان یأتی بالعمره المفرده عن نفسه و عن غیره.

ص: ۵۵۱

اولا: باید دانست که این مسئله ارتباطی به وصیت به حج ندارد بلکه مربوط به باب نیابت در حج است.

ثانیا: این مسئله این قابلیت را دارد که به سایر ابواب فقهی نیز توسعه یابد مثلا اگر در باب اجاره کسی اجیر شود که فردی را به شهر دیگری نزد دکتر ببرد و دوای لازم را تهیه کند حال اگر خودش بعد از اتمام کار، خودش را هم به طبیب نشان دهد. این امر اشکالی ندارد. و هکذا در امر مضاربه و سایر ابواب.

همچنین امام فرموده است: (بعد الفراغ من الاعمال) به نظر ما این قید لازم نیست و حتی اگر در اثناء عمل، کار خودش را انجام دهد اشکالی ندارد البته اگر عمل خودش مزاحم با عمل منوب عنه نباشد.

اقوال مسئله: بیشتر متاخرین به این مسئله پرداخته اند و کمتر کسی متعرض این مسئله شده است:

مرحوم حکیم در مستمسک ج ۱۱ ص ۱۲۴ می گوید: لا اشکال و لا خلاف.

اما فرع اول: ابتدا باید دید که آیا این حکم مطابق قاعده است یا نه.

علی القاعده این مسئله اشکالی ندارد زیرا (اوفوا بالعقود) می گوید که باید به نحو تمام و کمال به عقد اجاره عمل شود و من هم این کار را کردم و حال که وقت اضافی دارم اگر برای خودم و بستگانم طواف و یا عمره ای انجام دهم و این عمل مزاحم با عمل مورد اجاره نباشد هیچ اشکالی متوجه آن نیست.

بله اگر مستاجر شرط کند که موجر کار دیگری انجام ندهد او حق ندارد برای خودش عملی انجام دهد مانند اینکه در بعضی ادارات شرط می کنند اگر کسی در آنجا استخدام شود شغل دیگری اتخاذ نکند.

ص: ۵۵۲

باید توجه داشت که اجیر باید عمل را به نحو متعارف انجام دهد مثلا اگر کسی برای حج اجیر شود حتما به مدینه هم می رود حال اگر در مدینه رفته است لازم نیست که همه ی روزها فقط برای مستاجر زیارت کند. او اگر به حد متعارف این کار را انجام دهد کافی است و می تواند در مازاد بر آن، برای خودش هم زیارت کند (مگر اینکه شرط کنند فقط برای او زیارت کند.)

اما به حسب روایات:

وسائل الشیعه باب ۲۱ از ابواب نیابت:

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ یَحْیَی الْأَزْرَقِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ ع الرَّجُلُ یَحُجُّ عَنِ الرَّجُلِ یَصْلُحُ لَهُ أَنْ یَطُوفَ عَنْ أَقَارِبِهِ فَقَالَ إِذَا قَضَی مَنَاسِکَ الْحَجِّ فَلْیَصْنَعْ مَا شَاءَ.

در سند این روایت بجز یحیی الازرق همه از ثقات هستند و اما در مورد خود او در رجال گاه او را بدون نام پدر عنوان کرده اند و او را توثیق نکرده اند. گاه او را یحیی بن حسان الازرق گفته اند و او را توثیق نکرده اند و بعضی گفته اند این اسم اشتباه است و چنین کسی وجود ندارد و گاه او را به نام یحیی بن عبد الرحمان الازرق عنوان کرده اند و مرحوم علامه، شیخ طوسی و نجاشی او را توثیق کرده اند و احتمال قوی می رود که او همین فرد اخیر باشد و روایت مشکلی از این نظر نداشته باشد.

اضف الی ذلک که بعضی گفته اند صفوان بن یحیی که قبل از ایشان است از کسانی است که فقط از ثقه روایت می کند.

ص: ۵۵۳

مراد از ابی الحسن امام موسی بن جعفر است زیرا یحیی الازرق از اصحاب امام صادق و امام کاظم بوده است.

در دلالت این روایت هم کلام امام که می فرماید: (إِذَا قَضَی مَنَاسِکَ الْحَجِّ) از باب حمل به مورد غالب است و اگر در اثناء مناسک هم بخواهد می تواند برای خودش عملی انجام دهد (البته اگر مزاحم با عمل منوب عنه نباشد.)

مستدرک الوسائل باب ۹ از ابواب نیابت:

ح ۱: دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ع أَنَّهُ قَالَ: مَنْ حَجَّ عَنْ غَیْرِهِ بِأَجْرٍ فَلَهُ إِذَا قَضَی الْحَجَّ أَنْ یَتَطَوَّعَ لِنَفْسِهِ بِمَا شَاءَ مِنْ عُمْرَةٍ أَوْ طَوَافٍ.

این حدیث مرسل است و ظاهرا مراد از ابو جعفر محمد بن علی امام جواد علیه السلام است و احتمال دارد که امام باقر علیه السلام مراد باشد.

در این روایت هم از عمره سخن گفته شده است و هم از طواف.

وسائل الشیعه باب ۹ از اقسام الحج:

ح ۹: عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ حَرِیزٍ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ مَنْ دَخَلَ مَکَّةَ بِحَجَّةٍ عَنْ غَیْرِهِ ثُمَّ أَقَامَ سَنَةً فَهُوَ مَکِّیٌّ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ یَحُجَّ عَنْ نَفْسِهِ أَوْ أَرَادَ أَنْ یَعْتَمِرَ بَعْدَ مَا انْصَرَفَ مِنْ عَرَفَةَ فَلَیْسَ لَهُ أَنْ یُحْرِمَ مِنْ مَکَّةَ (از خود مکه نمی تواند احرام ببندد) وَ لَکِنْ یَخْرُجُ إِلَی الْوَقْتِ (به میقات رود) وَ کُلَّمَا حَوَّلَ رَجَعَ إِلَی الْوَقْتِ (هر وقت بخواهد دوباره عملی به جا آورد دوباره به میقات رود)

این روایت مرسله است و مراد از ابی جعفر امام باقر است (به قرینه ی حریز)

ص: ۵۵۴

فرع دوم: این فرع در مورد به جا آوردن عمره است.

اگر کسانی هستند که هنوز حج واجب خود را به جا نیاورده اند و برای اولین بار نائب می شوند. ما به آنها می گوئیم که وقتی عمل حجشان تمام شد به احتیاط واجب برای خودشان هم عمره ای به جا آورند زیرا عمره ی مفرده همانند حج، برای مستطیع واجب است و او هم که به حج رفته است مستطیع شده است و باید بنا بر احتیاط واجب باید عمره ای برای خودشان به جا آورند.

در مورد تکرار عمره سه نظر وجود دارد:

هرقدر بخواهد می تواند عمره ای به جا آورد. (مانند کسانی که امروزه وقتی به حج می روند هر شب یک عمره به جا می آورند که به نظر ما عملی است که ثابت نشده است در زمان اهل بیت معمول بوده باشد. که البته بهتر است به جای آن طواف به جا آورند که روایات صحیحه ای در این مورد وارد شده است.) صاحبان این قول می گویند: (لکل شهر عمره) یعنی در هر ماه فقط یک عمره می توان به جا آورد و کسانی که به حج می روند عمره ی اولشان در ذی قعده تمام می شود و در ذی حجه می توانند عمره ای برای خودشان انجام بیاورند. تفصیل به اینکه اگر می خواهد برای خود عمره ای به جا آورند در هر ماه فقط یک عمره می تواند به جا آورد ولی اگر برای دیگران است به هر تعداد که بخواهد می تواند عمره به جا آورد و نیابت حد و حصر ندارد زیرا روایاتی که می گوید (لکل شهر عمره) ناظر به نیابت نیست. (ما این قول را قبول نداریم)

ص: ۵۵۵

به نظر ما ظاهر (لکل شهر عمره) اطلاق دارد و هم نائب و غیر نائب را شامل می شود و اگر کسی می خواهد عمره های متعدد به جا آورد می تواند به قصد رجاء انجام دهد (و مخفی نماند که اصل در عبادات حرمت است زیرا اگر به شرع مستند نباشد تشریع می شود.)

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۱۳ خرداد ماه ۸۸/۰۳/۱۳

Your browser does not support the audio tag.

بحث اخلاقی:

در بحث اخلاقی امروز به حدیثی از امام صادق علیه السلام می پردازیم: عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَتَبَ رَجُلٌ إِلَى الْحُسَيْنِ ص عِظْنِي بِحَرْفَيْنِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ مَنْ حَاوَلَ أَمْراً بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ (کسی بخواهد از طریق معصیت خداوند به کاری اقدام کند) كَانَ أَفْوَتَ لِمَا يَرْجُو (خداوند ناکامش می کند) وَ أَسْرَعَ لِمَجِي ءِ مَا يَحْذَرُ (و از آن چیزی که می ترسد سریعتر به سراغش می آید.)

بین ما خداپرستان و سایر مکاتب مادی فرقی اساسی وجود دارد و آن اینکه ما می گوئیم: برای رسیدن به مقصد خوب، باید از اسباب خوب استفاده کرده. زیرا مقدمه ی واجب و مستحب نمی تواند حرام باشد. بر خلاف ما، پیروان مکاتب مادی می گویند که هدف هر کس منافع اوست و برای رسیدن به این منافع به هر کاری می توان دست زد.

ما فقط یک مورد را استثناء می کنیم (از باب استثنای منقطع) و آن اینکه اگر بین دو چیز تزاحم شد باید اهم و مهم الهی را در نظر بگیریم و گاه مجبور می شویم که حرامی را هم مرتکب شدیم مثلا برای حفظ جان غذای حرامی را بخورم ولی این هم به خاطر این است که اهمی الهی در کار است.

ص: ۵۵۶

مادیون برای رسیدن به هدف خود حتی به قتل مردم بی گناه و کودکان اقدام می کنند.

در حکومت اسلامی باید این فرقی که بین ما و مادیون است حفظ شود مثلا کسی نمی تواند در امر انتخابات برای برنده شدن رقبای خود را زیر سؤال ببرد زیرا هدف وسیله را توجیه نمی کند.

و اما بحث فقهی:

امروز به مسئله ی ۱۷ که آخرین مسئله ی از مسائل وصیت به حج می پردازیم.

این مسئله در این مورد است که اگر کسی پولی به کسی بدهد که برای میت کسی را به حج بفرستد آیا او خودش می تواند برای رفتن به حج اقدام کند و به عبارت دیگر آیا خودش هم مشمول وکالتی که به عهده اش افتاده می باشد یا نه؟

امام در این مسئله می فرماید: یجوز لمن أعطاه رجل مالا لاستیجار الحج أن یحج بنفسه ما لم یعلم أمنه أراد الاستیجار من الغیر و لو بظهور لفظه فی ذلک و مع الظهور لا۔ یجوز التخلف إلا۔ مع الاطمئنان بالخلاف بل الأحوط عدم مباشرته إلا مع العلم بأن مراد المعطی حصول الحج فی الخارج و إذا عین شخصا تعین إلا إذا علم عدم أهلیته و أن المعطی مشتبه فی ذلک أو أن ذکره من باب أحد الافراد.

اولا: این مسئله ارتباطی به وصیت به حج ندارد بلکه مربوط به باب نیابت در حج است.

ثانیا: و ثانیا از حکم این مسئله می توان در سایر ابواب فقهی استفاده کرد: مثلا اگر کسی به دیگری پولی داد و گفت که بین فقیران پخش کند. حال اگر خودش هم فقیر باشد آیا می تواند از آن مال بردارد یا نه؟ و یا در باب وصیت به ثلث اگر میت وصیت کند که ثلثش را در خیرات خرج کنند حال فرزندان و یا وصی خودشان نیازمند هستند آیا می تواند از این مال استفاده کنند؟ و یا در باب تجارت کسی به فردی می گوید که خانه اش را به قیمتی مشخص بفروشد آیا وکیل می تواند خودش به همان قیمت آن خانه را بخرد و یا در باب نکاح کسی دیگری را وکیل کند که همسری برایش پیدا کند آیا او می تواند خودش را برای ازدواج انتخاب کند؟ و هکذا.

ص: ۵۵۷

اقوال علماء: غیر از معاصرین کمتر کسی این مسئله را متعرض شده است و از قدماء محقق اردبیلی در مجمع الفائده ج ۶ ص ۱۵۴ و ابن ادریس در سرائر ج ۱ ص ۶۳۲ این بحث را مطرح کرده اند.

دلیل مسئله: ما ابتدا این مسئله را علی القواعد بحث می کنیم و بعد سراغ روایات می رویم.

اما علی القواعد: این مسئله چهار حالت دارد و محل نزاع فقط یک مورد از این موارد است.

مورد اول این است کسی من را وکیل می کند که فرد معینی را برای حج بفرستم در این مورد شکی نیست که او نمی تواند خودش آن کار را انجام دهد.

مورد دوم این است که مستاجر از عنوانی کلی سخن می گوید که منطبق بر وکیل نیست مثلا می گوید که یکی از علماء را برای رفتن به حج انتخاب کن و او خودش عالم دینی نیست.

مورد سوم: می گوید که هدف من این است که ذمه ی میت بریء شود و با این پول این کار را انجام بده. در این مورد یقینا خودش می تواند حج را به جا آورد. مورد چهارم: مستاجر به شکل مطلق گفت که با این پول کسی را برای حج انتخاب کن. این مورد باید بحث شود که آیا این اطلاق خودش را هم شامل می شود یا نه.

در فرع اخیر ممکن است کسی بگوید که اطلاق آن، از باب مقدمات حکمت خود او را هم شامل می شود و ممکن است گفته شود که این از خودش منصرف است و ظاهر (استاجر (به لفظ امر)) این است که غیر او را شامل می شود و در انصراف، حتی احتمال آن هم مشکل ایجاد می کند زیرا اطلاق در جائی است که قطعا انصرافی در کار نباشد و حتی احتمال انصراف هم جلوی اطلاق می گیرد مگر در انصراف بدوی.

ص: ۵۵۸

از این می گوئیم که در قسم اخیر اگر بدانیم که غرض مستاجر برائت ذمه ی میت بوده است خودش می تواند به حج رود و الا این امر مشکل دارد و باید در آن احتیاط کرد.

و اما به حسب روایات:

باب ۳۶ از ابواب نیابت:

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ السَّابَاطِيِّ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع يَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى إِلَيْهِ رَجُلٌ أَنْ يَحُجَّ عَنْهُ ثَلَاثَةَ رِجَالٍ فَيَحِلُّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ لِنَفْسِهِ حَجَّةً مِنْهَا فَوَقَّعَ بِخَطِّهِ وَ قَرَأْتُهُ حُجَّ عَنْهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَإِنَّ لَكَ مِثْلَ أَجْرِهِ وَ لَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِهِ شَيْ ءٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

در این مورد این سؤال مطرح است که آیا این روایت مربوط به صورت اطلاق است یا مربوط به صورتی است که قرینه وجود دارد بر اینکه وصیت کننده قصدش ثواب بردن است از این رو صورت اطلاق را شامل نمی شود.

باب باب ۱ از ابواب نیابت:

ح ۴: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ ابْنَتِي أَوْصَتْ بِحَجَّةٍ وَ لَمْ تَحُجَّ قَالَ فَحُجَّ عَنْهَا فَإِنَّهَا (حجه) لَكَ وَ لَهَا قُلْتُ إِنَّ امْرَأَتِي مَاتَتْ وَ لَمْ تَحُجَّ قَالَ فَحُجَّ عَنْهَا فَإِنَّهَا لَكَ وَ لَهَا.

وسائل ج ۶ ابواب زکات باب ۴۰ از ابواب مستحقین زکات

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ يُعْطَى الزَّكَاةَ فَيَقْسِمُهَا فِي أَصْحَابِهِ أَ يَأْخُذُ مِنْهَا شَيْئاً قَالَ نَعَمْ

در این روایت هم بایـد نظر کرد که آیا مطلق است یا قرینه ای وجود دارد و آن اینکه منظور کسـی که زکات می دهد این بود که به هر مستحقی برسد.

ح ۲: وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی إِبْرَاهِیمَ ع فِی رَجُلٍ أُعْطِیَ مَالًا یُفَرِّقُهُ فِیمَنْ یَحِلُّ لَهُ أَ لَهُ أَنْ یَأْخُذَ مِنْهُ شَیْئاً لِنَفْسِهِ وَ إِنْ لَمْ یُسَمَّ لَهُ قَالَ یَأْخُذُ مِنْهُ لِنَفْسِهِ مِثْلَ مَا یُعْطِی غَیْرَهُ

ح ۳: وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الرَّجُلِ یُعْطِی الرَّجُلَ الدَّرَاهِمَ یَقْسِمُهَا وَ یَضَعُهَا فِی مَوَاضِعِهَا وَ هُوَ مِمَّنْ تَحِلُّ لَهُ الصَّدَقَةُ قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ یَأْخُذَ لِنَفْسِهِ کَمَا یُعْطِی غَیْرَهُ قَالَ وَ لَا یَجُوزُ لَهُ أَنْ یَأْخُذَ إِذَا أَمَرَهُ أَنْ یَضَعَهَا فِی مَوَاضِعَ مُسَمَّاةٍ إِلَّا بِإِذْنِهِ

این روایات معارض دارد که در وسائل ج ۱۲ در کتاب التجاره باب ۸۴ از ابواب ما یکتسب به در حدیث سوم آمده است:

ح ۳: عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَعْطَاهُ رَجُلٌ مَالًا لِیَقْسِمَهُ فِی مَحَاوِیجَ أَوْ فِی مَسَاکِینَ وَ هُوَ مُحْتَاجٌ أَ یَأْخُذُ مِنْهُ لِنَفْسِهِ وَ لَا یُعْلِمُهُ قَالَ لَا یَأْخُذُ مِنْهُ شَیْئاً حَتَّی یَأْذَنَ لَهُ صَاحِبُهُ.

وجه جمع: عـده ای در مقـام جمع بین این دو طـائفه دومی را حمـل بر کراهت کرده انـد زیرا روایات جواز نص است ولی این روایت اخیر ظهور در حرمت دارد و می توانـد در کراهت هم حمل شود و علت کراهت ممکن است این باشد که اگر خودش هم از آن مال استفاده کند ممکن است مورد اتهام قرار بگیرد که دارد سوء استفاده می کند.

ص: ۵۶۰

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – شنبه ۱۶ خرداد ماه کتاب الحج

.Your browser does not support the audio tag

این بحث را در شش محور مطرح خواهیم کرد:

محور اول: مراد از منجزات مریض چیست؟ محور دوم: اقوال در مسئله. محور سوم: بررسی دلیل هر قول. محور چهارم: نظر ما در مسئله چیست؟ محور پنجم: مراد از مرض در مرض موت چیست؟ محور ششم: فروعات مسئله.

اما المحور الاول: تصور انسان در اموالش چهار گونه است:

اول اینکه در حال صحت و سلامت تصرفاتی می کند که مربوط به زمان حیاتش می باشد مثلا وقف میکند، می بخشد، می فروشد و امثال آن. واضح است که اشکالی در اینگونه تصرفات نیست و همه ی آن تصرفات نافذ اند هرچند تمام اموالش را مصرف کند. یعنی تمام اموالش را به کسی ببخشد و امثال آن. دوم اینکه در حال صحت و سلامت، تصرفاتی نسبت به بعد از موت می کند مثلا وصیت می کند که بعد از وفاتش فلان مقدار مال را وقف کنند. این تصرفات هم تا مقدار ثلث صحیح است و مازاد از آن بدون رضایت ورثه باطل است و اگر اجازه دهند نافذ خواهد بود. سوم اینکه فرد مریض (که عقل و شعورش باقی است) نسبت به مابعد از موتش تصرفاتی می کند که حکم آن مانند قسم قبل است. چهارم (و هو محل الکلام) اینکه فرد مریض در حال مرض، تصرفاتی می کند که مربوط به زمان حیات است مثلا غلامانی را آزاد می کند و یا اموالی را وقف می کند و یا معاملاتی را انجام می دهد. این فرع خود بر پنج قسم است که یک قسمش محل کلام است: تصرفات در چیزهائی که به آن احتیاج دارد مثلا ـ در مرض موت بدهی هایش را داده، نفقه ی اهل و عیالش را پرداخت می کند و یا در حد شأنش مهمانی برقرار می کند. این تصرفات هیچ اشکالی ندارد و نافذ است. تصرفات ناقله: یعنی به اندازه ی شانش تصرفاتی می کند (که چه بسا به آنها احتیاج ندارد) مثلا می گوید برای سلامتی اش گوسفندی بکشند. در نفوذ این تصرفات هم شکی نیست. تصرفاتی که در نفس خودش انجام می دهد نه در اموالش مثلا ـ در حالی که مریض است اجیر می شود (کارهائی که می تواند در حال مرض انجام دهد مانند اجیر شدن برای تعلیم و یا کتابت) در جواز این قسم هم اشکالی وجود ندارد. تصرفات مالیه بثمن المثل (نه ما دون آن): مثلا خانه را به ثمن المثل می فروشد و یا به اجره المثل اجاره می دهد و یا به سهم مناسبی مالش را مضاربه می کند. در این موارد چون زیر قیمت کاری را انجام نداده است و ضرری متوجه ورثه نیست جایز می باشد. (و هو محل النزاع) تصرفات منجزه ی مالیه که زیر قیمت و یا مجانی بوده و یا خارج از شأن او باشد. حال گاهی قصد او محروم کردن ورثه است و یا حتی قصدش ثواب بردن است.

ص: ۵۶۱

خلاصه اینکه تصرفات انسان بر چهار قسم است و قسم چهارم آن هم خود بر پنج قسم است (یعنی هشت قسمت می شود) و محل نزاع فقط در صورت اخیر است. به عبارت دیگر، محل نزاع فقط در جائی است که به ورثه ضرر می زند.

المرحله الثانیه: الاقوال فی المسئله

در این مسئله دو قول بیشتر نیست ولی در ذیل این مسئله بحث اقرار هم مطرح است یعنی اقرار می کند که فلان مال را به زید هبه کردم و یا فلان مال را فروختم از این رو این بحث هم مطرح می شود که ایا اقرار مریض نافذ است یا نه؟ بله اقرار مریض اولا و بالذات نصرف نیست ولی نتیجه ی آن تصرف مالی است.

در مورد اقرار ده قول وارد شده است که مواردی مانند اینکه مریض در اقرارش متهم است یا نه، عادل است یا نه، اقرارش در مورد اجنبی است یا در مورد ورثه و هکذا. صاحب مفتاح الکرامه آنها را نقل کرده است

اما در مورد دو قول در مشهور:

قائلین به اینکه هرگونه تصرفی که مریض می کند از اصل مال حساب می شود نه فقط ثلث و تصرفات مریض با تصرفات سالم هیچ فرقی ندارد. قائلین به اینکه تصرفات مریض فقط از ثلث است.

صاحب مفتاح الکرامه ج ۱۶ ص ۱۹۳ در مورد قول اول می گوید: فهو خیره الکافی و الفقیه و المقنعه و الانتصار و التهذیب و الاستبصار و النهایه و الخلاف و المبسوط (در بعضی موارد) و السرائر و جامع الشرایع و کشف الرموز و مجمع البرهان و الکفایه و الوافی و الوسائل و الهدایه و الریاض. (البته واضح است که کافی، فقیه یا وسائل کتاب فقهی نیست ولی از عناوینی که به آنها به اخبار باب دادند فتاوای آنها قابل استنباط است.) و بعد جماعت دیگری را ذکر می کند.

ص: ۵۶۲

و اما صاحب مفتاح الکرامه در مورد قول دوم می گوید: هو الاظهر فی فتاوی اصحابنا کما فی ایضاح النافع و علیه الفتوی کما فی التنقیح و علیه عامه المتأخرین کما فی حجر المسالك و علیه المتأخرون کما فی غایه المراد و مجمع البرهان.

صاحب جواهر نیز بیشتر از مفتاح الکرامه و بعضی دیگر نقل قول کرده است ایشان در ج ۲۶ ص ۶۳ در کتاب الحجر در حدود بیش از ۲۰ صفحه در این مورد بحث می کند.

سید محمد بحر العلوم، صاحب کتاب بلغه الفقیه ج ۳ ص ۴۱ در بیش از ۱۸ صفحه اقوال وارد شده در این بحث را مطرح می کند و سر آخر اضافه می کند: و الانصاف ان القولین متکافئان فی المعروفیه بین الاصحاب... و الظاهر تحقق الشهره علی الاصل بین القدماء و علی الثلث بین المتاخرین و اما عند متأخر المتأخرین و لا سیما بین المعاصرین فلا استبعد انقلاب الشهره الی ما الیه اکثر القدماء.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – یکشنبه ۱۷ خرداد ماه ۸۸/۰۳/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

بحث در منجزات مریض است یعنی اگر کسی در مرض موت تصرفات مالیه ای کند که به ورثه ضرر بزند آیا از اصل مال حساب می شود یا از ثلث مال. در جلسه ی قبل محور دوم که اقوال علماء بود را مطرح کردیم و اکنون به بیان اقوال عامه می پردازیم و دانستن اخبار عامه از این جهت خوب است که هنگام تعارض اخبار اگر بخواهیم اخذ به ما خالف العامه کنیم می توانیم از آنها استفاده کنیم.

ص: ۵۶۳

سید مرتضی در کتاب انتصار ص ۴۵۶ می گوید: و مما انفردت به الإمامیه أن من وهب شیئا فی مرضه الذی مات فیه إذا کان عاقلا ممیزا تصح هبته و لا یکون من ثلثه بل یکون من صلب ماله و خالف باقی الفقهاء (فقهای عامه) فیه و ذهبوا إلی أن الهبه فی مرض الموت محسوبه من الثلث

شیخ طوسی در کتاب خلاف ج ۴ ص ۱۴۳ می فرماید: تصرف المریض فیما زاد علی الثلث إذا لم یکن منجزا لا ـ یصح بلا خلاف ، وإن کان منجزا مثل العتاق و الهبه و المحاباه فلأصحابنا فیه روایتان: إحداهما أنه یصح و الأخری لا یصح و به قال الشافعی و جمیع الفقهاء و لم یذکروا فیه خلافا.

ابن قدامه در مغنی ج ۶ ص ۴۹۱ می گوید: و ان کانت (التبرعات المنجزه مثل هبه وقف و امثال آن) فی مرض مخوف اتصل به الموت فهی من ثلث المال فی قول جمهور العلماء و حکی عن اهل الظاهر (جماعتی از فقهای عامه هستند) فی هبه المقروضه انها من رأس المال و لیس بصحیح.

المحور الثالث: فی ادله ی مسئله

ابتدا دلیل کسانی را مطرح می کنیم که قائل هستند منجزات از اصل مال محسوب می شود:

دلیل اول: اصل. اصل در اینجا همان استصحاب حال صحت است یعنی در زمانی که این فرد سالم بود می توانست هرگونه تصرفی در مالش بکند و حال که در مرض موت است شک داریم که آیا می تواند در تمام مالش تصرف کند یا نه در نتیجه به مقتضای استصحاب تصرفاتش در کل مال نافذ است. و اما صحت و مرض جزء حالات است نه جزء مقومات موضوع از این رو مرض و صحت موجب تبدل موضوع نمی شود. (مانند تبدیل شراب به سرکه نیست که ماهیتش عوض شود)

ص: ۵۶۴

این بنابر مبنای کسانی است که اجرای استصحاب را در شبهات حکمیه جاری می دانند ولی از آنجا که مبنای ما این است که استصحاب فقط در موضوعات جاری است این اصل را در اینجا جاری نمی دانیم. از این رو ما اصل دیگری را جاری می کنیم که عبارت است از اصاله الفساد در معاملات. یعنی شک می کنیم که آیا این معامله نافذ است یا نه اصل در معاملات فساد است و باید حکم به عدم صحت آن معامله کرد.

دلیل دوم: عمومات کتاب الله: مانند (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ إِلاَّ أَنْ تَکُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْکُمْ) (نساء / ۲۹) و (اوفوا بالعقود) و (احل الله البیع) این عمومات اطلاق دارد و علاوه بر فرد سالم مریض را هم شامل می شود و تا فرد فوت نکرده است مخاطب این عمومات است از این رو اگر عقدی ایجاد کرد و یا بیعی انجام داد باید به آن وفا کند.

دلیل سوم: عمومات سنت: مانند (الناس مسلطون علی اموالهم) و (المؤمنون عند شروطهم)

همه ی این عمومات علاوه بر صحیح مریض را هم شامل می شود.

دلیل چهارم: و هو العمده روایات الباب این روایات عموما در ج ۱۳ و در ابواب ۱۷ و ۱۱ از ابواب وصایا ذکر شده است: ح ۴، ۵ و ۱۰ از باب ۱۷ و ح ۱۲ و ۱۹ از باب ۱۱. این پنج حدیث از عمار ساباطی نقل شده است و بعضی از آنها صحیح السند است و بعضی ضعیف ولی چون متضافر هستند احتیاج به بررسی سند نداریم.

ص: ۵۶۵

احادیث باب ۱۷:

ح ۴: عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ السَّابَاطِيِّ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ صَاحِبُ الْمَالِ أَحَقُّ بِمَالِهِ مَا دَامَ فِيهِ شَيْ ءٌ مِنَ الرُّوحِ يَضَعُهُ حَيْثُ شَاءَ

ح ۵: وَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ عُمَرَ بْنِ شَدَّادٍ الْأَزْدِيِّ وَ السَّرِيِّ جَمِيعاً عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ الرَّجُلُ أَحَقُّ بِمَالِهِ مَا دَامَ فِيهِ الرُّوحُ إِنْ أَوْصَى بِهِ كُلِّهِ فَهُوَ جَائِزٌ

مراد از (اوصی) در اینجا واگذار کردن مال به دیگران است زیرا او هنوز نمرده است و در زمان حیات عمل به وصیت معنا ندارد.

ح ۱۰: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يَجْعَلُ بَعْضَ مَالِهِ لِرَجُلٍ فِي مَرَضِهِ فَقَالَ إِذَا أَبَانَهُ جَازَ (یعنی اگر در زمان حیات آن مال را جدا کند.)

در این حدیث سخن از بعض مال است حال آن بعض چقدر است آیا به قدر ثلث است یا بیشتر معلوم نیست.

احادیث باب ۱۱:

ح ۱۲: عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ الْمَيِّتُ أَحَقُّ بِمَالِهِ مَا دَامَ فِيهِ الرُّوحُ يُبِينُ بِهِ فَإِنْ قَالَ بَعْدِي فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا الثُّلُثُ

ص: ۵۶۶

ح ۱۹:

عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَدَّادٍ وَ السَّرِيِّ جَمِيعاً عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ الرَّجُلُ أَحَقُّ بِمَالِهِ مَا دَامَ فِيهِ الرُّوحُ إِذَا أَوْصَى بِهِ كُلِّهِ فَهُوَ جَائِزٌ

ظاهرا این ۵ روایت یک روایت بوده است که نقل به معنا شده است. مهم در این پنج حدیث صراحت بعضی از این روایات است که تصریح می کند که مادامی که روح در انسان است می تواند در اموالش تصرف کند.

ح ۱ و ۲ از باب ۱۷ (روایات سماعه)

ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ غَيْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ الْوَلَدُ أَ يَسَعُهُ أَنْ يَجْعَلَ مَالَهُ لِقَرَابَتِهِ قَالَ هُوَ مَالُهُ يَصْنَعُ مَا شَاءَ بِهِ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ.

در سند این حدیث یحیی بن المبارک است که مجهول الحال می باشد.

و دلالت این حدیث صریح و شفاف است.

ح ۲: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع مِثْلَهُ وَ زَادَ أَنَّ لِصَاحِبِ الْمَالِ أَنْ يَعْمَلَ بِمَالِهِ مَا شَاءَ مَا دَامَ حَيّاً إِنْ شَاءَ وَهَبَهُ وَ إِنْ شَاءَ تَصَدَّقَ بِهِ وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَهُ (تصرفی در آن نمی کند) إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ فَإِنْ أَوْصَى بِهِ فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا الثُّلُثُ إِلَّا أَنَّ الْفَضْلَ فِی أَنْ لَا يُضَيِّعَ مَنْ يَعُولُهُ وَ لَا يُضِرَّ بِوَرَثَتِهِ

در سند این روایت عبد الله بن مبارک است که مجهول می باشد.

ح ۸ باب ۱۷

عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي الْمَحَامِدِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ الْإِنْسَانُ أَحَقُّ بِمَالِهِ مَا دَامَتِ الرُّوحُ فِي بَدَنِهِ

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ الْمَحَامِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ.

این روایت از نظر سند صحیح است و در کتب فقهی، از ابو شعیب بیشتر به المحاملی تعبیر شده است.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – دوشنبه ۱۸ خرداد ماه ۸۸/۰۳/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

بحث در منجزات مریض است و به بخش سوم رسیده ایم که بیان ادله ی طرفین است. در جلسه ی قبل ادله ی کسانی که قائل بودند منجزات مریض از اصل مال است را مطرح کردیم و به دلیل روائی آنها رسیدم و اینکه ادامه ی آن روایات را بررسی می کنیم.

ح ۶ از باب ۱۷ از ابواب وصایا

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ وَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يُعْطِي الشَّيْ ءَ مِنْ مَالِهِ فِي مَرَضِهِ فَقَالَ إِذَا أَبَانَ بِهِ (اگر آن مال را در زمان حیات جدا کند و تحویل بدهد) فَهُوَ جَائِزٌ وَ إِنْ أَوْصَى بِهِ فَهُوَ مِنَ الثُّلُثِ.

این حدیث مرسله است.

چون امام در ذیل حدیث می گوید که در صورت وصیت از ثلث بیشتر نشود مفهوم آن این است که در صدر حدیث می تواند می تواند از ثلث بیشتر شود.

ص: ۵۶۸

ح ۹: قَالَ الْكُلَيْنِيُّ وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ لِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ أَعْتَقَ مَمَالِيكَهُ (تمام غلامانش را آزاد کرده بود) لَمْ يَكُنْ لَهُ غَيْرُهُمْ فَعَابَهُ النَّبِيُّ ص وَ قَالَ تَرَكَ صِبْيَةً صِغَاراً يَتَكَفَّفُونَ (دستشان به طرف دیگران دراز شود) النَّاسَ.

در این حدیث نیامده است که فرد در حال مرض این کار را کرده باشد یا غیر آن بلکه مطلق است شاید از عبارت (ترک صغارا) بگوئیم که اواخر عمرش بوده است. ولی در هر صورت محل استناد کلمه ی (عابه) است به این معنا که پیامبر عملش را مورد سرزنش قرار داد (و این دلالت بر عدم جواز نمی کند) و در این حدیث نیامده است که عمل آن فرد فقط در حد ثلث

صحیح است و ما زاد صحیح نیست و باید به فرزندانش بر گردد.

بعد در وجه جمع بین روایات می گوئیم که این روایت شاهد بر جمع است که روایات ناهیه را بر کراهت جمع کنیم.

این حدیث در کافی مرسله است ولی در من لا یحضر و علل الشرایع مسند نقل شده است: وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع وَ رَوَاهُ فِي الْعِلَلِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ نَحْوَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: فَأَعْتَقَهُمْ عِنْدَ مَوْتِهِ.

در روایت علل کاملا شفاف است که عتق ممالیک در زمان مرگ بوده است و مردم هم غالبا در آن زمان بیمار هستند.

ح ۳: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي السَّمَّاكِ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ الْمَيِّتُ أَوْلَى بِمَالِهِ مَا دَامَتْ فِيهِ الرُّوحُ

ص: ۵۶۹

این روایت هم مرسله است.

نکته: روایاتی که دلالت بر خروج از اصل می کند ظهور بسیار قوی ای دارد و در مدعای قوم صراحت دارد ولی روایات داله بر خروج از ثلث ظهورش به این پایه نمی رسد ولی سند آنها بسیار خوب است.

دلیل قائلین به خروج از ثلث: این دسته فقط به روایات استناد کرده اند و روایات ایشان در ابواب ۱۰، ۱۱، ۱۳ و ۱۷ از ابواب وصایا در ج ۱۳ وسائل نقل شده است.

احادیث باب ۱۰:

ح ۲: عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ شُعَيْبِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ مَا لَهُ مِنْ مَالِهِ؟ فَقَالَ لَهُ ثُلُثُ مَالِهِ وَ لِلْمَرْأَةِ أَيْضاً.

ظاهر این حدیث در وصیت است یعنی سائل پرسیده است که وقتی مردی می میرد در چه مقدار از مالش حق دارد (یعنی در چه مقدار می تواند وصیت کند) که امام می فرماید فقط در ثلثش است و این حکم در زن هم چنین است. لا اقل اینکه این روایت اجمال دارد و معلوم نیست در خصوص وصیت است یا مرض موت.

ح ۷: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ يَعْنِي عَبْدَ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لِلرَّجُلِ عِنْدَ مَوْتِهِ ثُلُثُ مَالِهِ وَ إِنْ لَمْ يُوصِ فَلَيْسَ عَلَى الْوَرَثَةِ إِمْضَاؤُهُ .

این حدیث هم در منجزات مریض صراحت ندارد.

ح ۸: عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع مَا لِلرَّجُلِ مِنْ مَالِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ؟ قَالَ الثُّلُثُ وَ الثُّلُثُ كَثِيرٌ.

در این روایت هم عبارت (عنـد موته) بیشتر ظهور در وصـیت دارد تا بـذل و بخشـش در مرض موت زیرا وصـیت مورد ابتلای همه هست ولی منجزات فقط در بعضی از افراد وجود دارد لا اقل اینکه این روایات مبهم باشد.

احادیث باب ۱۱:

ح ۴: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رَجُلٍ حَضَرَهُ الْمَوْتُ فَأَعْتَقَ مَمْلُوكاً لَهُ لَيْسَ لَهُ غَيْرُهُ فَأَبَى الْوَرَثَةُ أَنْ يُجِيزُوا ذَلِكَ كَيْفَ الْقَضَاءُ فِيهِ؟ قَالَ مَا يُعْتَقُ مِنْهُ إِلَّا ثُلُثُهُ وَ سَائِرُ ذَلِكَ الْوَرَثَةُ أَحَقُّ بِذَلِكَ وَ لَهُمْ مَا بَقِيَ.

این حدیث در مورد منجزات است که امام فقط تصرف در ثلث را اجازه داده است.

ح ۱۱: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي وَلَّادٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لِامْرَأَتِهِ عَلَيْهِ الدَّيْنُ فَتُبْرِئُهُ مِنْهُ فِي مَرَضِهَا قَالَ بَلْ تَهَبُهُ لَهُ فَتَجُوزُ هِبَتُهَا لَهُ وَ يُحْسَبُ ذَلِكَ مِنْ ثُلُثِهَا إِنْ كَانَتْ تَرَكَتْ شَيْئاً.

در این حدیث دو مشکل وجود دارد:

هبه همان ابراء ذمه است. چرا امام می فرمایـد: ابراء نکنـد ولی هبه کردن اشـکال ندارد؟ (مراد از ابراء این است که فرد بگوید: آنچه در ذمه ات بوده است را بخشیدم.)

ثانیا اگر ابراء و هبه دو ماهیت باشد چرا ابراء از ثلث جایز نباشد ولی هبه از ثلث جایز باشد؟

ح ۶: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنْ أَعْتَقَ رَجُلٌ عِنْدَ مَوْتِهِ خَادِماً لَهُ ثُمَّ أَوْصَى بِوَصِيَّةٍ أُخْرَى أُلْقِيَتِ الْوَصِيَّةُ وَ أُعْتِقَتِ الْجَارِيَةُ مِنْ ثُلُثِهِ إِلَّا أَنْ يَفْضُلَ مِنْ ثُلُثِهِ مَا يَبْلُغُ الْوَصِيَّةَ

سند این حدیث به ابن ابی حمزه ضعیف است.

در ایـن روایـت، هـم از منجزات سـخن گفتـه شـده است و هم از وصـیت و از این روایت برداشت می شـود که اگر کسـی هم منجزات داشته باشـد و هم وصیت اول بایـد سـراغ منجزات روند (تا مقدار ثلث) و اگر ثلث اضافه آمد بعد سـراغ وصیت می روند.

حدیث باب ۱۶:

ح ۱۲: عَنْ بُنَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ كَانَ يَرُدُّ النِّحْلَهَ فِي الْوَصِيَّهِ (هر بخششی را جزء وصیت قرار می داد) وَ مَا أَقَرَّ بِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ بِلَا ثَبْتٍ وَ لَا بَيِّنَهٍ رَدَّهُ.

سند این روایت به سکونی ضعیف است.

مراد از نحله، هبه است. در ذیل روایت هم که آمـده است اقرار مریض را در مرض موت رد می کرد آیا می توان گفت که رد کردن حتی در مقدار ثلث را هم شامل می شود؟ ظاهرا مراد این است که آن را هم به وصیت رد می کرد یعنی آن را هم مانند نحله تا مقدار ثلث جایز می دانست.

حدیث ۱۴ این بـاب عکس این سـخن را می گویـد یعنی اگر فرد انسان صادقی باشـد اقرارش را هر مقـدار که باشـد قبول می کنند.

احادیث باب ۱۷:

ح ۱۴: عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنِ الْقَاسِمِ عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ عَطِيَّهِ الْوَالِدِ لِوَلَدِهِ يُبِينُهُ (آن را از مالش جدا می کند و قبض می دهد زیرا در عطیه و هبه قبض کردن شرط است) قَالَ إِذَا أَعْطَاهُ فِي صِحَّتِهِ جَازَ.

مفهوم این روایت این است که اگر در مرض باشد صحیح نیست. مشکلی که در این روایت است این است که اگر مریض باشد هبه اش اصلا جایز نیست ولی قائلین به ثلث می گویند که تا ثلث جایز است و احدی قائل نیست که اصلا جایز نباشد. مگر اینکه این روایت را با سایر روایات باب جمع کنیم و بگوئیم که مفهوم این روایات به ما بقی روایات که تا ثلث را جایز می داند قید می خورد.

ح ۱۵: عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ یَکُونُ لِامْرَأَتِهِ عَلَیْهِ الصَّدَاقُ أَوْ بَعْضُهُ (همشرش از او تمام یا بعضی از مهریه را طلب دارد) فَتُبْرِئُهُ مِنْهُ فِی مَرَضِهَا (زن در مرضش شوهرش را از آن صداق بریء می کند) فَقَالَ لَا

ظاهر این روایت هم مانند قبل در این است که اصل ابراء جایز نیست نه آنکه تا ثلث جایز باشد.

ح ۱۶: وَ عَنْهُ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ وَ ذَکَرَ مِثْلَهُ وَ زَادَ وَ لَکِنَّهَا إِنْ وَهَبَتْ لَهُ جَازَ مَا وَهَبَتْ لَهُ مِنْ ثُلُثِهَا

در این حدیث هم این مشکل وجود دارد که چرا ابراء جایز است ولی هبه نه و حال آنکه هر دو از یک ماهیت هستند.

ان شاء الله در جلسه ی بعد وجه جمع بین این دو طائفه را بررسی می کنیم.

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – سه شنبه ۱۹ خرداد ماه ۸۸/۰۳/۱۹

Your browser does not support the audio tag.

در جلسه ی قبل روایات داله بر اینکه منجزات مریض از اصل است و یا از ثلث را بررسی کردیم. روایات طائفه ی اول صریح بود ولی سندش به قوت روایات دوم نمی رسید. از آن طرف روایاتی که تا ثلث را جایز می دانست سندش غالبا خوب بود ولی دلالت آن غالبا صریح نبود و بیشتر ابهام داشت.

ص: ۵۷۳

ابتدا باید سراغ جمع دلالی رویم و اگر نشد سراغ مرجحات می رویم.

به نظر ما سه نوع جمع دلالی وجود دارد.

جمع دلالی اول: روایات اصل را بر جواز حمل کنیم و روایات ثلث را بر کراهت. زیرا روایات اصل صریح بود ولی روایات ثلث یا مبهم بود و یا در آن نهی وجود داشته که می توان آن را بر کراهت حمل کرد. شاهد جمع این روایت هم روایت ذیل است.

ح ۹، باب ۱۷ از وصایا: قَالَ الْکُلَیْنِیُّ وَ قَدْ رُوِیَ أَنَّ النَّبِیَّ ص قَالَ لِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ أَعْتَقَ مَمَالِیکَهُ (تمام غلامانش را آزاد کرده بود) لَمْ یَکُنْ لَهُ غَیْرُهُمْ فَعَابَهُ النَّبِیُّ ص وَ قَالَ تَرَکَ صِبْیَةً صِغَاراً یَتَکَفَّفُونَ (دستشان به طرف دیگران دراز شود) النَّاسَ.

و هکذا حدیث دوم همین باب.

این دو روایت ممکن است شاهد جمع برای همه ی روایات نباشد ولی لا اقل در بخشی از روایات کابرد دارد.

جمع دلالی دوم: روایات ثلث را حمل بر وصیت کنیم نه بر منجزات یعنی زیرا این روایات ابهام داشت و هم قابل حمل بر وصیت بود و هم منجزات از این رو ما به قرینه ی صراحتی که در روایات اصل وجود داشت آنها را در مقام جمع بر وصیت حمل می کنیم و در منجزات به روایات اصل عمل می کنیم.

این جمع در روایات ۲، ۷ و ۸ باب ده از ابواب وصایا کارساز است.

جمع دلالی سوم: روایاتی که به منطوق یا مفهوم بر عدم صحت ابراء یا هبه دلالت داشت را بر مریض هائی حمل کنیم که هوش و حواس خوبی ندارند و به اصطلاح محجور هستند.

ص: ۵۷۴

سلمنا که جمع سه گانه ی دلالی را قبول نکنیم. در اینجا بایـد سـراغ مرجحات رویم. بنابراین می گوئیم قول به اصل سه مرجح دارد:

مرجح اول: روایات داله بر برداشت مال از اصل با کتاب الله موافق است زیرا (اوفوا بالعقود) و (تجاره عن تراض) همه مریض و غیر مریض را شامل می شود و همه باید به عقد عمل کنند و تجارتشان که با تراضـی باشد صـحیح است و همه از اصل حساب می شود نه ثلث.

مرجح دوم: اینکه شـهرت قدماء که نزدیک به عصـر معصومین بودند و فتاوای معصومین در دست آنها بوده است همه با اصل هماهنـگ است. دلیـل متـاخرین را می دانیم ولی دلیـل قـدماء که بیشتر فتاوایشـان در دست است و اکثرا بـا اصـل موافق بودند جانب قول به اصل را تقویت می کند و در مقام تعارض باید به شهرت اخذ کرد.

مرجـح سوم: این است که روایات اصل با عامه مخالف است زیرا عامه همه از ثلث را جایز می داننـد از این رو روایات ثلث را حمل بر تقیه می کنیم.

خلاص اینکه به نظر ما منجزات مریض از اصل حساب می شود.

المقام الخامس: ما هو المراد من المرض؟

باید بحث کنیم که مراد از مریض که منجزات او بحث کرده اند چه نوع مرضی است.

یقینا مراد از مرض در منجزات مریض امراض طولانی چند ساله مراد نیست. مثلا اگر کسـی حدود سی سال بیماری قلب داشته باشـد و بعـد از دنیا برود آیا کسـی می توانـد بگوید که تمام منجزاتش در طول این مدت ثلث حساب شود (بنابر قائل بودن به ثلث و قول به کراهت در نزد قائلین به اصل)

همچنین امراضی که عامل مرگ نیست هم در این محدوده داخل نمی باشد مثلاـ کسی چند سال فلج شده بود و قادر به حرکت نبود ولی عامل مرگ او بیماری قلبی بود که حدود یک ماه به آن مبتلاـ بود در اینجا مرض فلج بودن عامل مرگ نیست.

در اینکه مراد از مرض چیست سه قول وجود دارد:

قول اول: قولش یخ در مبسوط: المراد به هو المرض المخوف. یعنی مرض خطرناک.

قائلین به این قول بعد سراغ این بحث رفتند که چه کسی می تواند این مرض مخوف را تشخیص دهد آیا اهل خبره و یا غیر ایشان.

قول دوم: مرضی که منتهی به مرگ شود. (المرض الذی یتصل بالموت) هرچند مخوف و خطرناک هم نباشد مثلا کسی سرماخوردگی پیدا کرد و در همین مرض هم بمیرد.

قول سوم: که مختار صاحب جواهر در ج ۲۶، ص ۷۶ است که می گوید: المراد هو صدق حضور الموت. یعنی در حال بیماری باشد که در حالت احتضار است. با این تعریف دایره ی مرض خیلی ضیق می شود.

برای فهمیدن اینکه کدام قول بهتر است باید به متن روایات مراجعه کنیم. فنقول:

تعبیر روایات مختلف است و ما به چهار تعریف برخورد کردیم.

تعبیر اول: در تعدادی از روایات به صورت مطلق سخن از مرض آمده است. مانند روایات وسائل ج ۱۳، باب ۱۷ از وصایا ح ۶ ح ۱۰ و ۱۵. واضح است که اگر بخواهیم به اطلاق این روایات عمل کنیم به مشکل بر می خوریم.

ص: ۵۷۶

تعبیر دوم: روایاتی که می گوید اگر صحیح باشد تصرفاتش درست است که مفهوم آن این می شود که اگر مریض است تصرفاتش از ثلث است. این روایات هم مانند قسم اول است با این فرق که آنها به منطوق بود و این روایات به مفهوم است. (ح ۱۱ باب ۱۷)

تعبیر سوم: روایاتی که سخن از مرض نگفته است ولی از (عند موته) (ح ۶ باب ۱۱ از ابواب وصایا) و یا از (الرجل یموت) (ح ۵ باب ۱۱) سخن گفته شده است.

نعبیر چهارم: روایاتی که از (حضره الموت) سخن گفته است (ح ۴ باب ۱۱ و ۱۳ باب ۱۷)

از مجموع این روایات استفاده می شود که مراد مریضی است که در آستانه ی مرگ می باشد هرچند در حالت احتضار نباشد. زیرا حالت احتضار حالت خاصی است و انقلاب خاصی در فرد ایجاد می شود. مراد مریضی است که قریب به موت است و از اینکه خوب شود مایوس است و در بستر افتاده است و دکترها او را جواب کرده اند و گفته اند که او را به خانه منتقل کنید و بودنش در بیمارستان فایده ای ندارد.

اگر در نوع مرض شک کنیم که آیا مراد از مرض مرض موت است و یا احتضار و یا متصل به موت و امثال آن در اینجا عمومات می گوید که (الناس مسلطون علی اموالهم) یعنی انسان ها بر اموال خود مسلط هستند الا ما خرج. این از باب شبهات مفهومیه است که بین اقل و اکثر (یعنی سعه و ضیقا) مردد است و در آن باید به قدر متیقن اخذ کرد و در زائد بر قدر متیقین به سراغ عمومات می رویم از این رو تصرفات او عند الشک همه از اصل حساب می شود.

ص: ۵۷۷

متن درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی – چهارشنبه ۲۰ خرداد ماه ۸۸/۰۳/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

در بحث اخلاقی امروز به حدیث ۱ از باب ۱۳۲ از احکام آداب العشره است که در جلد هشتم وسائل آمده است می پردازیم. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي ثَوَابِ الْأَعْمَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَحْفُوظِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا ع يَقُولُ: مَنِ اسْتَفَادَ أَخاً فِي اللَّهِ اسْتَفَادَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ؛ کسی که بتواند برادری الهی پیدا کند خانه ای را در بهشت برای خود تضمین کرده است.

معنای این روایت این است که اگر کسی چندین برادر دینی داشته باشد خداوند به همان مقدار در بهشت به او خانه می دهد.

دو نفر که با هم دوستند می توانندبه دلائل مختلف با هم دوست شده باشند مثلا گاه شریکند و گاه همسایه و یا خویشاوند می باشند و یا در یک جناح قرار دارند. مراد از حدیث این گونه دوستی ها نیست بلکه مراد آن است که معیار برای دوستی خداوند باشند مثلا هر دو در یک کار خیر شریکند. چه بسا که این برادران دینی باعث تغییر سرنوشت انسان می شوند؛ افراد زیادی هستند که به خاطر دوستشان بهشتی و یا اهل دوزخ می شوند.

بحث فقهی:

در بحث منجزات مریض به مقام ششم رسیدیدم که آخرین مقام بحث است و در آن به یکسری امور اشاره می کنیم:

الامر الاول: عامه به دو روایت استناد کردند که هر دو را از پیغمبر اکرم نقل کرده اند و بر اساس این دو روایت فتوا داده اند این دو حدیث هم از نظر سند و هم از نظر دلالت مشکل دارد و ما آنها را از مغنی ابن قدامه در ج ۶ ص ۴۹۱ نقل می کنیم.

ص: ۵۷۸

الحدیث الاول: عن ابی هریره قال قال رسول الله تصدق علیکم عند وفاتکم بثلث اموالکم زیاده لکم فی اعمالکم. (تا بتوانید بوسیله ی ثلث تان اعمال صالحه اتان را بیشتر کنید.)

ابن قدامه در ذیل این حدیث می گوید: رواه ابن ماجه

در سند این روایت ابو هریره است که حتی اهل سنت هم بر علیه او کتاب نوشته اند.

و اما از نظر دلالت عبارت: (عند وفاتکم بثلث اموالکم) آیا مراد از آن وصیت است که از ثلث می باشد یا از اصل است. لا اقل اینکه این حدیث مبهم است و هر دو احتمال راه دارد و واضح است که این حدیث مبهم است و نمی تواند مستند در فتوا باشد.

الحدیث الثانی: عن عمران بن حصین قال: ان رجلا من الانصار اعتق سته عبد له فی مرضه لا مال له غیرهم فاستدعاهم رسول

الله (پیغمبر اکرم آن شش غلام را خواند) فجزأهم ثلاثه اجزاء و أقرع بینهم فأعتق اثنین و ارقّ اربعه.

در سند این روایت عمران بن حصین است که آیه الله بروجردی در مورد او می گوید که او از کسانی بود که در صفین دعوت علی علیه السلام را اجابت نکرد به عقیده ی شیعه چنین کسی گمراه و فاسق است. از نظر اهل سنت هم علی علیه السلام در آن زمان مفترض الطاعه و خلیفه چهارم بود و اهل سنت اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منهم را شامل امیر مؤمنان می دانستند.

و اما از نظر دلالت: این روایت در کتب اهل سنت به سه شکل نقل شده است.

ص: ۵۷۹

فی مرضه (کما مر فی سنن ابن ماجه به نقل از مغنی)

عند موته (سنن ابن داود، ج ۴ ص ۲۸)

هیچ کدام و فقط از عتق سخن گفته شده است. (مسند احمد ج ۴ ص ۴۳۸)

اگر روایت مسند احمد صحیح باشد می توانیم بگوئیم که اگر فرد صحیح بود و در مرض یا مرض موت نبود ممکن است نهی پیامبر به دلیل نهی از اسراف باشد زیرا او دارائی دیگری نداشته است و پیامبر هم بدلیل این اسراف بی حساب و باقی گذاشتن ورثه به حالت فقر و نداری جلوی کار او را گرفت و فقط در ثلث اجازه داد و این مصداق (لا تبسطها کل البسط) است که خداوند در قرآن از آن نهی فرموده است و لا اقل اگر حرام نباشد مکروه می باشد.

بله رقیّت بعد از عتق پیش نیامده است بلکه اصل عتق در آن چهار مورد باطل بوده است.

سلمنا که این عمل عند موته باشد شاید این از باب وصیت باشد و پیغمبر فرموده این دو نفر برای وصیت باقی باشد که بعد از موت فرد آزاد شوند ولی آن چهار نفر همچنان رق باقی باشند.

الامر الثانی: بعضی در مورد عدم جواز منجزات مریض در ما زاد از ثلث به ادله ی عقلیه و نقلیه تمسک کرده اند. مثلا گفته اند که منجزات ما زاد بر ثلث موجب ضرر به ورثه است و در اسلام ضرر و ضرار نیست.

این استدلال عجیب است زیرا ضرر در جائی صادق است که ورثه مالك باشند ولی اگر مالك نباشند کما هو الحق، ضرری هم متوجه آنها نیست. حتی می توان عکس آن را گفت که اگر جلو مالك را بگیرند و بگویند از ثلث بیشتر نباید در مالت تصرف کنی این امر موجب ضرر به او می شود زیرا او زنده و مالك است و مسلط بر مال خود می باشد.

ص: ۵۸۰

در دلیل دیگر گفته اند که در ما نحن فیه قیاس مستنبط العله است یعنی شارع فرموده است که وصیت فقط باید در ثلث باشد زیرا ما زاد بر آن اضرار بر ورثه است و این علت در منجزات مریض هم جاری است.

نقول: قیاس مستنبط العله آن هم استنباط ظنی در مذهب ما جایز نیست. بله اگر در روایت علت ذکر شده بود می شد به سراغ آن رفت ولی این چنین نیست.

مضافا اینکه این قیاس، مع الفارق است زیرا در وصیت، فرد فوت کرده است ولی در منجزات مریض، فرد زنده است. اگر از وصیت به منجزات مریض تسری کنید باید در فرد غیر مریض هم این سخن را بگوئید یعنی فرد سالم هم نباید جوری در مالش تصرف کند که به ورثه ی بعد از خودش ضرر وارد شود.

الامر الثالث: اگر قائل به ثلث شویم و بگوئیم منجزات از ثلث حساب می شود حال اگر مریض در آستانه ی مرگ منجزاتی داشت و قاضی حکم به بطلان ما زاد بر ثلث کرد. حال بر اثر معجزه یا کرامتی او به حال صحت برگشت آنچه قاضی و حاکم حکم کرده بود که از ثلث باشد و ما زاد را باطل کرده بود همه از بین رفته و کل منجزات و صحیح خواهد بود و از اصل می باشد. زیرا ما قائل هستیم که حکم تابع علم و جهل ما نیست بلکه تابع واقع است.

الامر الرابع: لو تبرع المریض ببعض التبرعات اللائق بحاله. یعنی اگر مریض تبرعاتی انجام داد که در شانش بود مثلا خواهرش عروسی کرد و او سکه ای به او هدیه داد آیا بنا بر قول به ثلث این تبرعات را هم باید به وصیت هائی که کرده است اضافه کنیم و بعد حساب کنیم که مجموع از ثلث بیشتر نشود؟

ص: ۵۸۱

قائـل به ثلث منجزات مریض را مطلقا از ثلث حساب می کننـد و بین تبرعات لایق و غیر لایق و امثال آن را دخالت نمی دهنـد. حق این است که بحث منجزات مریض منصـرف است به جـائی که اضـرار به ورثه باشـد و فراتر از شـان میت باشـد. از این رو تبرعاتی که در شان اوست همه از اصل حساب می شود و بعید است که قائلین به ثلث هرچند کلماتشان مطلق است آنها را هم از ثلث بدانند.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹